جشن های ۲۵۰۰ ساله

تهیه و تنظیم : امیر قربانی





جشن های ۲۵۰۰ ساله

تهیه و تنظیم : امیر قربانی

منبع : نشریه الکترونیکی تاریخ سیاسی معاصر ایران (گذرستان)

تمام مطالب این کتاب از نشریه گذرستان بدون کلمه ای کم و کسر برداشته و عینا نقل شده است

وبلاگ : www.shiphistory.blogfa.com

فهرست مطالب

جشن های ۲۵۰۰ ساله ----------٦

اسدا... علم و جشن های ۲۵۰۰ ساله ----------٨

اعتراض علما و مردم شیراز به جشن هنر ----------١١

پارسونز : نمایش های مسخره جشن هنر شیراز با روحیات اسلامی مردم تطبیق نمی کرد ------١٧

جشن های بیست و پنجمین سده شاهنشاهی----------٢٠

سایه استعمار و استبداد بر فرهنگ ایران عصر پهلوی----------٣٦

سهم اسرائیل در شکل دادن به رفتارهای فرهنگی رژیم شاه ----------٥٩

شاه : توقع داشتید به مهمانان خارجی نان و ترب بدهم ----------٧٦

شبکه اطرافیان فرح پهلوی ----------٧٧

کارگردان جشن های ۲۵۰۰ ساله که بود ----------٨١

مبارزات امام خمینی علیه جشن های ۲۵۰۰ ساله ----------٨٦

منوی غذای جشن شاهنشاهی روی پوست آهو ----------٨٩

نقش ساواک در اشاعه مقاصد فرهنگ رژیم شاه ----------٩١

نگاهی به فساد مالی در دوره قاجار و پهلوی ----------١٣٧

هزینه واقعی جشن ۲۵۰۰ ساله چقدر بود ----------١٤٧

ارزیابی جشن های ۲۵۰۰ ساله در عصر رژیم پهلوی----------١٤٩

اسنادی از جشن های ۲۵۰۰ ساله ----------١٦٥

جشن های ۲۵۰۰ ساله ، باستانگرایی آریایی ----------۱٦۸

جشن های ۲۵۰۰ ساله ، کسب اعتبار کاذب ----------۱۷۰

جشن های شاهنشاهی ، اوج فساد و تباهی در ایران ----------۱۷۷

سندی از جشن های ۲۵۰۰ ساله ----------۱۸۳

شاه : جشن های ۲۵۰۰ ساله حیثیت ایران را افزایش داد ----------۱۸٦

فرهنگ با طعم پهلوی ----------۱۸۷

ماهیت صهیونیستی جشن های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ----------۱۹۸

مروری بر جشن های ۲۵۰۰ ساله ----------۲۰۷

نقش رژیم صهیونیستی در جشن های ۲۵۰۰ ساله ----------۲۲٤

نگاهی به چرایی و چگونگی جشن های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ----------۲۲۹

جشن های ۲۵۰۰ ساله نماد نابرابری طبقاتی عصر پهلوی ----------۲٤۹

وهن فرهنگ و هنر ایران توسط فرح پهلوی ----------۲۵۳

سخن پایانی ---------- ۲۵۵

جشن های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی

مهر ۱۳۵۰ با قرائت خطابه محمدرضا پهلوی در برابر مقبره کوروش هخامنشی در پاسارگاد، جشنهای ۲۵۰۰ساله شاهنشاهی آغاز شد. جشنهای ۲۵۰۰ساله شاهنشاهی که با هدف بزرگداشت ۲۵ قرن حکومت پادشاهی در ایران ترتیب یافت بیش از سیصد میلیون دلار هزینه دربر داشت. این درحالی بود که متجاوز از نیمی از جمعیت کشور در روستاها و حومه شهرهای بزرگ در فقر و فلاکت زندگی می‌کردند. هدف اصلی شاه از برپایی اینگونه جشن ها، بزرگ جلوه دادن عظمت دستگاه شاهی و شخص خود بود تا در لابلای زرق وبرق اشیاء گران‌قیمت و کم نظیری که دستور تهیه آنها با قیمتهای گزاف از جیب ملت ایران داده می‌شد، چهره سست اراده، مردد و ضعیف خود را پنهان سازد. در این مورد در کتاب آخرین سفر شاه چنین می‌خوانیم: جشن های ۲۵۰۰ ساله در تخت جمشید نمایشی از رؤیاها و بلندپروازی‌های شاه بود... در مورد شخص شاه در رابطه با جشن ۲۵۰۰ ساله، ره آورد جشن‌های تخت جمشید جدایی کامل او از واقعیات بود. او بیش از پیش دچار اشتغال فکری درباره سلطنت خودش و اهمیت جانشینی مستقیم خود بر اریکه کورش گردید. «جیمزبیل» در کتاب عقاب و شیر می‌نویسد: «محمدرضا شاه پهلوی با این جشن های ۲۵۰۰ ساله، دوره جدیدی را در پادشاهی خود آغاز کرد، دوره جنون انجام کارهای بزرگ، بسیاری از معروف ترین و مقتدرترین چهره‌های جهان در تخت جمشید برای ستایش کشور شاه و بلکه مهمتر، برای ستودن خود او، به این محل آمده بودند... و شاه احساس رضایت و خرسندی می‌کرد که میهمانان در مورد این که چه کسی مجلل‌ترین اقامتگاه را گرفته، چه کسی محترم‌ترین مکان را در میزهای ضیافت داشته و چه کسی از هلیکوپتر به جای سفر با لیموزین‌های مرسدس استفاده کرده با هم دعوا می‌کردند. محمد رضاشاه پهلوی طی سخنانی که در ۱۳۵۰/۷/۲۰ در پاسارگاد خطاب به کوروش سرسلسله پادشاهی هخامنشی ایراد کرد در این مورد چنین گفت: «در این بیست وپنج قرن، کشور تو و کشور من، شاهد سهمگین‌ترین حوادثی شد که در تاریخ جهان برای ملتی روی داده است. ... اکنون ما در اینجا آمده‌ایم تا به سربلندی تو بگوییم که پس ازگذشت بیست و پنج قرن، امروز نیز مانند دوران پرافتخار تو پرچم شاهنشاهی ایران پیروزمندانه در اهتزاز است...» او با این سخنان می‌خواست دلیلی بر موجودیت خویش اقامه کند وبا ارائه تنها یک مدل ثابت و طولانی برای شکل حکومت در ایران، همواره در اذهان عمومی این نکته را جا بیاندازد که حکومت در ایران مساوی با شاهنشاهی است. با فاصله

گرفتن شاه از مردم، این حقیقت مشخص‌تر شد که اقدامات اصلاح‌طلبانه وی همچون انقلاب به اصطلاح سفید تنها اقداماتی ظاهری و عوامفریبانه است که ناشیانه از سوی اربابان شاه طراحی و دیکته شده است. اکثر کارشناسان و رسانه‌های خبری دنیا و حتی حامیان محمدرضا، هزینه این جشن را گزاف و چیزی حدود۳۰۰ میلیون دلار برآورد کردند، این مبلغ در کشوری که درآمد سرانه آن اگرچه رو به افزایش داشت، ولی از سالی ۵۰۰ دلار تجاوز نمی‌کرد، بسیار گزاف به شمار می‌رفت. امام خمینی (ره) که هنگام برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، در تبعید عراق بودند، طی سخنرانی‌ها و پیام‌هایی، این جشن‌ها و اسرافکاری‌های دولتی را مورد انتقاد قرار دادند. امام در مواضع خود، نکات زیر را یادآور شدند: چرا کارشناسان اسرائیلی برای این تشریفات دعوت شده‌اند؟ شاهنشاهی ایران از اول که زائیده شده تا حالا روی تاریخ را سیاه کرده است. برملت است که با جشن‌های دوهزار و پانصد ساله مبارزه منفی کند. به حکومت ایران بگویید که آقا از این جشن دست بردارید.

مجله حاضر دربرگیرنده مجموعه‌ای از مقالات ، عکس‌ها و اسناد مربوط به «جشنهای ۲۵۰۰ساله شاهنشاهی» است ؛ جشنهایی که آشکارا با هدف به فراموشی سپردن تاریخ اسلامی ایران و حتی تاریخ قبل از سلسله هخامنشی صورت پذیرفت .

اسدالله علم و جشنهای ۲۵۰۰ ساله



درباره جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی که در سال ۱۳۵۰ش/۱۹۷۱م در پنجاهمین سال سلطنت و حکمرانی خاندان پهلوی، در شیراز]تخت جمشید[برگزار شد گزارشات فراوانی در دست است. از جمله درباره مبالغ هنگفتی که برای این جشنها هزینه شده بود. در طی این جشنها رژیم شاه نهایت تلاش خود را به کار برده بود تا در آغاز دهه ۱۳۵۰ش/۱۹۷۰م، که به زعم خود از جایگاه بسیار تثبیت شدهای برخوردار شده بود، نظرات و اذهان عمومی جهانیان را به خود جلب کند. اسدالله علم در برگزاری این مراسم نقش اصلی را ایفا میکرد. وی با عنوان وزیر دربار رسمآ از سوی شاه به ریاست شورای عالی برگزاری این جشنها برگزیده شده بود.

اسدالله علم در راستای برگزاری این جشنها چنان راه افراط پیمود و آن قدر هزینههای هنگفت از بودجه عمومی مملکت به آن اختصاص داد که حتی فرح دیبا نیز از این همه ولخرجیهای علم لب به شکایت گشود. علم در اعتراض به شکایتهای فرح دیبا استعفای خود را از ریاست این جشنها به شاه تقدیم کرد؛ اما علاوه بر این که شاه استعفای او را نپذیرفت، بلکه مجددآ و با اختیارات بیشتر او را در رأسگردانندگان این جشنها قرار داد. این جشنها طبق برنامههای از پیش تعیین شده علم انجام گرفت.

علم در جریان برگزاری این جشنها، که حتی اعتراض برخی از کشورهای دوست رژیم را برانگیخته بود، به مطبوعات داخلی دستور داد تا در پشتیبانی از برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله و ضرورت صرف هزینههای سرسامآور سخنپراکنی کنند. علم کمکهای مالی هنگفتی در اختیار گردانندگان این مطبوعات قرار داده بود. در این زمان مقالههای زیادی در تأیید و لزوم برگزاری این جشنها به دستور علم در مطبوعات وابسته به دولت به چاپ رسید. از جمله این مطبوعات میتوان خواندنیها را نام برد که در این میان گوی سبقت را از دیگران ربوده بود. در نامهای که مدیران این مجله برای علم درباره جشنهای ۲۵۰۰ ساله و اقدامات این نشریه در طول برگزاری جشنها ارسال شده است، میخوانیم:

دوست بزرگ و بزرگوار ـ ضمن عرض شادباش بهمناسبتهای مختلف به جنابعالی و همه ایرانیان به ویژه شاهپرستان، همراه این نامه مقالهای در دفاع از هزینه جشنها در شماره فردا به چاپ خواهد رسید که نمونهاش را تقدیم میکنم. به طوری که میدانید ۲۵ شماره تمام در مدت سه ماه خواندنیها به مناسبت جشنها با شمارههای مخصوص انتشار داد و در این مورد تا اندازهای دین خود را نسبت به کشورش ادا کرد ... اکنون نوبت مولاست که دست بنده خود را بگیرد و او را نجات دهد ...

نکته دیگری که درباره جشنهای ۲۵۰۰ ساله قابل ذکر مینماید، نقش اسراییل در برگزاری این جشنهاست. علم از سالها پیش طی مأموریتهای مختلف به طور پنهانی از اسراییل دیدن کرده بود. وی در طی این سفرها از دیدگاههای مقامهای سیاسی و اطلاعاتی این کشور درباره ایران جویا شده بود. در این سالها روابط بسیار تنگاتنگی بین علم و مأموران اسرائیلی وجود داشد. مقامات اسرائیلی درخصوص چگونگی برپایی جشنهای ۲۵۰۰ ساله در تخت جمشید سفارشات و راهنماییهایی به علم کرده بودند. چنانکه شهردار اورشلیم چندی پس از برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله اعتراف

کرد که تز اصلی برگزاری این جشنها را او در اختیار علم قرار داده است:

اوایل دهه ۱۹۶۰[ش۱۳٤۰] اسدالله علم نخستوزیر برای توسعه جهانگردی در ایران از دولت اسرائیل درخواست کرد تا طرحی تنظیم کند. تدی کولک (Teddy Kollek) رئیس اتحادیه توریستی دولت اسرائیل و شهردار بعدی اورشلیم، به ریاست میسیون برنامهریزی برگزیده شد. کولک توصیه کرد که ضمن تأسیس هتلها، جادههای جدید و وسائل نقلیه مدرن در

تختجمشید، ایران باید واقعه مهمی برپا کند تا خارجیان را به این تسهیلات جهانگردی جدید جلب کند. بعدها کولک اعتراف کرد که هرگز تصور نمیکرد اسرافکاری که در جشنهای بیست و پنجمین قرن بنیانگذاری امپراتوری ایران پیش آمد همان است که او توصیه کرد.

به این ترتیب علم، وزیر دربار، توانسته بود نظر شاه را به خود جلب کند. او تنها فردی بود که شاه میتوانست در اجرای برنامههایش به او امید بندد، و سالهای طولانی از خدمات صادقانه او بهرهمند شود.

پی نوشت:

۱. . مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند ۱۱ـ۲۲ـ۲ـ۷۹٤ـ ع.

۲. . احسان نراقی، از کاخ شاه تا زندان اوین. ترجمه سعید آذری، چاپ اول، تهران، مؤسسه خدماتفرهنگی رسا، ۱۳۷۲. صص ۱۱٦ - .۱۱۷

۳. . مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند ٦ـ۳۲٦ـ۷۹٤ـ ع.

٤. . از آنجایی که برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله از سری برنامههای باستانگرایانه رژیم پهلوی بود، یاری وراهنمایی دولت اسرائیل در این باره منطقی مینماید. زیرا در این سالها که اسرائیل درگیریهایشدیدی با کشورهای عرب و جهان اسلام داشت، جستجو نمودن متحدی مانند ایران برایش بس لازمو حیاتی مینمود، تا از این طریق در صفوف کشورهای اسلامی خدشه وارد شود. به همین دلیلاسرائیلیها از نظر تاریخی خود را به ایرانیان باستان پیوند میدادند و با یادآوری مسائلی نظیر آزاد شدنیهودیها از بابل توسط کوروش دوم هخامنشی، درصدد کشاندن هر چه بیشتر رژیم شاه به سوی خودبودند.

۵. . سینتیاهلمز، خاطرات همسر سفیر. ترجمه اسماعیل زند، چاپ اول، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۰. ص .۷۹

موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

اعتراض علما و مردم شیراز به جشن هنر



فرح دیبا که با راهیابی به دربار پهلوی، لقب پرطمطراق شهبانوی ایران را یدک می کشید، به واسطه تحصیل در کشور فرانسه و شرکت در محافل خاص، به داشتن گرایش های روشنفکری مشهور شد و به علت همین شهرت بود که بسیاری از حرکت‌های به اصطلاح فرهنگی در رژیم پهلوی، با هدایت و هماهنگی او صورت می‌گرفت.

یکی از این حرکت‌ها که نقطه شروع آن، سال ۱۳٤٥ شمسی بود و در سال ۱۳٥٦ ـ که رژیم پهلوی، اواخر عمر خود را سپری می‌کرد ـ به نهایت ابتذال کشیده شد، برنامه‌هایی موسوم به «جشن هنر» بود که تحت پوشش نزدیکی روابط فرهنگی بین ایران و دیگر کشورها انجام می‌شد و به دلیل محل برگزاری آن ـ شهر شیراز ـ به «جشن هنر شیراز» مشهور شده بود. تشکیل هیئت امنایی متشکل از: نخست‌وزیر، هفت وزیر، هفت رئیس سازمان، ریاست دفتر مخصوص محمدرضا پهلوی، استاندار، شهردار و ... و پروفسور پوپ ـ مأمور رسمی سازمان سیا و غارتگر میراث فرهنگی ایران ـ نشانگر اهمیت اجرایی این برنامه، برای هدایتگران آن بود. پس از جلسات متعدد و مکرر هیئت امنا و ... اولین برنامه جشن هنر در سال ۱۳٤٦ ش برگزار شد و فرح پهلوی در سخنرانی پایانی آن، ـ در روز سی‌ام شهریور ماه ـ گفت :

«بسیار خوشوقتم که اولین جشن هنر ایران با موفقیت بسیار روبرو شد. منظور و هدف از برگزاری این جشن بزرگداشت هنر و هنرمند ایرانی و شناساندن هنر قدیم و جدید ایران به ایرانیان و به خارجیان و همچنین بزرگداشت هنرمندان خارجی و شناساندن شیوه کار آنان به ایرانیان بود... آرزو دارم که جشن هنر شیراز در سال آینده و در سال‌های بعد با موفقیت بسیار روبرو شود و به هدف عالی خود نائل آید.» این برنامه، همه ساله با ریخت‌وپاش‌های

کلان و با سوءاستفاده‌های دست‌اندرکاران، برای هدف عالی(!) شهبانوی ایران، برگزار می‌گردید.

در سال ۱۳۵٦ ش، یازدهمین جشن هنر، در شرایطی در حال تدارک بود که ایران، آبستن انقلابی قریب‌الوقوع بود. انقلابی که در بیانات معمار بزرگ آن، حضرت امام راحل (ره)، «انفجار نور» نامیده شد. در این حال و هوا، در خرداد ماه سال ٥٦، کتابی تحت عنوان ۲۳ سال، که سراسر اهانت به حضرت رسول (ص) بود، در شیراز دیده شد، ساواک استان فارس، ضمن ارسال گزارش انتشار این کتاب، اعلام کرد :

«محتوای کتاب ردّیه‌ای به رسالت پیامبر اسلام و حاوی مباحث حاد و بی‌پروایی پیرامون زیان‌ها و مضار رهبری‌های محمد (ص) و اثرات سوء اسلام و... می‌باشد . نام مؤلف و نویسنده کتاب ذکر نشده است.» سپس در همین گزارش، از زبان منبع، تحت عنوان نظریه شنبه، نوشت :

«گرچه نام و نشانی از نویسنده و مؤلف کتاب ذکر نگردیده لیکن کتاب مذکور از نظر سبک نگارش شباهت زیادی به نوشته‌های علی دشتی دارد و این تشابه از کتاب‌های در دیار صوفیان، پرده‌پندار،... با خیام، بیشتر به چشم می خورد...»

پس از آنکه این گزارش در تهران مورد بررسی قرار گرفت و دستور جمع‌آوری آن، از کتابفروشی‌ها و کتابخانه‌های استان فارس در تاریخ ٥٦/۳/۲۹ به ساواک استان ابلاغ شد، مهرداد پهلبد ـ وزیر فرهنگ و هنر وقت ـ در ٥٦/٤/۸ با هواپیمای اختصاصی به شیراز رفت و پس از بازدید از فیروزآباد فارس، در روز دهم تیرماه به تهران مراجعت کرد و ده روز بعد از آن، جایگاه‌های : نقش رستم، تخت جمشید، حافظیه، باغ دلگشا و... برای برگزاری برنامه‌های جشن هنر، در نظر گرفته شد. روز چهارشنبه ۲٦ مرداد ماه، فرح پهلوی جهت افتتاح برنامه، در ساعت ۱۰/۳۰ صبح، وارد شیراز شد. هرچند جشن هنر از ابتدا بر پایه برنامه‌های مستهجن و خلاف اخلاق عمومی، بنا نهاده شده بود ولی در برنامه سال ۱۳٥٦ حرکتی صورت گرفت که حتی مورد انتقاد کسانی که خود، نماینده اشاعه فرهنگ غرب و لاابالی‌گری در ایران بودند نیز قرار گرفت. آنتونی پارسونز ـ سفیر وقت انگلیس در ایران ـ در نقل خاطرات خود، ضمن آنکه این حرکت را یکی از نخستین جرقه‌های انقلاب اسلامی توصیف می‌کند، می گوید:

«جشن هنر سال ۱۳۵٦ شیراز، از نظر کثرت صحنه‌های اهانت‌آمیز به ارزش‌های اخلاقی ایرانیان از جشن‌های پیشین فراتر رفته بود. به عنوان مثال یک شاهد عینی صحنه‌هایی از نمایشی را که ترتیب داده بودند، یک باب مغازه را در یکی از خیابان‌های پررفت‌وآمد شیراز اجاره کرده و ظاهرا می‌خواستند برنامه خود را کاملاً طبیعی در کنار خیابان اجرا کنند، صحنه نمایش نیمی از داخل مغازه و نیمی در پیاده‌رو مقابل آن بود. یکی از صحنه‌هایی که در پیاده‌رو اجرا می‌شد، تجاوز به عنف بود که به طور کامل (نه به طور نمایشی و وانمودسازی) به وسیله یک مرد (کاملاً عریان یا بدون شلوار درست به خاطر ندارم) با یک زن که پیراهنش به وسیله مرد متجاوز چاک داده می‌شد در مقابل چشم همه صورت می‌گرفت. ولی موضوع به شیراز محدود نشد و توفان اعتراض که علیه این نمایش برخاست، به مطبوعات و تلویزیون هم رسید.

من به این خاطر، موضوع را با شاه در میان گذاشته و به او گفتم اگر چنین نمایشی به طور مثال در شهر منچستر انگلیس اجرا می‌شد، کارگردان و هنرپیشگان آن جان سالم به در نمی‌بردند. شاه مدتی خندید و چیزی نگفت.»

همزمانی برگزاری این دوره از جشن هنر با ماه مبارک رمضان و ترویج گسترده ابتذال و لاقیدی به همراه نمایش زنده و واقعی «خوک، بچه، آتش»، توسط گروه هنری Squat که دربرگیرنده شماری از هنرمندان طغیانگر مجاری بود که به نیویورک مهاجرت کرده بودند، اوج ابتذال و دین‌ستیزی را در رژیم پهلوی، نمایان کرد. اولین بازتاب این نمایش، در روز چهارشنبه مطابق با اول ماه مبارک رمضان در مسجد مولا در شیراز، جلوه کرد. ماجرا از این قرار بود که آیت‌اللّه شیخ بهاءالدین محلاتی پس از اقامه نماز جماعت، در خلال موعظه خویش، خطاب به مردم، ضمن درخواستِ گفتن «آمین» به دعاهای خود، گفت:

«خدا لعنت کند مسببین جشن هنر را، خداوند لعنت نماید برگزارکنندگان جشن هنر را، خدا لعنت کند شرکت‌کنندگان در جشن هنر را»

مردم نیز با صدای بلند آمین گفتند. دو روز بعد، شهید محراب آیت اللّه سیدعبدالحسین دستغیب، در روز سوم ماه رمضان، در مسجد جامع شیراز، ضمن حمله شدید به جشن هنر، خطاب کلام و لعنت را متوجه فرح پهلوی کرد و گفت:

«خدا لعنت کند کسانی را که در این جشن شرکت می‌کنند، خدا لعنت کند افتتاح کننده جشن [فرح پهلوی]را.»

و در روز ۵۶/۵/۲۸، بر فراز منبر مسجد جامع قرار گرفت و گفت:

«در ماه مبارک رمضان که ماه خداست و مردم باید عبادت کنند در کشور ایران که کشور مسلمان و دین رسمی آن اسلام است، جشن درست کرده‌اند ... لعنت خدا بر آن کس باد که به تماشای اینها برود. می‌گویند از ولایت کفر هم رقاصه به ایران آورده‌اند، چه رقاصه‌هایی، وای بر زن مسلمانی که به تماشای اینها برود... من قبل از ماه مبارک گفتم که این کار را نکنید ولی به خرج نرفت انسان نمی‌داند به چه کسی بگوید ولی این کارها را می‌کنند...»

و در سخنرانی روز بعد گفت :

«شخصیت انسان با حیوان فرق دارد مثلاً می‌شود یک خر را لباس رنگارنگ بپوشانند و او را روی تخت سلطنت بگذارند و بگویند حکم کند. آیا درست است. جای خر بدبخت در طویله است نه آنجا، هر چیز جایی دارد...»

سند زیر از سلسله اسناد مربوط سخنرانی‌های حضرت آیت‌اللّه شهید عبدالحسین دستغیب شیرازی (ره)است. ایشان در این سند، جشن هنر شیراز را جشن خوک نامیده و مؤسس آن را نیز، خوک دانستند ..

از : ۷/ ه ۱ تاریخ : ۳۶/۶/۱۰[۱۳۵۶]

به : ۳۱۲ شماره : ۱۲۰۵۰/ه۱

عطف ۱۲۰۲۷ /ه ۱ ـ ۳۶/۶/۷[۵۶]

روز ۳۶/۶/۳ آقای سید عبدالحسین دستغیب ضمن سخنرانی در مسجد جامع شیراز اظهار داشته است:

... یک چیزی شنیدم. جشن خوک. جشن خوک. عجیب اسمی هم دارد. آنها که به اینجا می‌روند نر و ماده با هم از خوک هم پست ترند. ای لعنت بر آنها. مؤسس آن هم خوک

است. لعنت بر آنها باد. تا کی این مملکت و این جوان‌ها را می‌خواهید گمراه کنید و بدست استعمار بدهید و منحرف کنید. این اولیا چکار می‌خواهند بکنند ماه مبارک رمضان و این رقاصه‌ها آنها هم که می‌روند خرند. شیراز اهل علم بوده حال کرده‌اندش رقاصخانه نمی‌گذارند دهن ما بسته باشد....

نظریه شنبه: اظهار مطالب از طرف نامبرده صحت دارد. بیان

نظریه یکشنبه: نامبرده بالا در منابر اخیر خود با انتقادهای تند از جشن هنر سخنرانیهای خلافی نموده است. پیمان

نظریه چهارشنبه: نظریه یکشنبه مورد تأیید است. خورشید

نظریه ۷ / ه: مقرر فرمایند به نظریه ذیل گزارش خبر ۱۲۰۲۷/ه ۱ - ۳۶/۶/۷ مراجعه نمایند.

اداره بررسی ۶/۱۲

****

با رسیدن این خبر به نجف اشرف، حضرت امام خمینی (قدس سره) برآشفت و در تاریخ ۵۶/۷/۶ در مسجد شیخ انصاری، چنین فرمودند:

«شما نمی‌دانید که اخیرا چه فحشایی در ایران شروع شده است. شما اطلاع ندارید، گفتنی نیست که چه فحشایی در ایران شروع شده است. در شیراز عمل شد و در تهران می‌گویند بناست عمل بشود و کسی حرف نمی‌زند! آقایان ایران هم حرف نمی‌زنند، من نمی‌دانم چرا حرف نمی‌زنند؟!! این همه فحشا دارد می‌شود و این دیگر آخرش است یا نمی‌دانم از این آخرتر هم دارد! در بین تمام مردم جمعیت نشان دادند اعمال جنسی را! و [آقایان] نفسشان درنیامد. دیگر برای کجا گذاشتند؟ برای کی؟ چه وقت می‌خواهند یک صحبتی بکنند؟ خوشمزه این است که خود سازمانها و خود دولت و خود مردکه کذا [شاه] همین معنا با رضایت آنهاست، (بی‌اذن، آنها مگر امکان دارد یک همچو امری واقع بشود؟ یک همچو فحشایی واقع بشود) خود آنها این کار را می‌کنند و بعد روزنامه‌نویس را وادار می‌کنند که انتقاد کند که کار قبیحی بود، کار وقیحی بود حالا به گوش مردم برود، آنجا به چشم مردم بخورد، اینها هم به گوش مردم بخورد که یک خرده آرام بشوند [و] آتشها اگر باشد خاموش

بشود، فردا هم در تهران خدای نخواسته این کار خواهد انجام گرفت و نه آخوندی و نه سیاسی‌ای و نه دکتری و نه مهندسی و نه دیگری اعتراض نمی‌کند. اینها باید اعتراض بشود، باید گفته بشود. اگر ملتها همه با هم، ملت همه با هم، مطلبی را اعتراض کنند و احکام اسلام را بایستند و بگویند، امکان ندارد که همچو قضایایی واقع بشود. از سستی ما و ضعف ما و استفاده از ضعف ما می‌گویند اینها یک دسته‌ای هستند ضعیف و بیچاره! در صورتی که شما قوه دارید، پشتوانه‌تان ملت است. ملت باز مسلمان است. این ملت مسلمان علاقه دارد به اسلام، علاقه دارد به روحانی اسلام،... اینها همه باید دست به دست هم بدهند باید اجتماع کنند، فقیهش با مهندسش دکترش با محصلش، دانشگاهی با مدرسه‌ایش دست به دست هم بدهند تا بتوانند یک کاری انجام بدهند و بتوانند از زیر این بارهایی که بر آنها تحمیل می‌شود، از زیر این بارها بیرون بروند و نمی‌کنند! من نمی‌دانم چرا! حالا این قدری شروع شده است در ایران، یک مقداری شروع شده، یک فرصتی پیدا شده است و امید است ان‌شاءالله فرصتهای خوبی پیش بیاید. ان‌شاءالله خداوند تبارک و تعالی به همه شما توفیق بدهد و اسلام را تأیید کند و علمای اسلام را تأیید کند و محصلین را تأیید کند و مسلمین را تأیید کند.»

هنوز چند روز از این موضع‌گیری نگذشته بود که فرزند برومند ایشان حضرت آیت‌الله سیدمصطفی خمینی (ره) که امید آینده اسلام بود، به طرز مرموز و غریبانه به شهادت رسید و از تاریخ ۵۶/۸/۱ با تجمعی که در مسجد اعظم قم به واسطه بزرگداشت این عالم عامل صورت گرفت، شعله انقلاب اسلامی برافروخت.

منبع :

بولتن نیوز

پارسونز : نمایشهای مسخره جشن هنر شیراز با روحیات اسلامی مردم تطبیق نمی‌کرد



در شهریور ۱۳۵٦ و در ماه مبارک رمضان، شهر شیراز شاهد نمایش‌ها و صحنه‌های وقیحی بود که حکومت شاه از آن به عنوان «جشن هنر» یاد کرده و هزینه‌های سنگینی را صرف اجرای آن نمود. هدف از برگزاری این جشن که همه ساله برای اجرای مجدد آن سعی و کوشش به عمل آمد، استحاله فرهنگی اسلامی مردم و باز کردن راه نفوذ فرهنگ غرب به داخل کشور بود. کسانی که به عنوان هنرمند از آمریکا و کشورهای اروپایی برای شرکت در جشن هنر شیراز به ایران دعوت شده بودند، شامل رقاصه‌ها، فاحشه‌ها، موسیقی‌دانان، خوانندگان و بازیگران فیلم‌های غیراخلاقی سینماهای غربی بودند.

آنتونی پارسونز آخرین سفیر انگلستان در ایران قبل از انقلاب، درباره جشن هنر شیراز چنین می‌گوید :

... فستیوال بین‌المللی هنری شیراز (جشن هنر شیراز) که سالانه برگزار می‌شد از آغاز به علت نوآوری‌ها و نمایشاتی که با روحیات جامعهٔ سنتی و اسلامی ایران تطبیق نمی‌کرد موجب تضادها و مباحثاتی شده بود. از جمله نمایشات مسخره‌ای که من از این جشن بیاد دارم صحنه‌ای از نمایش رقاصان برزیلی بود که در حین رقص سر مرغ‌های زنده را با دندان جدا

می‌کردند، یا نمایشی از هیجان و از خود بیخود شدن مردم در حال عزاداری که بی‌شباهت به مراسم تعزیه نبود و نشان دادن آن در یک کشور مسلمان به هیچ‌وجه تناسبی نداشت. جشن هنر شیراز در سال ۱۹۷۷ از نظر کثرت صحنه‌های اهانت‌آمیز به ارزش‌های اخلاقی ایرانیان از جشن‌های پیشین فراتر رفته بود. به طور مثال یک شاهد عینی صحنه‌هایی از نمایشی را که موضوع آن آثار شوم اشغال بیگانه بود برای من تعریف کرد. گروه تئاتری که این نمایش را ترتیب داده بودند یک باب مغازه را در یکی از خیابانهای پر رفت و آمد شیراز اجاره کرده و ظاهراً می‌خواستند برنامه خود را به طور کاملاً طبیعی در کنار خیابان اجرا کنند. صحنهٔ نمایش نیمی در داخل مغازه و نیمی در پیاده‌رو مقابل آن بود. یکی از صحنه‌ها که در پیاده‌رو اجرا می‌شد تجاوز به عنف بود که به طور کامل (نه به طور نمایشی و وانمودسازی) به وسیله یک مرد (کاملاً عریان یا بدون شلوار ـ درست به خاطر ندارم) با یک زن که پیراهنش به وسیله مرد متجاوز چاک داده می‌شد در مقابل چشم همه صورت می‌گرفت. صحنه مسخره دیگر پایان نمایش هم این بود که یکی از هنرپیشگان اصلی نمایش باز هم در پیاده‌رو شلوار خود را کنده هفت‌تیری در پشت خود می‌گذاشت و به این ترتیب تظاهر به انتحار می‌کرد. واکنش مردم عادی شیراز که ضمن گردش در خیابان یا خرید از مغازه‌ها با چنین صحنه مسخره و تنفرانگیزی روبرو می‌شدند معلوم است، ولی موضوع به شیراز محدود نشد و طوفان اعتراضی که علیه این نمایش برخاست به مطبوعات و تلویزیون هم رسید. من به خاطر دارم که این موضوع را با شاه در میان گذاشتم و به او گفتم اگر چنین نمایشی به طور مثال در شهر «وینچستر» انگلیس اجرا می‌شد کارگردان و هنرپیشگان آن جان سالم بدر نمی‌بردند. شاه مدتی خندید و چیزی نگفت.

بازتاب سیاسی چنین واقعه‌ای در هر زمان بد بود، چه برسد به شرایط آن روز ایران که در کنار هیجانات سیاسی نشانه‌هایی از اوج گرفتن احساسات مذهبی مردم و گرایش به سنن مذهبی در سراسر کشور به چشم می‌خورد (۱)

اثر سیاسی برنامه‌هایی نظیر جشن هنر شیراز خیلی شدید بود و بسیاری از برنامه‌های این جشن که بی‌جهت به هنرهای رادیکال و نو اختصاص یافته بود به هیچ‌وجه با مقتضیات جامعهٔ ایرانی تطبیق نمی‌کرد. چرا می‌بایست این قدر پول صرف تبلیغ و ترویج هنرهای اروپایی و

جمع‌آوری مجموعه‌های هنری اروپا گردد و چنان مراکز فرهنگی و هنری بزرگی، خارج از ظرفیت ادارهٔ آن از طرف ایرانیان تأسیس شود... (۲)

ویلیام شوکراس روزنامه‌نگار و نویسنده انگلیسی نیز درباره تأثیر جشن هنر شیراز می‌نویسد:

... ملکه ریاست جشن هنر شیراز را نیز بر عهده داشت. در اواسط سالهای ۷۰ جشن مزبور یکی از پرجنجال‌ترین رویدادهای فرهنگی کشور به شمار می‌رفت... جنجال‌های جشن هنر وقتی به اوج خود رسید که در سال ۱۹۷۷ یک گروه هنرپیشه دکانی را در یکی از خیابانهای اصلی شیراز در نزدیکی مسجد گرفت و در درون دکان و در پیاده‌روی جلو آن نمایشی اجرا کرد که شامل یک هتک ناموس تمام عیار و اعمال شهوت‌انگیز بین هنرپیشگان زن و مرد بود. چنین نمایشی در خیابان‌های هر شهرک انگلیسی یا آمریکایی جنحال برپا می‌کرد (و منجر به بازداشت هنرپیشگان می‌شد.) وقتی نمایش مزبور در شیراز اجرا شد، خشم و آزردگی فراوانی برانگیخت...

بعدها در تبعید، فرح از جشن هنر دفاع کرد و اظهار داشت این جشن، هنر اصیل و سنتی تمام نقاط جهان را به ایران آورد! او که از جزئیات نمایش‌ها بی‌اطلاع بوده و یکی دو نمایش توهین‌آمیز در آن یافته بوده می‌گوید: «در هر جشنواره‌ای مشکل می‌توان مانع از بیان آزاد هنرمندان شد و انتظار داشت مورد پسند گروههای مختلف اجتماعی قرار بگیرد...(۳)

پی‌نوشت‌ها

۱ـ غرور و سقوط، خاطرات سفیر سابق انگلیس در ایران، صص ۹۲ـ۹۰.

۲ـ غرور و سقوط، صص ۵۲ـ۵۱.

۳ـ آخرین سفر شاه، ویلیام شوکراس، ص ۱۱۵.

آرشیو مقالات موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

جشن‌های بیست و پنجمین سده شاهنشاهی



چکیده: «.... از اوائل دهه ۱۹۶۰ (۱۳۳۹) این فکر بر سر شاه افتاده بود که برای تثبیت پیوندش با سلاطین قبل از اسلام، به برزاری مراسم پر زرق و برقی نیاز دارد و بعد هم که در تدارک جشن‌های دو هزار و پانصد ساله در تخت جمشید بر آمد، احساس می‌کرد که با اجرای این مراسم خواهد توانست تداوم شاهنشاهی در طول تاریخ ایران را به نظر سران دنیا برساند و به تمام پادشاهان ، رؤسای جمهور، وحکام جهان ـ که توالی نوع حکومت امروزشان هرگز به دوران باستان نمی‌رسید ـ ثابت کند که پس از دو هزار و پانصد سال محمدرضا پهلوی وارث بر حق کوروش، بنیانگذار شاهنشاهی ایران است ....»

****

از سلسله جشن‌های دولتی و درباری، جشن‌های دو هزار و پانصدمین سال شاهنشاهی ایران بود که باید آن را از نکبت‌بارترین و خیانت‌آمیزترین جشن‌ها و عیش و نوش‌های رژیم شاه به شمار آورد. برای برپایی آن سالیان درازی نقشه‌کشی و برنامه‌ریزی، انجام گرفت و سرسخت‌ترین و شناخته‌ترین چهره‌های ضد اسلامی درون مرزی و برون مرزی برای برپایی آن بسیج شدند. نکته در خور بررسی این است که رژیم شاه و دستیاران او در درون و بیرون ایران با به راه انداختن این جشن افسانه‌ای چه اندیشه و انگیزه‌ای داشتند و چه نقشه‌ای را بر آن بودند که پیاده و اجرا کنند؟

رژیم شاه چنانکه آورده شد،در هر سال چندین بار برنامه جشن و چراغانی و آذین‌بندی داشت، لیکن با نگاهی گذرا به شیوه برگزاری و راه‌اندازی جشن دو هزار و پانصدمین سال ، به خوبی روشن می‌شود که سردمداران رژیم با برگزاری این مراسم، اندیشه و انگیزه و

ویژه‌ای را دنبال می‌کردند و روی آن برنامه ریزی‌های دراز مدت و ریشه‌ای داشتند و در مورد موسم برگزاری آن نیز بارها دگرگونی و جابجایی صورت دادند. خبر و اندیشه برگزاری این جشن، در سال ۱۳۳۷، برای نخستین بار ، از سوی روزنامه‌ها و مطبوعات ایران اعلام شد و هنگام برگزاری آن را سال ۱۳٤۰ دانستند. (۱) پیش از پایان سال ۱۳۳۹ وزارت دربار در اطلاعیه خود، زمان برگزرای این جشن را در سال ۱۳٤۲ اعلام کرد.(۲) لیکن در تاریخ یاد شده نیز این جشن برگزار نشد جواد بوشهری، رییس شورای مرکزی جشن در تاریخ ۱۳٤۳/۱/۲۵ در مصاحبه‌ای اعلام کرد که این جشن در آبان‌ماه سال ۱۳٤٤، مقارن با جشن تاجگذاری برگزار می‌شود. دیری نپایید که وزارت دربار در اطلاعیه دیگری آورد که نظر به اهمیت موضوع و ضرورت برگزاری جشن به ترتیبی که در خور تاریخ کهنسال و پرافتخار شاهنشاهی ایران باشد به فرمان شاهنشاه آریامهر، تاریخ برگزاری آن رسما به آبان‌ماه سال ۱۳٤٦ موکول گردید. (۳) و سرانجام در تاریخ ۱۳٤۷/۵/۲٦ بار دیگر وزارت دربار در اطلاعیه‌ای اعلام کرد: «به فرمان مطاع مبارک شاهنشاه آریامهر جشن‌های بیست و پنجمین سده شاهنشاهی ایران،به مدت هشت روز از تاریخ ۲۰ مهر ماه ۱۳۵۰ برگزار خواهد شد»!

این جابجایی پیاپی و عقب انداختن موسم برگزاری جشن، از سویی در راه پدید آوردن آمادگی ذهنی و اندیشه‌ای در ملت ایران برای پذیرش و نشان دادن جنب و جوش و شوق و شور در راه برپایی آن بود و به گمان سیاستگزاران رژیم شاه، پدید آوردن چشم انتظاری! برای مردم درباره راه انداختن چشن‌های دو هزار و پانصدمین سال ، مایه شگفتی و دلبستگی آنان، به جشن‌های یاد شده خواهد شد! و از سوی دیگر، این عقب انداختن‌ها و امروز و فردا کردن‌ها، نمایانگر برنامه گسترده و دامنه‌دار رژیم شاه برای برگزاری آن بود و چون برنامه‌های پیش‌بینی شده تا هنگام تعیین شده ، به درستی انجام نمی‌گرفت و شرایط لازم به دست نمی‌آمد، ناگزیر می‌شدند که مراسم را عقب اندازند. آنچه این دیدگاه را (که اندیشه و انگیزه ویژه‌ای در برپایی چشن‌های دو هزار و پانصدمین سال در کار بوده است) تأیید می‌کند، تشکیل شورای مرکزی جشن از سال ۱۳۳۹ و ثبت اساسنامه‌ای برای این شوار می‌باشد.

در این باره در گزارشی آمده است:

«به فرمان مطالع مبارک شاهنشاه آریامهر از نیمه دوم سال ۱۳۳۹ ، شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران، به منظور برگزاری مراسم جشن دو هزار و پانصد سال شاهنشاهی تشکیل یافت. اساسنامه شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران تهیه و در تاریخ ۳۹/۱۲/۲۸ به ثبت رسید. آیین نامه طرز تشکیل و وظایف شوراها در آبان‌ماه ۱۳٤۰ به کلیه استانداری‌ها ، فرمانداری‌های کل ، فرمانداری‌های مستقل، سایر فرمانداری‌ها ، بخشداری‌ها، ادارات آموزش و پرورش و سایر وزارت خانه‌ها و سازمان‌هایی که به نحوی از انحاء در برگزاری جشن ملی سهمی دارند فرستاده شد. شورای جشن شاهنشاهی از نیمه دوم سال ۱۳٤۰ به تدریج در سراسر کشور تشکیل شد و کمیته جشن شاهنشاهی ایران تاکنون در بیست و دو کشور جهان، به ریاست عالیه شخص اول در هر کشور تشکیل گردید....(٤)

*** انگیزه و اندیشه برپایی جشن‌های بیست و پنجمین سده**

برای پی بردن به انگیزه و اندیشه رژیم شاه از برگزاری جشن‌های یاد شده پیش از هر گونه موضع‌گیری و اظهار نظری بایسته است که به گفته‌ها و نوشته‌های سران آن رژیم و کارگردان‌های جشن نگاهی گذار داشته باشیم تا به نقشه‌ها و آرمان‌های اصلی برگزارکنندگان این جشن‌ها بهتر دسترسی پیدا کنیم. در «شرح وظایف شورای مرکزی چشن شاهنشاهی» آمده است:

«..... وظایف این شورا ... ترتیب مجالس سرور و شادی، ترتیب تشکیل مجالس سخنرانی درباره اوضاع گذشته پرافتخار ایران امروز، کوشش برای بهتر شناساندن آیین شاهنشاهی ایران و نشان دادن اینکه شاهنشاهی گرایی آرمان ایرانیان است کوشش در آشکار ساختن آیین زندگانی ایران زمین و تلاش‌های افتخارامیز شاهنشاهان ایران در راه سربلندی ایران، بررسی و تجزیه و تحلیل کتاب‌ها .... به منظور بهره‌برداری از آنها در زمینه نشان دادن راز دیرپایی شاهنشاهی و سازندگی انقلاب شاه و مردم، تهیه مقالات تحقیقی درباره تاریخ ایران زمین و آیین شاهنشاهی ... روشن نمودن اهمیت و فلسفه برزاری جشن و برانگیختن میل و اشتیاق دانش‌آموزان، معلمان و والدین دانش آموزان برای شرکت در مراسم جشن‌های دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی، آشنا کردن بیشتر کارگران و خانواده آنها به افتخارات شاهنشاهی ایران ... برگزاری مراسم آتش بازی در شب‌های جشن، ترتیب دادن رقص محلی

و تنظیم و اجرای برنامه‌های تفریحی ، نصب بلندگو در مناطق پرجمعیت شهر و پخش موزیک و موسیقی و برپا داشتن طاق نصرت و تزیین کردن دو طرف خیابان با لامپ‌های رنگین ...»(۵)

انگیزه و اندیشه نهان و آشکار برگزار کنندگان و کارگردانان جشن یاد شده در این «شرح وظایف شورای مرکزی جشن» تا پایه‌ای خود را نمایان ساخته است و با نگاهی گذرا به آن، می‌توان دریافت که شاه با راه انداختن این برنامه، بر آن بوده است که:

۱ـ حرکتی را که از سوی «روشنفکران» از دوران قاجار آغاز شده بود تا با شاه بازی، «زرتشتی نمایی» ، باستگان گرایی و اندیشه تنگ نظرانه ناسیونالیستی کار اسلام را بسازند ـ و نتوانستند ـ او با بیرون کشیدن کوروش و داریوش از دل گور و بالیدن به استخوان پوسیده شاهان خون آشام ، دامن زدن به تعصبات قومی و نژادی ، رواج ایدئولوژی شاهنشاهی و ... آن حرکت استعماری و واپسگرایانه را به بار نشاند! او بر این باور بود که در پی گذشت ١٤ سده از فروپاشی بنیاد بت‌پرستی، طاغوت گرایی و نژادپرستی و سرازیر شدن آن اندیشه و فرهنگ پوسیده به زباله دادن تاریخ، با راه اندختن جشن و چراغانی ، هلهله‌ها و هیاهوی قلابی، پایکوبی‌ها و دست افشانی‌های رسوا و پوچ، تبلیغات فریبنده، بی مایه و دروغین و خوار داشتن و نادیده گرفتن فرهنگ و تمدن ایرانی اسلامی، می‌توان بار دیگر آیین و «سنت ایران باستان» را زنده کرد و اندیشه‌ها، ارزش‌ها و آرمان‌های آن دوران تاریک را بر پا داشت و به ملت ایران باوراند که ـ به گفته آل احمد ـ «... حمله اعراب یعنی ظهور اسلام در ایران نکبت بار بود و ما هر چه داریم از پیش اسلام داریم ... » (٦) و بدین گونه دگرگونی ژرفی در باورمندی‌های ملت ایران پدید آورد و ایدئولوژی شاهنشاهی، اندیشه پان ایرانیستی وسنت‌های باستانی را یکباره جایگزین آیین اسلام و فرهنگ و تمدن ایران اسلامی کرد! این گونه خیال پردازی‌ها شاه را بر آن داشته بود که برپایی جشن دو هزار و پانصدمین سال را «یک رنسانس» پندارد! و به خود ببالد که:

« ... مردم کشور ایران به حق به تاریخ گذشته و تمدن در رژیم سلطنتی درخشان خود علاقمند هستند و خویشتن را برای بزرگداشت این رژیم که ضامن استمرار زندگی خاص ایران دوام سیستم دولت‌ها و حا کمیت ملی آن بوده است، آماده می‌سازند و اطمینان دارند که همین رژیم و تمدن و فرهنگ ، اتحاد و اثبات و پیشرفت آینده آنها را تضمین خواهد کرد ...

..... مسلما این جشن‌ها یک نوع بیداری و خودشناسی تازه و یک رنسانس است ... این جشن‌ها ... افتخارات ملی را که میراث غنی تاریخی و اطمینان حاصله از موفقیت‌های جدید ناشی می‌شود تجدید خواهد کرد ...»(۷)

اصولا رژیم شاه، سالیان درازی بود که در اندیشه پیاده کردن تز باستان گرایی در برابر بنیادگرایی اسلامی بود. امام در آغاز نهضت خود در سال ۱۳٤۱، بر آن بود که راه و روش اسلامیان دوره نخست را برای توده‌ها ، زنده و روشن سازد و مردم را به الگوپذیری و الهام‌گیری از مسلمانان «صدر اسلام» وادارد و این ، بزرگترین خطر برای رژیم شاه و استکبار جهانی به شمار می‌آمد، آنان به درستی دریافته بودند که گرایش توده‌ها به اسلام بنیادی و الهام گرفتن از آن دوره درخشان، چه بسا مایه رویارویی برگشت ناپذیر آنان با لیبرالیست‌ها، ملی گراها و دیگر پیروان فرهنگ بیگانه شود و همان گونه که اسلامیان راستین و نخستین با تکیه به اصول و رهنمودهای زنده و سازنده قرآن سیستم بت‌پرستی، کاخ نشینی، شاهنشاهی و زورمداری را فرو پاشاندند، نهضت اصول گرای امام نیز بتواند به نظام دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی پایان بخشد و ایدئولوژی وارداتی و فرهنگ غربی را به زباله‌دان تاریخ روانه سازد. از این رو، تلاش گسترده‌ای داشتند تا با رواج دادن باستان گرایی و اندیشه پان ایرانیستی ، با بنیادگرایی اسلامی رویارویی کنند.

۲ـ شاه بازی، طاغوت مآبی، خودکامگی و نابکاری‌های دوران باستان را، با مجد و شکوه بنمایاند و از شاهان خون آشام و جنایت پیشه آن دوران الگو بسازد تا بتواند رفتار وحشیانه ، نابخردانه و طاغوت مآبانه خود را در ید ملت آگاه و فرهیخته ایران درست، با ارزش و شکوهمند وانمود کند و بدین گونه از بدبینی و پشت کردن توده‌ها به شاه و رژیم شاهنشاهی پیشگیری کند و از آنجا که کورش با یهودیان اسیر در زندان «بخت النصر» خوشرفتاری کرده و زمینه رهایی آنان را فراهم آورده بود، بی‌تردید آگر او برای مردم امروز ایران الگو می‌شد، ارتباط خائنانه شاه با صهیونیست‌ها و بازگذاشتن دست اشغالگران فلسطین در همه شؤون سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی ایران، نه تنها شرم‌آور و خیانت‌بار شمرده نمی‌شد بلکه پسندیده و در خور ستایش نیز بود! از این رو، سیاست گزاران و کارگردانان جشن‌های یاد شده، یکبار بیش از صد و پنجاه سال از تاریخ ایران را که به دوران سلسله مادها مربوط می‌شد نادیده گرفتند و کوروش را به عنوان بنیان‌گذار «شاهنشاهی ایران» وانمود کردند تا به ملت ایران

گوشزد کنند که محمدرضا شاه، خدمت به یهودیان صهیونیست و اشغالگر را به شکل مستقیم از کوروش ، به ارث برده است! و اگر کورش مشتی یهودی اسیر و در بند را از زندان رهانید او شایسته است در خدمت تجاوزکاران اشغالگر، خون‌آشام و بخت‌النصر مآبان آن تبار قرار گیرد و آنان را در به بند کشیدن و از میان بردن فلسطینی‌ها و دیگر عرب‌ها و مسلمانان یاری بخشد. و به همین سبب می‌بینیم که سال تصرف «بابل» از سوی کوروش و به عبارت بهتر « سال آزادی قوم یهود» (۵۳۸ پیش از میلاد) آغاز دوراه دو هزار و پانصدمین سال ، قرار می‌گیرد! (در صورتی که اگر انگیزه بزرگداشت دو هزار و پانصدمین سال بنیاد شاهنشاهی ایران بود، سال ۵۵۹ پیش از میلاد که سال چیرگی کوروش بر «آستیاگ» آخرین پادشاه سلسله ماد بود بایستی به عنوان آغاز مبدأ برگزیده می‌شد. روزنامه «جشن شاهنشاهی » که به مناسبت «بیست و پنجمین سده شاهنشاهی ایران» از سوی سیاست‌گزاران سیرک یاد شده پراکنده می‌شد در این باره نوشت:

« ..... مبده و دوران دو هزار و پانصد ساله، صدور اعلامیه تاریخی و معروف کوروش بزرگ در بابل رد سال ۵۳۸ قبل از میلاد است که صفحه اول تاریخ این شاهنشاهی و در عین حال پرافتخارترین صفحات آن به شمار می‌رود ... » (۸)

۳ـ خودنمایی و برتری جویی از دیگر انگیزه‌های شاه برای برگزاری جشن یاده شده بود. شاه در برابر هماوردان سرشناس و با شخصیتی که از پایگاه مردمی فراوانی برخوردار بودند، مانند جمال عبدالناصر ، سوکارنو، قوام نکرومه، فیدل کاسترو و ... سخت خود را ناتوان و ناچیز می‌دید و هیچ امتیاری نداشت تا در برابر آنان به خود ببالد. او دیر زمانی بود که تلاش داشت تا این «عقده حقارت» خود را به گونه‌ای جبرانک ند، رفرم «انقلاب سفید» و نامیدن خود به عنوان رهبر این انقلاب و به یدک کشیدن عنوان «آریامهر» و ... نتوانست، شخصیت جهانی برای او بیافریند و محبوبیت مردمی برای او به ارمغان آرود.

شاه در پی سالیان درازی سرخوردگی و درماندگی بر این امید بود که با گره زدن رژیم خود به کوروش و داریوش و راه انداختن جشن‌های دو هزار و پانصدمین سال شاهنشاهی، خود را در برابر دید جهانیان، به شکل فرعونی بی‌مانند و امپراطوری مقتدر و بی‌همتا، به نمایش گذارد و برای خود اعتباری به دست آورد. این واقعیت در نوشته برخی از عناصر وابسته به رژیم شاه، چنین بازگو شده است:

«.... از اوائل دهه ۱۹٦۰ (۱۳۳۹) این فکر بر سر شاه افتاده بود که برای تثبیت پیوندش با سلاطین قبل از اسلام، به برزاری مراسم پر زرق و برقی نیاز دارد و بعد هم که در تدارک جشن‌های دو هزار و پانصد ساله در تخت جمشید بر آمد، احساس می‌کرد که با اجرای این مراسم خواهد توانست تداوم شاهنشاهی در طول تاریخ ایران را به نظر سران دنیا برساند و به تمام پادشاهان ، رؤسای جمهور، وحکام جهان ـ که توالی نوع حکومت امروزشان هرگز به دوران باستان نمی‌رسید ـ ثابت کند که پس از دو هزار و پانصد سال محمدرضا پهلوی وارث بر حق کوروش، بنیانگذار شاهنشاهی ایران است ....»(۹) شاه نیز در یکی از دیدارهای خود با اعضای « شورای مرکزی جشن » اندیشه خود را این گونه آشکار کرد:

«.... برای کمتر ملت و مملکتی در جهان ممکن است موردی پیش بیاید که بتوانند خاطره‌ای بدین عظمت را در تاریخ خود جشن بگیرند و یادبودی نظیر دو هزار و پانصدمین سال تأسیس شاهنشاهی خود را مورد تجلیل قرار دهند».(۱۰) امیر اسدالله علم (وزیر دربار شاه) نیز در مصاحبه‌ای از این اندیشه خودپرستانه شاه و درباری‌ها چنین پرده برداشت.

« ... کشورهای دیگر هر کدام ده سال و پنجاه سال و بالاخره صد سال و دویست سال سابقه استقلال دارند، ببینید چه غوغائی در دنیا کرده‌اند، ما که دو هزار و پانصد سال سابقه افتخار داریم چرا از این افتخارات بزرگ تاریخی تجلیل نکنیم؟ عظمت این جشن آنقدر هست که اگر ما ملت فقیر هم بودیم ، اگر ملت بی‌چیز هم بیودیم و اگر این همه معتقدات نداشتیم باز هم کاملا بجا بود که فرش و لحاف زندگیمان را بفروشیم و این جشن را برگزار کنیم ....»(۱۱)

٤ـ به نمایش گذاشتن افسانه «جزیره ثبات» ایران و انگیختن سرمایه‌داران و سیاستمداران بیگانه به سرمایه‌گذاری در ایران و گماشتن شاه در خلیج فارس ، به عنوان ژاندارم منطقه و سرازیر کردن سلاح‌های سنگین و پیشرفته به سوی ایران.

شاه با فراخواندن نزدیک به هفتاد تن از رؤسا و سران کشورهای جهان به ایران در مراسم برپایی جشن یاد شده و پذیرایی بی‌مانند و افسانه‌ای از آنان و به نمایش گذاشتن شکوه و جلال ساختگی و بی‌پایه رژیم خود، بر آن بود که آرامش و امنیت ایران را به رخ آنان بکشد و پشتیبانی همه جانبه قدرت‌ها و ابرقدرت‌ها را بیشتر به سوی رژیم خود جلب کند. یکی از روزنامه‌های وابسته به سیاست گزاران و کارگردانان این جشن درباره انگیزه یاد شده چنین قلمفرسایی کرده است:

« ..... میهمانان عالیقدر خارجی که در این جشن شرکت می‌کنند و از نزدیک با پیشرفت‌ها و ثبات و امنیت کشور آشنایی بیشتری پیدا می‌کنند، شوق بیشتری برای سرمایه‌گذاری در برنامه‌های عمرانی کشور خواهند یافت و با آسودگی خاطر سرمایه‌های خود را در این مملکت به کار خواهند انداخت ...»(۱۲)

نیز در همین روزنامه آمده است:

«... برای مردم ایران آیین شاهنشاهی همیشه مظهر خیر و برکت و جاودانی‌ترین و مترقی‌ترین ایدئولوژی‌های سیاسی و اجتماعی بوده و هست و راز ثبات و پیشرفت جزیره ثبات و آرامش منطقه خاورمیانه را در همین امر باید جستجو کرد ...»(۱۳)

۵ـ سرگرم کردن توده‌های نادار و ستمدیده که جانشان از بیکاری، تهی دستی و گرسنگی به لب رسیده بود و بازداشتن آنان از اندیشیدن پیرامون عوامل بدبختی و بی‌نصیبی خویش و عقب‌ماندگی کشور.

٦ـ رواج دادن فساد و فحشا و بی‌بند و باری

۷ـ برجسته نشان دادن نقش شاهان در تاریخ ایران و قداست بخشیدن به آنان

۸ـ درخشان نمایاندن دوران تاریک پیش از اسلام و ایران باستان و .... از دیگر انگیزه‌های رژیم شاه، از برپایی این جشن افسانه‌ای و دیگر جشن‌هایی بود که به مناسبت‌های گوناگون برپا می‌داشت. لیکن انگیزه ریشه‌ای و نخستین رژیم شاه از برگزاری جشن دو هزار و پانصدمین سال « شاهنشاهی» ـ چنانکه بررسی شد ـ جهشی در راه اسلام زادیی و رواج اندیشه‌ملی گرایی، ناسیونالیستی و زنده کردن ایدئولوژی واپسگرایانه ایران باستان و دوران تاریک پیش از اسلام بود که نه تها از سوی رژیم شاه و «روشنفکران» درون مرزی، دیر زمانی بود که دنبال می‌شد بلکه دست‌های مرموزی نیز از پشت پرده این گونه برنامه‌ها و اندیشه‌ها را توان می‌بخشید و در راه پیاده کردن آن به نقشه‌ها و طرح‌های گوناگونی دست می‌زد. و بایسته است که اکنون به بررسی نقش دست‌های پشت پرده برپایی جشن یاد شده بپردازیم:

*** کارگردان‌های پشت پرده**

از کارگردان‌های نخستین و زیر پرده برگزاری جشن بیست و پنجمین سال «شاهنشاهی» صهیونیست‌ها و اشغالگران فلسطین بودند و می‌توان گفت که اصولا اندیشه برپایی چنین جشنی از سوی آنان به رژیم شاه پیشنهاد شد. آنان سالیان درازی پیش از برپایی این مراسم در ایران، در اندیشه بزرگداشت یاد کوروش و برگزاری یادبودی برای او بودند. در یکی از کتاب‌هایی که به مناسبت این جشن در ایران پراکنده شده آمده است:

«.....جامعه یهودیان جهان از بدو امر و حتی پیش از آنکه در ایران تصمیم برگزاری یاد بود دو هزار و پانصدمین سال بنیاد شاهنشاهی این کشور به دست کورش بزرگ، گرفته شده باشد از نظر اهمیت خاصی که این تاریخ در حیات ملی و تاریخی یهود دارد، در نظر داشت یاد بود دو هزار و پانصدمین سال آزادی قوم یهود را به دست کوروش کبیر و بازگشت یهود را به اورشلیم و صدور فرمان این پادشاه را درباره تجدید ساختمان معبد معروف یهود جشن بگیرد ...»(١٤)

در گزارش دیگری پیرامون اهمیت این جشن برای صهیونیست‌ها و کارگردانی زیر پرده آنان آمده است:

«.... تجلیل خاص و بی‌سابقه‌ای در مورد یان یادبود در ماه گذشته توسط کنگره بین‌المللی یهود (١٠ تا ٢٠ مرداد ١٣٣٨) که در شهر استکهلم تشکیل گردیده بود، صورت گرفت.

در این کنرگه نمایندگان یهود ٥٦ کشور منجمله ایران شرکت داشتند و طی آن از طرف جوامع یهودی در سرتاسر جهان، به علامت حق‌شناسی ملت یهود از آزادی خود، به دست شاهنشاه بزرگ هخامنشی اعلام داشت که به طوری که اطلاع می‌رسد که از هم اکنون کمیته خاصی در شهر اورشلیم به منظور تنظیم برنامه‌ها و عملیات مربوط به این کار مشغول کار شده است.

متن قطعنامه صادره از طرف کنگره بین‌المللی یهود در شهر استکهلم به مناسبت دو هزار و پانصدمین سال بنیان شاهنشاهی ایران به دست کوروش کبیر از این قرار است:

مجمع عمومی کنگره جهانی یهود توسط هیأت نمایندگی یهودیان ایران اطلاع یافت که اعلیحضرت همایونی شاهنشاهی ایران و دولت آن کشور مقرر داشته‌اند که در سال ١٩٦١ مراسم یادبود دو هزار و پانصدمین سال تأسیس شاهنشاهی ایران به دست کوروش کبیر

برگزار گردد. مجمع عمومی کنگره یهود با توجه به اهمیت مقامی که کوروش کبیر در تاریخ ملت یهود دارد، شورای اجرائیه کنگره را مأمور می‌کند به نوبه خود این یادبود بزرگ را در زمینه بین‌المللی آن مورد تجلیل قرار و از تمام سازمان‌ها و جوامع یهودی در سراسر جهان خواستار است که طی با شکوه‌ترین مراسمی، حق‌شناسی خود را نسبت به خاطره این قهرمان بزرگ تاریخ جهان که در کتاب آسمانی تورات از بزرگواری او نسبت به ملت یهود سخن رفته ابراز دارند.

مجمع عمومی کنگره بین‌المللی یهود از این فرصت استفاده کرده و به مناسبت برگزاری این یادبود تاریخی، صمیمانه‌ترین تبریکات خود را به اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران و به دولت و ملت ایران تقدیم می‌دارد ...»(۱۵) بنابر گزارش ساواک، اشغالگران فلسطین همزمان با برگزاری این جشن در ایران در تل‌آویو نیز دو هزار و پانصدمین سال بنیاد «شاهنشاهی» را جشن گرفتند و برای گرامی داشت یاد کوروش به رقص و پایکوبی برخاستند.(١٦) رییس انجمن شهر اورشلیم که پیش از برگزاری جشن یاد شده در ایران، به این کشور آمده بود در نشستی که با شماری از یهودی‌های ایران در شیراز داشت از برگزاری این جشن از سوی شاه اظهار شادمانی کرد و اعلام داشت:

«.... من از طرف فرد فرد ملت اسراییل به رهبر و ملت ایران سلام می‌گویم و خوشحالیم که جشن ۲۵۰۰ ساله به دست رهبر خردمند و عالیقدر ایران برگزار می‌شود ...»

پیشگاهی ، شادمانی و تلاش گسترده صهیونیست‌ها برای برپایی این جشن، تنها حق شناسی از کوروش که زمینه رهایی یهودی‌های دربند در «بابل» را فراهم کرد نبود، بلکه دامن زدن به عصبیت کور قومی، نژادی ، ناسیونالیستی و ساختن پان ایرانیسم در برابر پان عربیسم، پان ترکیسم و در هم کوبیدن از میان بردن «اخوت اسلامی» و پیوند دینی مسلمان‌ها ، از آرمان‌ها و انگیزه‌های اصلی و ریشه‌ای صهونیست‌ها در کارگردانی گسترده برای برپایی این جشن بود.

اصولا صهیونیست‌ها مغز متفکر و کارگردان اصلی ملی‌گرایی و زنده کردن اندیشه‌های ناسیونالیستی در جهان اسلام بوده‌اند و به دست مهره‌ها و مزدوران خود پیوسته کوشیده‌اند که از نژاد، زبان، اقلیم و .... برای برانگیختن برتری جویی‌های نژادی و بالندگی به گذشته‌ها بهره‌برداری کنند و افسانه‌ها و اسطوره‌هایی را در برابر اسلام و دین باوری توده‌های مسلمان بیارایند و «ملیت» ار جایگزین اسلام سازند.

«آرتر لملی داوید» که یک یهودی انگلیسی می‌باشد، در پی سفر به عثمانی، در سده ۱۳ ه ، کتابی به نام «بررسی‌های مقدماتی» نوشت و در آن کوشید که به ترکان بیاوراند که از نظر نژادی بر عرب‌ها و دیگر ملل شرقی برتری دارند! و به دنبال او «لئون کهن» یهودی فرانسوی ، کتاب دیگری به نام «دیباچه‌ای بر تاریخ آسیا» نگاشت و در این کتاب در راه زنده کردن ملیت ترک و گسترش ملی گرایی ترکان قلم‌فرسایی کرد.

در کشور مصر نیز نویسندگان و «روشن‌فکران» یهودی مانند «یعقوب صنوع» از پرچم‌داران ناسیونالیسم مصری بودند، بدر دیگر کشورهای اسلامی نیز غربی‌ها ـ به ویژه صهیونیست‌ها ـ نقش ریشه‌ای در انگیختن اندیشه‌های ملی گرایی، نژادپرستی و برتری‌جویی‌های نژادی در میان توده‌های مسلمان برای اسلام ستیزی داشتند. صهیونیست‌ها بر آن شدند که با برپایی جشن بیست و پنجمین سده «شاهنشاهی» ایران، در راه زنده کردن فرهنگ و تمدن ایران باستان ، دامن زدن به خوی نژادی و زدودن فرهنگ اسلامی، بیشترین بهره‌برداری‌ها را بکنند و به گفته شاه «رنسانسی» پدید آورند! صهیونیست‌ها افزون بر اینکه به شکل مستقیم در برپایی و راه‌اندازی این جشن دست داشتند، مهره‌ها و جاسوس‌های خود را نیز به شرکت و فعالیت در آن وا داشته بودند. از این رو، حزب صهیونیستی «بهایی» نیز به طور رسمی در برپایی جشن یاد شده نقش داشت:

« ..... از بیت‌العدل اعظم به محفل ملی در ایران دستور داده شده که بهاییان مقیم ایران به نحو احسن در جریان برگزاری مراسم جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی شرکت و ترتیبی دهند تا انجام مراسم از جانب بهاییان با شکوه‌تر و چشم‌گیرتر از شرکت سایر اقلیت‌های مذهبی دیگر باشد. ضمنا اطلاع واصله حاکی است که بهاییان ۵۰ باب از مدارس یادبود جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی را تاکنون خریداری نموده‌اند ...»

ساواک در گزارش دیگری از نقش گسترده حزب صهیونیستی «بهایی» در جشن یاد شده، این گونه پرده بر می‌دارد:

«... عده‌ای از دانشجویان بهایی جهت راهنمایی میهمانان در ایام جشن‌های ۲۵۰۰ ساله تعیین شده‌اند که اسامی آنان ذیلا به استحضار می‌رسد:

سیمین آفاق تبریزی، ژاله هدایتی علی‌آبادی ، ژیلا عهد شوقی، روحیه وحدت حق، محبوبه ایروانی، ناهید اشراقی، شیلا (شاهیلا) بهجت ، نعیمه صمیمی، مینا واجد سمیعی ، احسان الله همت، مهرداد جعفری، عباس ابی‌زاده، منصور نکوئی یزدی ، فرزین ساجد، اسکند مائی ، بدیع‌الله چهره‌نگار ، سهراب روحانی.

..... نظریه ../../../default.htm 7 ه : نامبردگان مشروحه فوق از دانشجویان بهایی دانشگاه پهلوی می‌باشند که در ایام جشن‌های ۲۵۰۰ ساله بنیان‌گذاری شاهنشاهی ایران همکاری خواهند داشت (موضوع گزارش ۰/۱۶۵۶۸-۴۹/۱۲/۱۰ و در اجرای امریه ۳۵۳/۴۲۳-۵۰/۳/۸) تأیید صلاحیت آنان به دانشگاه پهلوی اعلام گردیده است ....»(۱۷)

به کارگیری «بهایی‌ها» در جشن یاد شده از جانب ساواک، از سویی نشان اطمینان استوار رژیم شاه به این جاسوس‌های صهیونیستی و اعتماد نداشتن به مسلمان‌ها هر چند آنهایی که نسبت به اسلام بی‌تفاوت بودند و از سوی دیگر روی این انگیزه بود که «:بهایی‌ها» برای خودفروشی و عفت سوزی آمادگی بالایی دارند وادار کردن پسران و دخترانی که در خانواده‌های مذهبی زیسته‌اند به پذیرایی آن گونه‌ای از شاهان و رؤسای جمهور هوسرانی که میهمان این جشن بودند، کاری دشوار و گاهی ناشدنی بود. از این رو، از دختران و پسران «بهایی» برای «راهنمایی»!! و پذیرایی! میهمانان هوسران و عیاش بهره‌برداری می‌شد.

«روشنفکران» ایرانی و ماسون‌های در خدمت استعمار مانند ایرج افشار ، شجاع‌الدین شفا و دکتر احمد هومن از راه‌های گوناگون در هر چه با شکوهتر! کردن جشن تلاش داشتند و با نگارش مقاله‌هایی در ستایش از ایدئولوژی شاهنشاهی و رواج اندیشه‌های نژادپرستانه به باستان‌گرایی و اسلام ستیزی دامن می‌زدند.

ابرقدرت‌های غرب و سرمداران غارت و چپاول ایران نیز نه تنها با شرکت خود در این جشن، شاه را در ستیز با اسلام یاری می‌دادند بلکه با برگزاری مراسم یادبود بیست و پنجمین سده «شاهنشاهی» ایران در کشورهای خود، برآن بودند که توطئه اسلام‌زدایی را در سطح جهانی گسترش بخشند.

نام دولت‌هایی که همزمان با برپایی این جشن در ایران در کشور خود نیز مراسمی به همین مناسبت برگزار می‌کردند، از این قرار است:

آمریکا، انگلستان، شوروی ، فرانسه ، آلمان ، اتریش ، اسپانیا ، استرالیا ، «اسراییل» ، ایتالیا ، ایرلند ، اتیوپی ، اردن ، آفریقای جنوبی ، برزیل ، بلژیک ، پاکستان ، پرتقال ، ترکیه ، تونس ، چک اسلواکی ، دانمارک ، رومانی ، ژاپن ، سوئد ، سوئیس ، فنلاند ، کانادا ، لهستان ، لبنان ، لوکزامبورگ ، مجارستان ، مراکش ، نپال ، نروژ ، واتیکان ، هلند ، هند ، یوگسلاوی ، یونان و ...

بی‌تردید این کشورها نه برای کوروش ارج و ارزشی باور داشتند و نه به دو هزار و پانصد سال شاهنشاهی ایران کوچکترین بهایی می دادند بلکه انگیزه آنان از چنین بازی‌های واپسگرایانه، همان بود که صهیونیست‌ها نیز دنبال می کردند و آن رویارویی با اسلام بود. جهان‌خواران هر جریانی را که در راه اسلام زدایی بتواند بکار آید، ارج می‌گذاشتند و با همه نیرو آن را پی می‌گرفتند ـ و می‌گیرند ـ از این رو، با امید به اینکه با این برنامه بتوانند ایران را به سرنوشت ترکیه دچار سازند و ریشه نهضت اسلامی امام را در این سرزمین بخشکانند با همه نیرو به برپایی جشن یاد شده همت گماشتند و افزون از شرکت در میهمانی که شاه در شیراز به راه انداخته بود در کشورهای خود نیز بساطی نمایشی بر پا داشتند! و بدین گونه نقش زیر پرده خود را در برپایی این جشن برملا ساختند.

بنگاه خبرپراکنی استعمار انگلیس (B.B.C) نیز که پیوسته خود را بی‌طرف و هوادار اندیشه‌ها و روش‌های مردمی وانمود می‌کند، در جریان جشن یاد شده، بی‌پروا و شتاب‌زده به صحنه آمد و پیرامون این جشن و ایدئولوژی شاهنشاهی در ایران فستیوال شعری برپا داشت، مسابقه‌ای ترتیب داد و تبلیغات گسترده‌ای را آغاز کرد. بخش فارسی (B.B.C) در یکی از برنامه‌های خود اعلام داشت:

« .... برای بزرگداشت دو هزار و پانصدمین سال بنیانگذاری امپراطوری ایران بخش فارسی بی.بی.سی قصد دارد تا فستیوالی از شعر ترتیب دهد. در جریان این فستیوال که از ششم تا بیست و سوم مهر ماه امسال جاری خواهد بود برنامه خاصی توسط بی.بی.سی پخش خواهد شد که اشعار خوب فرستاده شده را در بر دارد.

از شنوندگان عزیز دعوت می‌شود تا اشعار خود را در زمینه «میراث فرهنگی ایران» برای ما بفرستند. برای گوینده شعری که به عنوان بهترین برگزیده شود یک بلیط رفت و برگشت به لندن از طرف شرکت «B.O.A.C» تقدیم خواهد شد تا به لندن آمده و شعر خود را شخصا در

برنامه فارسی بی.بی.سی بخواند . به علاوه سازمان شرکت‌های مسافرتی انگلستان ترتیباتی خواهد کرد که برنده مسابقه از مراکز هنری و فرهنگی انگلستان دیدار نماید»(۱۷) این رادیو در برنامه دیگری از بخش فارسی خود زیر عنوان «ده روز در لندن میهمان شعبه فارسی بنگاه رادیو انگلستان باشید» اعلام داشت:

«... به برنده مسابقه شعر فستیوالی ادبی (B.B.C) که به مناسبت دو هزار و پانصدمین سالگرد بنیانگذاری شاهنشاهی ایران تشکیل گردیده و درباره میراث فرهنگی ایران است یک بلیط دو سره برای سفر به لندن داده خواهد شد تا شخصا « منظومه» خود را در برابر میکروفن بی.بی.سی بخواند. سفر به لندن با هواپیمای جت VC10 متعلق به شرکت بی.او.ای.سی ، صورت خواهد گرفت و برنده مدت ده روز به هزینه سازمان جهانگردی بریتانیا از نقاط جالب و مهم این کشور دیدن خواهد کرد.

تفصیل این مسابقه هر هفته روزهای یک شنبه در مجله هنری رادیو در خلال ساعت هفت و چهل و پنج دقیقه بعدازظهر تا ساعت هشت بعدازظهر به وقت تهران پخش می‌شود. این برنامه و سایر برنامه‌های ما را می‌توانید روی طول موج متوسط ردیف ٤١٧ و ٢١٣ متر و امواج کوتاه ردیف ١٣ متر، ١٦ متر، ٣١ متر و ٤١ متر بشنوید».

موضع و کارکرد بنگاه سخن‌پراکنی انگلستان (بخش فارسی) در برابر جشن یاد شده به درستی روشن کننده این حقیقت است که سیاست این دستگاه، از سیاست استعمار پیر بریتانیا جدا نیست و شعبه فارسی رادیو بی.بی.سی سیاست استعماری و غارتگرانه آن ابرقدرت جهانخوار را پراکنده می‌سازد و در راه خیانت به ملت‌ها و آلوده کردن اندیشه‌ها و به بیراهه کشاندن ایرانیان و دیگر پارسی زبانان تلاش می‌کند. و در راه اسلام ستیزی دست در دست صهیونیست‌ها ، فراماسون‌ها و جهانخواران غرب به این گونه تبلیغات ، برپایی جشنواره و ترتیب مسابقه دست می‌زند. بخش فارسی رادیو بی.بی.سی که در راه زنده کردن ایدئولوژی پوسیده و واپسگرایانه ایران باستان سر از پا نمی‌شناخت، به گونه‌ای برنامه پخش می‌کرد که انگار رادیو دربار ایران است! و در طول برگزاری این مراسم شاهانه حتی برای یک بار دیدگاه‌ها، موضع‌گیری‌ها و برخوردهای امام، ملت ایران و برخی از گروه‌های سیاسی بر ضد جشن یاد شده را پراکنده نساخت و از نابسامانی‌ها و اوضاع نکبت‌بار ملت ایران در روزهای برپایی جشن سختی به میان نیاورد و بدین گونه آشکار ساخت که جهانخواران و دستگاه‌های

سخن‌پراکنی آنان جز به آرزوی استعماری خود به چیزی نمی‌اندیشند و جز فریب و گمراهی توده‌ها و ربودن دسترنج آنان، انگیزه‌ای ندارند.

پی‌نوشت‌ها:

۱ـ اطلاعات ، ۱۳۳۷/۱۲/۲٦

۲ـ پیشین ، ۱۳۳۹/۱۱/۱

۳ـ پیشین ، ۱۳٤۳/٤/۱۹

٤ـ بخشنامه ۲۸ برگی «شورای مرکزی جشن شاهنشاهی» ص ٤۷

٥ـ پیشین ، ٥۲

٦ـ در خدمت و خیانت روشنفکران ، انتشارات رواق، چاپ سوم ، ص ۳۲۸ ، نقل از کارنامه سه ساله، ص ۱۰.

۷ـ «مجموعه نطق‌ها، پیام‌ها و مصاحبه‌های شاهنشاه» ، ج ۷، ص ٦۰۹۷

۸ـ «جشن شاهنشاهی» ، شماره ٤ ، ص ۳، ۱ مرداد ۱۳٥۰

۹ـ هویدا ، فریدون ، سقوط شاه، ترجمه: ح، ۱ ، مهران ، از انتشارات : اطلاعات ، ص ۱۲۱

۱۰ـ «جشن شاهنشاهی ایران» شماره ۱ ، ص ۱

۱۱ـ اطلاعات ۱۳٥۰/۱/۱۷

۱۲ـ «جشن شاهنشاهی ایران» شماره ۱ ، ص ۳

۱۳ـ پیشین ، ۳

۱٤ـ « برنامه کنامل جشن‌های دو هزار و پانصدمین سال بنیاد شاهنشاهی ایران»، از انتشارات دبیرخانه مرکزی جشن‌ها، ص ۸۳

۱۵ـ اطلاعات ، ۷ مره ، ۱۳۳۸

۱٦ـ بولتن ساواک پیرامون جشن‌های دو هزار و پانصدمین ساله ، ج ۱۱

۱۷ـ پیشین ، ص ۱۵۲

مرکز اسناد انقلاب اسلامی

سایهٔ استعمار و استبداد بر فرهنگ ایران عصر پهلوی



مسائل فرهنگی دوران معاصر ایران را نمی‌توان بدون در نظر گرفتن مسائل و شرایط بین‌المللی تحلیل و بررسی کرد؛ به‌ویژه مسائل و سیاست‌های فرهنگی رژیم‌هایی که مستقیماً با مداخلهٔ استعمارگران روی کار آمده بودند و تابعی از آن محسوب می‌شوند. بی‌شک حکومت رضاشاه و سیاست‌ها و رفتارهای آن، به‌ویژه در عرصهٔ فرهنگ، یکی از مصادیق روشن برآمده از شرایط یادشده است. او، که با حمایت انگلیسی‌ها مدارج ترقی را تا پادشاهی طی کرد، از همان اولین روزهای سرسپردگی پیمان بست که براساس روش و دستورات لندن عمل کند و همهٔ مدافعان و یاران او در امر سلطنت نیز به همین سرسپردگی مبتلا بودند. همین وضعیت در زمان سلطنت پسر او، محمدرضا، نیز تداوم یافت؛ با این تفاوت که امریکا جای انگلستان را در این صحنه‌پردازی‌ها گرفته بود. با مروری بر سیاست‌های فرهنگی رضاشاه و پسرش در زمینه‌هایی چون تجددگرایی، باستان‌گرایی، اسلام‌گریزی و اسلام‌ستیزی، وابسته کردن مطبوعات، کنترل و سانسور شدید رسانه‌های صوتی و تصویری و... می‌توان دریافت که سایهٔ استعمار و استبداد همچنان بر سیاست‌ها و رفتارهای فرهنگی دوران پهلوی گسترده بود که جز تضعیف اقتدار این حکومت و پیدایش بحران‌ها و نابسامانی‌های فرهنگی و اجتماعی نتیجه‌ای نداشت.

مقاله‌ای که در ادامه خواهد آمد ریشه‌ها و پیامدهای این‌گونه رفتارها و سیاست‌ها را تحلیل کرده است.

باستان‌گرایی، مدرنیسم اجباری و دیگر سیاست‌های فرهنگی عصر پهلوی سرانجام سبب شد شکاف‌ها، تعارضات و تنش‌هایی فرهنگی در جامعهٔ ایران به‌وجود آید. هویت ایرانی طی تاریخ، به‌رغم تأثیرپذیری از فرهنگ‌ها و تمدن‌های متعدد و نیز تحمل فرازونشیب‌های مختلف، به‌ویژه قرار گرفتن در معرض تهاجمات اقوام دور و نزدیک، همچنان توانسته بود بر محور و اساسی واحد، تداوم خود را در بستر تاریخ تثبیت کند، اما با ظهور تجددگرایی و مدرنیسم، به دلیل توجه بیش از حد ایرانیان به ظواهر تمدن جدید (تمدن غرب)، سرانجام میان اجزای این هویت (به‌ویژه دو جزء عمدهٔ دین و ملّیت) شکاف ایجاد شد و در این مدت، بیش‌ازهرچیز سیاست‌های تجددگرایانهٔ مبتنی بر ترویج الگوهای باستانی ایران و افراط در تقلید از ظواهر نوین غرب، در ایجاد این بحران مؤثر بودند؛ چنان‌که می‌توان ادعا کرد انقلاب ۱۳۵۷ در ایران، پاسخی به این بحران هویت بود.

هویت ایرانی و تمدن غرب

بازکاوی مسئلهٔ هویت، ما را به آغازه‌های تاریخ انسان بازمی‌گرداند. از دیرباز، انسان‌ها به دنبال تعریف و شناسایی خویش، قبیله، قوم و ملّیت و نیز کشف تمایزات خود از دیگران بوده‌اند. مفهوم هویت، درحقیقت، پاسخی به پرسش « چه‌کسی‌بودن» و « چگونه شناسایی‌شدن» است. پاسخ به این پرسش‌هاست که هرکدام از انسان‌ها را از همنوع او، و ارزش‌های وی را از ارزش‌های دیگران متمایز می‌کند، همچنین تعلق فرد را به گروهی خاص نشان می‌دهد و نیز هویت جمعی او را تعریف می‌کند و نشان می‌دهد که او کیست و به چه جامعه‌ای و ارزش‌هایی تعلق دارد؟ مفهوم هویت و تفسیر آن، همواره هماهنگ با تحولات سیاسی ــ اجتماعی جوامع بشری، در معرض تغییر بوده است. انسان‌ها، طی ادوار تاریخی، در کنار هویت فردی، هویت جمعی نیز داشته‌اند که آنها را به جمع بزرگ‌تری پیوند داده است. این هویت جمعی با شکل سیاسی زندگی انسان، سازگار بوده است. زمانی‌که انسان‌ها در قالب قبیله‌ای زندگی می‌کردند، هویت جمعی‌شان را در پیوند با قبیله و ارزش‌های آن می‌دیدند. تحول زندگی قبیله‌ای به واحدهای سیاسی جدید، مفهوم هویت جمعی انسان‌ها را نیز متحول کرد. با شکل‌گیری امپراتوری‌ها، مفهوم جدیدی از هویت جمعی شکل گرفت که هویت‌های فردی و قبیله‌ای تاحدزیادی در درون آن حل شدند.

تاریخ سه‌هزارسالهٔ ایران، آکنده از حوادث و رویدادهای متنوعی است که نشان می‌دهد مردم این سرزمین همواره برای ماندن مبارزه کرده‌اند. ایرانیان، طی تاریخ حیات خود، به دلیل موقعیت خاص جغرافیایی سرزمین ایران و قرار گرفتن در میان اقوام و ملّیت‌های گوناگون، همواره دادوستد فرهنگی با دیگران داشته‌اند. همین امر سبب شده است فرهنگ ایرانی، به‌صورت آمیزه‌ای از فرهنگ‌های مختلف بشری درآید. هرکدام از این فرهنگ‌ها، با برجای گذاشتن رسوباتی بر فرهنگ ایران، بی‌آنکه در اساس ملّیت ایرانی گسست ایجاد کنند، به آن پویایی بخشیده‌اند. به گفتهٔ هگل، ایرانیان، نخستین قوم تاریخی هستند که به تاریخ جهانی تعلق دارند؛ زیرا نخستین امپراتوری جهانی را برپا کردند.

موقعیت جغرافیایی ایران و قرار گرفتن این سرزمین بر سر چهارراه عبور، جابه‌جایی، مهاجرت‌ها و تهاجم‌های گستردهٔ اقوام خارجی، تأثیر شگرفی بر فرهنگ و هویت ایرانیان گذاشته است. ایران، از آغاز تاریخ شناخته‌شدهٔ خود تا قرن شانزدهم، همواره با دو نوع تهدید برون‌مرزی روبه‌رو بوده است؛ ۱ــ یورش اقوام بیابان‌گرد و بادیه‌نشین از سوی شمال، شمال شرقی و شرق؛ ۲ــ تهدید جوامع متمدن سازمان‌یافته، اغلب از سوی غرب. به‌رغم ایجاد پاره‌ای دگرگونی‌ها در لایه‌های سطحی فرهنگ و هویت ایرانی، این تهدیدها هیچ‌گاه نتوانستند به ژرفای هویت آیینی ایرانیان رسوخ کنند. مهم‌ترین رویداد تاریخ کهن ایرانیان، که وضع سیاسی و اجتماعی این سرزمین را متحول ساخت، ظهور اسلام و ورود همسایگان عرب با بیرق دین جدید به سرزمین ایران است. اعراب نومسلمان به فرماندهی سعدبن‌ابی‌وقاص، با شکست دادن سپاه ساسانی، که بیش از چهارصد سال بر این سرزمین فرمانروایی کرده بود، فاتحانه وارد مداین شدند. ازاین‌پس، ایران ضمیمهٔ سرزمین‌های خلافت گردید و بخشی از جهان اسلام به‌شمار آمد. به‌دنبال این تصادم فرهنگ ایرانی ــ آریایی با فرهنگ آیین جدید اسلام، به‌رغم پیش آمدن بعضی از تحولات ناخواسته و فرازونشیب‌ها، ایرانیان سرانجام توانستند با تلاش هوشمندانه و مبتنی بر فرهنگ پویای ایرانی، نوعی همزیستی و آشتی میان فرهنگ دیرینهٔ خود با دین جدید ایجاد کنند. سلسله‌های پادشاهی، حکام محلی و قبایل مهاجم، طی تاریخ، هرکدام به فراخور خود، در فرهنگ و هویت ایرانیان، تأثیراتی بر جای گذاشتند، اما هیچ‌کدام نتوانستند همچون اسلام، تغییرات بنیادی در فرهنگ و هویت ایرانی ایجاد کنند. ایرانیان، هرچند به لحاظ نظامی از اعراب شکست خورده بودند، در دو سدهٔ نخست پس از پیروزی اعراب، نهضت‌های ملّی عظیمی را

علیه حکومت‌های عربی وقت به‌راه انداختند. درواقع ایرانیان ابتدا به‌دلیل فتح‌شدن سرزمینشان به دست مسلمانان، به اسلام گرویدند، اما پس از آنکه با معارف والای قرآن از نزدیک آشنا شدند، خود از مدافعان و مروّجان اصلی آن گردیدند و از آن پس بود که تمدن اسلامی نضج و نشو و نما یافت.

اما در سده اخیر، به دلیل گرایش حکام و سیاستمداران به ظواهر تمدن غرب، بدون توجه به ریشه‌های علمی و عقلی آن، تغییرات چشمگیری در فرهنگ و هویت ایرانیان، به‌ویژه در جوامع شهری به‌وقوع پیوست که اغلب از آن با عنوان نوگرایی یا تجددخواهی یاد می‌شود.

با ظهور و گسترش تمدن غربی، که با تکیه بر عقل‌باوری و تجربه، جایگاه انسان در عالم هستی را به گونه‌ای تازه تفسیر می‌کرد و توانسته بود با تکیه بر پیشرفت علم و تکنولوژی، به قدرتی افسون‌کننده دست یابد، دوران حیرانی و پریشانی ایرانیان آغاز شد. دستاوردهای این تمدن، که دگرگونی ژرفی در باورها و فرهنگ انسان اروپایی پدید آورده بود، با شتاب فراوان عالمگیر شد و جوامع را دستخوش تحول ساخت. آشنایی ایرانیان با تمدن غرب پیش از قرن نوزدهم آغاز شده بود، اما هویت دیرینهٔ ایرانی ــ اسلامی زمانی دچار بحران شد که ایران در جنگ با روسیه شکست‌های پی‌درپی و جبران‌ناپذیر را متحمل گردید و به دنبال قراردادهای ننگین ترکمن‌چای و گلستان، بخش‌هایی از خاک ایران واگذار شد. از این زمان به بعد بود که به‌تدریج نخبگان رسمی از مفاهیم تجددگرایانه، تقلید کردند و ازسوی دیگر اروپاییان نیز، به منظور مداخلات سیاسی و اقتصادی‌شان، دولت قاجار را برای نوسازی و تقویت دستگاه دولتی تحت فشار گذاشتند. نفوذ غرب، محافل دولتی طبقهٔ بالا را به اصلاح نهادهای نظامی و حکومتی به شیوهٔ غرب متمایل ساخت. مداخلهٔ اروپاییان، به‌تدریج سبب مقاومت علمایی شد که با نفوذ اجانب مخالف بودند. این مخالفت‌ها، از زمانی آغاز گردید که مشروطیت به انحراف کشیده شد و از آن پس بود که با پدیدهٔ تجدد، به شکلی فراگیر و آگاهانه مخالفت کردند. درواقع بر اثر پیامدهای مشروطیت، ناهمخوانی هویت دینی جامعهٔ ایرانی با مفاهیم غیرمذهبی غرب آشکار گردید. در مراحل بعد، قرار گرفتن سازمان سیاسی، قوانین غیرمذهبی، نهادهای قضایی و آموزشی غرب به جای سازمان سیاسی پیشین و قوانین نهادهای مذهبی سابق، مرحلهٔ تازه‌ای از تعارض میان تشکیلات مذهبی و دولت نوسازی‌شدهٔ

ایران را، که مشروعیت خود را با تعابیر غیرمذهبی و ناسیونالیستی تعریف می‌کرد، پدیدار نمود. عملکرد و رفتار دولت پهلوی در قبال فرهنگ را می‌توان در موارد ذیل جستجو کرد.

بعضی از رفتارهای فرهنگی پهلوی

الف) پهلوی و تجددگرایی:

تاریخ ایران معاصر، به‌ویژه طی نیم قرن سلطنت پهلوی، تحولات بی‌شماری یافته است که عمدتاً از تحولات و الگوهای بیرونی ناشی شده و تأثیرات عمیقی بر محیط سیاسی بر جای گذاشته‌اند. با روی کار آمدن دولت نوگرای رضاشاهی، طرح نوسازی آغاز گردید و به دنبال آن، تصادم میان فرایند نوسازی و ارزش‌های دینی جامعه نیز آغاز شد. شکاف حاصل از این منازعه، تا روزهای آخر عمر سلسلهٔ پهلوی ادامه داشت و هرگونه مداخلهٔ دولت در این وضعیت، با حمایت تجددگرایان همراه بود.

تأثیرات فکری نهضت مشروطیت و حضور طبقهٔ جدید تحصیل‌کردگان غرب در کنار طبقهٔ حاکم، بیش از هر عامل دیگری، سبب رویکرد پهلوی اول به مدرن‌سازی در کشور شد؛ تأسیس ارتش نوین، درهم‌شکستن نظام ملوک‌الطوایفی، متحدالشکل‌کردن لباس، خرید سلاح‌های جدید، ایجاد راه‌های ارتباطی، تأسیس دانشکدهٔ افسری، تأسیس بانک سپه برای سامان بخشیدن به امور مالی و حقوقی نظامیان، تصویب قانون نظام اجباری، تأسیس سازمان ثبت احوال برای شناسایی مشمولان نظام اجباری، و... نه از روحیهٔ نظامی‌گری رضاشاه، بلکه از خواست‌ها و آرمان‌های روشنفکرانی ناشی می‌شد که تنها راه رسیدن به تمدن غرب را دوری از سنّت‌های دینی حاکم بر جامعهٔ ایرانی می‌دانستند. این مسئله در کنار تحولاتی که مصطفی کمال در ترکیه به راه انداخت، توجه شاه و حامیان او را به خود جلب کرد و آنان را به اقتباس از اقدامات ضدمذهبی آتاتورک فراخواند.[۱] اصلاحات و نوسازی فرهنگی رضاشاه بر سه محور ناسیونالیسم باستان‌گرا، تجددگرایی و مذهب‌زدایی می‌چرخید. از جمله اقدامات رضاشاه در محور نخست، تأسیس نهادهای نوپدید، ترویج باستان‌گرایی با تأکید بر یکتایی نژاد آریایی، توجه به تاریخ شاهان قدیم و نشان دادن عظمت دولت‌های شاهنشاهی ایران، تأسیس فرهنگستان زبان فارسی، بازسازی آثار باستانی ــ که به‌زعم شاه، سیمای درخشان تمدن پرشکوه ایران باستان بودند ــ و برگزاری جشن هزارهٔ فردوسی بود. تجددگرایی و تضعیف ارزش‌های دینی، بخشی از برنامه‌های نوسازی فرهنگی دولت رضاشاه محسوب می‌شد؛ زیرا از

نظر وی ریشه‌دار بودن تفکر دینی و مبانی ارزشی حاکم بر جامعهٔ ایرانی، مانعی جدی بر سر راه فرایند مدرن‌سازی به‌شمار می‌رفت؛ ازاین‌رو دولتمردان رژیم سلطنتی از راه رواج بی‌قیدی و تحقیر نهادهای دینی و سنّت‌های ملّی، پیکار خود را علیه مذهب آغاز کردند. حضور میسیون‌های مذهبی، تأسیس مدارس جدید، بازگشت اشراف‌زادگان تحصیل‌کرده از فرنگ، تأسیس کانون‌ها و انجمن‌های روشنفکری، ترویج بی‌قیدی در میان زنان، کشف حجاب بانوان و نیز تغییر نظام آموزشی، از جمله فعالیت‌هایی بودند که در این دوره با اهتمام جدی پیگیری و انجام شدند.

تمامی این اقدامات و اصلاحات فرهنگی به منظور ایجاد هویت ملّی جدید انجام می‌شدند و جوهرهٔ اصلی آنها، تأکید بر ناسیونالیسم بود. تلاش برای ایجاد دگرگونی عمیق در جامعه و نهادهای سنّتی ایران، با تأسیس سریع نهادهای جدید انجام می‌شد. درواقع درک دولت نوگرا از تمدن جدید، سلوک و رفتار تجددمآبانه و تغییر در ظواهر بود نه شکوفایی اندیشه و فرهنگ. همسان‌سازی فرهنگی و رویای رسیدن به تمدن اروپایی، نخبگان غرب‌زدهٔ ایرانی را به ایجاد تغییر در پوشاک و کشف حجاب زنان کشانده بود و ازاین‌رو، توجه به مسائل زنان، که پیش از نهضت مشروطیت آغاز شده بود، در این دوره در کانون توجه تمام جریان‌های فرهنگی قرار گرفت. این مسئله، که با تبلیغات گسترده در مطبوعات و محافل همراه بود، آثار خود را کم‌کم نمایان ساخت. تأسیس کانون‌ها و مراکزی که به بهانهٔ آزادی زنان، فرهنگ غرب و رفع حجاب را تبلیغ می‌کردند، همگی از آغاز سیاست استحالهٔ فرهنگ سنّتی از طریق اشاعهٔ تجددگرایی غربی حکایت می‌نمودند. تشکل‌هایی نظیر «کانون بانوان»، «جمعیت نسوان وطن‌خواه» و «جمعیت تمدن نسوان» ــ که دولت آنها را تأسیس کرده بود و اغلب اعضای آنها از تحصیل‌کردگان اروپا بودند ــ با هدف «ترویج معارف و بسط افکار و تهذیب اخلاقی و ترقی زنان»، و نیز اعطای آزادی به زنان و متجدد کردن آنان تأسیس شدند. سفر شاه به ترکیه در سال ۱۳۱۳ عاملی مهم در تثبیت باورهای قلبی او مبنی بر لزوم کشف حجاب به‌شمار می‌رود. اثر عمیق مشاهدهٔ وضع بانوان ترک بر روحیهٔ رضاشاه تا حدی بود که وی خطاب به سفیرکبیر ایران در ترکیه گفت: «هنوز عقب هستیم و باید با تمام قوا به پیشرفت سریع مردم، به‌ویژه زنان، اقدام کنیم».[۲]

گام بعدی برای ایجاد دگرگونی و تغییر در صورت‌بندی‌های اجتماعی، تحول در نظام آموزشی کشور بود. شورای عالی معارف، نظام آموزشی مدارس فرانسه را الگویی برای مدارس ایرانی قرار داد و آموزشگاه‌های جدید، هنرستان‌های صنعتی و دانشسراهای مقدماتی و عالی همراه معلمان اروپایی به‌صورت مختلط تأسیس شدند. در ادامهٔ این حرکت، گروهی از جوانان، عمدتاً از طبقهٔ سرمایه‌دار و اشراف‌زاده، برای تحصیل به اروپا اعزام شدند. آنان پس از بازگشت، مناصب مهمی را در کشور برعهده گرفتند و از این طریق، به سیر دگرگونی اجتماعی، شتاب بیشتری بخشیدند. سرانجام در سال ۱۳۱۷ برای متمرکز کردن فعالیت‌های سازمان‌های فرهنگی و ایجاد هماهنگی میان آنها، سازمان پرورش افکار تأسیس گردید. با نگاهی به مجموعه اسناد تاریخی مربوط به این سازمان، می‌توان اهداف اصلی آن را چنین برشمرد: ۱ــ آماده‌سازی اذهان عمومی برای پذیرش اصلاحات سیاسی و اجتماعی و همسو شدن با آن و سعی در القای مفاهیمی مثل شاه‌پرستی و میهن‌دوستی به آنها؛ ۲ــ تلاش برای دادن تحلیل‌های توجیه‌کنندهٔ عملکرد نهادهای حکومتی؛ ۳ــ ایجاد یکپارچگی فکری در میان مردم؛ ٤ــ برخورداری از یک برنامهٔ مدون دولتی در عرصهٔ فکر و فرهنگ. این سازمان دارای شش کمیسیون بود: کمیسیون سخنرانی، کمیسیون رادیو، کمیسیون کتب کلاسیک، کمیسیون نمایش، کمیسیون موسیقی و کمیسیون مطبوعات. اغلب سخنرانی‌ها حول محور شاه‌دوستی، ملّیت، باستان‌گرایی و مبارزه با خرافات تنظیم شده بودند. کمیسیون کتب درسی وظیفه داشت با ایجاد اصلاحات در کتاب‌های درسی دبستان‌ها و دبیرستان‌ها، افکار میهن‌دوستی و شاه‌پرستی را به‌گونه‌ای مؤثر در کتاب‌ها بپروراند. چهارچوب فعالیت‌های کمیسیون موسیقی، انتشار آهنگ‌ها و سرودهای شاد و مهیج بود. همچنین کمیسیون مطبوعات، با هدف همسو کردن مطبوعات با اصلاحات جدید و معرفی و توجیه دستاوردهای عصر پهلوی، به انتشار نشریه‌ای به نام «ایران امروز» اقدام کرد.

ب) تقابل تجددگرایی پهلوی و باورهای دینی:

با استقرار و تثبیت سلطنت پهلوی در ابتدای سدهٔ اخیر، شاه به یاری تجددگرایان ــ که به قول جان فوران، سومین رکن سلطنت بودند ــ توانست فرایند نوسازی را در کشور اجرا کند و بسیاری از نهادهای اجتماعی و سیاسی را دگرگون سازد. تا پیش از تأسیس سلسلهٔ پهلوی، نهادها و تأسیسات حقوقی و قضایی و نیز نهادهای مربوط به آموزش، تعلیم، تربیت،

اسناد و املاک، عمدتاً در اختیار روحانیت بودند. علاوه‌براین، به دلیل فقدان قانون و نظام کارآمد اجتماعی، بسیاری از امور خصوصی و اجتماعی مردم را روحانیان در چهارچوب قوانین شرع و فقه اسلامی اداره می‌کردند. پادشاه نیز، در مقام «ظل‌الله»، مشروعیت خود را از نهاد مذهب می‌گرفت و اساساً نوعی توازن قدرت میان مذهب و حکومت برقرار بود. روحانیت شیعه، در مقام حاملان دین، با برخورداری از قدرت فتوا و نفوذ اجتماعی بسیار، توانسته بودند طی تاریخ، براساس قوانین شرع، به‌نوعی بر زندگی مردم و نیز بر روابط آنها با حکومت نظارت داشته باشند و در این میان کم‌وبیش مانند نیروی بازدارنده و توازن‌بخش، عمل می‌کردند؛ چنان‌که در صورت مخالفت و مقاومت آنان در مقابل سلطه و نفوذ فرهنگی غرب، حاکمان و استعمارگران ناگزیر می‌شدند به دیدگاه روحانیت نیز توجه کنند.[۳]

رضاشاه، از همان ابتدا، هیچ علاقه‌ای به حضور روحانیت در عرصهٔ سیاست نداشت؛ زیرا آنان را مانعی برای کوشش‌های اصلاح‌طلبانهٔ خود به‌شمار می‌آورد؛ چون این اصلاحات اغلب به منظور تمرکز بخشیدن به قدرت دولت و نیز ایجاد دگرگونی‌های ناهنجار اجتماعی انجام می‌شد. بااین‌همه وی ابتدا، به‌رغم انتقادهای روحانیان نسبت به اقداماتش، با شکیبایی و ارج نهادن ظاهری به مذهب، کوشید اعتماد روحانیت را به خود جلب کند و از اعتبار و حمایت آنان برای تثبیت حکومت خود بهره برد؛ ضمن‌آنکه باید گفت: بی‌تردید رضاخان در مقطع اولیهٔ حکومت خود، با توجه به وجود شورش‌های مختلف قومی و سیاسی در اکثر نقاط کشور، به جایگاه مذهب در ایجاد وحدت ملّی آگاهی داشت و از آن بهره می‌جست.

ویژگی ضدمذهبی نوسازی (تجدد) و گرایشات غیردینی آن، داعیهٔ روحانیت را برای شرکت در حیات سیاسی برانگیخت و رفتارهای ضدشرعی دولت (مانند کشف حجاب، ترویج لباس متحدالشکل، حضور نیافتن پنج تن از مجتهدان طراز اول در مجلس در مقام ناظر شرعیات، مطابق قانون‌اساسی، جشن اختلاط زنان و مردان، سربازگیری، استیلای بیگانگان و بسیاری از مظالم اجتماعی و سرانجام رفتار خشونت‌آمیز با طلاب و روحانیان و تلاش برای دولتی‌کردن نهاد روحانیت) سرانجام به مخالفت روحانیت با دولت و تقابل ستیزه‌جویانه منجر گردید.[٤]

شکاف میان دین و دولت، شکاف میان سنّت و نوسازی را نیز تقویت نمود و به دنبال به وجود آمدن این شکاف منازعه‌آمیز، به دستور رضاشاه اقدامات ذیل علیه روحانیت انجام شد:

الف ــ اجرای سیاست‌های عمومی: دولت می‌کوشید از طریق تأسیس نهادهای جدید، ترویج فرهنگ غربی و مبارزه با شعایر مذهبی، بر فرهنگ عمومی تأثیر گذارد تا بدین‌وسیله پایگاه اجتماعی روحانیت را تضعیف کند.

ب ــ سیاست‌هایی که به‌طورخاص دربارهٔ روحانیان اعمال می‌شد: ۱ــ کنترل روحانیان و تقلیل عدهٔ آنها از طریق اجرای قانون لباس متحدالشکل و امتحان‌گرفتن از آنها برای دادن جواز پوشیدن عمامه و لباس روحانی؛ ۲ــ ایجاد تغییرات در نظام قضایی و تأسیس محاکمی که براساس قوانین موضوعهٔ جدید (مطابق قوانین اروپایی) داوری و قضاوت می‌کردند. به‌علاوه برای ادارهٔ تشکیلات قضایی جدید، از جوانان تحصیل‌کردهٔ اروپا استفاده می‌گردید، درحالی‌که پیش از آن، عمدتاً روحانیان براساس موازین شرع مقدس کار قضاوت را انجام می‌دادند؛ ۳ــ تأسیس ادارهٔ ثبت اسناد و املاک و تصویب قانون اجباری ثبت در دفاتر اسناد رسمی. قبل از آن، این کار در محاضر شرعی و با نظارت روحانیان انجام می‌شد. با خارج شدن محاضر شرعی و امور قضایی از دست روحانیان، کارکرد وزارت دادگستری نیز با مداخلهٔ شاه، به‌طور فزاینده‌ای تغییر کرد. وی از وزارت دادگستری برای مشروعیت بخشیدن به تصرف اموال دیگران و زندانی کردن افرادی استفاده می‌کرد که از واگذاری دارایی و املاک خود به او امتناع می‌نمودند. همچنین مخالفان سیاسی حکومت، از طریق نهاد دادگستری بازخواست و محاکمه می‌شدند.

ج) پهلوی و مطبوعات:

از انقلاب مشروطه تا تثبیت قدرت رضاشاه فعالیت‌های مطبوعاتی ایران با وجود محدودیت‌ها و فشارهای گوناگون نسبتاً پررونق و پویا بود. با تثبیت قدرت رضاشاه کم‌کم از رونق و پویایی مطبوعات کاسته شد و نظارت و سانسور دولتی فزونی گرفت. این وضعیت تا شهریور ۱۳۲۰ ادامه یافت، ولی به محض کناره‌گیری رضاشاه از قدرت و باز شدن فضای سیاسی کشور، حوزهٔ مطبوعات هم مانند حوزه‌های دیگر بسیار دگرگون شد.

در واقع پایان زمامداری پهلوی اول آغاز آرایش سیاسی جدیدی در مطبوعات بود، به‌طوری‌که نیروهای سرکوب‌شدهٔ دو دههٔ پیش به صحنهٔ سیاسی آمدند تا از راه‌های ممکن، منافع خود را حفظ کنند و در مقام نمایندگی قشرها و گروه‌های اجتماعی در توزیع قدرت و تصمیم‌گیری‌های سیاسی سهیم شوند. انتشار روزنامه و مجله از ابزار مؤثر در این حوزه بود و

به همین دلیل افرادی با دیدگاه‌های متفاوت، فعالیت سیاسی خود را از طریق مطبوعات آغاز کردند.

یکی از ویژگی‌های مطبوعات این دوره گسترش کمّی و تنوع فکری، سیاسی و اجتماعی افراد فعال در عرصهٔ مطبوعات است. شمار روزنامه‌ها و مجلاتی که در این دوره منتشر می‌شد در خور قیاس با گذشته نبود. ویژگی دیگر مطبوعات این دوره انتقادی‌تر شدن آنهاست. بر خلاف سال‌های حکومت رضاشاه، که مطالب روزنامه‌ها و مجلات، اغلب دربارهٔ اخبار رسمی و مورد تأیید مقامات مسئول، آگهی و مطالب غیر سیاسی بودند، فضای حاکم بر مطبوعات پس از شهریور ۱۳۲۰، انتقادی و حتی مخالف بود.[۵]

شکل‌گیری و گسترش نهادها و تشکلات مطبوعاتی را نیز باید نمود دیگری از رونق و پویایی مطبوعات ایران در دههٔ ۱۳۲۰ دانست. در این دوره دست‌اندرکاران مطبوعات کوشیده‌اند با ایجاد نهادها و تشکلات مختلف، از حقوق متناسب با رسالت و جایگاه خود دفاع کنند، تا آنجا که گاهی عکس‌العمل مطبوعات در برابر تلاش دولت برای توقیف، حذف و مهار روزنامه‌ها و نشریات، به صورتی هماهنگ و در قالب تشکلات مطبوعاتی مختلف ملّی و محلی درمی‌آمد.

محتوای روزنامه‌ها و نشریات گاهی چنان انتقادی و حتی تحریک‌آمیز بود که عکس‌العمل‌های گسترده و گوناگون را به دنبال می‌آورد. نخستین عکس‌العمل جدی در برابر فعالیت و عملکرد مطبوعات، عکس‌العمل سفارتخانه‌های انگلستان و شوروی بود که در سال‌های آغازین دههٔ ۱۳۲۰ با آلمان و متحدین در جنگ بودند. سفارت انگلستان توجه اولیای وزارت امورخارجه را به این موضوع متوجه می‌ساخت که بعضی از روزنامه‌های محلی مستقیماً اخبار بی‌سیم را شنود می‌کنند و بدون سانسور در روزنامه‌های خود درج می‌نمایند. سفارت شوروی هم از محتوای بعضی از مطبوعات ناراضی بود، مثلاً کاریکاتور روزنامه‌ای را اهانت نسبت به استالین می‌دانست.

سفارتخانه‌های انگلستان و شوروی همواره به بهانهٔ اینکه مطبوعات ایران اسرار جنگی را فاش، و مطالب ناروا و توهین‌آمیزی علیه آنها چاپ می‌کنند، از عملکرد و محتوای مطبوعات ناراضی، و خواهان اعمال نظارت و سانسور جدی بودند. گذشته از سفارتخانه‌ها، دربار و اعضای خاندان سلطنت هم از مطالب بعضی از روزنامه‌ها و نشریات بسیار ناراضی و خشمگین بودند. محتوای اسناد موجود، مستقیم یا غیرمستقیم، به اعتراض دربار علیه مطالب مطبوعات و

شکایت از مسئولان بعضی از روزنامه‌ها و نشریات مربوط می‌شود. در این سال‌ها مسئولان اجرایی و قضایی همواره درگیر پرونده‌ها و دعواهایی بودند که موضوع آنها اهانت به شاه و اعضای خاندان سلطنت در مطبوعات بود.

دستگاه‌های مختلف اداری و افراد و سازمان‌های غیر حکومتی نیز گاهی به عملکرد مطبوعات اعتراض می‌کردند. در مواردی که مطبوعات عملکرد نهادی اداری را زیر سؤال می‌بردند یا اطلاعاتی دربارهٔ دستگاه‌های حکومتی و مسئولان مختلف فاش می‌کردند، دستگاه‌ها و مقامات مربوط عکس‌العمل نشان می‌دادند و از دولت می‌خواستند که به نحو مقتضی از افشاگری‌ها و احیاناً شایعه‌پراکنی‌های روزنامه‌ها و نشریات جلوگیری کند.

در این دوره دولت نیز از راه‌های مختلف می‌کوشید مطبوعات را تحدید کند و در این زمینه به‌ویژه «مقیّد به سانسور» کردن تمام مقالات و تفاسیر مربوط به جنگ بود.

دولت با انگیزه‌ها و تدابیر دیگری هم درصدد برآمد مطبوعات را تحدید کند. با وجود قوانین محدودکنندهٔ مختلف، در سال‌های بحرانی پس از شهریور ۱۳۲۰ دولت‌ها تصویب لوایح گوناگونی را به مجلس پیشنهاد کردند که منظور آن محدودتر شدن مطبوعات و سخت‌تر شدن فعالیت مطبوعاتی بود. در مواردی، دولت به منظور قانونمندتر کردن فعالیت مطبوعاتی و وضع مقرراتی که تا حدودی دست‌اندرکاران مطبوعات نیز آنها را بپذیرند، به نوعی نظرسنجی همگانی و مشورت با ارباب جراید دست می‌زد و تجارب کشورهای دیگر را در عرصهٔ مطبوعات مد نظر قرار می‌داد. در این دوره، قوانین و مقررات مطبوعات بارها اصلاح شد.

سخت‌گیری حکومت نسبت به مطبوعات، از دولتی به دولت دیگر متفاوت بود، ولی تحدید مطبوعات کم‌وبیش ادامه داشت.

در دورهٔ مورد بحث توقیف، رفع توقیف، تقاضای توقیف و سانسور مطبوعات امری نسبتاً عادی، و رسیدگی به امور و دعواهای مطبوعاتی بخش عمده‌ای از فعالیت‌های بعضی از دستگاه‌های اجرایی و قضایی بود.[٦]

یکی دیگر از مسائل دولت در زمینهٔ مطبوعات روی آوردن شماری از کارکنان دولت به فعالیت مطبوعاتی و راهیابی عده‌ای از دست‌اندرکاران مطبوعات به دستگاه‌های اداری بود

که امکان آگاه شدن گردانندگان روزنامه‌ها و نشریات را از اطلاعات محرمانهٔ دستگاه‌های دولتی فراهم ساخت. هنگامی که این اطلاعات در مطبوعات منعکس می‌شد، معمولاً جنجال به دنبال می‌آورد. روزنامه‌ها و نشریات افکار عمومی را به مخالفت با دستگاه یا مقامی خاص بسیج می‌کردند و دستگاه یا مقام مورد نظر نیز چاپ این گونه مطالب را خلاف قانون و نوعی توطئه و بحران‌آفرینی معرفی می‌کرد. دولت برای مقابله با چنین مشکلاتی تدابیری اتخاذ می‌کرد که جلوگیری از ورود کارکنان دولت به عرصهٔ مطبوعات یا تضعیف مطبوعات مخالف و مستقل، از طریق کمک مالی غیر مستقیم به روزنامه‌ها و مجلات طرفدار دولت، از جملهٔ این تدابیر بود.

گرچه ارباب جراید اوضاع و دیدگاه‌های همسانی نداشتند، هنگامی که با عوامل تهدیدکنندهٔ حقوق و آزادی مطبوعات روبه‌رو می‌شدند، نسبتاً یکپارچه عمل می‌کردند. بخشی از این اقدامات یکپارچه، انتقادها و اعتراض‌های کتبی دست‌اندرکاران مختلف مطبوعات به عملکرد و مواضع دولت بود. در مواقعی که دولت به دلایل و شیوه‌های گوناگون درصدد برمی‌آمد آزادی عمل مطبوعات را محدود کند، مسئولان مطبوعات و روزنامه‌نگاران با نوشتن نامه‌هایی به مقامات مختلف، انتقاد و اعتراض خود را بیان می‌کردند و به دفاع از حریم مطبوعات بر می‌خاستند.

جامعهٔ مطبوعات در بعضی از موارد به انتقادها و اعتراض‌های مکتوب بسنده نمی‌کرد و به ابزار و شیوه‌های دیگری نیز متوسل می‌شد که تحصن، ایجاد تشکلات و جبهه‌های مختلف مطبوعاتی و توسل به تمهیداتی مانند انتشار روزنامه یا نشریه‌ای به جای روزنامه یا نشریهٔ توقیف‌شده از آن جمله بود. اعتراض به تحدید و سانسور مطبوعات به اعضای جامعهٔ مطبوعات منحصر و محدود نبود، بلکه نهادهای دیگری مانند مجلس و بعضی از دستگاه‌های اجرایی نیز اتخاذ سیاست سرسختانه را در برابر مطبوعات چندان نمی‌پسندیدند و گاهی بنا به دلایلی در مقام دفاع از حریم و حقوق مطبوعات برمی‌آمدند. شگفت این است که حتی دولت شوروی، به‌رغم ناخرسندی از انعکاس اخبار و مقالات مغایر با منافع خود، به اقتضای شرایط در مورد تحدید مطبوعات «اظهار نگرانی» می‌کرد و «مدافع حقوق» مطبوعات می‌شد.

ولی این گونه عکس‌العمل‌ها آن‌چنان‌که باید کارگر نیفتاد و پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سیاست سانسور و تحدید مطبوعات با شدت و جدیّت بیشتری دنبال شد و فضای سنگین و

نفس‌گیری که محصول حکومت کودتا بود ادامهٔ حیات را روز به روز برای مطبوعات دشوارتر کرد و سرانجام با اجرا شدن قانون مطبوعات سال ۱۳۳٤، دورهٔ نسبتاً پر فراز و نشیب تاریخ مطبوعات ایران نقطهٔ پایان یافت.

د) پهلوی و رسانه:

در زمان پهلوی، حکومت از ابزار رسانه برای رسیدن به اهداف فرهنگی بلندمدت، میان‌مدت و اهداف آنی خود به خوبی استفاده کرد. در این دوره، تلویزیون رسانه‌ای بود که ارزش‌های غربی و مصرفی را تبلیغ و ترویج می‌کرد. این ارزش‌ها، به وسیلهٔ آگهی‌های تبلیغاتی برای کالاهای مصرفی جدید، به‌طور مداوم در معرض دید مصرف‌کنندگان جدید قرار می‌گرفت.

همچنین این ارزش‌ها در تصویری که فیلم‌های امریکایی و سریال‌های تلویزیونی از یک زندگی به شیوهٔ غربی ارائه می‌کردند، به خوانندگان تلقین می‌شد. تلویزیون خصوصی از راهبرد توسعهٔ سرمایه‌داری سلطنتی حمایت می‌کرد. شاه، پس از مطالعات چندی با نگرانی از قرار گرفتن انحصاری تلویزیون در دست فرقهٔ مذهبی بهاییان، تصمیم گرفت تلویزیون خصوصی را براندازد و آن را به تلویزیون دولتی تبدیل کند که با بودجه و مدیریت دولت اداره شود.

سرانجام در سال ۱۳٤٥، تلویزیون ملّی ایران پخش برنامه‌های خود را آغاز کرد. شایان ذکر است نخستین پیام آن، پیام شاه، و از نخستین برنامه‌های آن، در برنامه‌ریزی هفتگی آزمایشی، پخش مراسم جشن روز تولد شاه بود. کمی پس از آن رادیو در تلویزیون ادغام شد، و سازمان رادیو و تلویزیون ملّی ایران (NIRT) ایجاد شد.

با تأسیس رادیو و تلویزیون ملّی، مصرف‌گرایی باز هم از طریق تبلیغات تشویق می‌شد، اما نکتهٔ مهم‌تر این بود که سازمان رادیو و تلویزیون ملّی ایران می‌کوشید با شکوهمند جلوه دادن حکومت سلطنتی و حمایت از نوسازی، که حافظ ایدئولوژی حکومت بود، پشتیبانی از رژیم پهلوی را شدت بخشد. در این دوره، تمام رویدادهای خانوادهٔ سلطنتی، از جمله جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، از تلویزیون پخش می‌شد. رسانه‌ها همچنین این اعتقاد را تبلیغ می‌کردند که

علاقهٔ اصلی شاه، نوسازی ایران بر پایهٔ روش‌های کشورهای غربی است. حتی اخبار شبانهٔ تلویزیون با تصاویری از سدها و ساختمان‌های جدید و نمادهای فیزیکی توسعه آغاز می‌شد.

در این دوره، بودجه‌های دولتی هنگفتی در اختیار رادیو و تلویزیون قرار می‌گرفت و بدین ترتیب، این سازمان مناطق بیشتری را تحت پوشش خود قرار می‌داد. تعداد فرستنده‌های تلویزیونی، که در سال ۱۳٤٥ دو دستگاه بود، در سال ۱۳٤٦، تا ۸۸ دستگاه افزایش یافت و پوشش آن از ۲/۱ میلیون نفر، به پانزده میلیون نفر ــ بیش از نیمی از کشور ــ در شهر و روستا رسید. پوشش رادیو، تقریباً سراسری بود. تا اواسط دههٔ ۱۳۵۰، سازمان رادیو و تلویزیون ملّی ایران از نظر وسعت پوشش، دومین شبکهٔ خبرپراکنی در آسیا پس از «ان.اچ.کی» ژاپن (NHK) شده بود. بنابراین، بیشتر مردم کشور از طریق رادیو و تلویزیون با یکدیگر ارتباط داشتند و روستاهای کوچک با مراکز بزرگ شهری پیوند یافتند.

به‌رغم گسترش پوشش رادیو و تلویزیون، سطح سواد ــ به‌ویژه برای زنان ــ پایین باقی مانده بود و مدارس ابتدایی کافی برای همسان کردن همهٔ کودکان مدرسه‌رو وجود نداشت.

انتشارات و مطبوعات شدیداً سانسور می‌شدند و ازاین‌رو، در بین نشریات روزانه و کسل‌کننده، قدرت انتخاب چندانی برای خوانندگان وجود نداشت و در نتیجه، تیراژ این نشریات پایین بود. دراین‌باره، یکی از مفسران با تمسخر اشاره کرده بود که «اگر ایران همچنان مسیر فعلی خود را دنبال کند، نخستین کشور جهان خواهد بود که پیش از اشاعهٔ ملّی مطبوعات، تلویزیون را اشاعه داده است»! بدین‌ترتیب، به‌نظر می‌رسید که ایران از مرحلهٔ توسعهٔ سواد و چاپ جهش کرده و مستقیماً از فرهنگی تقریباً شفاهی و سنتی، به سوی فرهنگی الکترونیکی در حالت حرکت است.

حتی نظری اجمالی به رسانه‌های جمعی ایران در اواسط دههٔ ۱۳۵۰، نشان‌دهندهٔ این است که برنامه‌های پخش‌شده در رادیو و تلویزیون یا مطالب چاپ‌شده در نشریات، در پی حفظ فرهنگ ملّی یا افزایش سطح آگاهی عمومی نبودند، بلکه این رسانه‌ها جلوه‌های فریبندهٔ فرهنگ غربی را اشاعه می‌دادند و به نیازها و تقاضاهای اساسی جامعهٔ ایران کمتر توجه می‌کردند. هدف این رسانه‌ها اغلب سرگرم کردن مخاطبان خود بود. در مطالعهٔ بین‌المللی سال ۱۹۷۵.م/ ۱۳٥٤.ش، این نتیجه به‌دست آمد که از مجموع یازده کشور مطالعه‌شده، ایران بالاترین سطح واردات برنامه در سازمان رادیو و تلویزیون ملّی را داشت!

این برنامه‌ها ــ که فیلم‌های غربی را نیز دربرداشت ــ ۷۸ درصد محتوای برنامه‌های تلویزیونی را دربرگرفته، و کمترین درصد پخش برنامه‌های جدی، مربوط به ایران بود: یعنی ۲۲ درصد از کل زمان پخش. گاهی برنامه‌های تولید داخلی نیز پخش می‌شد که مخاطبان بسیار داشت؛ اما در کل، بیشتر برنامه‌های داخلی، به خاطر وجود شرایط واقعی سانسور و خودسانسوری، نسبتاً ضعیف بودند. در این دوره، به‌نظر می‌رسید که سیاست جاری حکومت، به پیامدهای فرهنگی وارد کردن برنامه‌های غربی، که شیوه‌های زندگی غربی و ارزش‌های مصرفی را اشاعه می‌داد، توجهی نداشت. اگرچه برای بسیاری از کشورهای درحال‌توسعه، صرفهٔ اقتصادی خرید برنامه‌های خارجی در مقایسه با برنامه‌های تولیدی داخلی موجّه می‌توانست باشد، با توجه به امکانات هنگفت مالی سازمان رادیو و تلویزیون ملّی ایران، چنین توجیهی در ایران چندان موجّه نمی‌نمود. به‌نظر می‌رسید که برای رژیم وقت، واردات فراوان برنامه‌های سرگرم‌کنندهٔ غربی و پخش آنها، در قیاس با برنامه‌های احتمالاً انتقادی داخلی، بسیار مطمئن‌تر بود.

توسعهٔ سریع رادیو و تلویزیون، از ابزارهای اصلی طرح توسعهٔ جاه‌طلبانه شاه بود؛ زیرا او می‌کوشید از رسانه‌های ارتباطی برای تغییر جامعهٔ سنتی ایران به جامعه‌ای مدرن استفاده کند. البته شاه در این راه توفیقی نداشت؛ زیرا فرایند نوسازی به اندازهٔ کافی پیش نرفته بود. در حقیقت، راهبرد شاه را می‌توان «نوسازی عاریتی» دانست که همان تمایل به ظاهر نوگرایی بدون ایجاد تفکرات عمیق ساختاری لازم برای توسعه است؛ به‌طور مثال دولت از طریق رسانه‌های جمعی در مورد نوسازی صحبت می‌کرد، اما نتوانست مراقبت‌های بهداشتی یا آموزش همگانی را در سطح ملّی تأمین کند.

رژیم پهلوی میلیون‌ها تومان صرف توسعهٔ سازمان رادیو و تلویزیون ملّی ایران کرد، اما از برق‌رسانی به بخش‌های وسیعی از کشور عاجز بود و در واقع، بسیاری از روستاییان برای استفاده از تلویزیون و روشنایی، از ژنراتورهای کوچک حمل‌شدنی استفاده می‌کردند. شاه از بهبود شرایط کار صحبت می‌کرد، اما به اتحادیه‌های کارگری اجازهٔ فعالیت نمی‌داد. در این هنگام، باشگاه‌های بسیاری تأسیس شد، اما در آنها امکان مبادلهٔ افکار و یا دسترسی آزاد به مطالب و کتاب‌ها وجود نداشت. نویسندگان، هنرمندان و کارکنان رادیو و تلویزیون همگی مجبور بودند خود را با آهنگ نوسازی هماهنگ سازند و کسی اجازهٔ انتقاد نداشت. دستگاه

امنیتی ساواک آمادگی مقابله با هر گونه صدای مخالف را داشت. بدین ترتیب، سرکوب شدید سیاسی مانع مشارکت مردم و بحث در مورد نیازهای اجتماعی ــ که از ارکان توسعهٔ سیاسی در جوامع است ــ می‌شد.

فقدان مشارکت سیاسی و آزادی فرهنگی، به ایجاد حس ناکامی در طبقات متوسط تحصیل‌کرده انجامیده بود. چنین فضایی، ورود تلویزیون امریکایی را مجاز می‌دانست، اما مخالف تولید برنامه‌های انتقادی و خوب داخلی بود. مداخلهٔ دولت در نظام حقوقی و آموزشی و دستگاه رادیو و تلویزیون، که به تضعیف فعالیت‌های حرفه‌ای و استقلال کشور می‌انجامید، احساس ناکامی را در نزد این گروه به‌وجود آورده بود. طبقات متوسط در دههٔ ۱۳۵۰، خود را تحت فشار تورمی افسار گسیخته‌ای می‌دیدند. در این زمان، قیمت خانه و اتومبیل سیر صعودی شدید پیدا کرد و از سوی دیگر این طبقات مشاهده می‌کردند که رژیم به کارشناسان خارجی، که مهارتی برابر با آنها داشتند، لطف و توجه بسیاری می‌کردند.

طبقات متوسط سنتی، به‌ویژه تاجران، بازاریان و روحانیان، در مقابل این شیوهٔ غربی توسعه، احساس خطر می‌کردند. شرکت‌های بزرگ چند ملّیتی، موقعیت اقتصادی بازار را تضعیف کرده بودند، و آموزش‌های غیردینی و رسانه‌ها نیز، اعتقادات مردم را هدف قرار داده بودند.

امام خمینی(ره)، از سال‌های ابتدایی دههٔ ۱۳٤۰، از تأثیر منفی ارزش‌های غربی سخن می‌گفت و هشدار می‌داد که رسانه‌ها ابزارهای تبلیغ برای امپریالیست‌های غربی هستند و می‌کوشند ایران را تضعیف کنند. عده‌ای از مقامات مذهبی، تماشای تلویزیون را علناً محکوم کرده بودند و دستهٔ دیگر، داشتن تلویزیون را عملی گناه‌آلود می‌دانستند. در این زمان، در شهر قم، که احساسات مذهبی بیشتر حکم‌فرما بود، تلویزیون تحریم شده بود.

از سال‌های ۱۳۵۵، جناح‌های مخالف مذهبی و غیرمذهبی، به کمک سیاست حقوق بشر کارتر، از رسانه‌های کوچک برای رساندن صدای اعتراض خود به مردم استفاده کردند. گروه‌های حرفه‌ای همچون وکلا و نویسندگان، «نامه‌های سرگشاده»‌ای به شاه فرستادند و خواستار پایان مداخلهٔ دولت در اجرای قانون و آزادی بیان بیشتر شدند. جناح مذهبی مخالف دولت، همچنین برای سیاسی کردن مردم، به تجهیز و توسعهٔ شبکهٔ ارتباطی کاملاً متفاوت با رسانه‌های بزرگ دولت دست زد. رهبران مذهبی برای تبلیغ هویت اسلامی و ارشاد مردم به آن در مقابل سیاست غربی‌سازی شاه، از شبکهٔ ملّی مساجد و بازارها استفاده کردند. هنگامی که امام

خمینی(ره) از تبعیدگاه خود، در روستایی کوچک در عراق خارج شد، و به حومه‌های پاریس (۱۳۵۷) حرکت کرد، کانون توجه بیشتر رسانه‌های غربی قرار گرفت. شبکهٔ مذهبی از طریق خطوط تلفن بین‌المللی پیام‌های خود را به تهران منتقل می‌کرد و در مدت چند ساعت، هزاران کاست رادیویی ــ (یک منبر الکترونیکی بین‌المللی) ــ از پیام‌ها و سخنان امام، در خیابان‌های پایتخت موجود بود و برای استفادهٔ بقیه مردم به دیگر شهرها و روستاها برده می‌شد.

در یک فرهنگ ایستای کاملاً شفاهی ــ که روحانیان اقتدار اجتماعی بسیاری دارند و به منظور خطبه خواندن برای مردم عادی، به‌صورت منظم، در مساجد حاضر می‌شوند ــ این شیوه، شیوهٔ ارتباطی قدرتمندی به‌شمار می‌رفت. بدین ترتیب، جنبش مردمی علیه شاه به‌تدریج رشد یافت و هنگامی که خشونت رژیم به کشته شدن تظاهرکنندگان انجامید، الگوی عزاداری اسلامی «هفتم»ها و «چهلم»ها، نوعی آهنگ مذهبی به تظاهرات بخشید. به‌تدریج گروه‌های غیر مذهبی ــ اعم از کمونیست‌ها، سوسیالیست‌ها، دموکرات‌ها ــ که رژیم فعالیت آنها را ممنوع کرده بود، سربرآوردند و اعلامیه‌های فتوکپی‌شدهٔ بی‌شماری انتشار یافت و در آنها وضع آن زمان تحلیل، درخواست‌های سیاسی بیان و تظاهرات سازمان‌دهی شد.

بنابراین بعضی از رسانه‌های کوچک، به‌ویژه نوارهای رادیویی و اعلامیه‌ها، به صورت مؤثری در تجهیز مردم ایران به کار گرفته شدند که خود نمونهٔ دیگری از موارد استفاده از رسانه‌های جانشین را نشان می‌دهد. این رسانه‌های کوچک در نوع خود جالب بودند؛ زیرا به سهولت می‌شد آنها را تکثیر کرد و جلوگیری از انتشار آنها، برای رژیم، بسیار مشکل بود. هنگامی که در آبان ۱۳۵۷، ارتش کوشید بر سازمان رادیو و تلویزیون ملّی ایران تسلط یابد، کارکنان این سازمان به اعتصاب دست زدند. ارتش رادیو و تلویزیون را به مدت سه ماه اداره کرد، درهمان‌حال افراد تحصیل‌کرده و حرفه‌ای به تهیهٔ روزنامه‌های زیرزمینی، که اخبار رژیم را نادرست می‌خواندند، ادامه می‌دادند. بدین ترتیب، ترکیبی از اقتدار مذهبی و رسانه‌های کوچک، تظاهراتی بزرگ در ایران به‌راه انداخت و گروه‌های آزادی‌خواه و سنّتی را در دشمنی با الگوی توسعهٔ غربی شاه متحد کرد. این تظاهرات، آمیزه‌ای از نارضایتی اقتصادی، ناکامی سیاسی و نگرانی‌های فرهنگی را به شعار واحد «مرگ بر شاه» بدل کرد. پس از آنکه شاه در دی ۱۳۵۷، به‌ظاهر برای گذراندن تعطیلات، کشور را ترک کرد، و مطبوعات تا

پیروزی کامل انقلاب، در بهمن ۱۳۵۷، فعالیت‌های بسزایی انجام دادند که به فصل مدونی در تاریخ ایران و انقلاب اسلامی بدل شد.

آنچه در بالا آمد، بعضی از رفتارها و سیاست‌های فرهنگی حکومت پهلوی بود، اما برای روشن شدن بسترهایی که این‌گونه اقدامات از آنها ناشی می‌شد در ادامه تلاش شده است سرچشمهٔ اصلی این سیاست‌ها معرفی گردد.

ریشه‌های رفتارهای فرهنگی پهلوی

امریکا، در مقطع پس از جنگ جهانی دوم، براساس دکترین ترومن عمل می‌کرد و حضورش در ایران عمدتاً متوجه مقابله با نفوذ کمونیست‌ها بود. به همین منظور این دولت در سال ۱۳۲۷ اولین برنامهٔ توسعهٔ ایران را تدوین نمود. امریکایی‌ها از مسئلهٔ ملّی کردن نفت، که در این دوره مطرح شده بود، هرچند به صورت غیرعلنی، حمایت می‌کردند. همین مسئله یکی از دلایل خوش‌بینی دکتر مصدق به امریکا گردید. او معتقد بود که این دولت از ملّی‌شدن نفت حمایت کرده است و بنابراین دلیلی ندارد به او اعتماد نکنیم، درحالی‌که آیت‌الله کاشانی معتقد بود امریکا فقط به دنبال کسب منافع خویش است؛ زیرا امریکا با ملّی شدن نفت، می‌توانست خود مستقیماً با ایران وارد معامله شود. این دولت همچنین از طریق حمایت از طرح ملّی شدن نفت می‌توانست به انگلستان نیز فشار آورد تا در صورت توافق دو طرف بر سر ملّی نشدن نفت آن کشور، سهمی نیز برای امریکا در نظر گیرد. اما سرانجام با تصویب قانون ۲۹ اسفند ۱۳۲۹.ش نفت ایران ملّی گردید. این مسئله به خروج انگلستان از ایران و قطع روابط سیاسی دو کشور منجر شد. هم‌زمان با این رویداد در ایران، در صحنهٔ داخلی امریکا، ترومن، رئیس‌جمهور امریکا، جای خود را به آیزنهاور داد، آیزنهاور نیز مصدق را تنها گذاشت و با انگلستان معامله کرد.

با توافق امریکا و انگلیس قرار بر این شد در صورتی که این دو کشور به طور مساوی از نفت ایران بهره‌مند شوند، امریکا به نفع انگلستان وارد صحنه گردد. به دنبال این توافق کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.ش علیه دولت مصدق به وقوع پیوست. مصدق برکنار شد و به جای وی زاهدی به قدرت رسید و قرارداد نفتی جدیدی در ۱۳۳۳.ش/۱۹۵٤.م امضا شد. به موجب قرارداد جدید، نفت ایران بین شرکت‌های امریکایی، انگلیسی، هلندی و فرانسوی تقسیم شد که چهل درصد کل این قرارداد به پنج شرکت امریکایی اختصاص یافت.

پس از کودتای ۲۸ مرداد۱۳۳۲ به‌تدریج شاه و دولت ایران به مهره‌های دست‌نشاندهٔ امریکا تبدیل شدند. به دنبال جنگ جهانی دوم مسئلهٔ دولت‌های وابسته به صورت وسیع در سراسر دنیا مطرح گردید. در این مدت بعضی از کشورها دست‌نشاندهٔ شوروی و بلوک شرق و بعضی دیگر وابسته به امریکا و بلوک غرب بودند. اما سرانجام در سال ۱۹۹۲.م با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نظام دو قطبی نیز از بین رفت و امریکا خود را قدرت بلامنازع جهان یافت. پرسش مهمی که در اینجا می‌توان مطرح کرد این است که چه دولت‌هایی در معرض روابط سلطه‌آمیز قرار دارند؟ پاسخ به این پرسش می‌تواند بعضی از حوادث سلطه‌گرانهٔ امروز را توضیح دهد.

به طور کلی هدف از رابطهٔ سلطه‌آمیز ارتقای امنیت کشور سلطه‌گر و حاکمان کشور سلطه‌پذیر است؛ به عبارت دیگر می‌توان گفت در این میان کالایی به نام امنیت وجود دارد که هر دو طرف خواهان دستیابی به آن هستند. منظور از امنیت، صرفاً بعد نظامی آن نیست، بلکه ابعاد سیاسی و اقتصادی را نیز در بر می‌گیرد. حاکمان کشورهای ضعیف می‌خواهند به هر نحو ممکن قدرت و حکومت خود را ادامه دهند در مقابل نیز کشورهای سلطه‌گر، نظیر امریکا، به نفت برای تضمین انرژی آیندهٔ خود و حاکمیت مطلق بر منابع انرژی جهان نیاز دارند. ازآنجاکه حاکمان غیر مردمی و نامشروع برای تداوم حکومت خویش به کشور سلطه‌گر نیاز دارند و کشور سلطه‌گر نیز به منابع انرژی آنان، بدین شکل روابط سلطه شکل می‌گیرد. کشورهایی که در معرض روابط سلطه‌آمیز قرار دارند ویژگی‌هایی دارند که بعضی از آنها عبارت‌اند از:

۱ــ این کشورها، که از نظر استراتژیک مهم هستند، دو دسته‌اند: الف) کشورهایی که به لحاظ جغرافیایی نزدیک یا هم‌مرز با کشور رقیب کشور سلطه‌گر هستند؛ ب) کشورهایی که به لحاظ جغرافیایی نزدیک یا هم‌مرز با خود کشور سلطه‌گر هستند. در مورد نخست می‌توان به اهمیت کشورهای ایران و کوبا برای امریکا و شوروی اشاره کرد؛ زیرا ایران و کوبا هم‌مرز با دشمنان امریکا و شوروی بودند. در آن زمان تمام کشورهای نزدیک به شوروی برای امریکا اهمیت داشتند و ایالات متحده می‌کوشید با سه پیمان نظامی ناتو، سنتو و سیتو راه نفوذ شوروی را مسدود کند؛ ۲ــ کشورهایی که در مسیر راه‌های استراتژیک حمل و نقل بین‌المللی، به‌ویژه راه‌های دریایی، قرار دارند. هرچند تحولات جهانی، گاه تغییراتی در اهمیت نقاط و مناطق

استراتژیک به‌وجود می‌آورد، به‌طور کلی باید پذیرفت که در جهان امروز فقط تعداد اندکی نقاط مهم استراتژیک وجود دارد.

در این میان خاورمیانه، به دلیل برخورداری از منابع عظیم انرژی، اهمیت بسیاری دارد و بنابراین همواره در معرض روابط سلطه‌آمیز است؛ ۳ــ کشورهایی که بخش عمده‌ای از مواد خام و اولیه برای تولیدات صنعتی، و نیز معادن و انرژی را در اختیار دارند. از جملهٔ این کشورها می‌توان به کشورهای صاحب نفت و گاز مثل کشورهای حوزهٔ خلیج فارس و شمال افریقا اشاره کرد؛ ٤ــ کشورهایی که از نظر ایدئولوژیکی اهمیت دارند. منظور کشورهایی است که صاحب فکر، اندیشه و مکتب‌اند. این کشورها می‌توانند بر جوامع دیگر تأثیر گذارند.

بدون تردید می‌توان گفت که این ویژگی‌ها در ایران وجود داشته؛ زیرا به شوروی (و امروز روسیه)، رقیب ایالات متحده امریکا، نزدیک بوده است، داشتن یکی از آبراهه‌های مهم جهان، یعنی تنگه هرمز، را در اختیار دارد، منابع عظیم انرژی، اعم از نفت و گاز و معادن عظیم مواد خام و اولیه مورد نیاز بسیاری از صنایع استراتژیک جهان را دارد و صاحب اندیشه، مکتب و فرهنگی جذاب است که می‌تواند بر مردم کشورهای منطقه و حتی دوردست تأثیر گذارد. کشورهای تحت سلطه نیز دلایلی برای پذیرش سلطه دارند که عبارت است از: ۱ــ دستیابی به کمک‌های اقتصادی: این حاکمان به دلیل کمبود و محدودیت امکانات مالی متوجه قدرت‌های بیگانه می‌شوند و برای اخذ کمک‌های اقتصادی حاضرند تن به سلطهٔ بیگانگان دهند؛ ۲ــ دستیابی به کمک‌های نظامی و امنیتی: حکومتی نظیر رژیم پهلوی که احساس می‌کرد مشروعیت ندارد می‌کوشید برای حفظ حکومت و قدرت خود به امریکا پناه ببرد. این وضعیت در بعضی دیگر از کشورهای منطقه و جهان نیز وجود دارد. کشورهای حوزهٔ خلیج فارس، به‌رغم در اختیار داشتن امکانات وسیع مالی، به لحاظ امنیتی و فقدان پایگاه مردمی، خود را نیازمند بیگانگان می‌دانند؛ ۳ــ کسب حمایت بیگانگان برای رویارویی با مخالفان داخلی یا دشمنان احتمالی خارجی: رژیم شاه علاوه بر نگرانی از قیام مردم، از روس‌ها، به‌ویژه ایدئولوژی مارکسیسم، نیز می‌ترسید و دائماً خطر آنان را گوشزد می‌کرد. شاه و مقامات رژیم پهلوی از اصطلاح ارتجاع سرخ برای نامیدن شوروی و نیروهای وابسته به آن استفاده می‌کردند و با همین مسئله ارتباط گستردهٔ خود با امریکا را توجیه می‌کردند؛ ٤ــ احساس

قدرت؛ بسیاری از حکومت‌های ضعیف می‌پندارند برای احساس عظمت و قدرت باید خود را به قدرت‌های بزرگ نزدیک سازند.

پیامدهای روابط سلطه‌آمیز در کشور تحت سلطه عبارت است از: ۱ــ سرمایه‌گذاری کشور سلطه‌گر در کشور تحت سلطه افزایش می‌یابد؛ ۲ــ سطح روابط بازرگانی، آموزشی، فرهنگی بین دولت سلطه‌پذیر و دولت سلطه‌گر بیشتر می‌شود؛ ۳ــ تماس‌های شخصی بین مهره‌های دو حکومت افزایش می‌یابد. در این وضعیت روابط خارجی گاه جای خود را به رفت‌وآمدهای خانوادگی و دوستانه می‌دهد؛ نفوذ فرهنگی نظام سلطه‌گر در کشورهای تحت سلطه، بی‌هویت کردن جامعه، تحمیل روحیهٔ حقارت و تسلیم‌پذیری و بالاخره از بین بردن اعتمادبه‌نفس مردم در جوامع تحت سلطه؛ ۵ــ وابستگی‌های عمیق امنیتی، نظامی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی، به‌گونه‌ای‌که همه چیز، از ارتش تا سازمان‌های امنیتی و مراکز آموزشی، فرهنگی و حتی مدیریت و برنامه‌ریزی کشورهای تحت سلطه، به کشور سلطه‌گر واگذار می‌شود. حضور مشاوران و کارشناسان خارجی برای نظارت بر اوضاع، در این کشورها فراوان به چشم می‌خورد. ایران در زمان شاه الگوی تمام‌عیار وابستگی و سرسپردگی بود؛[۷] ٦ــ تفکیک نشدن امور داخلی و خارجی، به‌گونه‌ای که علاوه بر سیاست خارجی، شئونات داخلی کشور نیز تحت تأثیر کشور سلطه‌گر تدوین می‌گردد. روابط سلطه‌آمیز امریکا در ایران از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ آغاز شد و تا بهمن ۱۳۵۷ ادامه یافت. طی این مدت سیاست خارجی امریکا در امور داخلی، سیاست خارجی، نظام برنامه‌ریزی، نیروهای مسلح، دستگاه‌های آموزشی، فرهنگی و صنعتی و به‌ویژه نفت و گاز ایران، تأثیرگذار بود. در این زمان ایران در نظر امریکا سدی در برابر کمونیسم بود و به همین منظور در پیمان بغداد شرکت کرد. اعضای پیمان سنتو در واقع مجری دیدگاه‌ها و امیال امریکا ــ در جایگاه قدرت سلطه‌گر ــ بودند. این کشورها، نه در عضویت و نه در اتخاذ سیاست‌ها و تصمیمات اصلی از خود، اراده‌ای نداشتند. این شکل از روابط سلطه‌آمیز را هرگز نمی‌توان استراتژی اتحاد یا ائتلاف نامید. محمدرضاشاه بارها مدعی اتحاد و ائتلاف با امریکا بود، درحالی‌که عملاً روابط ایران و امریکا چیزی جز سرسپردگی و سلطه‌پذیری محض نبود. در اتحاد، هر یک از دو طرف دارای حق رأی و نظرند و نوعی تقسیم کار و وظیفه براساس منافع تمام اعضا مشاهده می‌شود، درحالی‌که در نظام سلطه‌آمیز، طرف تحت سلطه فقط مجری اوامر و تصمیمات کشور سلطه‌گر است. اقدامات دولت امریکا علیه ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی مانند کودتای نوژه، حمایت

از شورش‌های داخلی در مناطق مختلف ایران به نام مذهب و قومیت، حمایت از گروه‌های تروریستی علیه ایران، حمایت از جنگ عراق علیه ایران و انواع کمک‌های نظامی به دولت تجاوزگر و بالاخره اتخاذ مواضع خصمانه در چند سال اخیر همه نشان‌دهندهٔ این واقعیت است که خواست امریکا، احیای فضای قبل از انقلاب در ایران بود، درحالی‌که دولت و مردم ایران دیگر به‌هیچ‌وجه اجازه نخواهند داد امریکا در امور کشورشان مداخله کند.

نتیجه:

همان‌طور که ذکر شد، هویت ایرانی طی تاریخ با هجمه‌های بسیاری مواجه شد، اما استوار ماند و در برابر این هجوم‌ها نه تنها نابود نگردید، بلکه تکامل یافت. این هویت باسابقه، ارکان مختلفی دارد که عبارت است از: ایرانیّت، اسلامیّت و تجدد. تأکید بیش از حد هر حکومتی بر یکی از این ارکان و بر هم زدن تعادل میان آنها بحران هویت را در جامعهٔ ایرانی در پی داشته است. حکومت پهلوی یکی از این حکوت‌هایی بود که بر دو رکن تجدد و ایرانیت (آن هم از نوع باستان‌گرای آن) بیش از حد تأکید کرد و کوشید رکن اسلامیت هویت ایرانی را از طریق اجرای قانون کشف حجاب، اتحاد شکل لباس، و... نادیده انگارد و حتی حذف کند. اما در حوزهٔ تجدد نیز فقط به برداشت سطحی از این مدرنیسم غربی اکتفا شد. همین مسئله سبب گردید گسستی در جامعه ایجاد شود و مردم از حکومت جدا شوند. بی‌توجهی رژیم به نیازهای اقتصادی و اجتماعی مردم و برطرف ساختن آنها به این گسست دامن زد و سرانجام به ایستادگی مردم در برابر آن منجر شد که سرانجام آن پیروزی انقلاب اسلامی و سقوط رژیم پهلوی در سال ۱۳۵۷ بود.

پی‌نوشت‌ها

۱ - علی اسدی، «توسعه بر جاده تکنولوژی می‌تازد»، تدبیر، ش ۲، (مرداد ۱۳٦۹).

۲ - بهروز گرانمایه، فرهنگ و جامعه، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷٦

[۳]- Nikey Kedde, Iran and The Muslim World: Resistarnce and Revolution, America: NewYork Press, 1995

٤ - عبدالعلی قوام، اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، تهران: سمت؛ نیز جوزف فرانکل، روابط بین‌الملل در جهان متغیر، ترجمهٔ عبدالرحمن عالم، دفتر مطالعات وزارت خارجه، ١٣٦٩

٥ - علیرضا ازغندی، روابط خارجی ایران (دولت دست‌نشانده)، تهران: نشر قومس، ١٣٦٧؛ ج. گازیوروسکی، سیاست خارجی امریکا و شاه، ترجمهٔ جمشید زنگنه، تهران: مؤسسهٔ خدمات فرهنگی رسا، ١٣٧٧

٦ - عنایت‌الله یزدانی، «انزواگرایی یا انزواگریزی»، سیاست خارجی، سال سیزدهم، ش ٢ (تابستان ١٣٧٨)، ص ٢٦٣

٧ - بیژن ایزدی، «درآمدی بر سیاست»، علوم سیاسی، ش ٩؛ ویژه امنیت ملی، ١٣٧٧

دکتر حمید مسعودی استادیار دانشگاه علمی کاربردی.

نشریه زمانه

سهم اسرائیل در شکل دادن به رفتار فرهنگی رژیم شاه



با پایان جنگ جهانی دوم و برقراری نظام قیمومیت، انگلستان بر بخشهایی از امپراتوری عثمانی و از جمله سرزمین فلسطین، چیرگی یافت. در طی دوره‌ی قیمومیت انگلستان، شرایط و زمینه برای تقویت حضور صهیونیست‌ها و سلطه‌ی آنها بر فلسطین بیش از پیش فراهم شد و با تصویب طرح تقسیم در سازمان ملل متحد در سال ۱۹٤۸، صهیونیست‌ها تأسیس کشوری جعلی به نام اسرائیل را اعلام کردند. به این ترتیب، مسلمانان در مقابل عملی انجام شده قرار گرفتند که تا به امروز باعث بروز جنگهای متعدد منطقه‌ای میان مسلمانان و دولت غاصب اسرائیل شده است.

روابط ایران و رژیم اشغالگر قدس که از سال ۱۳۲۸ به صورت «دوفاکتو» شروع شد نه تنها برخلاف مصالح ملی بود بلکه احساسات مردم نیزدر آن نادیده گرفته شده بود. در این نوشتار به بعُد فرهنگی این روابط می‌پردازیم و می‌کوشیم که براساس اسناد موجود در آرشیو وزارت امور خارجه، به توضیح مسائلی که در این زمینه وجود داشته است، بپردازیم. البته رعایت اختصار در نوشتن مطالب رعایت شده است و ترتیب طرح موضوعات نیز دلیل بر اهمیت بیشتر یا کمتر موضوع نیست.

۱ـ جهانگردی

یکی از زمینه‌های همکاری فرهنگی بین دو کشور، جهانگردی بوده است. در اوایل دهه‌ی ٤۰، اسدالله علم، نخست‌وزیر وقت، از دولت اسرائیل خواست تا برای توسعه‌ی جهانگردی در

ایران طرحی را تنظیم کند. تدی کولک، ۱ رئیس اتحادیه‌ی جهانگردی اسرائیل، به ریاست هیئت اسرائیلی جهت برنامه‌ریزی برای توسعه‌ی صنعت جهانگردی ایران برگزیده شد. ۲ وی به اتفاق دو نفر دیگر بنا به دعوت علم در روز ٤ مردادماه ۱۳٤۱ به تهران عزیمت کردند و طی ۱۰ روز توقف در ایران، با علم وبعضی مقامات دیگر ملاقاتهایی انجام داده و در ١٤ مرداد به اسرائیل بازگشتند. ۳ وی در این ملاقاتها با اشاره به راهکارهای توسعه‌ی جهانگردی در ایران از جمله تأسیس اداره‌ای به این منظور و همچنین تبلیغات مناسب و اصلاح وضع هتلها و تربیت کادر گمرکی، اظهار داشت که مهمتر از همه‌ی اینها، همکاری‌ای است که در این زمینه باید بین ایران، اسرائیل ترکیه به عمل آید.٤

کولک در این سفر همچنین توصیه کرد که ضمن تأسیس هتلها، جاده‌های جدید و وسایل نقله‌ی مدرن در تخت جمشید، ایران باید واقعه‌ی مهمی برپا کند تا توجه خارجیان را به این تسهیلات جهانگردی جدید جلب کند.بعدها کولک اعتراف کرد که هرگز تصور نمی‌کرد که اسرافکاری‌ای که در جشنهای بیست و پنجمین قرن بنیانگذاری امپراتوری ایران پیش آمد، همانی بودکه او توصیه کرد. ٥ وی همچنین به مقامهای ایرانی یادآور شد که فعالیت و همکاری در زمینه جهانگردی چیزی نیست که بتوان آن رابه صورت محرمانه انجام داد و در این زمینه می‌بایستی در همه جا آشکارا به تبلیغاتی دامنه‌دار دست زد. این هشدار وی به این دلیل بود که مقامات ایران در دوره‌ی پهلوی همیشه روابط عمیق موجود میان دو کشور را انکار می‌کردند و اصرار داشتند که اسرائیلی‌ها نیز سطح مناسبات موجود را محرمانه نگه دارند. علم، نخست وزیر وقت نیز دستور داد که جلسه‌ای مرکب از وزیران دارایی، کشاورزی و بازرگانی تشکیل گردد و مسائل مورد علاقه‌ی دو طرف را مورد رسیدگی قرار دهد. ٦

مسئله‌ی توسعه‌ی جهانگردی میان دو کشور در سالهای بعد نیز دنبال شد. در آبان‌ماه سال ۱۳٤۲ دکتر ولف تصیگلی، مشاور بین‌المللی روتاری در خاورمیانه، برای یک مصاحبه‌ی حضوری نزد شاه رفت. در این مصاحبه مسئله‌ی مبادله‌ی جهانگردان بین کشورهای اسرائیل، یونان، ترکیه و ایران را مطرح ساخت و از تصیگلی خواست تا در مورد توسعه‌ی جهانگردی بین انجمنهای روتاری در این منطقه اقدام نماید. ۷ اقدامات انجام شده در این زمینه در سال ۱۳٤۳ به نتیجه رسید و در پنجم فروردین آن سال، نخستین گروه جهانگردان اسرائیلی توسط مؤسسه‌ی جهانگردی «اشل» به مدیریت شخصی به نام «اشل» و با همکاری شرکت هواپیمایی

«ک.ال. ام» وارد تهران شدند. رئیس وقت دفتر نمایندگی ایران در اسرائیل نیز در نامه‌ای به وزارت امور خارجه، خواستار همکاری با این گروه و فراهم شدن حداکثر تسهیلات برای آنها می‌شود. وی می‌نویسد: «... در این صورت مؤسسات فوق‌الاشاره تشویق خواهند شد که در عرض یک سال چندین هزار نفر را برای آمدن به ایران آماده سازند.» ۸

۲ ـ جشنهای ۲۵۰۰ ساله

مسئله‌ی قابل توجه دیگر، نقش اسرائیلی‌ها در طراحی و برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله است. همچنان که گفته شد، اسدالله علم درسال ۱۳٤۱ از تدی کولک دعوت کرد که به ایران بیاید. در این سفر وی راجع به برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله با مقامات ایرانی مذاکره کرد. وی بعدها گفته بود که تز اصلی برگزاری این جشنها را او ارائه داده و با علم در میان گذارده است. ۹ وی با مسئولان این جشنها همکاری و همفکری وسیعی داشت وده سال بعد؛ یعنی در سال ۱۳۵۰، که جشنها برگزار شدند، وی از اینکه به این مراسم دعوت نشده بود، به پرویز راجی گله‌گذاری کرد. ۱۰

مطبوعات اسرائیلی در طی دهه‌ی ٤۰، مطالب و مقالات متعددی درباره‌ی جشن‌های ۲۵۰۰ ساله وسالگرد تأسیس پادشاهی ایران نوشتند و تبلیغات وسیعی در این باره به راه انداختند. ۱۱ البته هدف آنها از این همه، بهره‌برداری از این تبلیغات به نفع خود بود. آنها با این تبلیغات و به ویژه در خصوص اقدام کوروش در آزاد کردن یهود از زیر یوغ پادشاه بابل، سعی داشتند پیوندهای باستانی بین ایران و قوم یهود به وجود آورند. نشریه‌ی هپوعل هتصاعیر، چاپ اسرائیل در ۱۹٦٤، در مطلبی نوشت: «جشنهای شاهنشاهی ایران نه تنها از طرف کلیه‌ی کشورهای جهان بلکه به خصوص از طرف یهودیان مورد توجه قرار خواهد گرفت. ملت یهود در موطن خود ... احساسات ستایش‌آمیز خود را نسبت به انسانی که یکی از بزرگترین شخصیتهای عالم انسانی است [کوروش] تقدیم خواهد داشت. همه‌ی ما از وی به عنوان شخصی که بازگشت یهودیان را به وطن ممکن ساخت، یاد خواهیم کرد.» ۱۲

یهودی‌های جهان حتی پیش از آنکه در ایران تصمیم به برگزاری یادبود دوهزار وپانصدمین سال بنیادگذاری شاهنشاهی این کشور به دست کوروش گرفته شده باشد، یادبودی به این مناسبت و آزادی قوم یهود به دست کوروش وبازگشت به فلسطین برگزار کردند. ۱۳ در مرداد ماه ۱۳۳۸ / اوت ۱۹۵۹ کنگره‌ی بین‌المللی یهود که هر پنج سال یک‌بار تشکیل می‌شود،

با شرکت نمایندگان اعزامی یهودیان پنجاه کشور مختلف جهان در استکهلم (پایتخت سوئد) برگزار گردید. این کنگره دارای مراکز جداگانه‌ای در نیویورک، لندن، ژنو، ریودوژانیرو، الجزایر و یک اداره‌ی انتشارات و اطلاعات مرکزی در لندن است. در اجلاسیه‌ی کنگره‌ی بین‌المللی یهود که از دهم تا بیستم مرداد ماه ۱۳۳۸ / دوم تا دهم اوت ۱۹۵۹ در شهر استکهلم تشکیل گردید، در تعقیب گزارش هیئت نمایندگی یهودیان، قطعنامه‌ی زیر در جلسه‌ی ۱۹ مرداد / ۱۱ اوت این کنگره به اتفاق آرا به تصویب رسید: «مجمع عمومی کنگره جهانی یهود توسط هیئت نمایندگی یهودیان ایران در کنگره اطلاع یافت که اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران و دولت آن کشور مقرر داشته‌اند مراسم یادبود دو هزار و پانصدمین سال تأسیس شاهنشاهی ایران به دست کوروش کبیر، برگزار گردد. شورای اجراییه، کنگره را مأمور می‌کند که به نوبه‌ی خود این یادبود بزرگ را در زمینه‌ی بین‌المللی آن مورد تجلیل قراردهد و از تمام سازمانها و جوامع یهودی در سراسر جهان خواستار است که طی باشکوه‌ترین مراسم، حق‌شناسی خود را نسبت به خاطره‌ی این قهرمان بزرگ تاریخ که در کتاب آسمانی تورات از بزرگواری او نسبت به ملت یهودسخن رفته است، ابراز دارند.» ١٤ در اورشلیم نیز مرکزی برای پیگیری این امر تشکیل گردید و فعالیتهای فراوانی در این زمینه انجام داد. ١٥

صهیونیستها در تبلیغات خود از کوروش به عنوان «اولین صهیونیست» و از اعلامیه‌ی کوروش با عنوان «بالفور باستانی»١٦ نام می‌بردند.

وقتی که در سال ۱۳۵۰، جشنهای ۲۵۰۰ ساله بدون دعوت از اسرائیلی‌ها انجام شد، موجبات رنجش خاطر آنها فراهم شد و مطبوعات اسرائیلی، شاه را به خاطر ولخرجی‌ها و بعضی نیز مستقیماً به دلیل دعوت نکردن از اسرائیلی‌ها مورد مذمت قرار دادند. ١٧

۳ ـ صهیونیسم و باستان‌گرایی در ایران

بدون تردید ایران باستان دارای تمدن شکوفا، فرهنگی زنده و دینی پرجاذبه بوده است و همچنین تاریخ ایران باستان و قبل از اسلام نیز می‌بایستی مطالعه و نوشته شود و چنانچه شاهدیم مورخان بزرگ مسلمان مانند طبری در تاریخ طبری، دینوری در الخبارالطوال، ابن مسکویه در تجارب‌الامم و بسیاری دیگر از مورخان مسلمان در تألیفات خود، تاریخ پیش از اسلام ایران را به گونه‌ای مشروح و جالب نوشته‌اند. لیکن مسئله این است که رژیم پهلوی و

باستان‌گرایان وابسته به دربار و غربزده سعی داشتند با استفاده‌ی ابزاری از باستان‌گرایی، دین اسلام را از صحنه‌ی جامعه خارج کنند. ۱۸ این حرکتی بود که در دوره‌ی پهلوی توسط آمریکا و عوامل داخلی آن گسترش یافت و صهیونیست‌ها نیز آن را با منافع خود همسو می‌دیدند.

صهیونیست‌ها پس از تشکیل رژیم صهیونیستی و به دنبال تلاش جهت نزدیکی به ایران، سعی کردند با بزرگنمایی و تحریف تاریخ باستان، پیوندهای باستانی بین ایرانیان و قوم یهود به وجود آورند. در این راستا آنها سعی کردند با توجه به زمینه‌ی مساعد موجود در میان حاکمان، باستان‌گرایی افراطی را جهت بهره‌برداریهای بعدی خود ترویج کنند. دکتر زوی دوریل، رئیس نمایندگی اسرائیل در تهران در رابطه با شیفتگی بخشی از روشنفکران و تحصیل کردگان نسبت به این مسئله می‌گوید: «... وقتی برای افراد تحصیل‌کرده‌ی ایرانی صحبت می‌کنم کافی است اظهارات خود را از داستان استر۱۹ شروع کنم تا فوراً از علاقه و توجه آنها برخوردار شوم.» ۲۰ و این شیوه به الگویی برای تمام مقامات و شخصیتهای اسرائیلی تبدیل شد که در هر محفل و مراسم ایرانی، شروع سخن خودرا توصیف و تقدیر از کوروش و داستان استر و مردخای قرار می‌دادند و البته شنوندگانی نیز بودند که به گفته‌ی دوریل شوق زیادی به شنیدن این حکایات داشتند. طبق افسانه‌های یهودی، خشایارشا پادشاه ایرانی تحت نفوذ زن یهودی خود به نام «استر» و مردی یهودی به نام «مردخای»۲۱ که سمت مشاور او را داشت، از توطئه‌ی وزیر اعظم خود به نام هامان جلوگیری کرد، که طبق نقشه‌ی وی، می‌بایست کلیه‌ی یهودیان قلع وقمع می‌شدند. از آن تاریخ تاکنون، همه ساله یهودیان به این مناسبت جشنی به نام «پوریم» برپا می‌سازند. ۲۲

همچنین در متن‌های یهودی با اشاره به اقدام کوروش، عمل وی را در آزادسازی یهودیان بابل آغاز دوره‌ای می‌دانند که شاهان ایرانی نسبت به یهودیان با دوستی و مودت رفتار کردند و بدین جهت یهودیان ایران ترقی کردند؛ چنانچه نحمیا از مقربان درگان شاه ایران گردید. ۲۳ در حالی که بعضی نویسندگان باستان‌گرای ایران عقیده دارند که دلیل این کار کوروش را می‌بایست در سیاست او جست‌و جو کرد. دکتر هادی هدایتی در کتاب کوروش کبیر می‌نویسد: «کوروش پس از فتح بابل به فکر تسخیر مصر بود. فتح مصر بعدها در زمان پسرش کامبیز۲٤ تحقق یافت، ولی کوروش قبلاً مقدمات آن را فراهم کرد و در نزدیکی

دره‌ی نیل، متحدان باوفا و حق‌شناسی برای خود ایجاد کرد. سپاه پارس ناچار بود برای حمله به کشور فراعنه، از فلسطین عبور کند و بنابراین لازم بود در بیت‌المقدس که محل توقف و پایگاه حمله‌ی سپاه بود، پشتیبانی محکم و یا لااقل بیطرف وجود داشته باشد.شاید علت واقعی رفتار کوروش همین بوده است که با استقرار کانون ملی یهود در میان راه بابل و تِب،۲۵ خدمتی به خاندان خود کرده باشد...» ۲٦

شاید بتوان گفت که نفوذ خزنده‌ی صهیونیسم در فرهنگ ایران از دوران رضاشاه آغاز گردید و در واقع یکی از اهداف باستان‌گرایی فروغی، القای پیوندهای کهن دو قوم ایرانی و یهود در قبال « توحش!!» اعراب بود. ۲۷ بدین‌سان علی‌رغم فرهنگ اسلامی مردم ایران که همبستگی امت اسلامی را در چهارچوب تمدن واحد اسلامی توصیه می‌نمود، و پابه پای اسلام‌زدایی و سرکوب خشن روحانیت، ترویج فرهنگ پیش از اسلامی در دستور کار قرار گرفت و چنین القا شد که گویا بین آیین کهن ایرانیان و دین یهود وجوه مشترک فراوانی بوده است و همان‌گونه که کوروش کبیر منجی «قوم ستمدیده‌ی یهود» بود، ایران کنونی نیز باید حامی و نجات‌بخش قوم آواره‌ی یهود باشد. واضح است که این تبلیغات هدفی بجز جدایی مردم ایران از مردم مسلمان منطقه و ایجاد همدردی با مهاجرین یهودی در فلسطین و یا حداقل بی‌تفاوتی را پی نمی‌گرفت. ۲۸

در نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۱۳۳۰ و آغاز دهه‌ی ۱۳٤۰، با برنامه‌ریزی موساد و نقش فعال روشنفکران وابسته به ساواک، ترویج «مدینه‌ی فاضله‌ی اسرائیل» به شکلی بی‌سابقه و بی‌پرده در مطبوعات آغاز شد. در این زمان با یک برنامه‌ی سنجیده، هیئتهای مختلفی از ایران به اسرائیل اعزام گردیدند و از جمله تعدادی از روشنفکران طرفدار آرمان سوسیالیسم و صاحب قلم چون خلیل ملکی، جلال آل‌احمد و داریوش آشوری عازم فلسطین اشغالی شدند که در بازگشت خلیل ملکی و داریوش آشوری و همفکرانشان «سوسیالیسم کیبوتصی» را نمونه‌ای پیشرفته از سوسیالیسم دانستند،۲۹ ولی مرحوم جلال آل‌احمد با نگارش مقالاتی به افشای ماهیت اسرائیل پرداخت. ۳۰

٤ ـ دعوت از مقامات و روشنفکران به اسرائیل

یکی از اقدامات ماهرانه و برنامه‌ریزی شده‌ی اسرائیلی‌ها برای بسط نفوذ خود، چه به لحاظ سیاسی و چه از لحاظ فرهنگی، فراهم کردن زمینه‌ی مناسب برای سفر مقامات، فرهنگیان،

تحصیل‌کردگان، روشنفکران و اصحاب مطبوعات به اسرائیل و تسهیل و تشویق اینگونه سفرها بود.

مایرامیت، رئیس سازمان اطلاعات ارتش اسرائیل در سال ۱۳٤۱، پس از سفر خود به ایران، طی گزارشی به مقامات اسرائیلی متذکر شد که اسرائیل در میان مردم ایران منفور است. وی اضافه کرد که در خلال چند سال آینده نیروهای جدیدی در ایران سربلند خواهند کرد که در حال حاضر اسرائیل هیچ تماسی با آنها ندارد. امیت توصیه کرد که سعی شود با دانشگاها و روزنامه‌ها و شخصیتهای مخالف رژیم تماس برقرار شود. این تیز جدید نقطه‌ی آغاز روند جدیدی از سوی اسرائیل جهت برقراری ارتباط با مطبوعات و روشنفکران شد. ۳۱

این‌گونه سفرها در ابتدا مدتی با اطلاع وزارت امور خارجه انجام می‌گرفت، ولی به لحاظ اینکه وزارت امور خارجه در این‌گونه موارد با رعایت جوانب مختلف و مصلحتها رفتار می‌نمود و گاهی نیز اجازه‌ی انجام چنین سفرهایی را نمی‌داد، پس از مدتی چنین سفرهایی بدون اطلاع وزارت امور خارجه انجام می‌شد. اسرائیلی‌ها با شگردهای خاصی از راههای خارج از وزارت امور خارجه، این گونه سفرها را پیگیری می‌نمودند. مثلاً در سال ۱۳٤٤ تعداد ۲۵ نفر از بانوان فرهنگی بدون اطلاع و وزارت امور خارجه و به دلیل اجازه‌ای که خانم بن‌صوی، مدیر مرکز آموزش بین‌المللی حیفا در سفرش به تهران از اشرف پهلوی گرفته بود، به اسرائیل سفر کردند. ۳۲

اسرائیلی‌ها در ایام عید نوروز هر سال برنامه‌ای جهت دعوت از مقامات ایرانی جهت گذراندن تعطیلات در اسرائیل داشتند. بعضی از مدعوین سال ۱۳٤۲ عبارت بودند از: ۱ـ دکتر شیفته، معاون نخست‌وزیر و همسرش؛ ۲ـ مهندس شریف‌امامی و همسرش؛ ۳ـ جمشید آموزگار و همسرش؛ ٤ـ دکتر گودرزی و همسرش؛ ٥ـ آقای خدیوی و همسرش؛ ٦ـ دکتر جهانشاه صالح و همسرش؛ ۷ـ دکتر سیاح، رئیس دانشکده‌ی دندانپزشکی؛ ۸ـ پرویز نقیبی از مجله‌ی اطلاعات هفتگی و همسرش؛ و بالاخره علی‌اصغر امیرانی از مجله‌ی خواندنیها. ۳۳

در نوروز ۱۳٤۳ نیز اسامی زیر در بین مدعوین به چشم می‌خورد: ۱ـ دکتر رمضانی، معاون وزارت فرهنگ و همسرش؛ ۲ـ مهدی خواجه‌نصیری، معاون وزارت کشورو همسرش؛ ۳ـ سرهنگ ایزدی رئیس دفتر تیمسار نصیری؛ ٤ـ دکتر فاروقی از دانشگاه اصفهان؛ ٥ ـ دکتر حافظ فرمانفرمائیان، رئیس اداره‌ی روابط عمومی دانشگاه تهران، ٦ـ هوشنگ پیرزاد از

اداره‌ی رادیو؛ ۷ـ دکتر جلال و دکتر سهراب‌زاده از وزارت کشور. ۳٤ به دلیل تعداد زیاد این‌گونه سفرها به همین دو نمونه اکتفا می‌کنیم. گفتنی است که مقامات اسرائیلی نیز سفرهای اینچنینی به ایران داشتند؛ چنانچه در شهریور سال ۱۳٤٥ تعداد ۱۱ تن از مقامات و نمایندگان مجلس اسرائیل به ایران سفر کردند. ۳٥

سفرهای بسیاری نیز در قالب شرکت درکنگره‌های علمی و دانشجویی نیز انجام می‌شد؛ مانند سفر ابراهیم پورداوود در خرداد ۱۳٤۰، جهت شرکت در کنگره‌ی جهانی علوم یهود۳٦ و همچنین سفر احسان یارشاطر در اردیبهشت ۱۳٥۷ جهت شرکت در چهارمین اجلاس کمیته‌ی بیت‌المقدس.۳۷ ابوالحسن بنی‌صدر و خانم آشوری نیز جزو مدعوین بودند که اسرائیل از آنها برای شرکت در سمینار بین‌المللی دانشجویان دعوت به عمل آورده بود. ۳۸

٥ ـ تاراج میراث ملی ایران

یکی از زوایای پنهان روابط ایران و اسرائیل که نتیجه‌ی حضور وسیع و جدی اسرائیلی‌ها در ایران بوده، تاراج میراث ملی ایران است که این غارت اشیای باستانی و عتیقه در دوره‌ی اقتدار حکومت باستان‌پرست پهلوی انجام گرفت. آثار باستانی ایران که به میزان زیاد از کشور خارج می‌شد، به اسرائیل منتقل شده و در موزه‌های دولتی آنجا، یا مجموعه‌های خصوصی نگهداری می‌شد و یا به موزه‌های بزرگ جهان در اروپا و آمریکا راه می‌یافت. در این زمینه مطلبی که در یکی از نشریات اسرائیلی به نام داوار، مورخ ۱۹٦۳/۱۲/٦ به چاپ رسید، بسیار گویا و تأسف‌انگیز است: «اسرائیل به صورت یکی از مراکز بین‌المللی خرید و فروش آثار باستانی ایران درآمده است. به همین علت تجار خارجی عقیده دارند که‌آثار باستانی ایران را می‌توان به قیمت مناسب در اسرائیل خریداری نمود... طی دو سال اخیر در حدود ۲۰۰۰ ظرف سفالی املش به اسرائیل وارد شده و این مقدار ۸۰٪ کلیه آثار املش را که به معرض فروش گذارده شده است، تشکیل می‌دهد. ولی بسیار جای تأسف است که آثار مزبور از کشور خارج می‌شود و ما این موقعیت بزرگ را برای گردآوری یک مجموعه‌ی هنری از دست می‌دهیم، در حالی که موزه‌های بزرگ فرانسه، انگلستان و آمریکا و نیز موزه‌های بسیار دیگر، مساعی فراوانی برای خرید آثاراملش به کار می‌برند.» ۳۹ چنانچه در این سند دیدیم، اسرائیلی‌ها از خروج اشیای باستانی ایران از اسرائیل اظهار تأسف کرده‌اند،

اما در داخل ایران به دلیل بی‌خبری یا بی‌توجهی در مقابل این مسئله هیچ عکس‌العملی دیده نشد؛ و این واقعیتی است که هیچ توجیهی برای آن نمی‌توان یافت.

اسرائیلی‌ها حتی درکاوشهای باستان‌شناسی در مناطق مختلف ایران نیز حضور داشتند و اشخاصی چون ایوب ربانو در طی دهها سال یکی از بزرگترین مجموعه‌های آثار باستانی ایران را گردآوری کرد که برخی از آثار آن در جهان بی‌نظیر بودند. ٤٠ در میان این آثار باستانی و اشیای عتیقه که در موزه‌ی «تبصئیل» اسرائیل به نمایش گذاشته شدند، آثار مربوط به دوره‌ای شامل قرن چهارم پیش از میلاد تا نیمه‌ی قرن ۱۸به چشم می‌خورد. ٤١ در گزارش نمایندگی ایران در اسرائیل در مورد این اشیاء آمده است: « در این کلکسیون آثاری وجود دارد که بهایی برای آنها نمی‌توان تعیین کرد، زیرا در جهان منحصر به فرد می‌باشند... در ظرف دو سال، کلکسیونی که در اورشلیم متمرکز گردید شامل آثاری ۳۰۰۰ ساله از دوران ماقبل تاریخ تا قرن شانزدهم بود...» ٤٢

اخبار مربوط به خروج اشیای باستانی و به خصوص نسخ خطی به گوش بعضی از مسئولین رسید؛ چنان که در بهمن ماه سال ۱۳٤۷، وزیر امور خارجه‌ی وقت٤٣ طی نامه‌ای به وزارت فرهنگ و هنر می‌نویسد: «... در مورد نحوه‌ی خروج این اشیاء از ایران اطلاعی در دست نیست، ولی مرتباً در چمدان‌های یهودیانی که به اسرائیل می‌روند اشیاء عتیقه‌ی ایرانی، به خصوص نسخ خطی کتب مختلف مخفی شده و بدون جلوگیری پلیس وارد اسرائیل می‌شود..» ٤٤

این دیگر نشان‌دهنده‌ی اوج بی‌خبری و بی‌توجهی مقامات حکومت در قبال حفاظت از میراث ملی است. نکته‌ی قابل توجه دیگر این است که مقامات ایرانی به جای جلوگیری از خروج این اشیاء از ایران، انتظار دارند که پلیس اسرائیل از ورود این اشیاء به اسرائیل جلوگیری کند.

یکی از افرادی که نقش بسیار مهمی در سرقت اشیای عتیقه‌ی ایرانی بر عهده داشت و با نفوذ زیاد و دوستی گسترده‌ای که با مقامات حکومت پهلوی داشت احتمالاً به راحتی این کار را انجام می‌داده است، یعقوب نیمرودی وابسته‌ی نظامی اسرائیل در ایران می‌باشد. درباره‌ی اقدامات وی در این زمینه می‌توان به کتاب خاطرات حسین فردوست، جلد دوم مراجعه کرد که توضیحات لازم در این زمینه ارائه شده است.

٦ ـ بخش فارسی رادیو اسرائیل

بخش فارسی رادیو اسرائیل پس از اعلام استقلال اسرائیل در ١٩٤٨ ایجاد شد و شاید علت اولیه‌ی تأسیس این بخش، ارتباط با یهودیان ایران جهت امور مربوط به مهاجرت بوده باشد؛ چنان که در این دوره این رادیو نقش مهمی ایفا کرد و اسرائیل با استفاده از آن، مستقیماً با یهودیان در ارتباط بود. در اسناد مهاجرت یهودیان ایران ذکر شده است که در سال ١٣٢٩، دهقانان یهودی ایرانی به نمایندگان یهودی که برای بررسی اوضاع یهودیان ایران آمده بودند، اظهار داشته‌اند که از برنامه‌ی رادیو فارسی اسرائیل وعده داده‌اند که یهودی‌ها را به اسرائیل خواهند فرستاد و خیلی از آنها، بر همین اساس، خود را برای مسافرت آماده کرده‌اند. ٤٥ و همین نشان‌دهنده‌ی جایگاه مهم این رادیو و اعتمادی است که یهودیان ایران نسبت به این رسانه داشته‌اند. دقیقاً به همین دلیل در اسرائیل از این رادیو به عنوان « پل هوایی حیاتی بین اسرائیل و ایران»٤٦ یاد می‌کردند.

این رادیو به تدریج نقش مهمتر و جدی‌تری یافت و آن مقابله با تبلیغات وسیع کشورهای دشمن اسرائیل بود. از آنجا که با توجه به نوع روابط ایران و اسرائیل، استفاده از روزنامه‌های ایران برای مقابله با تبلیغات کشورهای دشمن اسرائیل مقدور نبود،نقش بخش فارسی رادیوی اسرائیل بسیار برجسته شد. یک روزنامه‌ی اسرائیلی در این ارتباط نوشت: « اهمیت این سخن‌پراکنی را نمی‌توان ارزیابی کرد. بخصوص اینکه حضور اسرائیل در ایران محدود است و نمی‌تواند نظریات خود را از طریقی که مثلاً عربستان سعودی، قطر و امارات عربی متحده با پرکردن ستونهای کامل روزنامه‌ها توضیح می‌دهند، منتشر سازد. بخش فارسی رادیو اسرائیل تقریباً تنها رابطه‌ی عمومی کشور است که در موفقیت آن شک و تردیدی نیست و اگرچه بخش کوچکی است ولی باید با سخن‌پراکنی‌های وسیع کشورهای دشمن رقابت نماید...» ٤٧

در تیرماه ١٣٥٧ مسئله‌ی تعطیل شدن بخش فارسی رادیو اسرائیل در کمیته‌ی بازگشت مهاجرت پارلمان اسرائیل مورد بررسی قرار گرفت و با توجه به دلایل ارائه شده از جانب موشیه قصاب ٤٨(موشه کاتساو) نماینده‌ی ایرانی‌الاصل پارلمان از حزب لیکود، مبنی بر عدم انتشار نشریه‌ای به زبان فارسی در اسرائیل و لزوم حفظ و ادامه‌ی ارتباط روزانه با بیش از هشتاد هزار یهودی ایرانی‌الاصل، موقتاً با ادامه‌ی کار بخش مذکور موافقت شد، اما چون

مشکل کمبود بودجه‌ی این بخش همچنان ادامه داشت، لذا مقامات آژانس یهود قول دادند مساعی لازم را در زمینه‌ی تأمین بودجه به عمل آورند. ٤٩

۷ ـ بورسهای دانشجویی و دوره‌های آموزشی

تعداد دانشجویان ایرانی از اوایل دهه‌ی ۱۳٤۰ در اسرائیل به طور محسوسی رو به افزایش نهاد و درسال ۱۳٤۳ به بیش از صدنفر رسید. ۵۰ تعدادی از این دانشجویان مسلمان بوده و بقیه نیز از پیروان مذاهب دیگر و اکثراً یهودی بوده‌اند. تعداد دانشجویان ایرانی در سالهای بعد افزایش بیشتری یافت، چنان که در سالهای اولیه دهه‌ی ۱۳۵۰، تعداد دانشجویان ایرانی در اسرائیل به بیش از ۳۵۰ نفر رسید که در دانشگاههای مختلف اسرائیل مشغول به تحصیل بودند. ۵۱ به دلیل همین افزایش تعداد دانشجویان ایرانی در اسرائیل، وزیر امور خارجه در سال ۱۳٤٤، طی نامه‌ای خطاب به وزارت آموزش و پرورش، آورده است که با توجه به اقدامات سازمان رهبری جوانان درباره‌ی واگذاری بورسهای تحصیلی از طرف اسرائیل به اتباع ایران، به نظر وزارت امور خارجه تا زمانی که روابط سیاسی به طور رسمی با اسرائیل برقرار نشده است، به خصوص با توجه به اوضاع و احوال کنونی و روابط ایران با کشورهای عربی، تماس مقامات دولتی مسئول با مقامات اسرائیلی برای دریافت بورس تحصیلی یا به هر عنوان دیگر، مقرون به مصلحت کشور نیست. ۵۲

همانگونه که ذکر شد، دانشجویان ایرانی نیز به عناوین مختلف به اسرائیل دعوت می‌شدند. مثلاً در سمینار بین‌المللی دانشجویان که در سال ۱۳٤۰ در اسرائیل برگزار شد، ابوالحسن بنی‌صدر و خانم آشوری از ایران جزو مدعوین این سمینار بودند. ۵۳

علاوه بر این، دوره‌های بسیار متنوع و زیادی برای کارمندان دولت از جمله کارمندان وزارت کشاورزی، وزارت کشور، شهرداریها، ارتش؛ و دوره‌های دامپروری و مبارزه با بی‌سوادی در اسرائیل تشکیل می‌شد که کارمندان وزارتخانه‌های مختلف جهت آموزش به این دوره‌ها اعزام می‌شدند.

۸ ـ همکاریهای هنری ـ ورزشی

در زمینه‌ی روابط هنری می‌توان به شرکت فیلمهای اسرائیلی در جشنواره‌های فیلم، مثلاً جشنواره‌ی فیلمهای کودکان و نوجوانان در سال ۱۳٤۵ در تهران اشاره کرد که در آن

اسرائیلی‌ها با سه فیلم «یوسف و برادرانش»، «کودک ولگرد» و «مزرعه‌ی ما» شرکت کردند. ٥٤

مبادله‌ی گروههای هنری نیز در این زمینه قابل اشاره است ک هر از گاهی گروههایی برای اجرای برنامه‌های هنری به اسرائیل می‌رفتند؛ چنان که در اسفند ١٣٤٠، گروهی مرکب از اکبر گلپایگانی، مهدی تاکستانی، منوچهر گودرزی و خانم آفت برای اجرای کنسرتهایی به اسرائیل رفتند. ٥٥

همچنین فعالیتهایی نظیر ایجاد رشته‌ی ایران‌شناسی دردانشگاه تل‌آویو٥٦ و تألیف فرهنگ عبری ـ فارسی٥٧ که هر دو در سال ١٣٤٥ اتفاق افتاد را می‌توان جزو تعاملات فرهنگی ـ هنری داسنت. در سال ١٣٥١ نیز در ایران کاتالوگی از تمبرهای اسرائیلی منتشر شد که این کار در نوع خود در بین کشورهای اسلامی بی‌سابقه بود. ٥٨

در زمینه‌ی روابط ورزشی نیز باید متذکر شد که مسابقات متعددی بین تیم‌های ورزشی دو کشور و تیمهای دانشگاهها صورت گرفت که در اینجا فرصت پرداختن به آنها نیست، اما حکومت پهلوی در قبال این روابط و انعکاس آن در افکار عمومی اعلام می‌داشت که ایران سیاست را در ورزش دخالت نمی‌دهد و هیچ‌گونه مخالفتی درادامه‌ی روابط ورزشی با اسرائیل وجود ندارد. ٥٩

پانوشت‌ها:

١. Teddy Kollek

٢. سینتیا هلمز، خاطرات همسر سفیر، ترجمه‌ی اسماعیل زند، چاپ اول، تهران، نشر البرز، ص ٧٩.

۳. گزارش شماره‌ی ۲۸۷ مورخ ۱۳٤۱/٥/۲۹ از تل‌آویو به وزارت امور خارجه، سال ٤۳ ـ ۱۳٤۰، کارتن ۳، پرونده ۱۷.

٤. سند پیشین

٥. خاطرات همسر سفیر، پیشین، ص ۷۹.

٦. گزارش شماره‌ی ۲۸۷ مورخ ۱۳٤۱/٥/۲۹ از تل‌آویو به وزارت امور خارجه، سال ٤۳ ـ ۱۳٤۰، کارتن ۳، پرونده ۱۷.

۷. روزنامه‌ی داوار، مورخ ۱۹٦۳/۱۱/٦، بایگانی وزارت امور خارجه، تل‌آویو، سال ۱۳٤۲، کارتن ۲، پرونده‌ی ۱۲.

۸. گزارش شماره‌ی ۱٤٤۰ مورخ ۱۳٤۲/۱۲/٤ از تل‌آویو به وزارت امور خارجه، سال ٤۹ ـ ۱۳۳۸، کارتن ۸، پرونده٥٤.

۹. مظفر شاهدی، زندگی سیاسی خاندان علم، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۷، ص ۲۱۹.

۱۰. گزارش شماره‌ی ۲۸۲/ ٥ ـ ۲۱۰ / ۸ مورخ ۲٥۳۷/۱/۲۸ از سفارت ایران در لندن به وزارت امور خارجه، اسناد ادارت مرکز، سال ٥۸ / ۱۳٥٦، کارتن ۳، پرونده‌ی ٥ ـ ۲۱۰.

۱۱. روزنامه‌ی هپوکر ۱۹٦٤/۹/۳۱، همچنین نشریه‌ی هپوعل هتصاعیر مورخ ۱۹٦٤/۱۲/۱٥؛ همچنین روزنامه‌ی معاریو ۱۹٦٤/۱۰/۱٦ و نمونه‌های فراوان دیگر.

۱۲. نشریه‌ی هپوعل هتصاعیر مورخ ۱۹٦٤/۱۲/۱٥ به قلم اریه‌تار تاکوور، تل‌آویو، سال ۱۳٤۳، کارتن ٥، پرونده‌ی ۳۰.

۱۳. برنامه‌ی کامل جشنهای دو هزار و پانصدمین سال کوروش کبیر، دبیرخانه‌ی شورای مرکزی جشنهای شاهنشاهی ایران، ص ۱۱٤.

۱٤. همان، ص ۱۱٦ ـ ۱۱٤.

۱٥. جهت مطالعه بیشتر ن. ک. به همان، ص ۱۱٦ ـ ۱۱٤.

١٦. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، تل‌آویو، سال ١٣٤٣، کارتن ٤، پرونده‌ی ٢٤.

١٧. هاآرتص ١٣٥٠/٧/٣٠، بایگانی وزارت امور خارجه، سال ٥٥ ـ ١٣٥٠، کارتن ٢، پرونده‌ی ١ ـ ١٠٩.

١٨. جریان‌شناسی تاریخ‌نگاریها در ایران معاصر، ابوالفضل شکوری، بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران، قم، ١٣٧١، صص ٤٦٨ ـ ٤٦٦.

١٩. «استر» زنی یهودی که بنا به بعضی داستانها، همسر یکی از پادشاهان ایران بوده است.

٢٠. روزنامه‌ی یدیعوت اخرونوت مورخ ١٩٦٤/١/٤.

٢١. که احتمالاً دایی استربوده است.

٢٢. گزارش شماره‌ی ٩٢٧، مورخ ١٣٤١/١٢/٢٤، از تل‌آویو به وزارت امور خارجه، سال ١٣٤١، کارتن ١، پرونده‌ی ٥.

٢٣. گزارش شماره‌ی ٨٤٥ ، مورخ ١٣٤٤/٥/٣١ از صدریه به وزارت خارجه، سال ٤٩ ـ ١٣٣٨، کارتن ٦، پرنده ٣٦.

٢٤. کمبوجیه.

Thebes .٢٥

٢٦. هادی هادیتی، کوروش کبیر، ١٣٥٥، تهران، چاپخانه‌ی دانشگاه تهران، ص ٢١٥.

٢٧. حسین فردوست، ظهور و سقوط پهلوی، ج ٢، ص ١٢٧.

٢٨. همان، ص ١٢٧.

٢٩. همان، ص ١٢٨.

٣٠. جهت اطلاع بیشتر ن.ک.به: شمس آل‌احمد، از چشم برادر، صص ٤٨٠ ـ ٤٦١.

٣١. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، سیاست خارجی ایران ١٣٥٧ ـ ١٣٠٠، ص ٢٩٣.

۳۲. نامه‌ی شماره‌ی ۹٦۹ مورخه ۱۳٤٤/٦/۲۱، از صادق صدریه به وزارت امور خارجه، سال ٤۹ ـ ۱۳٤۸، کارتن ۱۰، پرونده‌ی ۸۳.

۳۳. گزارش شماره‌ی ۱۵۱۰، مورخ ۱۳٤۲/۱۲/۲۵ از صادق صدریه به وزارت امور خارجه، سال ٤۹ ـ ۱۳۳۸، کارتن ۱۰، پرونده‌ی ۸۳.

۳٤. گزارش شماره‌ی ۱۵۰٤ مورخ ۱۳٤۲/۱۲/۱۸ از صادر صدریه به وزارت امور خارجه، تل‌آویو، سال ٤۹ ـ ۱۳۳۸، کارتن ۱۰، پرونده‌ی ۱۰.

۳۵. گزارش شماره‌ی ۱۳۸۸، مورخ۱۳٤۵/٦/۲۵؛ همچنین گزارش شماره‌ی ۱٤۱۳، مورخ ۱۳٤۵/۷/۲ از تل‌آویو به وزارت امور خارجه، سال ٤۹ ـ ۱۳۳۸، کارتن ۱۲، پرونده‌ی ۱۰۵.

۳٦. گزارش شماره‌ی ۲ مورخ ۱۳٤۰/۵/۱۰ از تل‌آویو به وزارت امور خارجه، سال ٤۹ ـ ۱۳۳۸، کارتن ۱۰، پرونده ۸۳.

۳۷. گزارش شماره‌ی ٤۲۲ / ۱۵ ـ ۵۱۰ مورخ ۲۵۳۷/۲/۱۷، از تل‌آویو به وزارت امور خارجه، سال ۵۷ ـ ۱۳۵٦، کارتن ۸، پرونده‌ی ۱۵ ـ ۵۱۰.

۳۸. گزارش محرمانه‌ی شماره‌ی ۱۵۲ مورخ ۱۳٤۰/۹/۲۹ از تل‌آویو به وزارت امور خارجه، سال ٤۹ ـ ۱۳۳۸،کارتن ۱۰، پرونده‌ی ۱۰.

۳۹. نشریه‌ی داوار هفتگی مورخ ۱۹٦۳/۱۲/٦ چاپ تل‌آویو، بایگانی وزارت امور خارجه، سال ٤۳ ـ ۱۳٤۰، کارتن ۵، پرونده‌ی ۳٤.

٤۰. هاآرتص، مورخ ۱۹٦۵/۱/۱، بایگانی وزارت امور خارجه، سال ۱۳٤۳، کارتن ۵، پرونده‌ی ۳۰.

٤۱. همان.

٤۲. گزارش شماره‌ی ۱٦۱۵ موره ۱۳٤٤/۹/۲۸، از صادق صدریه به وزارت امور خارجه، تل‌آویو، سال ٤۹ ـ ۱۳۳۸، کارتن ٦، پرونده‌ی ۳۹.

٤۳. اردشیر زاهدی.

٤٤. گزارش شماره‌ی ۹ / م « محرمانه»، مورخه ۱۳٤٤/۱۱/۳، از صادق صدریه به وزارت فرهنگ، نمایندگی بِرن ۲، سال ٥٤ ـ ۱۳٥۰، کارتن ٦۹، پرونده‌ی ۲٦.

٤٥. اسناد مهاجرت یهودیان ایران به فلسطین، سازمان اسناد ملی ایران، به کوشش مرضیه یزدانی، سال ۱۳۷٤، ص ۱۸٤.

٤٦. روزنامه‌ی عل همیشمار مورخ ۲٥۳٦/۱۱/۲۳، بایگانی وزارت امور خارجه، سال ٥۷ـ ۱۳٥٦، کارتن ٤، پرونده‌ی ۱۱ ـ ۳۰۰.

٤۷. همان.

٤۸. وی در انتخابات ریاست جمهوری اسرائیل در سال ۱۳۷۹ به ریاست جمهوری اسرائیل انتخاب شد.

٤۹. گزارش شماره‌ی ۱۲۹۰ / ۱۱ ـ ۳۰۰ مورخه ۲٥۳۷/٥/۱ از مرتضایی به وزارت امور خارجه، سال ۲٥۳۷، کارتن ۳، پرونده‌ی ۱۱ ـ ۳۰۰.

٥۰. گزارش شماره‌ی ۱۸۹۰، مورخه ۱۳٤۳/۱۲/۱٦ از تل‌آویو (صادق صدریه) به وزارت امور خارجه، سال ۱۳٤۲/٤۳، کارتن ٤، پرونده‌ی ۲۸.

٥۱. بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، تل‌آویو، سال ٥٥ ـ ۱۳٥۰، کارتن ۸، پرونده‌ی ۱٦۹ و همچنین سال ٤٤ ـ ۱۳٤۰، کارتن، ٥، پرونده‌ی ۳٤.

٥۲. نامه‌ی شماره‌ی ۱۱۸۷٦ «محرمانه» مورخ ۱۳٤٤/۱۰/۱۹ از وزیر امور خارجه به وزارت آموزش و پرورش، تل‌آویو، سال ٤۹ ـ ۱۳٤۸، کارتن ۱۰، پرونده‌ی ۸۳.

٥۳. گزارش محرمانه‌ی شماره‌ی ۱٥۲، مورخه ۱۳٤۰/۹/۲۹ از تیموری به وزارت امور خارجه، سال ٤۹ ـ ۱۳۳۸، کارتن ۱۰، پرونده‌ی ۱۰.

٥٤. گزارش شماره‌ی ۱۷٥٥، مورخه ۱۳٤٥/۸/۲٥ از صادق صدریه (تل‌آویو) به وزارت امور خارجه، سال ٤۹ـ ۱۳۳۸، کارتن ۸ ، پرونده‌ی ٥٦.

٥٥. گزارش محرمانه‌ی شماره‌ی ۲٤۱ مورخه ۱۳٤۰/۱٦۱۲ از ابراهیم تیموری (تل‌آویو) به وزارت امور خارجه، تل‌آویو، سال ٤۹ ـ ۱۳۳۸، کارتن ۱۰، پرونده‌ی ۸۳.

٥٦. گزارش شماره‌ی ۳۷۸، مورخه ۱۳٤٥/۲/۲٥، از صادق صدریه به وزارت امور خارجه، سال ٤٩ ـ ۱۳۳۸، کارتن ۸، پرونده‌ی ٥۰.

٥۷. گزارش شماره‌ی ۱۱۲٦ مورخه ۱۳٤٥/٥/۱٦، از صادق صدریه به وزارت امور خارجه، سال ٤٩ ـ ۱۳۳۸، کارتن ۷، پرونده‌ی ٤٥.

٥۸. گزارش شماره‌ی ۱۳۳٥ مورخ ۱۳٥۱/٦/۳، به نقل از روزنامه‌ی داوار مورخه ۱۳٥۱/٥/۲۳ از تیموری به وزارت امور خارجه، سال ٥٥ ـ ۱۳٥۰، کارتن ۲، پرونده‌ی ۲ـ ۱۰۹.

٥۹. گزارش شماره‌ی ٥٤ / ۳ ـ ۳۲٤ مورخ ۲٥۳۷/۱/۸ از مرتضایی به وزارت امور خارجه، سال ٥۷ ـ ۱۳٥٦، کارتن ٤، پرونده‌ی ۳ ـ ۳۲٤.

فصلنامه تاریخ روابط خارجی، نشریه مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران، سال اول، شماره ٤

شاه : توقع داشتید به میهمانان خارجی نان و ترب بدهم ؟



انتقادات مردم از برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاه را آزرده و خشمگین کرد و باعث شد که بگوید «مردم از ما چه شکایتی دارند؟ که ما چند ضیافت برای ۵۰ نفر از سران کشورها داده ایم؟ مگر می شد که به آن ها نان و ترب داد؟ خدارا شکر که دربار شاهنشاهی ایران قدرت پرداخت بهای خدمات "رستوران ماکسیم" را دارد. به هر حال مطمئن باشید که ماکسیم سود کلانی از اینجا نبرده است. در هر صورت این بزرگ ترین گردهمایی سران کشورها در تاریخ بوده است.»

شیر و عقاب ، جیمز.ا.بیل ترجمه دکتر فروزنده برلیان(جهانشاهی) ، نشر فاخته ، ۱۳۷۱ ، ص ۲۵۵

شبکه اطرافیان فرح پهلوی



فرح پهلوی مانند اشرف و علم دارای شبکه وسیع از اطرافیان خود بود که در سازمانها و مؤسسات مختلف به کار گمارده شده اند و از طریق آنها اعمال قدرت می نمود. وی عده زیادی از دوستان و یاران دبیرستانی و دانشگاهی خود را به دور خود جمع نمود. فرح از این طریق می کوشید تا از طریق ورود این افراد به امور دولتی برای خود شوکت و هیمنه ای فراهم کند و یارانی بیابد.

اندکی بعد این عده خود به صورت باندی ویژه درآمدند که بر بسیاری از نهادهای فرهنگی کشور دست یافتند و صاحب قدرت ونفوذ فراوان گشتند. باحمایت فرح امکانات مالی ویژه ای خارج از چهارچوب دولت در دست این گروه قرار گرفت.

مهمترین این افراد رضا قطبی پسردائی فرح، لیلی امیر ارجمند دوست دوران دانشگاه، فرخ غفاری، بیژن صفاری، کامران دیبا، سردار افخمی، نادر اردلان و گروه بیشماری از متخصصان معماری، شهرسازی، نقاشان، مجسمه سازان، نظریه پردازان مسائل اجتماعی و فرهنگی و تاریخی و ... بودند که به تدریج در بسیاری از شئون حاکمیت دست یافتند و امتیازات ویژه ای به دست آوردند. بدین ترتیب تعداد زیادی از متخصصین ایرانی خارج از کشور توسط همین گروه به ایران آمدند و در رأس سازمانهای مستقلی البته با اعتبارات ویژه قرار گرفتند. (۱)

این سازمانها شامل رادیو و تلویزیون، جشن هنر شیراز، جشن های فرهنگ و هنر، مرکز حفظ و اشاعه موسیقی، سازمان نمایشگاهها و کارگاه نمایش، کانون پرورش فکری کودکان ونوجوانان، مرکز شاهنشاهی فلسفه ایران، مرکز انتقال خون، ارکستر سمفونیک، سینمای آزاد،

فستیوال سینمای کودکان، فستیوال بین المللی فیلم تهران، موزه های تهران، تئاتر شهر، موزه فرش، موزه آبگینه، دانشگاه بوعلی، موزه هنرهای معاصر و ... بود.

شایان ذکر است که افراد فوق پس از قرار گرفتن در این گروه زیر چتر حمایت فرح دیبا قرار می گرفتند و تا حد زیادی از مخاطرات رژیم استبدادی در امان بودند

این گروه علاوه بر اینکه سعی می نمودند تا با تلفیق فرهنگ غربی و ایرانی، هویت جدیدی برای ایرانیان به وجود آورند و مواضعی را که رژیم موفق به تصرفشان نشده بود در دست بگیرند، قصد داشتند تا به جذب نیروهای آزاد اندیش و مخالفین محافظه کار دولت بپردازند. بدین ترتیب کانون نویسندگان با کوشش فرح به راه افتاد و عده زیادی از شاعران و نویسندگان کشور نیز به جرگه یاران فرح پیوستند. در این بین گرایش به تمایلات باستان گرایانه وناسیونالیستی به منظور جدایی کشور از اسلام، شاخصه اصلی فعالیت یاران فرح به حساب می آمد. امری که توسط پاره ای از روشنفکران چپ مسلک نیز حمایت می-شد.

باند و گروه اطرافیان فرح دیبا از زمان نخست وزیری هویدا (شاید به دلیل گرایش هویدا به فرح) قدرت گرفت. هویدا با وجود اینکه با تعیین افراد دلخواه فرح به پست های حساس سعی در جلب رضایت فرح می نمود، خود اعتقاد داشت که گروه روشنفکران تحصیلکرده فرانسه که اطراف شهبانو را احاطه کرده اند، افرادی بدون احساس مسئولیت و فوق العاده جاه طلب هستند که با پناه گرفتن زیر چتر حمایت شهبانو به سوی دیگران سنگ اندازی می کنند. پرویز راجی در کتاب خود به نقل از هویدا می گوید:

«موقعی که از هویدا راجع به نقش تعدیل کننده شهبانو در تصمیم گیری های شاه سوال کردم جواب داد: متاسفانه اطراف شهبانو را افرادی جاه طلب و بی رحم گرفته اند که فکر و ذهن او را شدیداً تحت تاثیر خود قرار داده اند. به همین جهت شاه به من دستور داد که هر نامه ای که به امضای هوشنگ نهاوندی رئیس دفتر فرح به دستم رسید، به جز آنها که مربوط به امور هنری و وظایف سازمانهای تحت نظارت شهبانو است، بقیه را پاره کنم و دور بندازم.» (۲)

شایان ذکر است که افراد فوق پس از قرار گرفتن در این گروه زیر چتر حمایت فرح دیبا قرار می گرفتند و تا حد زیادی از مخاطرات رژیم استبدادی در امان بودند. از جمله این

افراد ابراهیم گلستانی فیلمساز مشهور عصر پهلوی بود که در زمان نخست وزیری هویدا به دلیل ساخت فیلم های مستند تحت تعقیب ساواک قرار گرفت و دستگیر شد. اما یک روز بعد از این جریان به محض اطلاع فرح از جریان دستگیری، آزاد شد. بی شک در بسیاری از اوقات این گروه غرب زده و متجدد که با کارهای عجیب و غریب و متضاد خویش همه را به تعجب می انداختند، مورد قبول رجال قرار نمی گرفتند. علم وزیر دربار شاهنشاهی و دوست دیرینه شاه در این باره می گوید:

«وقتی دیروز با شهبانو به هنگام عزیمت به مصر خداحافظی می کردم، دیدم که طبق معمول دور و برش را همان اشخاص سبکسر لاابالی گرفته اند. می شود انتظار داشت که سر وکله آنها در کیش، نوشهر، بیرجند و حتی در عمان پیدا شود اما واقعاً قاهره داستان دیگری است. اعلیحضرت از روابط خاصی با مصر برخوردارند که این آدم ها می توانند به راحتی آن را به مخاطره بیندازند. شاه در پاسخ گفت آخر من چه کار کنم؟ شهبانو قلباً به آنها علاقه دارد. حتی مادرش هم چندین بار به او تذکر داده است اما فایده ای نداشته است.»(۳)

به هرحال، در دهه ۵۰ این گروه دوستان در سازمانهای تابعه تحت ریاست فرح دیبا به ویژه دفتر مخصوص شهبانو به نوعی قدرت رقیب برای دولت تبدیل شده بود که در عزل و نصب وزراء دخالت می کرد. این امر پس از بیماری شاه و شدت ضعف روحیه او افزایش یافت و تا سقوط رژیم ادامه داشت.

علاوه بر دوستان دوران تحصیل فرح در فرانسه و روشنفکران توده ای مسلک، اعضای خانواده و فامیل فرح (قطبی و دیبا) نیز در رژیم و دربار نفوذ کردند که این مسئله برای مادر شاه بسیار ناگوار بود:

«از روزی که پای این دختر [فرح] به خانه ما باز شد، هرچه دیبا در سراسر ایران بود به تهران سرازیر شدند و هر گوشه دربار و ادارات و موسسات که می رفتم یک چندتایی دیبا می دیدم که دایر مدار امور دربار و دفتر مخصوص و بنیاد پهلوی و سایر موسسات وابسته به دربار شده اند و سرگرم چاق کردن خودشان هستند(٤) »

یکی از مهمترین این افراد، رضا قطبی، پسردایی فرح بود که بعد از تاسیس نخستین فرستنده تلویزیون دولتی در ایران در سال ١٣٤٦، به ریاست رادیو و تلویزیون منصوب شد که خود نشان از نفوذ فرح بر شاه، در آن مقطع زمانی داشت.

پی نوشت:

١ - نیلوفر کسری، زنان ذی نفوذ خاندان پهلوی، چاپ دوم، تهران: نشر نامک، ١٣٨٠، ص١٦٥.

٢ - پرویز راجی، خدمتگزار تخت طاووس، ترجمه ح.ا.مهران، چاپ نهم، تهران: اطلاعات، ١٣٧٣، ص٨٥.

٣ - اسدالله علم، گفتگوی من با شاه: خاطرات محرمانه امیراسدالله علم، جلد دوم، ترجمه گروه مترجمان انتشارات طرح نو، تهران: طرح نو، ١٣٧١،ص٨٤.

٤ - ملکه پهلوی، خاطرات تاج الملوک پهلوی، تهران: نشر به آفرین، ١٣٧٤، ص٤٥٧.

سایت تبیان

کارگردان جشن های۲۵۰۰ساله که بود؟

اسدالله علم چهره تاثیرگذار و از مهمترین رجال دوران پهلوی دوم است. بررسی نقش وی در معادلات فرهنگی و سیاسی جامعه ما را به شناخت بیشتر چگونگی سیاستگذاری ها و اقدامات دوره محمدرضا پهلوی کمک می کند.

۱ - نقش اسد الله علم در سیاستگذاری فرهنگی: انتصاب علم به وزارت دربار مجالی بس مغتنم برای اقدامات فرهنگی، در واقع جهت دهی فرهنگی کشور در اختیار وی قرار داد. در واقع به دنبال حدود سه دهه سلطنت پر فراز و نشیب، اینک شاه نیازمند دستگاه پر تحرکی بود که بتواند بر آرزوها و بلند پروازی های به اصطلاح فرهنگی وی جامه عمل بپوشاند. حداقل از اواسط دهه ۱۳٤۰به بعد این احساس غریب در شاه وجود داشت که توانسته است بر مشکلات عدیده سیاسی، اجتماعی کشور پایان دهد و گروههای معارض حکومتش را به انحاء مختلف از صحنه مبارزه به عقب نشینی وادارد. از سوی دیگر مشکلات مشروعیت و مقبولیت سیاسی ـ حکومتی وی از جانب کشورهای انگلیس و به خصوص آمریکا مورد تایید قرار گرفته بود و روند رو به تزاید عایدات نفت کشور را به سوی یک دوره طلایی شکوفایی اقتصادی، سوق می داد. بدین ترتیب چنین تصور می شد که موقعیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و ... رژیم پهلوی سخت تثبیت یافته است و اینک هرچه بیشتر زمان می گذشت به سوی شکوفایی همه جانبه کشور گام بر می دارد تا به زعم خود شاه بیش از پیش سنگرهای پیش روی خود تا رسیدن نهایی به دروازه های تمدن بزرگ را فتح نماید.

بدین ترتیب رژیم احساس می کرد حال که مسئله ای بنام «مشکل اساسی» در تحکیم قدرت باقی نمانده است بنابراین لازم است بیش از هر زمان دیگری به جلال و شکوه حکومتش بپردازد و خود را به عنوان وجودی قابل اعتنا به جهانیان بشناساند. رژیم پهلوی برای پیشبرد سیاست فرهنگی خود به اتوپیایی دست نایافتنی و در عین حال ارتجاعی و فاقد کارایی لازم نیز، دست یازیده و آن بازگشتی مجدد به سنت های فرهنگی، اجتماعی ایران قبل از اسلام و آن هم دوره هایی خاص از تاریخ چندهزار ساله باستانی ایران بود. و گویا این خود تقلیدی بود از تمدن جدید غرب که دنیای گمشده اش را دریونان باستان یافته و تاریخ جدیدش را به دنیای باستانی یونان پیوند زده بود.

در اوایل انتصاب علم به وزارت دربار بود که مجلس قانونی را تصویب رسانید که بر طبق آن وزیر دربار به عضویت هیأت امنای تمامی دانشگاههای کشور در می آمد و از سوی دیگر حق بازرسی تمامی دانشگاههای کشور به وزیر دربار سپرده میشد.

بدین ترتیب اینک رژیم پهلوی هم قصد داشت از فراز ۱۴۰۰ سال فرهنگ ایرانی- اسلامی با وسایلی فاقد کارآیی لازم، پرواز کند و خود را در دنیای باستانی ایران ، که در عین حال شناخت بسیار ناقصی هم از آن داشت، برساند. با چنین پیش فرض ها و اهدافی بود که شاه انتظار داشت وزیر دربارش اسدالله علم نهایت سعی اش را جهت عملی شدن خواسته های او به کار بندد. اقداماتی نظیر برگزاری مراسم تاجگذاری در سال ۱۳۴۶، برگزاری جشن های ۲۵۰۰ ساله در سال ۱۳۵۰، ایجاد فضاهای مستعد باستانگرایی و نظایر آن به کارگردانی علم در راستای همین اهداف و برنامه های فرهنگی رژیم پهلوی طرح-ریزی شد. ۱

اولین اقدام مهم فرهنگی علم در دوران وزارت دربار، برگزاری جشن تاجگذاری شاه و فرح در چهارم آبان ۱۳۴۶ بود. علم به عنوان وزیر دربار مدیریت اصلی این جشن را برعهده داشت. با برگزاری جشن تاجگذاری یکی از آرزوهای چند ۱۰ ساله شاه برآورده شد و در این میان شاه بیش از هر کس دیگری مدیون وزیر دربارش اسدالله علم بود که توانسته بود به نحو دلخواه این مراسم را برگزار کند.

دومین اقدام فرهنگی که در نهایت به کارگردانی علم برگزار شد جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی بود که با هزینه های سرسام آوری همراه بود و بعد از آن همه ساله در سالروز برگزاری این جشن مراسم یادبودی در تخت جمشید و سایر نقاط کشور برپا می شد. سومین و در عین حال آخرین جشنی که اسدالله علم در طول دوران وزارت دربارش در چارچوب اهداف باستان گرایانه و تجلیل از سلطنت برگزار کرد، جشن موسوم به « پنجاهمین سال شاهنشاهی دودمان پهلوی» در اردیبهشت سال ۱۳۵۵ بود.

از دیگر اقدامات علم وزیر دربار تبلیغ پیرامون سلسله پهلوی و شناسایی چهره ای خوشایند و مترقی از شخص شاه بود. از جمله مهمترین اقدامات وی در این باره تلاش جهت ساخت فیلم های به اصطلاح مستند از زندگی سیاسی، اجتماعی و ... شاه و پخش آن از رسانه های گروهی کشورهای مختلف جهان بود. تالیف و انتشار کتب تبلیغاتی پیرامون زندگی سیاسی، اجتماعی و ... شاه و سلسله پهلوی و همچنین تحقیقات ایران شناسی مربوط به تاریخ باستانی ایران و

توزیع وسیع آنها در ایران و بخش های مختلف جهان از دیگر اقدامات فرهنگی ـ تبلیغی اسدالله علم جهت شناساندن به اصطلاح اهمیت سلسله پهلوی به افکار عمومی بوده است. ۲ این تلاش های علم از همان اوایل انتصابش به وزارت دربار آغاز شد و تا سالهای پایانی عمر سیاسی اش همواره ادامه داشت.

۲ - نفوذ علم در مراکز آموزش عالی: از مهمترین کانون های نفوذ و قدرت اسدالله علم وزیر دربار باید از دانشگاهها و مراکز آموزش عالی نام برد. وقتی علم به ریاست دربار برگزیده شد با توجه به اختیارات و قوانینی که وجود داشت شروع به نفوذ و قدرت نمایی در دانشگاهها کرد. در اوایل انتصاب علم به وزارت دربار بود که مجلس قانونی را تصویب رسانید که بر طبق آن وزیر دربار به عضویت هیأت امنای تمامی دانشگاههای کشور در می آمد و از سوی دیگر حق بازرسی تمامی دانشگاههای کشور به وزیر دربار سپرده می شد. این امر به معنای حضور جدی و مستقیم اسدالله علم وزیر دربار در تمامی تصمیم گیری های کلان و جزئی دانشگاههای کشور بود. ۳ اسدالله علم از این ماده قانونی به خوبی به نفع خود استفاده کرد و طبق اسناد و مدارک برجای مانده وی تقریباً در تمامی دانشگاههای کشور عضویت در هیأت امنا را پذیرفته بود.

خود شاه هم همواره به وی تاکید سخت داشت تا ضمن عضویت در تمامی هیأت های امنای دانشگاهها در جلسات این هیأت ها شرکت کند.«که از جریان کار آنها آگاه» باشد.٤ بدین ترتیب اسدالله علم جهت اعمال نفوذ هرچه بیشتر در امور داخلی دانشگاهها همواره در تلاش بود تا تعدادی از دوستانش را در رأس دانشگاهها بگمارد و در این امر تا حد زیادی موفق بود. چنانکه تحت حمایت وی برخی از دوستانش مانند دکتر علینقی عالیخانی و هوشنگ انصاری سالها ریاست دانشگاه تهران را، که بزرگترین دانشگاه کشور به شمار می رفت، برعهده داشتند. ریاست دانشگاه پهلوی شیراز هم که به نوعی در تیول وی و دوستانش قرار داشت.

از دیگر کسانی که تحت نفوذ و حمایت علم در پست های حساس دانشگاهی به سرعت پیشرفت کرد و نهایتاً به ریاست دانشگاه ملی ارتقا یافت پروفسور عباس صفویان بود. پیشرفت صفویان از هنگام ازدواجش با برادرزاده ملکتاج قوام همسر اسدالله علم در تیرماه ۱۳۳۸ آغاز شد. صفویان در آذر همان سال به ریاست دانشکده پزشکی دانشگاه ملی منصوب شد. پروفسور

عباس صفویان در سال ۱۳۵۳ با حمایت مستقیم علم وزیر دربار به ریاست دانشگاه ملی گمارده شد. ٥

سومین و در عین حال آخرین جشنی که اسدالله علم در طول دوران وزارت دربارش در چارچوب اهداف باستان گرایانه و تجلیل از سلطنت برگزار کرد، جشن موسوم به «پنجاهمین سال شاهنشاهی دودمان پهلوی» در اردیبهشت سال ۱۳۵۵ بود

در نهایت می توان از مجموع مطالب مطرح شده در این بخش این گونه نتیجه گیری کرد که اسدالله علم بی تردید در سیاستگذاری ها و خط مشی های کلان کشور همواره نقش درجه اول را برعهده داشت و او تنها کسی بود که شاه می توانست در تصمیمات مهم به او اعتماد کند و آراء او را به کار بندد. حسین فردوست درباره روش کار علم در وزارت دربار می نویسد:

«اصولاً سبک علم این بود که هر یک از معاونین مطالب خود را مستقیماً به اطلاع محمدرضا برسانند و دلیل این بود که علم حوصله این کارها را نداشت. معاونین مطالب مهم و دستورات محمدرضا را به اطلاع علم می رساندند. علم نسبت به این مسائل بی-تفاوت بوده و با همه چیز موافقت می کرد ... او وقتش را در مسائل سیاسی و تعیین خطوط مملکتی می گذراند و خود را در مسائل اداری خسته نمی کرد ... نقش علم در دربار محمدرضا فقط به یک جنبه محدود نبود. او مهمترین فردی بود که در مسائل داخلی کشور محمدرضا را هدایت می کرد و برای تغییرات مهم به او خط می داد و مشیر و مشاور اصلی محمدرضا بود و در این کار پختگی لازم را داشت.» ٦

به هر حال می توان گفت که اسدالله علم در طول حیات سیاسی اش نشان داده بود که در تعیین خط مشی سیاسی کشور، در میان رجال و دولتمردان دوره محمدرضا شاه شخصیتی کم نظیر و شاید بی نظیر بود. علم از همان اوان ورودش به دستگاه سیاسی رژیم پهلوی توانسته بود بسیار زود با شاه دوستی و پیوند گسست ناپذیری بهم رساند و موقعیت سیاسی او را به عنوان شخص اول کشور در میان کوران حوادث سیاسی، اجتماعی کشور از خطرات تقریباً قابل ملاحظه حفظ و تحکیم بخشد. در واقع می شود از اسدالله علم به عنوان معدود و حتی تنها فردی نام برد که در حفظ و سپس استحکام سلسله پهلوی به رهبری محمدرضا شاه نقشی اساسی برعهده داشته است.

پی نوشتها:

۱ - مظفر شاهدی، مردی برای تمام فصول، اسدالله علم و سلطنت محمدرضا شاه پهلوی، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۷۹، صص٦٥٨- ٦٥٧.

۲ - همان، صص٦٧٥- ٦٥٨.

۳ - یادداشت های علم، جلد دوم، به کوشش علینقی عالیخانی، تهران: کتاب سرا، ۱۳۷۷، ص۳۲.

٤ - یادداشت های علم، جلد اول، به کوشش علینقی عالیخانی، تهران: کتاب سرا، ۱۳۷۱، ص۲۸٥.

٥ - دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، از ظهور تا سقوط، مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا، تهران: مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی آمریکا، ۱۳٦٦، ص۹۷.

٦ - حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد اول، اطلاعات، ۱۳۷۰، ص۲٥۸ و ۲٥٤.

سایت تبیان

مبارزات امام خمینی علیه جشن های ۲۵۰۰ ساله



به روایت اسناد

چکیده: شاهنشاهی ایران از اولی که زائیده شده است تا حالا روی تاریخ را سیاه کرده است.جنایات شاه‌های ایران روی تاریخ را سیاه کرده است، برج، از سر درست کردند، سرمردم را می‌بریدند، قتل عام می‌دادند بعد برج درست می‌کردند با آن برای این شاهان، ماباید ملت اسلام باید جشن بگیرد!...»

«ملت ایران موظف است که با این جشن‌ها مبارزه‌ی منفی کند، مثبت نه لازم‌نیست، از خانه بیرون نیایند وقتی که این جشن‌ها هست، شرکت نکنند درجشن‌ها، جایز نیست شرکت کردن در این جشن‌ها هرچه می‌توانند از زیر بار این‌طور چیزها بیرون بروند...»

برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله‌ی شاهنشاهی یکی از سیاست‌های رژیم برای‌تحکیم مبانی مشروعیت سلطنت خویش بود. از طرف دیگر رژیم قصد داشت که با تکیه‌بر ارزش‌ها و سنت‌های باستانی و ترویج آنها در جامعه‌ی ایران، به مبارزه با ارزش‌های‌اسلامی بپردازد و آنها را تضعیف نماید، این سیاست از بدو تأسیس سلسله‌ی پهلوی‌آغاز شده بود. امام خمینی در

مورخه ۱۳۵۰/۳/٦ طی یک سخنرانی به تجزیه و تحلیل‌این سیاست رژیم و بیان مواضع خود پرداختند:

اول: نقد ساختارهای شاهنشاهی

۱ـ ساختار شاهنشاهی، نظامی مخالف مبانی اسلامی است، انبیاء همواره با این‌سیستم در مبارزه بوده‌اند:

«از اول تاریخ بشر تا حالا، دولت‌های جائر مقابل‌شان انبیا ایستاده بودند و علماایستاده بودند، آنها عقلشان نمی‌رسید؟ خدای تبارک و تعالی که موسی رامی‌فرستد که این شاهنشاه را از بین ببرد در روایت است که طبری نقل می‌کند که‌ملک الملوک را پیغمبر فرموده است که منفورترین کلمات است پیش من؛ یعنی‌شاهنشاه، این جزو کلمات منفور است که به کسی از بشر نسبت داده شد، این‌مال خداست، از اولی که بساط انبیاء بوده است تا زمان رسول اکرم تا بعدها زمان‌ائمه (علیهم السلام) مرتب مقابله کردند، تو حبس هم بودند مقابله کردند،موسی‌بن‌جعفر توی حبس هم مقابله می‌کرد...»

۲ـ ظالمانه‌ترین نوع حکومت، حکومت پادشاه ایران بوده است:

«شاهنشاهی ایران از اولی که زائیده شده است تا حالا روی تاریخ را سیاه کرده است.جنایات شاه‌های ایران روی تاریخ را سیاه کرده است، برج، از سر درست کردند، سرمردم را می‌بریدند، قتل عام می‌دادند بعد برج درست می‌کردند با آن برای این شاهان، مابابد ملت اسلام باید جشن بگیرد!...»

دوم ـ معرفی الگوهای اسلامی

حضرت امام جشن را برای حکومتی شایسته‌دانستند که مجری عدالت باشد و آن هم حکومتی نبود مگر دوران حکومت حضرت‌علی (ع). امام در این زمینه فرموده‌اند:

«این ۵ سال حکومت، یا ۵، ٦ سال خدمت حضرت امیر، این با همه‌ی گرفتاری‌هایی‌که بوده است و با همه‌ی زحمت‌هایی که از برای حضرت امیر فراهم شد، سلبش عزای‌بزرگ است، و همین ۵ ساله و ٦ ساله، مسلمین تا به آخر باید برایش جشن بگیرند. جشن‌برای عدالت، جشن برای بسط عدالت، جشن برای حکومتی که اگر چنانچه در یک‌طرف از مملکتش، در جایی از

مملکتش برای یک معاهد،یک زن معاهد، یک زحمتکش‌بیایند، یک خلخال از او، از پای او درآورند، حضرت، این حاکم، این رئیس ملت آرزوی‌مرگ می‌کند... برای همین ۵ سال و ۵ روز حکومتش باید جشن بگیرند، جشن برای‌عدالت، جشن برای خدا، جشن برای این که این حاکم، حاکمی است که با ملت یکرنگ‌است، بلکه سطحش پایین‌تر است در زندگی و سطح روحیش بالاتر از همه‌ی آفاق وسطح زندگیش پایین‌تر است از همه‌ی ملت».

امام ضمن مطرح کردن نقدها و راهکارهای مذکور برای مقابله با این سیاست رژیم،مردم را به مبارزه‌ی منفی دعوت کردند:

«ملت ایران موظف است که با این جشن‌ها مبارزه‌ی منفی کند، مثبت نه لازم‌نیست، از خانه بیرون نیایند وقتی که این جشن‌ها هست، شرکت نکنند درجشن‌ها، جایز نیست شرکت کردن در این جشن‌ها هرچه می‌توانند از زیر بار این‌طور چیزها بیرون بروند...»

سخنرانی امام در نجف در قالب اعلامیه با ۱۳ هزار تیراژ چاپ و به ایران و سایرکشورها ارسال شد. رژیم تلاش بسیاری کرد که از ورود این اعلامیه‌ها به داخل ایران‌جلوگیری نماید همچنین رژیم تلاش کرد با بهره‌گیری از وعاظ و علمای وابسته به‌رژیم، در مقابل امام خمینی موضع‌گیری کند و آنها سخنان امام را نقد کنند. اما مأمورین‌ساواک این اقدام را به دلیل این که وعاظ وجهه‌دار که در میان مردم صاحب نفوذ هستندطرفدار امام خمینی و مخالف دولت می‌باشند و حاضر به انجام این کار نخواهند بود،سیاستی غیر عملی دانست. این سخنرانی امام در میان دانشجویان خارج کشور نیزپخش شد و دانشجویان از آن حمایت کردند.

منبع :

مرکز اسناد انقلاب اسلامی

منوی غذای جشن شاهنشاهی روی پوست آهو

در سال ۱۳۵۰ محمدرضاپهلوی تصمیم گرفت جشنی تحت عنوان جشن۲۵۰۰سال شاهنشاهی در ایران برگزار کند.

نویسنده کتاب آخرین سفر شاه درباره هزینه‌های جشنهای ۲۵۰۰ساله شاهنشاهی چنین می‌نویسد:

«دراکتبر ۱۹۷۱، (۲۰مهر ۱۳۵۰) محمدرضا پهلوی ضیافتی ترتیب داد که از تمام میهمانی‌ها برتر بود. او از تمام رهبران جهان دعوت کرد. البته همه نیامدند... همه چیز جشن را از پاریس آورده بودند. در دشت خاکی خشک و مرتفع تخت جمشید اردوگاهی مرکب از خیمه‌های گران بها به وسیله ژانسن دکوراتور فرانسوی برپا شده بود...آرایشگران طراز اول از سالن‌های کارینا والکساندر پاریس به تخت جمشید پرواز کردند. «الیزابت آردن» یک نوع کرم صورت تولید کرد که نام آن را «فرح» گذاشت تا در جعبه‌های مخصوص به میهمانان هدیه شود.

«باکارا» گیلاس پایه دار کریستال طراحی کرد، «سرالین» جایگاه میهمانان را روی سفال‌های قرن پنجم پیش از میلاد ساخت. «رابرت هاویلند» فنجان و نعلبکی‌هایی ساخت که فقط یک بار مورد مصرف میهمانان قرار گرفت...

«لان ون» اونیفورم‌های جدیدی برای کارمندان دربار تهیه کرد که نیم تنه آن با بیش از یک و نیم کیلو نخ طلا دوخته شده بود. دوختن هر یک از این اونیفورم‌ها، نزدیک به ۵۰۰ساعت کار لازم داشت.

غذاهای ضیافت تخت جمشید را اصولاً رستوران «ماکسیم» تهیه می‌کرد... «لویی ورایل» رئیس ماکسیم... به این مناسبت یک بشقاب جدید و بسیار عالی محتوی خاویار و تخم بلدرچین آب پز اختراع کرد....صورت غذای ضیافت شام اصلی با مرکب سیاه روی صفحات پوست آهو نقش شده و با یک ریسمان تابیده طلایی بصورت یک کتاب کوچک باجلد ابریشمی آبی و طلایی صحافی شده بود.

پس از تخم بلدرچین با مروارید دریای خزر، غذای بعدی با ته دم خرچنگ با سس «نانتوآ» بود، غذای اصلی خوراک پشت بازوی بره سرخ شده در روغن خودش بود که درون آن رابا سبزی‌های خوشبو انباشته بودند.برای تازه کردن گلوی میهمانان، شربت یا شامپاین کهنه فرانسوی (موئت ۱۹۱۱) می‌آوردند. آنگاه خوراک طاووس به سبک شاهنشاهی با سالاد مخلوط طبق سلیقه «الکساندر دوما» سرو شد. به عنوان دسر، بشقاب انجیر به شکل حلقه‌ای که درون آن را با تمشک یا پورتو انباشته بودند، آوردند و در پایان قهوه موکا... همراه با قهوه نیز «کنیاک» پرنس اوژن مخصوص خمخانه ماکسیم صرف شد...

ساواک نیز تجهیزات، چادرها و وسایل پیشرفته و گران بهای مخابراتی آن روز راچنین تشریح می‌کند:

«این کمپ و چادرهای پذیرایی تخت جمشید... به وسایل شگفت انگیزی مجهز است که آمیخته است از تجمل قدیمی و وسایل مدرن عصر فضا (از آن جمله حمام مرمر ـ فرش‌های ابریشمی و ایرانی و...) سران کشورها در تمام ٢٤ ساعت از طریق شبکه مخابراتی ماه مصنوعی با پایتخت‌های خود به وسیله تلفن و تلکس در تماس خواهند بود. شبکه مخابراتی میکروویو که ۲۷۵ میلیون دلار خرج آن شده است و گرانترین و دقیق‌ترین شبکه مخابراتی جهان به شمار می‌رود...

منبع :

پایگاه خبری تحلیلی انتخاب

نقش ساواک در اشاعه مقاصد فرهنگ رژیم شاه



پدیده سانسور و فرهنگ‌ستیزی در ایران عمری به درازای استبداد سیاسی حاکم بر کشور دارد. با این احوال تا جایی که به تاریخ معاصر ایران مربوط می‌شود پدیده سانسور با آغاز انتشار روزنامه‌ها و مطبوعات و سپس کار ترجمه و تألیف کتاب معنی و مفهوم یافت. هم‌زمان با گسترش انتشار روزنامه‌ها و رشد مؤلفه‌های فکری، فلسفی و سیاسی، سانسور دامنه وسیع‌تری یافت و در سالهای سلطنت محمدرضا پهلوی به اوج رسید. از دوران سلطنت محمدشاه قاجار، نخستین روزنامه‌ها در ایران شکل گرفتند. در دوره ناصرالدین شاه نشریات بسیار اندک اما تا حدی منظم چاپ شدند. از اواخر سلطنت مظفرالدین شاه و همزمان با گسترش ناآرامیهای انقلاب مشروطیت، تعداد و کیفیت نشریات و روزنامه‌های منتشر شده افزایش یافت. با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و به ویژه پس از آغاز سلطنت رضاشاه انتشار نشریات و مطبوعات کاهش یافت. در همان حال کیفیت آنها نیز افت کرد و تا هنگام عزل رضاشاه از سلطنت این روند کماکان ادامه یافت. پس از آغاز سلطنت محمدرضا پهلوی، مطبوعات گسترش یافت و تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ صدها روزنامه و نشریه در کشور منتشر می‌شد. در این برهه و به رغم آزادی نسبی سیاسی، مطبوعات چنانکه انتظار می‌رفت نتوانستند در دفاع از حقوق اساسی ملت گام اساسی بردارند. پس از کودتای ۲۸ مرداد، مطبوعات و روزنامه‌های مستقل به سرعت از میان برداشته شدند و بار دیگر مطبوعات شرایطی نظیر دوران سلطنت رضاشاه پیدا کردند. از دوره ناصرالدین شاه، مطبوعات و روزنامه‌ها تحت نظارت حکومت قرار گرفته و اداره‌ای تحت عنوان سانسور تشکیل شد که عمده وظایف آن نظارت و کنترل نشریات و کتابهای وارده از کشورهای بیگانه بود. با این احوال نشریات و روزنامه‌های داخلی نیز جز خواسته حکومت مشی دیگری طی نمی‌کردند. این روند از اواسط دوران سلطنت مظفرالدین شاه تا حد زیادی

از کنترل حکومت خارج شد. پس از پیروزی مشروطه، مطبوعات و نشریات آزادیهای قابل توجهی یافتند. با این احوال هرگاه دولت اراده می‌کرد، با استناد به مواد قانونی و تفسیر خاصی که از قوانین موضوعه می‌شد، از انتشار نشریات مخالف جلوگیری می‌کرد. پس از صعود رضاخان به نخست‌وزیری و سپس سلطنت، کار سانسور مطبوعات و نظارت حکومت بر نشر روزنامه‌ها، سازمان گرفت و نشریات محدود موجود، تنها تحت نظارت شدید سانسورچیان شهربانی رضاخان به چاپ می‌رسید.

در دهۀ ۱۳۲۰ش. نیز به رغم آزادیهای نسبی سیاسی و انتشار صدها عنوان نشریه و روزنامه، هرگاه دولتهای وقت اراده می‌کردند، نشریات مخالف را با تفسیر برخی قوانین توقیف می‌کردند. با این حال، از نظارت و سانسور سازمان یافته دوران رضاشاه دیگر خبری نبود و این روند کژدار و مریز برخورد با مطبوعات و سانسور آنها، در تمام سالهای نخست‌وزیری مصدق نیز ادامه یافت.

کتاب نیز نظیر نشریات و روزنامه‌ها از همان آغاز با سانسور و کنترل حکومت روبرو شد. از دوران سلطنت ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه قاجار که کتابهای محدودی از زبانهای خارجی به فارسی ترجمه می‌شد، اداره سانسور بر محتوای آن نظارت می‌کرد. در دوران مشروطیت، به تدریج بر میزان کتابهای منتشره افزوده شد و نظارت و سانسور کتاب با وسواس کمتری دنبال شد. در دوره سلطنت رضاشاه نیز، کتابها پیش از انتشار بررسی می‌شدند و پس از نظر مساعد سانسورچیان حکومت اجازه نشر می‌یافتند. طی دوازده سال نخست سلطنت محمدرضا پهلوی، نظارت بر چاپ و انتشار کتاب روند معقولی یافت، اما پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ کتابها نیز سرنوشتی نظیر روزنامه‌ها و نشریات پیدا کردند.

فرمانداری نظامی تهران، ارباب جراید را تحت فشار قرار داده و آنان را از چاپ و انتشار هر مطلبی که از نظام سیاسی حاکم بر کشور انتقاد می‌کرد، برحذر می‌داشت. بسیاری از روزنامه‌نگاران و مدیران مطبوعات تهدید شده و مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. این روند در تمام سالهای میانی دهه ۱۳۳۰ و تا هنگام تأسیس و آغاز کار ساواک و پایان مأموریت فرمانداری نظامی، با شدت ادامه یافت. برخی از نشریات و روزنامه‌ها نیز با شرایط جدید پیش‌آمده کنار آمده و با نظام سیاسی وقت همکاری کردند و تحت حمایت حکومت قرار گرفته، به مخالفان حمله می‌کردند.

از جمله معروفترین روزنامه‌نگارانی که پس از کودتای ۲۸ مرداد دستگیر و پس از مدتها شکنجه در زندان، به قتل رسید امیرمختار کریم پورشیرازی بود. وی در سالهای انتشار روزنامه شورش، انتقادات تندی متوجه دربار کرده و مورد بغض و کینه شاه و اشرف بود. وی در واپسین روزهای اسفند ۱۳۳۲ در زندان لشکر زرهی به قتل رسید. گفته شد که مرگ فجیع کریم پورشیرازی از سوی دربار و شخص اشرف پهلوی هدایت شده است. هر چند کریم پورشیرازی در حمله به دربار و سایر مخالفان، سیاست تندی داشت، اما قتل او در اواخر سال ۱۳۳۲ که تنها چند ماه از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ گذشته بود، حاکی از طرح حکومت برای برخورد سخت با جراید و ارباب مطبوعات بود.

از روزنامه‌نگارانی که به دلیل حملات شدیداللحن به شخص شاه در روزنامه باختر امروز به اعدام محکوم شد دکتر حسین فاطمی بود. دکتر حسین فاطمی وزیر خارجه دولت مصدق که تا واپسین روز حیات دولت وی، حملات شدیدی متوجه شاه می‌کرد، پس از مدتها اختفا، دستگیر و پس از محاکمه اعدام شد.

در دوران نخست‌وزیری مصدق، مقررات قانونی قابل توجهی برای محدود ساختن و سانسور مطبوعات وجود نداشت، با این احوال در شرایط بحرانی مواردی پیش می‌آمد که دولت، برخی نشریات و روزنامه‌ها را توقیف می‌کرد. دکتر مصدق با استفاده از لایحه اختیارات، برخی مقررات به اصطلاح قانونی برای سر و سامان دادن به روند انتشار نشریات و روزنامه‌ها را درکشور تدوین و تنظیم کرد. اما در دوران نخست‌وزیری او، به این مقررات چنانکه باید، توجه نشد. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا مدتها برخورد با نشریات و ارباب جراید توسط فرمانداری نظامی صورت می‌گرفت. در مرداد ۱۳۳٤ مجلس شورای ملی طی قانونی، محدوده فعالیت نشریات را تعیین کرد و با تعریف جرایم مطبوعاتی و مصادیق آن، مجازاتهایی برای متهمین مطبوعاتی در نظر گرفت. اما این قانون نیز نتوانست از سیطره حکومت و دستگاههای امنیتی و انتظامی بر نشریات و روزنامه‌ها بکاهد. این قانون به اندازه‌ای قابل تفسیر و تعبیر بود که دستگاههای امنیتی و قضایی با تفاسیر دلخواه مفاد آن، مخالفان مطبوعاتی را تحت تعقیب قرار داده و مطبوعات و روزنامه‌ها را تعطیل می‌کردند.

مطبوعات؛ جولانگاه ساواک

ساواک از همان آغاز فعالیت، در نظارت بر مطبوعات و روزنامه‌های کشور نقش اصلی داشت. هنگامی که ساواک تأسیس شد، مدتها از سرکوب مطبوعات مستقل می‌گذشت و دیگر روزنامه‌ها و مطبوعات قابل اعتنایی منتشر نمی‌شدند؛ بسیاری از روزنامه‌نگاران مخالف و ارباب جراید نیز از عرصه فعالیت مطبوعاتی کنار رفته و یا رفتار دلخواه حکومت را پیشه کرده بودند. اما این سازمان تازه تأسیس بیش از پیش در نظارت و جلوگیری از شکل‌گیری مطبوعات مستقل کوشید. اعطای مجوز انتشار روزنامه و مطبوعات، تنها به تأیید این سازمان منحصر شد؛ تعیین صلاحیت سیاسی، اجتماعی و اخلاقی و فردی صاحبان، سردبیران و نیز نویسندگان و هیئت تحریریه نشریات نیز صرفاً به ساواک سپرده شد. از آن پس تنها کسانی می‌توانستند امتیاز نشریه داشته باشند و یا در مطبوعات به فعالیت بپردازند که پیشاپیش ساواک نظر مساعد خود را اعلام کرده باشد. در دوران ریاست تیمور بختیار بر ساواک، سانسور و کنترل مطبوعات با شدت هر چه تمام ادامه یافت. بختیار در رأس فرمانداری نظامی تهران تجارب بسیاری در سانسور و نظارت بر نشریات اندوخته بود و تیم سانسور خود را به ساواک منتقل کرد و با گسترش دامنه فعالیت آن، رعب و وحشتی تام در مطبوعات ایجاد کرد. در چهار سال پایانی دهۀ ۱۳۳۰، ساواک بر مطبوعات سراسر کشور نظارت داشت. در این میان نشریات و روزنامه‌های پایتخت بیشتر در تیررس ساواک و شخص تیمور بختیار قرار داشتند و ساواک در جهت‌دهی محتوایی مطبوعات نقش داشت.

نام تیمور بختیار بر اندام هر روزنامه‌نگار و صاحب جریده حتی موافق حکومت، لرزه می‌انداخت. بختیار در موارد متعدد شخصاً روزنامه‌نگاران و ارباب مطبوعات را به دفترش احضار می‌کرد و درباره مسائل مختلف از آنان پرسش می‌نمود و تهدید می‌کرد. وی درباره جهت‌گیری نشریات مربوطه و مطالبی که از نظر او نمی‌توانست منطبق با خواست حکومت باشد توضیح می‌خواست؛ وی در برخورد با مخاطبان مطبوعاتی‌اش، به توهین و تهدید متوسل می‌شد.

در ماههای پایانی سال ۱۳۳۹، مطبوعات جانی گرفتند و سانسور مطبوعات تا اندازه‌ای فروکش کرد؛ این روند تا پایان دوره نخست‌وزیری علی امینی نیز با نوساناتی ادامه یافت. در سالهای نخست دهۀ ۱۳٤۰، همزمان با ریاست سرلشکر حسن پاکروان بر ساواک و آغاز نهضت امام

خمینی(ره)، مرحله نوینی از برخورد ساواک و مجموعه حاکمیت با مطبوعات و رسانه‌ها آغاز شد. در دوره نخست‌وزیری علم، حدود ۸۰ نشریه ادواری و روزنامه به بهانه‌های مختلف تعطیل شدند. نشریه‌هایی نیز که اجازه انتشار یافتند، تحت سانسور و نظارت شدید ساواک قرار گرفتند و در تعیین مطالب و محتوای آنها، ساواک دخالت می‌کرد. با آغاز ریاست نصیری بر ساواک، سانسور مطبوعات گسترش یافت. در دهه‌های ۱۳٤۰ ـ ۱۳۵۰، مطبوعات و روزنامه‌ها از محتوا عاری شدند؛ در همان حال روزنامه‌نگاران و ارباب مطبوعات، تحت مراقبتهای دائمی ساواک قرار گرفتند. دوران نخست‌وزیری امیرعباس هویدا (۱۳٤۳ ـ ۱۳۵٦) سخت‌ترین برهه سانسور و کنترل سازمان یافته مطبوعات و روزنامه‌ها را تجربه کرد و ارباب مطبوعات و نویسندگان جراید، تنها در چارچوب تعیین شده از سوی ساواک و مجموعه حاکمیت قلم‌فرسایی می‌کردند. مطبوعات همواره سایه سنگین ساواک را بر فعالیتهای خود احساس می‌کردند. آنچه در نشریات منعکس می‌شد، در درجه اول ارائه تصویری غیرواقعی، تحسین‌آمیز و ستایش‌گرانه از شخص شاه و دربار بود. چنین القا می‌شد که کشور تحت هدایتهای شاه به سرعت در مسیر توسعه و تعالی قرار گرفته و مخالفان حکومت جز جلوگیری از این حرکت قصدی نداشته و بنابراین محکوم به شکستند. به عبارت دیگر مطبوعات تنها مواردی را منعکس می‌کردند که خوشایند ساواک، دربار، شاه و مجموعه حاکمیت بود. با آغاز دههٔ ۱۳۵۰ و با افزایش قیمت نفت، شاه بیش از پیش به استبداد روی آورد. توهم قدرت، او را دچار بیماری مزمنی کرده بود؛ سانسور مطبوعات شدت بیشتری یافت و ساواک با همکاری وزارت اطلاعات و جهانگردی در کنترل ارباب مطبوعات و روزنامه‌نگاران از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کرد. در آن برهه، حتی نشریاتی که وفاداری بدون قید و شرطی به حکومت داشتند نیز از اعمال فشار ساواک و سانسورچیان مطبوعات آسوده نبودند. مهمترین اتفاق عرصه مطبوعات در سال ۱۳۵۳، تعطیلی حدود ٦۳ روزنامه، مجله و نشریه ادواری بود که دلیل آن هیچ‌گاه به طور واضح و روشن اعلام نشد. اما تعطیلی نشریات که تعداد باقی مانده آنها به زحمت از ده مورد تجاوز می‌کرد، زمینه تأسیس حزب واحد رستاخیز را در اسفند ۱۳۵۳ فراهم آورد؛ ساواک در گزینش و تعطیلی این نشریات عامل اصلی بود. به نظر می‌رسید شاه و مجموعه حاکمیت، دیگر حتی انتشار نشریات و روزنامه‌های موافق نظام حاکم را نیز تحمل نخواهند کرد.

در این دوره نشریات و روزنامه‌های فکاهی و طنز نیز از تیغ سانسور در امان نماندند و در موارد متعددی نشریات فکاهی به دلیل انتشار مطالب طنز و انتقاد از برخی نارساییها، توسط ساواک توقیف شدند. ساواک در سالهای نخست فعالیت، مأمورانی در روزنامه‌ها داشت که مجلات و نشریات ادواری را پس از چاپ و در آستانه انتشار و توزیع و روزنامه‌ها را پس از چاپ اولین شماره به این سازمان ارسال می‌کردند تا در صورت تأیید سانسورچیان چاپ گردد. این روند طی سالهای دهه‌های ٤٠ و ٥٠ تکامل یافت و به زودی مأمورانی از ساواک در هیئت تحریریه و سردبیری نشریات قابل اعتنا مشغول به کار شدند. بدین ترتیب سانسور به عنوان بخش جدایی‌ناپذیر مطبوعات پذیرفته شد، هر چند ساواک، گروه قابل اعتنایی از نویسندگان و صاحبان دانش و علم را به خدمت گرفته بود، اما تعداد مأموران کم سواد و نادانی هم که به دلیل بیسوادی و نادانی مشکلات عدیده‌ای برای ارباب جراید فراهم می‌آوردند، کم نبودند. چه بسا روزنامه‌نگاران و نویسندگانی که به دلیل سوء برداشت و یا کج‌فهمی مأموران سانسورچی ساواک، ممنوع‌القلم شده و یا تحت شکنجه قرار گرفتند.

گفته می‌شد امریکا طرحهایی برای بهره‌گیری هم پیمانان خود در کشورهای جهان سوم نظیر ایران اجرا می‌کرد که به موجب آن بایستی روزنامه‌ها و مطبوعات این کشورها برای توسعه و پیشرفت در اختیار رژیمهای متبوع خود قرار گیرند. این موضوع خود به عامل مهمی در کنترل رژیم پهلوی بر مطبوعات شد تا به بهانه حمایت از طرحهای توسعه‌ای، سانسور شدیدی بر مطبوعات اعمال کنند و خط‌مشی آن را با سیاستهای خود هماهنگ سازند.

در چنین شرایطی مطبوعات صرفاً به انعکاس اخبار و اطلاعات یک سویه ارائه شده از سوی حکومت می‌پرداختند و تبلیغات گسترده‌ای به سود حکومت انجام می‌دادند. بر همین اساس، به تدریج اقبال مردمی نسبت به روزنامه‌ها کاهش یافت. سردبیران و مدیران مسئول روزنامه‌ها و نشریات، تقریباً ارتباط دائمی با ساواک و سایر مراجع حکومتی داشتند و در مذاکرات مکرر که با تهدید و توهین نیز همراه بود، خط‌مشی و رویکرد نشریات مربوطه تعیین می‌شد. از جمله اقدامات ساواک و وزارت اطلاعات و جهانگردی که در پی نارضایتی شاه از مطالب مندرج در برخی نشریات پرتیراژ و صاحب‌نام صورت گرفت، تعیین سردبیران تحمیلی آنها بود.

از جمله سردبیران تحمیلی ساواک در نشریات، پرویز لوشانی و علی شعبانی بودند که هر یک، مدتی در نشریه خواندنیها این مهم را برعهده داشتند. فشار ساواک صرفاً متوجه نشریات و نویسندگان مستقل نبود. چنانکه علی‌اصغر امیرانی صاحب‌امتیاز نشریه خواندنیها که نیز حمایت و طرفداری او از حکومت بر کسی پوشیده نیست، مکرر طی نامه‌هایی خطاب به رجال درجه اول کشور، از اقدامات ساواک و دستگاههای ناظر بر مطبوعات گله می‌کرد. بسیاری از نویسندگان نشریات، شامل روشنفکران چپ و وابستگان به گروههای سیاسی چپ و حزب توده بودند که پس از اعلام وفاداری و همکاری با ساواک از سوی این سازمان وارد عرصه مطبوعات و روزنامه‌نگاری شده بودند. موارد بسیار اندکی پیش می‌آمد که ساواک در روزنامه‌های مختلف خبرچینی نگمارده باشد و یا از همکاری و حمایت مسئولان و نویسندگان مطبوعات بی‌بهره مانده باشد. مهمترین نشریات و روزنامه‌های کشور از کمکهای مالی دولت نیز برخوردار بودند. این مشوقها، نقش چشمگیری در هماهنگ‌سازی ارباب مطبوعات با مشی دلخواه حکومت بازی می‌کرد. ساواک با اعمال سیاست تهدید و تحبیب، موفق شده بود مطبوعات منتشره را تا حد زیادی با خواسته‌های حکومت همراه سازد و بسیاری از نشریات و روزنامه‌ها دچار نوعی خودسانسوری شده بودند.

ساواک فهرست بلندبالایی از نویسندگان، روشنفکران و صاحبان قلم و اندیشه در اختیار داشت که آنان را ممنوع‌القلم کرده و به نشریات و روزنامه‌های مختلف دستور داده بود مطلبی از آنان به چاپ نرسانند. چاپ نام بسیاری از فعالان سیاسی در داخل و خارج کشور نیز در نشریات ممنوع بود و با نشریات متخلف به شدت برخورد می‌شد. علاوه بر این، ساواک به کار بردن واژه‌هایی چون شهید، گل سرخ، جنگل، فردای امید، فردای سپید، فردای بهتر، افق تاریک، طلوع آفتاب، فریاد، حنجره، زخم، زخمی، هراس، دلهره و دهها عبارت دیگر را در نشریات ممنوع کرده بود. از دیگر حساسیتهای ساواک، به کار بردن اسامی و عبارات مربوط به شاه و خاندان سلطنت بود. یک اشتباه چاپی در جریان حروفچینی و نظایر آن، کفایت می‌کرد تا مسئولان نشریه به شکنجه ساواک دچار شوند.

نشریات، از انتشار مطالب انتقادی منع شده بودند و نوشته‌های مخالفان و منتقدان سیاسی حکومت هیچ‌گاه امکان انتشار نداشتند و متخلفین تحت تعقیب ساواک قرار می‌گرفتند. در موارد متعددی، نشریات به دلیل انتشار نامه‌ای گلایه‌آمیز، حتی بسیار خفیف، توسط ساواک

تحت فشار قرار می‌گرفتند و تلاش می‌شد نویسندگان مطالب شناسایی و مورد بازخواست قرار گیرند. علاوه بر آن، نشریات و روزنامه‌ها از چاپ و انتشار تصاویر و عکسهای مخالفان نیز منع شده بودند. نام افرادی چون امام خمینی و مصدق در رأس این اسامی ممنوعه قرار داشتند. علاوه بر آن، ساواک حتی از انتشار مطالب و عکسهایی از ورزشکاران و هنرمندان که گمان می‌رفت موجبات اشتهار و محبوبیت اجتماعی آنان را فراهم آورد، جلوگیری می‌کرد. از جمله مهمترین این افراد غلامرضا تختی بود که به دلیل اشتهارش به طرفداری از جبهه ملی، ساواک نسبت به انتشار مطالبی درباره او حساسیت نشان می‌داد. هنگامی که وی به طرز مشکوکی درگذشت، نشریات و روزنامه‌ها از انتشار مطالبی درباره او منع شدند و برخی نشریات ورزشی که مطالبی درباره صفات انسانی و موفقیتهای ورزشی تختی چاپ کرده بودند، تحت فشار قرار گرفته و نویسندگان مربوطه بازخواست شدند. در مراسم تشییع، خاکسپاری و بزرگداشت تختی نیز، ساواک، نشریات و روزنامه‌ها را از تمجید او منع کرد؛ حتی از چاپ و توزیع آگهیهای مراسم بزرگداشت نیز جلوگیری شد. در موارد متعددی، ساواک برای بدنام کردن مخالفان سیاسی، مطالب دروغی درباره آنان چاپ می‌کرد؛ نویسندگان ساواک مقالاتی در انتقاد از شخصیتهای مخالف حکومت نوشته و در نشریات مختلف چاپ می‌کردند. به دستور ساواک، در نشریه‌ها به امام خمینی(ره) هتاکی کرده و سخنان ناروایی درباره او چاپ کردند. به‌ویژه پس از قیام ۱۵ خرداد و تبعید ایشان، نشریات به دستور ساواک، مطالب و نوشته‌های توهین‌آمیز متعددی درباره ایشان چاپ کردند.

هر چند طی سالهای نخست فعالیت ساواک، هنوز برخی گروههای سیاسی نظیر جبهه ملی نشریاتی در سطح محدود منتشر می‌کردند، اما ساواک به زودی انتشار و توزیع این نشریات و جزوات را ممنوع اعلام کرد. در مواردی هم که گروههای سیاسی، ساواک را متقاعد می‌کردند تا اجازه دهد نشریاتی منتشر کنند، ساواک بر آن بود تا با بهره‌گیری از این نشریات کنترل شده، به دیگر مخالفان سیاسی حکومت حمله کند. به طور مثال هنگامی که خلیل ملکی درصدد برآمد مجله «علم و زندگی» را از توقیف ساواک آزاد سازد، وعده داد با انتشار و به مدد این نشریه، مقالات و گفتارهایی در انتقاد و مخالفت با حزب توده و کمونیسم به چاپ خواهد رساند.

در ناآرامیهای سیاسی ـ اجتماعی کشور، نشریات و روزنامه‌ها از انعکاس دقیق و صحیح اخبار و حوادث و رخدادها منع می‌شدند و تنها اطلاعات جعلی توسط ساواک به نشریات دیکته می‌شد. به طور نمونه وقتی آیت‌الله العظمی بروجردی در اوایل سال ۱۳٤۰ش. درگذشت، ساواک سانسور خبری شدیدی بر مطبوعات حاکم کرد و نویسندگان و صاحبان مطبوعات را از نگارش مقالاتی درباره شخصیت علمی ـ سیاسی و اجتماعی ایشان منع کرد و تعدادی از نشریات که درباره ایشان مطالبی چاپ کردند، مورد بازخواست ساواک قرار گرفتند. در تمام سالهای ۱۳٤۱ و ۱۳٤۲ و آغاز نهضت امام خمینی، مطبوعات و روزنامه‌ها تحت نظارت مستقیم ساواک، تنها مطالبی که دربارهٔ این قیام از سوی ساواک در اختیار آنان قرار داده می‌شد، چاپ می‌کردند. درباره درگیری نیروهای امنیتی و اطلاعاتی با مخالفان نیز گزارش دقیقی منعکس نمی‌شد. نشریات به خواست ساواک، مخالفان را گروهی بسیار اندک و محدود قلمداد می‌کردند که جز جلوگیری از توسعه و پیشرفت کشور، هدفی دنبال نمی‌کنند. چنانکه حوادث مربوط به مخالفت امام(ره) و علما با لایحه انجمنهای اسلامی، برگزاری رفراندوم، کشتار مدرسه فیضیه در ۲ فروردین ۱۳٤۲ و نهایتاً قیام ۱۵ خرداد ۱۳٤۲ هیچ‌گاه در مطبوعات انعکاس نیافت. این روند در سال ۱۳٤۲ و سپس سال ۱۳٤۳ که نهایتاً به تصویب لایحه کاپیتولاسیون و تبعید امام خمینی انجامید، ادامه داشت. از جمله مواردی که ساواک سانسور خبری شدیدی بر نشریات و روزنامه‌ها اعمال می‌کرد، دادگاه محاکمات زندانیان سیاسی بود. روزنامه‌ها و نشریات به ندرت اجازه می‌یافتند گوشه‌هایی از جریان برگزاری جلسات دادگاهها را منعکس کرده و درباره دفاعیات متهمان گزارشی منتشر کنند. نشریات معمولاً درباره این گونه مسائل خبری منتشر نمی‌کردند و هرگاه ضرورت می‌یافت، صرفاً نکات دیکته شده توسط ساواک به چاپ می‌رسید.

نشریات و روزنامه‌ها هرگز مجاز نبودند درباره کشورهایی که با حکومت پهلوی روابط دوستانه‌ای دارند، مطالب انتقادی منتشر کنند؛ امریکا، اسرائیل و انگلستان در رأس این کشورها قرار داشتند. ساواک مراقب بود، نشریات درباره ماهیت تجاوزکارانه دولت صهیونیستی و نقشی که در سرکوب و کشتار فلسطینیان برعهده داشت، قلم نزنند و انتقاداتی متوجه آن نسازند. به‌ویژه به نشریات و روزنامه‌ها درباره اسرائیل «دستورات اکید» داده شده بود که مطلبی منتشر نکنند و به اصطلاح «خفقان» بگیرند. ساواک همچنین مطبوعات و روزنامه‌ها را از تمجید کشورهای بلوک شرق و کمونیست و در رأس همه، اتحاد جماهیر شوروی منع

کرده بود. ساواک مراقب بود تا ارباب مطبوعات و نویسندگان روزنامه‌ها با نمایندگان سیاسی و سایر مأموران کشورهای کمونیست در ایران ملاقات نکنند. ساواک، روزنامه‌ها و مطبوعات را تشویق می‌کرد مقالاتی در انتقاد از کمونیسم و احزاب و گروههای چپ منتشر کنند و سوء عملکرد حزب توده و دیگر گروههای چپ را بشناسانند و بر ضرورت برخورد شدیدتر با حزب توده و دیگر گروههای چپ تأکید ورزند. با این حال ساواک مراقب بود مطالبی از این دست به روابط سیاسی ـ اقتصادی ایران با شوروی و کشورهای بلوک شرق آسیبی وارد نکند. ساواک نسبت به درج مطالب و تصاویر مربوط به کشورها و شخصیتهای عربی حساس بود. و مراقبت می‌کرد تا از کشورهای عرب که روابط نزدیکی با ایران ندارند، تمجید نشود. نشریات از درج تصاویر شخصیتها و رهبران کشورهای عربی که با حکومت ایران مخالف بودند، منع گردیدند.

نشریات فاقد محتوا

ساواک مطالب نشریات را قبل از چاپ بررسی می‌کرد و به تشخیص خود به حذف و اضافه کردن جملات و واژه‌ها اقدام می‌نمود. ساواک در نشریات مختلف چنین القا می‌کرد که رژیم پهلوی تنها برآورنده آمال و آرزوهای ملی ـ مذهبی و نیز رهنمون کننده کشور به سوی توسعه و تعالی است. در همین راستا، ساواک درباره انتشار مطالب مربوط به تاریخ دوران معاصر ایران و به‌ویژه دوران پهلوی حساسیت نشان می‌داد. در موارد متعددی نیز ساواک ارباب مطبوعات را وادار می‌کرد برای تجلیل از نقش رژیم پهلوی در تاریخ معاصر ایران، مقالات، نوشته‌ها و اسناد سفارش شده و جعلی منتشر کنند. به طور نمونه نشریات هیچ‌گاه نتوانستند درباره تحولات سیاسی ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و مسائلی نظیر کودتا، کنسرسیوم نفت، پیمان سنتو و غیره مطالب مستندی چاپ کنند. در سالهای پس از اجرای انقلاب به اصطلاح سفید نیز سانسور شدیدی بر مطبوعات حاکم شد و روزنامه‌ها و نشریات از تجزیه و تحلیل درست حوادث و وقایع دوران انقلاب سفید و تبعات آن منع شدند. به طور مثال هنگامی که مجله فردوسی مطلبی تاریخی از محمدابراهیم باستانی پاریزی چاپ کرد که طی آن به نقش زنان در دربار ساسانی اشاراتی شده بود، ساواک انتشار آن را برخلاف مصلحت حکومت تشخیص داده و مدیرمسئول مجله فردوسی را مورد بازخواست قرار داد و تا مدتها از ارائه کمک مالی به این نشریه خودداری کرد.

اخبار مربوط به اقدامات سوء حکومت پهلوی توسط ساواک سانسور می‌شد و نشریات قادر نبودند مطلبی در این باره بنویسند. به طور نمونه هنگامی که رژیم پهلوی درصدد برآمد استقلال بحرین را به رسمیت بشناسد و با تجزیه ایران موافقت کند، ساواک، مطبوعات را از درج هرگونه خبر، گزارش و مقاله‌ای که می‌توانست در تعارض با این سیاست حکومت قرار گیرد، برحذر داشت. نشریات صرفاً اجازه یافتند موضوع استقلال بحرین را بر اساس دیدگاههای حکومت و دیکته‌های ساواک منعکس کنند.

در جریان حضور حکومت ایران در ناآرامیهای ظفار ـ عمان ـ که طی آن صدها نفر از نیروهای ایرانی کشته و زخمی شدند، ساواک سانسور خبری شدیدی بر مطبوعات حاکم کرد و از انعکاس اخبار مربوط به این واقعه جلوگیری نمود. نیز زمانی که در جریان برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، حکومت پهلوی توسط رسانه‌های گروهی و نشریات و روزنامه‌های کشورهای خارجی مورد انتقاد شدید قرار گرفته بود، نشریات داخلی هیچ‌گاه نتوانستند مطلبی در انتقاد از این نمایش بزرگ به چاپ برسانند. ساواک، در نشریات و روزنامه‌های وابسته، تبلیغات گسترده‌ای در حمایت از ضرورت برگزاری هر چه مجلل‌تر و باشکوه‌تر جشنهای ۲۵۰۰ ساله به چاپ رسانید. ساواک تلاش می‌کرد خط‌مشی، موضع‌گیری، آرزوها و اهداف حکومت پهلوی را در نشریات تبلیغ و توجیه کرده و از آن حمایت کند. چنانکه وقتی در جریان انتخابات ریاست جمهوری امریکا در سال ۱۳۵۵، شاه به ضرورت پیروزی جمهوری‌خواهان و شکست جیمی‌کارتر ـ نامزد دموکراتها ـ تمایل نشان داد، نشریات و روزنامه‌های داخل کشور نیز از انتشار هرگونه مطلبی به نفع حزب دمکرات و نامزد آنان در انتخابات ریاست جمهوری امریکا (جیمی‌کارتر) منع شدند و نشریات و روزنامه‌ها تحت فشار قرار گرفتند تا فقط مطالبی در چارچوب سیاستهای شاه و حکومت منتشر کنند. از جمله مهمترین اقدامات ساواک، جعل خبر از قول خبرگزاریها، رسانه‌های گروهی و نشریات و روزنامه‌های خارجی و انتشار آن در نشریات و رسانه‌های داخلی بود. ساواک از این رویه به طور مکرر بهره می‌برد و اخبار و گزارش نشریات و رسانه‌های خارجی را به طور دلخواه در روزنامه‌ها و رسانه‌های داخلی منعکس می‌کرد. این در حالی بود که ارباب مطبوعات و نیز صاحبان رسانه‌ها و نشریات خارجی که اخبار آنان از سوی ساواک جعل شده بود، از ساختگی بودن این خبرها مطلع می‌شدند، اما هر یک به دلایلی از افشای آن اجتناب می‌کردند. رسانه‌ها و نشریات داخلی نیز جسارت و توان لازم را در خود احساس نمی‌کردند که بتوانند

در برابر این‌گونه اخبار جعلی ساواک واکنش نشان دهند. البته رسانه‌ها، خبرگزاریها و نشریات خارجی نیز به دلیل سکوتی که در قبال این‌گونه جعل و خبرسازی ساواک اختیار می‌کردند، کمکهای مالی قابل توجهی از سوی حکومت دریافت می‌کردند. همین خبرگزاریها و نمایندگان روزنامه‌های خارجی در قبال دریافت پولهای بسیاری از ساواک، از انعکاس مستند اخبار و حوادثی که در ایران جریان داشت، طفره می‌رفتند.

ساواک از انعکاس و انتشار هرگونه خبر و گزارشی که فقر و فلاکت مردم را گزارش می‌داد، جلوگیری می‌کرد. چنانکه وقتی مجله سپید و سیاه طی گزارشی به موضوع کار کودکان زیر ۱۲ سال در کارگاههای فرشبافی در برخی نقاط کشور اشاره کرد، با واکنش شدید ساواک مواجه شد و مسئولان آن نشریه تحت فشار ساواک مجبور شدند این گزارش را تکذیب کنند. ساواک صراحتاً هشدار می‌داد که انتشار مطالبی از این دست «مغایر مصالح کشور و موجب تبلیغات سوء در داخل و خارج از کشور» است. زمانی نیز که برخی نشریات درصدد برآمدند به منظور نمایش زندگی روستایی و عشایری ایران، عکسهایی از برخی روستاها و زندگی عشایری کشور منتشر سازند، بار دیگر با واکنش مخالف ساواک مواجه شدند. ساواک همچنین از انتشار عکس و تصاویری که موجبات تکدر خاطر شاه و خاندان سلطنت را فراهم می‌آورد، جلوگیری می‌کرد؛ به‌ویژه در تصاویری که شاه و اعضای برجسته خاندان سلطنت، شأن و شوکت دلخواه حکومت را نداشتند، هیچ‌گاه در نشریات چاپ نمی‌شد.

با تمام تمهیداتی که ساواک می‌اندیشید، برخی نشریات و روزنامه‌ها، برای انتشار مطالب و مقالات دلخواه، به حیله‌های گوناگون متوسل شده و با زبان طنز، استعاره، شبیه‌سازی و نظایر آن انتقاداتی متوجه حاکمیت می‌کردند. علاوه بر تهدیدات و اعمال فشارهایی که ساواک مستقیماً بر ارباب مطبوعات و نویسندگان و هیئت تحریریه نشریات و روزنامه‌ها وارد می‌آورد تا از درج مطالب و تصاویر انتقادآمیز و شائبه‌برانگیز اجتناب کنند در موارد متعددی نیز برای تحت فشار قرار دادن نشریاتی که همدلی کمتری با این سازمان نشان می‌دادند و در عمل به خواسته‌های آن تعلل می‌کردند، از فشارهای مالی استفاده می‌کرد و یارانه‌هایی که به نشریات پرداخت می‌شد، تا زمانی که خواسته ساواک تأمین نشده، قطع می‌گردید و نیز از ارجاع و انتشار آگهیهای تبلیغاتی و نظایر آن که درآمدزایی قابل توجهی برای نشریات و روزنامه‌ها داشت ممانعت می‌کرد تا مطبوعات و روزنامه‌ها چنانکه دلخواه ساواک و حکومت بود تسلیم

شوند. نشریات و روزنامه‌ها بر حسب درجه همکاری با ساواک و دیگر مراجع حکومتی و دولتی از امکانات مالی و مساعدتها و یارانه‌های مختلف بهره‌مند می‌شدند.

در چنین شرایطی نشریات و روزنامه‌ها به سرعت از محتوای قابل اعتنا عاری شده و مخاطبان خود را از دست دادند. برخی نشریات نیز برای ادامه فعالیت و یافتن مخاطبان خاص، به چاپ و انتشار مطالب و تصاویر مستهجن و غیراخلاقی روی آوردند. بسیاری از نشریات نیز برای ادامه حیات نیازمند کمکهای نقدی ساواک و مراجع حکومتی گردیدند.

مطبوعات وابسته

تقریباً تمام نشریات و روزنامه‌های دوره پهلوی دوم خواسته یا ناخواسته مجبور بودند با ساواک همکاری کنند. در این میان گروهی از ارباب مطبوعات و نویسندگان و هیئت تحریریه، ارتباط هماهنگ‌تری با آن سازمان داشتند. ساواک نیز کنترل بیشتری بر آنها داشت. مدیران مسئول، سردبیران و دیگر اعضای تحریریه این نشریات، برای اجرای خواسته‌های ساواک، رغبت بیشتری نشان داده و سیاستهای تعیین شده در قبال مطبوعات را نهادینه می‌کردند. ضمن آن، به وعده‌ها و کمکهای مالی ساواک امید بسیاری داشتند. ساواک از همان نخستین سالهای فعالیت، بر ضرورت تربیت و جذب روزنامه‌نگاران و ارباب مطبوعات وابسته به حکومت تأکید کرده، اقدامات قابل‌توجهی برای تحقق این مقصود انجام داده بود. در این راستا ضمن اینکه روزنامه‌نگاران و نویسندگان مستقل و مخالف حکومت تحت تعقیب قرار گرفته، منزوی شدند و یا به اجبار فعالیت خود را کژدار و مریز ادامه دادند، نویسندگان و مطبوعات وابسته مورد حمایت قرار گرفتند. کسانی که در دوران فعالیت سیاسی، اجتماعی و مطبوعاتی خود مخالفتهایی حتی اندک، با حکومت داشتند، هیچ‌گاه موفق به دریافت مجوز روزنامه و نشریه نمی‌شدند. از طریق نشریات وابسته بود که ساواک مطالب دلخواه خود را درباره مخالفان حکومت منتشر می‌کرد و به آنها نسبتهای ناروا می‌داد. از جمله اقدامات نظارتی ساواک در نشریات وابسته، درج مطالبی درباره نقش رژیم پهلوی در حمایت از باورهای مذهبی و وفاداری شاه و خاندان سلطنت به مذهب شیعه و پاسداری از ارزشهای دینی بود. این اقدامات به‌ویژه برای جلوگیری از گسترش مخالفتهای سیاسی ـ مذهبی علما و روحانیون صورت می‌گرفت. جلوگیری ساواک از انتشار مطالب و تصاویر مستهجن و خلاف عفت عمومی در نشریات وابسته، نیز در راستای همین هدف صورت می‌گرفت. ساواک هر از

گاه و با توجه به مسائل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی مبتلابه حکومت در داخل و خارج کشور، درباره محتوای مطالبی که مقرر بود ارباب مطبوعات و نویسندگان روزنامه‌ها در آن باره مطالب دلخواه حکومت را منعکس کنند، دستورالعملهایی (البته محرمانه) صادر می‌کرد. صاحبان نشریات وابسته، در برخی موارد نشریه خود را به عاملی برای اعمال فشار بر مخالفان شخصی و نیز اخاذی تبدیل می‌کردند. در این میان برخی صاحبان نفوذ و ثروتمندان، برای پرداخت رشوه، توسط نشریات وابسته به حکومت تحت فشار قرار گرفته و تهدید می‌شدند. این در حالی بود که ساواک نیز از این اقدامات صاحبان نشریات اطلاع داشت، اما معمولاً در مقابله با آن اقدام جدی نمی‌کرد. سانسور مطبوعات و روزنامه‌ها توسط ساواک، به دو نوع سانسور منفی و سانسور مثبت تقسیم می‌شد. سانسور منفی شامل نشریات و روزنامه‌هایی بود که کمتر به حکومت وابسته بودند. البته سانسور مثبت شامل هر دو دسته می‌شد. در سانسور منفی ساواک به نشریات هشدار می‌داد از انتشار مطالب خلاف مصالح حکومت اجتناب ورزند. در سانسور مثبت که در درجه اول شامل نشریات وابسته و همکار ساواک می‌شد، این سازمان مطالب حکومت خواسته را برای درج به این قبیل نشریات دیکته می‌کرد. ساواک حتی در نحوه قرار گرفتن هر یک از مطالب در صفحات مختلف روزنامه و مجلات نیز دخالت می‌کرد و نیز درباره میزان و چگونگی شرح و بسط مطالب و اخبار مندرج در نشریات دستورات لازم‌الاجرایی صادر می‌کرد.

گروه نشریات وابسته به ساواک در تمام سالهای دهه‌های ۱۳٤۰ و ۱۳۵۰ به رغم انسداد گستردهٔ سیاسی، به تمجید و ستایش از حکومت و شاه و خاندان سلطنت مشغول بودند و درباره نقش شاه و رژیم پهلوی در به اصطلاح گسترش آزادیهای سیاسی و آزادی بیان و قلم، قلم‌فرساییهای بسیاری داشتند و از اقدامات حکومت ستایش کردند.

از جمله اقدامات تبلیغی و جهت‌گیریهای انحرافی نشریات و روزنامه‌های وابسته به ساواک و حکومت در دوران انقلاب می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: ۱ـ اهمیت دادن به گروهها و جریانات سیاسی کمتر قابل اعتنا در جریان انقلاب اسلامی برای از اعتبار انداختن مخالفان اصلی و سازش‌ناپذیر حکومت ۲ـ مطرح کردن جریانات سیاسی میانه‌رو که احتمال مذاکره و سازش با آنان وجود داشت ۳ـ تحریف و حذف شعارهایی از انقلاب اسلامی که موجودیت رژیم پهلوی را مورد پرسش قرار داده و خواستار برچیده شدن نهایی حکومت پهلوی می‌شد

٤ـ هشدار نسبت به رشد و گسترش موقعیت حزب توده، کمونیسم و دیگر گروههای سیاسی چپ، برای تشکیک مردم در شعارهای اصلی انقلاب و ایجاد اختلاف در صفوف مخالفان حکومت و نیز تهدید مردم نسبت به تبعات سوء سقوط رژیم پهلوی برای کشور ٥ـ تنزل سطح خواسته‌ها و اعتراضات مردم در برابر رژیم و القای این فکر که مخالفان با اخذ امتیازاتی از حکومت، اعتراضات را پایان خواهند داد. ٦ـ انعکاس گسترده اقدامات ساواک در عرصه‌های مختلف و تصریح این نکته که حکومت به سرعت در پی انجام خواسته‌های مخالفان و ایجاد اصلاحات گسترده است. ٧ـ تلاش برای تطهیر چهره شاه و خاندان سلطنت و القای این تفکر که با دستگیری عاملین نارضایتی مردم (نظیر برخی وزراء و رجال کشور) بحران فروکش کرده، انتقادات و ناآرامیها پایان خواهد یافت. ٨ـ ارائه گزارشات و اخبار تحریف شده درباره نقش روحانیت و علما در رهبری حرکت مردم بر ضد حکومت پهلوی و ایجاد شبهه در اذهان و افکار عمومی درباره نقش رهبری امام خمینی. ٩ـ تلاش برای ایجاد چندگانگی و تشتت در رهبری و هدایت حرکت مردم. ١٠ـ تلاش برای کم‌رنگ کردن ارزشهای اسلامی در شکل‌گیری انقلاب اسلامی. ١١ـ هشدار نسبت به تبعات سوء روی کار آمدن رژیمی انقلابی با ماهیت اسلامی به رهبری امام خمینی و اجرای مقررات و احکام اسلامی. ١٢ـ تلاش گسترده برای نشان دادن اقتدار و ثبات رژیم پهلوی و عدم توان مخالفان حکومت در ایجاد شکاف در بدنه حاکمیت. ١٣ـ به هراس افکندن افکار عمومی از احتمال وقوع کودتا توسط نظامیان و آغاز دوره‌ای مملو از رعب و وحشت در کشور. ١٤ـ هشدار نسبت به آغاز جنگ داخلی و تجزیه کشور در صورت ادامه حرکتهای مردمی و سقوط رژیم.

وابستگیهای متقابل

نشریات و روزنامه‌های وابسته به حکومت در قبال همکاری و مساعدت با ساواک و دیگر مراجع حکومتی مورد حمایت قرار می‌گرفتند که مهمترین آن اعطای کمکهای مالی نقدی و قبول آگهیهای بازرگانی و دیگر گزارشهای سازمانها، دوایر، وزارتخانه‌ها و مراجع دولتی بود. در همان حال برخی مدیران مسئول و نیز سردبیران و نویسندگان نشریات به عنوان مستخدم دولت و دیگر شرکتها و دوایر وابسته به حکومت، ماهیانه مبالغی به عنوان حقوق و مزایا دریافت می‌کردند.

ساواک فهرست کاملی از نشریاتی که همه ماهه یارانه‌های نقدی از آن سازمان دریافت می‌کردند و نیز راههای درآمدزای دیگری که برای آنان در نظر گرفته بود، در اختیار داشت و بر اساس نظر کارشناسان سازمان هر از گاه در میزان این کمکها تغییراتی داده می‌شد. معمولاً صاحبان نشریات وابسته به حکومت ارتباط نزدیکی با ریاست ساواک داشتند و تقاضاهای مالی و دیگر خواسته‌های خود را طی نامه‌هایی مستقیماً با او در میان می‌گذاشتند. ساواک از صاحبان نشریات وابسته در برابر مدعیان و شاکیان خصوصی و دولتی حمایت می‌کرد. این سازمان بسیاری از موارد فساد مالی ـ اقتصادی و اجتماعی و اخلاقی را (که بسیاری از مدیران جراید وابسته، به آن گرفتار بودند) به انحاء گوناگون لاپوشانی کرده و از طرح آنها در مراجع قضایی جلوگیری می‌کرد. اینگونه پرونده‌ها معمولاً در سوابق و بایگانیهای آنان محفوظ می‌ماند تا در موارد مقتضی به عنوان اهرمهای فشار بر ضد آنان به کار افتد.

ساواک به نمایندگان و شعب خود در شهرهای مختلف دستور داده بود برای افزایش فروش نشریات وابسته، تسهیلاتی در نظر گیرند و از جمله دوایر مختلف دولتی و نیز دانشگاهها و مراکز آموزشی را به طور غیرمحسوس به خرید دهها نسخه از اینگونه نشریات ترغیب (و در واقع وادار) سازند.

از جمله دلایلی که موجبات وابستگی و همکاری متقابل بیش از پیش ارباب مطبوعات و بسیاری از نویسندگان و هیئت تحریریه روزنامه‌ها و نشریات را با ساواک فراهم می‌آورد، فساد گسترده مالی، اخلاقی و نظایر آن بود که گروه نخست با هم‌دستی و زمینه‌چینیهای ساواک در آن غوطه‌ور بودند. شیوع فساد در میان گردانندگان نشریات وابسته به حکومت که معمولاً با اطلاع ساواک همراه بود، از سالهای پایانی دههٔ ۱۳٤۰ به بعد گسترش یافت. با چشم پوشی عمدی ساواک از خلافکاریها و فساد حاکم بر ارباب مطبوعات، این گروه در حمایت از رژیم پهلوی و تبعیت از خط‌مشی تعیین شده آن سازمان تردیدی به خود راه نمی‌دادند. با حمایتهای ساواک از مطبوعات وابسته، بسیاری از صاحبان، گردانندگان و نویسندگان این نشریات، از قبل خلافهای اقتصادی ـ مالی و دیگر زد و بندهایی که با ارباب قدرت و نفوذ داشتند، ثروتهای هنگفتی به دست آوردند. بعضی از ارباب مطبوعات وابسته (نظیر علی‌اصغر امیرانی، مدیرمسئول مجله هفتگی خواندنیها) که با ارتشبد نصیری و برخی دیگر از مدیران بلندپایه

ساواک ارتباط داشتند، می‌کوشیدند با سهیم کردن آنان در برخی فعالیتها، پشتیبانی قدرتمند برای اعمال خلاف خود دست و پا کنند. اینگونه نشریات از هر فرصت ممکن برای ستایش و تمجید رؤسای وقت ساواک بهره می‌بردند. چنانکه وقتی نصیری ـ رئیس وقت ساواک ـ در مهر ۱۳۵۱ به درجه ارتشبدی رسید، علی‌اصغر امیرانی طی مقاله‌ای به تعریف و تمجید از او پرداخته و با شرح سابقه خدمات درخشان او به حکومت پهلوی، ریاست او را بر ساواک فرصتی بس مغتنم برای توسعه کمی و کیفی این سازمان ارزیابی کرد و حاصل فعالیت او را در ریاست ساواک ارزنده و سودمند دانست.

از جمله پاداشهایی که ساواک و شخص شاه برای برخی مدیران نشریات وابسته اختصاص داده بودند، اعطای اتومبیلهای سواری لوکس و گران‌قیمت بود. چنانکه علی‌اصغر امیرانی در شهریور ۱۳۵۵ به دریافت یک دستگاه اتومبیل بنز SEL 450 مدل ۱۹۷۷ مفتخر شد.

بر اساس همین تعهدات دوجانبه، نشریات وابسته به حکومت در وقایع دوران انقلاب، در حمایت از حکومت و انتقاد و حمله به مخالفان رژیم از هیچ تلاشی فروگذار نکردند. با این احوال بسیاری از نویسندگان نشریات، خبرنگاران و روزنامه‌نگارانی که به دلیل اعمال فشار ساواک فعالیت کژدار و مریزی در مطبوعات داشتند، با آغاز حرکتهای دوران انقلاب، آشکارا سیاستهای سرکوب ساواک را در عرصه مطبوعات مورد انتقاد قرار داده، خواستار پایان سانسور در سراسر کشور شدند. در ۲۷ اسفند ۱۳۵٦، ۹۰ نفر از اهالی مطبوعات طی نامه‌ای سرگشاده خطاب به جمشید آموزگار ـ نخست‌وزیر وقت ـ مراتب اعتراض و انتقاد خود را به سانسور گسترده نشریات و روزنامه‌های کشور اعلام کرده، خواستار پایان نظارت و کنترل ساواک بر مطبوعات شدند. در دوم اردیبهشت ۱۳۵۷ هم نامه دیگری برای نخست‌وزیر ارسال شد که خواستار رفع هر چه بیشتر و سریع‌تر سانسور شده بود.

از جمله اقداماتی که گروهی از اهالی مطبوعات و نویسندگان و روزنامه‌نگاران و خبرنگاران انجام دادند، تشکیل سندیکای نویسندگان و خبرنگاران بود و هدفی صنفی داشت. این سندیکا خواستار حمایت از حقوق روزنامه‌نگاران و خبرنگاران بود. اما ساواک به تدریج در این سندیکا نفوذ کرد و گروهی از ارباب مطبوعات و روزنامه‌نگاران وابسته به ساواک در آن عضو شدند و در دهه‌های ۱۳٤۰ و ۱۳۵۰ کنترل آن را برعهده گرفتند. مدیران مسئول نشریات و روزنامه‌های پرشمارگان مهم پایتخت چون اطلاعات، کیهان و آیندگان که ارتباط نزدیکی با

ساواک داشتند، بر این سندیکا مسلط بودند. از جمله مهمترین کسانی که در مدیریت و هدایت سندیکای نویسندگان و خبرنگاران نقش قابل توجهی داشت، داریوش همایون، مدیرمسئول روزنامه آیندگان، بود این روزنامه به ساواک وابسته بود و همایون نیز ارتباط نزدیکی با این سازمان داشت. این روزنامه از مهمترین قطبهای مطبوعاتی ـ تبلیغاتی رژیم پهلوی به شمار می‌رفت و در دوره انتشار، مورد حمایت و در عین حال توجه خاص حکومت و ساواک بود. داریوش همایون توسط ساواک تقویت می‌شد و ساواک برای توسعه کمی و کیفی این روزنامه از هیچ تلاشی فروگذار نکرد. در این میان نظرات مخالفان حکومت درباره روند انتشار مطبوعات وابسته به انحاء گوناگون به آگاهی مردم می‌رسید. البته ساواک ضمن جلوگیری از انتشار هرگونه نشریه و خبرنامه‌ای، حتی داخلی، که افکار مخالفان حکومت را ترویج می‌کرد، نشریات داخلی را از درج هر مطلبی در حمایت و یا موافقت با احزاب و گروههای سیاسی مخالف حکومت منع کرده بود.

با آغاز مبارزات چریکی و مسلحانه بر ضد رژیم پهلوی از واپسین سالهای دهۀ ۱۳٤۰، همکاری تبلیغاتی نشریات وابسته به ساواک بر ضد مخالفان شدت گرفت. زیاده‌روی نشریات وابسته در انتقاد و اهانت به مخالفان سیاسی و چریکی حکومت چنان گسترده شد که گروههای چریکی، برخی مدیران مسئول نشریات وابسته را تهدید به قتل کردند و ساواک برای حفاظت از جان این جان‌نثاران حکومت، بر تمهیدات و تدابیر امنیتی خود افزود. با این احوال صاحبان نشر و نویسندگان نشریات وابسته، هیچ‌گاه به حملات مخالفان سیاسی ـ چریکی حکومت دچار نشدند و به همکاری خود با ساواک ادامه دادند. این عده تنها در واپسین ماههای حکومت پهلوی که سقوط حتمی رژیم مشخص شد، از جرگه طرفداران رژیم خارج شدند.

سانسور کتاب

ساواک بر چاپ، انتشار و توزیع کتاب نیز نظارت داشت. معمولاً نسخه‌ای از کتاب تدوین شده قبل از چاپ و انتشار در اختیار ساواک قرار می‌گرفت و کارشناسان سانسور پس از مطالعه و بررسی نهایی اثر، رأی به چاپ و یا توقیف آن می‌دادند. نظارت ساواک صرفاً بر محتوای اثر محدود نمی‌شد، بلکه صلاحیت و پیشینه سیاسی، اجتماعی نویسندگان و پدیدآورندگان کتاب نیز هم‌زمان با آثار ارائه شده، مورد بررسی و ارزیابی ساواک قرار می‌گرفت. هرگاه

نویسندگان، پیشینه سیاسی به اصطلاح سوئی داشتند، کتاب آنان امکانی برای چاپ و نشر نمی‌یافت.

تا اواسط دهۀ ۱۳٤۰، مقررات قانونی لازم‌الاجرا و منسجمی برای نظارت حکومت برکار چاپ و انتشار کتاب وجود نداشت و مراجع انتظامی ـ امنیتی نظیر ساواک، شهربانی و وزارت فرهنگ و هنر بر این موضوع نظارت داشتند. البته در این میان، ساواک نقش قاطع‌تری اعمال می‌کرد و مأموران و خبرچینان آن فعالتر بودند. ساواک بر کار چاپخانه‌ها کنترل داشت؛ گفته می‌شد در بسیاری از چاپخانه‌های کشور مأمورانی از ساواک به کار اشتغال دارند. به همین دلیل بسیاری از چاپخانه‌ها برای رد یا قبول چاپ و انتشار کتاب نویسندگان و شرکتهای انتشاراتی، در بلاتکلیفی به سر می‌بردند. چاپ کتاب مخالف با خواسته‌های ساواک و حکومت موجب تعطیلی چاپخانه‌های خاطی و گرفتاریهای مسئولان و کارکنان آن بود. برخی چاپخانه‌ها، کتابهایی را مخفیانه چاپ کرده و به صورت پنهان و یا نیمه علنی به چندین برابر قیمت واقعی می‌فروختند. از اواسط دهۀ ۱۳٤۰ که مبارزات چریکی و انتشار کتاب و جزوات سیاسی و ایدئولوژیکی مخالف حکومت به طور مخفی افزایش یافت، سانسور نیز از انسجام بیشتری برخوردار شد. مؤسسات انتشاراتی و نویسندگان موظف شدند قبل از انتشار کتاب، نسخه‌هایی از آن را در اختیار ساواک و وزارت فرهنگ و هنر قرار دهند تا پس از بررسی نهایی درباره انتشار یا عدم انتشار آن تصمیم نهایی اخذ شود. به چاپخانه‌ها نیز هشدار داده شد که قبل از چاپ، هماهنگی لازم را با مراجع حکومتی و ساواک انجام دهند. در این میان به اعتراضات و انتقادات گاه و بی‌گاه برخی مجامع روشنفکری و یا مجامع بین‌المللی و مخالفان سیاسی حکومت در تقبیح سانسور وقعی نهاده نشد.

از اواخر دهۀ ۱۳٤۰ در وزارت فرهنگ و هنر اداره‌ای با نام « نگارش» تشکیل شد که تقریباً همه اعضا و کارشناسان آن یا کارمند ساواک بودند و یا با ساواک رابطه داشتند. وظیفه این اداره بررسی کتابها قبل از چاپ و انتشار بود. برخی نویسندگان دستگیر و راهی زندان شده و تحت شکنجه قرار گرفتند؛ نیز از انتشار هزاران جلد کتاب پس از چاپ جلوگیری شد و صاحبان بسیاری از چاپخانه‌ها و مؤسسات انتشاراتی به دست ساواک شکنجه شدند و در آستانه دهۀ ۱۳۵۰، نشر کتاب دچار بحران شد. به تدریج گروههای سانسور کتاب در تعدادی از وزارتخانه‌ها و دوایر دولتی تشکیل شد؛ گروه سانسور ساواک، گروه سانسور وزارت فرهنگ و

هنر، گروه سانسور شهربانی، گروه سانسور حزب رستاخیز و گروه سانسور وزارت اطلاعات و جهانگردی، از این موارد است. در مواردی هم علاوه بر جمع‌آوری کتابهای به اصطلاح «ناباب و مضره»، نویسندگانشان و مسئولان چاپخانه و مؤسسه انتشاراتی مربوطه، دستگیر و تحت شکنجه قرار می‌گرفتند. تعدادی از مهمترین سانسورچیان از توده‌ایها و دیگر گروههای چپ بودند که از دهۀ ۱۳۳۰ به بعد، به خدمت حکومت درآمده بودند. کتابها پیش از چاپ، از سانسور ساواک می‌گذشت و مواردی که ضرورت داشت حذف و اضافه و یا تغییر یابد تذکر داده می‌شد. اینگونه «توصیه‌های لازم» که معمولاً از طریق افرادی چون عطاءالله تدین، محمود جعفریان، مهدی برادران قاسمی، پرویز نیکخواه و دیگران داده می‌شد، ناشران را از انتشار «انواع کتبی که نباید چاپ شود» منع می‌کرد. در چنین شرایطی شمارگان چاپ در ایران همواره روندی نزولی داشت، تا جایی که از دهۀ ۱۳٤۰ شمارگان کتابها معمولاً بین هزار تا پانصد جلد و بلکه کمتر در نوسان بود. کتابهای با ارزش علمی و قابل اعتنا نیز در حکم کیمیا بود و معمولاً کتابهایی با مضامین جنسی، عشقی و ضداخلاقی بیشترین شمارگان چاپ را به خود اختصاص می‌داد. از جمله اقدامات ساواک برای بی‌اعتبار کردن نویسندگان و پدیدآورندگانی که در صف مخالفان حکومت قرار داشتند، بدنام کردن آنان در اذهان عمومی بود. گاه اتفاق می‌افتاد که مطالبی در تمجید و ستایش از حکومت در نشریات به قلم این نویسندگان منتشر می‌شد، در حالی که خود آنان اطلاعی از آن نداشتند و امکانی نیز برای تکذیب این مقالات نبود.

ساواک در سانسور کتاب از مقررات خاصی پیروی نمی‌کرد و هر طور می‌خواست، عمل می‌کرد. در موارد متعدد از صدور مجوز چاپ برای کتابی که پیش از آن بارها چاپ و منتشر شده بود جلوگیری می‌کرد و یا از انتشار کتاب داستانی به صرف این که در آن شاه و یا شاهزاده‌ای مقتول می‌شد، جلوگیری می‌کرد. چنانکه نمایشنامه‌های هملت و مکبث ـ اثر شکسپیر ـ تنها به دلیل همین موضوع از ادامه انتشار در ایران بازماندند. ضمن اینکه برخی نویسندگان نیز صرفاً به دلیل اینکه، فردی از مخالفین حکومت در نامه‌ای به عبارت و یا جمله‌ای از کتاب او استناد می‌کرد و یا به مناسبتی آن را نقل کرده بود، تحت تعقیب ساواک قرار گرفته، زندانی و شکنجه می‌شد و کتابش نیز توقیف و از کتابفروشیها جمع می‌شد. در این شرایط برخی نویسندگان به ناچار جلای وطن کرده، نوشته‌های خود را در خارج کشور به

چاپ رساندند؛ بسیاری از این کتابهای ترجمه شده نیز توسط ساواک ممنوع‌الانتشار تشخیص داده شده و برای همیشه توقیف می‌شدند.

از دیگر اقدامات ساواک حمایت از برخی مؤسسات انتشاراتی بزرگ و از میان برداشتن بسیاری از ناشران کوچک و خرده‌پایی بود که کنترل آنها به انرژی، زمان و نیروی بسیاری نیاز داشت. در همین راستا با کمک ساواک برخی از مهمترین و بزرگ‌ترین مؤسسات انتشاراتی علی‌الظاهر خصوصی (ولی کاملاً تحت سلطه و حمایت ساواک) سهام شرکتهای کوچک را خریدند و بسیاری از مؤسسات نشر کتاب از گردونه فعالیت خارج شدند. مؤسسات بزرگ انتشاراتی، تحت نظارت کامل ساواک، آثار دلخواه حکومت را با شمارگان سفارشی و با کیفیتی مطلوب چاپ می‌کردند و نسبت به بازگشت سرمایه‌گذاریهای انجام شده نیز دغدغه‌ای نداشتند. در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی و در واپسین روزهای حیات پهلوی، کارکنان وزارت فرهنگ و هنر طی اعلامیه‌ای، فهرست طولانی از سانسورچیان کتاب منتشر ساختند.

با تمام تمهیداتی که صورت می‌گرفت، تا واپسین روزهای حیات حکومت پهلوی، برخی چاپخانه‌ها به طور مخفیانه جزوات مخالفان سیاسی حکومت را چاپ می‌کردند. هرچند در موارد متعدد ساواک موفق می‌شد با کشف این چاپخانه‌ها و دستگیری عوامل آن رعبی در دل دیگر چاپخانه‌داران بیافکند، اما هیچ‌گاه نتوانست روند چاپ و انتشار مخفیانه کتابهای مختلف سیاسی، روشنفکری و مذهبی را کاملاً متوقف کند. از جمله پدیده‌های بازار چاپ و نشر در دهه‌های ۱۳٤۰ و ۱۳۵۰، چاپ آثار معروف به جلد سفید و زیراکسی بود که به صورت گسترده چاپ می‌شد و در اواسط دههٔ ۱۳۵۰ به اوج رسید. این کتابها، فاقد جلد و صحافی قابل اعتباری بود و صرفاً محتوا و متن اصلی‌اش با رویه‌ای نازک و سفید که معمولاً عنوان نداشت و در قطعهای کوچک تهیه شده بود و ردّی از چاپخانه مربوطه نیز بر خود نداشت، به طور وسیع منتشر می‌شد. چاپ و انتشار آثار زیراکسی و جلد سفید، از مهمترین پدیده‌های کتاب در عصر پهلوی دوم به شمار می‌رود و نقش قابل توجهی در انتشار جزوات سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیکی مخالفان در بین مردم داشت. ساواک علاوه بر سانسور کتابهای انتقادی علیه حکومت، آثار و نوشته‌هایی را که مطالب انتقادی درباره برخی کشورهای بیگانه هم‌پیمان با رژیم پهلوی داشت ممنوع‌الانتشار کرده بود. از مهمترین این کشورها اسرائیل بود

که انتشار کتابی در انتقاد از آن ممنوع بود و ساواک و سایر مراجع دولتی با متخلفین برخورد می‌کردند. چنانکه وقتی علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی کتاب عربی «القضیهٔ الفلسطینیه» نوشته اکرم زعیتر، مورخ و پژوهشگر اهل اردن هاشمی را با عنوان «سرگذشت فلسطین» ترجمه و به دور از چشم ساواک چاپ و منتشر کرد، با واکنش شدید این سازمان روبرو شد. ساواک تلاش بسیاری برای جمع‌آوری نسخه‌های منتشر شده در کشور به کار بست، اما برخلاف انتظار، این کتاب بارها به طور مخفی چاپ شد و تهدیدات و هشدارهای ساواک، کمتر نتیجه‌بخش شد. بسیاری از کتابهای داستان و آثار ادبی و هنری که ساواک تصور می‌کرد درصددند در قالب استعاره، تشبیه، کنایه و نظایر آن حکومت پهلوی را مورد انتقاد قرار دهند نیز در ردیف کتابهای ممنوع‌الانتشار قرار داشتند. به طور نمونه کتاب «شهر مورچگان» نوشته حسن میثمی که طی آن کوشیده بود زوایایی از زندگی مورچگان و نقشی را که برخی از آن حشرات در بهره‌کشی از دیگر هم‌نوعان داشتند به تصویر بکشد، توسط ساواک مضر تشخیص داده شد. حکومت می‌کوشید با کارگردانی ساواک از نویسندگان و پدیدآورندگان آثار فرهنگی دلجویی کرده و آنها را به خود جذب کند. از جمله این اقدامات برگزاری کنگره نویسندگان و اندیشمندان وابسته به حکومت در تابستان ۱۳٤٦ بود. به رغم شرکت بعضی از نویسندگان وابسته و برخی نوقلمان، بسیاری از روشنفکران و اهالی قلم این کنگره را محکوم کرده و حاضر به همکاری با حکومت نشدند. اینگونه اقدامات ساواک خود عاملی برای انسجام هرچه بیشتر نویسندگان و اهالی قلم و تشکیل برخی تشکلهای صنفی نظیر کانون نویسندگان ایران شد.

ساواک مراقب بود کتابهای ممنوعه داخلی در اختیار مخالفان سیاسی حکومت در خارج کشور قرار نگیرد و کتابهای خارجی که مضر تشخیص می‌داد وارد کشور نشود. بسیاری از کتابهای سیاسی، اجتماعی، تاریخی، فلسفی، شعر، رمان، داستان و نظایر آن در دوره پهلوی در زمره کالاهای قاچاق محسوب می‌شد و دارندگان آن در ردیف متهمان و در واقع مجرمان سیاسی قرار داشته و در صورت کشف آن توسط ساواک، دارندگان آن دچار مشکلات عدیده‌ای می‌شدند که خلاصی از آن چندان هم آسان نمی‌نمود.

فرهنگ‌ستیزی در عرصه بین‌المللی

منابع موجود نشان می‌دهد که هرگونه ارتباط و همکاری فرهنگی، هنری و دانشگاهی ایران با مجامع مختلف بین‌المللی و خارجی صرفاً از طریق ساواک صورت می‌گرفت. افراد و گروههای فرهنگی ـ هنری تنها با هماهنگی ساواک قادر بودند در مجامع مختلف بین‌المللی حضور یافته و تبادل‌نظر کنند. ضمن اینکه بسیاری از طرحهای نمایشی و ظاهرفریب حکومت در عرصه‌های مختلف فرهنی، هنری و روشنفکری در عرصه‌های بین‌المللی با هماهنگی ساواک صورت می‌گرفت. در همان حال سمینارهای بین‌المللی که هر از گاه درباره مسائل مختلف فرهنگی، اجتماعی و مباحث جهانی و بین‌المللی به میزبانی ایران برگزار می‌گردید، توسط ساواک کنترل می‌شد. علاوه بر مسائل امنیتی و اجرایی این سمینارها، ساواک در بسیاری از مسائل محتوایی و چند و چون ارائه مطالب و سخنرانیها نیز دخالت قابل توجهی می‌کرد. در این سمینارها انتقاد از مشی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی رژیم پهلوی ممنوع بود و تلاش می‌شد از این گردهماییها نیز به سود حکومت بهره گرفته شود. ساواک مراقب بود تا خبرنگاران و نویسندگان نشریات خارجی که وارد ایران می‌شدند، مطالب خود را در راستای اهداف و خواسته‌های حکومت تنظیم کنند و از ارائه اخبار و گزارشاتی در مقابله با سیاستهای حکومت و نیز انعکاس واقعیات تلخ سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مردم ایران اجتناب کنند. در این راستا تطمیع نشریات و رسانه‌های خارجی با ستایش آنها از حکومت همراه بود.

ساواک مراقب بود، نشریات و روزنامه‌های خارجی که مطالبی در مخالفت با حکومت منتشر می‌کردند وارد کشور نشود. به رغم تمام تلاشهایی که ساواک برای جلوگیری از انتشار مطالب مخالف نشریات و رسانه‌های خارجی انجام می‌داد، هر از گاه مطبوعات و رسانه‌های خارجی اخباری درباره نواقص و مشکلات موجود در نظام سیاسی ایران منتشر می‌کردند. به‌ویژه درباره عملکرد سوء ساواک در کشور مطالب مبسوط و قابل‌توجهی در نشریات و رسانه‌های خارجی منتشر می‌شد که موجبات خشم حکومت را نیز فراهم می‌آورد.

ساواک برای ساخت فیلمهای تبلیغاتی درباره رژیم پهلوی و نقش آن در توسعه و پیشرفت کشور و ارائه چهره‌ای سراسر به اصطلاح «گل و بلبل» از ایران، با برخی گروههای هنری، رسانه‌ای و فیلم‌سازان و مستندسازان اروپا و امریکا مذاکره داشت و با همکاری وزارت امور خارجه و وزارت دربار، گروههایی از این دست، با صرف هزینه‌های کلان، به ایران دعوت

می‌شدند تا فیلمهایی تبلیغاتی به نفع حکومت تهیه کرده و در رسانه‌های خارجی به نمایش گذارند.

از جمله مهمترین مراکزی که ساواک در تعیین خط‌مشی و هدایت آن نقش قابل توجهی داشت سازمان جلب سیاحان بود. به دلیل جایگاه ویژه این سازمان در سازماندهی آمد و شد گردشگران خارجی به ایران، ساواک مأموران بسیاری در آن گمارده بود. این سازمان بر جنبه‌های فرهنگی ـ تبلیغاتی گردشگران خارجی نظارت می‌کرد و تلاش داشت بهره‌برداریهای لازم از آمد و شد آنها بشود. ساواک در تلاش بود از طریق صنعت گردشگری چهرهٔ مطلوبی از نظام سیاسی پهلوی و نیز زندگی مردم ایران به جهانیان معرفی شود. ساواک مراقب بود تا گردشگران خارجی کمتر مجال بازدید از مناطقی را بیابند که چهره نامطلوبی از مشکلات کشور را به نمایش می‌گذارد. تلاش می‌شد صحنه‌های نامطلوب و آزاردهنده زندگی اجتماعی، فردی و معیشتی مردم در گوشه و کنار کشور، در مسیر حرکت و دید و بازدیدهای گردشگران خارجی قرار نگیرد. با این وجود، برنامه‌های پیشگیرانه ساواک، همیشه قرین موفقیت نبود و در مواردی گردشگران صحنه‌های زننده‌ای از زندگی تأسف‌بار مردم ایران را ثبت و ضبط می‌کردند.

از دیگر اقدامات ساواک انتشار اخبار و اطلاعات کنترل شده درباره کشورهای جهان در نشریات و رسانه‌های گروهی (رادیو و تلویزیون) بود. بدین ترتیب نوع روابط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی حکومت پهلوی با کشورهای مختلف جهان تأثیر مستقیمی در انعکاس اخبار و مسائل مربوط به آن کشورها داشت و جهت‌دهی کلی آن توسط ساواک تعیین می‌شد. هر از گاه ساواک در دستورالعملهایی معین می‌کرد که درباره هر یک از کشورها گزارشات مربوط را چگونه و با چه کیفیتی چاپ و منتشر کنند. در این باره موضع‌گیری هدفمند و از پیش تعیین شده ساواک درباره کشورها نیز دنبال می‌شد. ساواک درباره کشورهایی که رابطه خوبی با حکومت پهلوی نداشتند، سیاستهای سخت‌گیرانه‌ای دنبال می‌کرد. کشورهای کمونیستی و بلوک شرق و شوروی، عراق و مصر از جمله مهمترین کشورهایی بودند که ساواک مسائل فرهنگی، خبری و نظایر آن را با حساسیت بیشتری پی می‌گرفت.

ساواک و فراماسونری

پدیده فراماسونری در ایران سابقه‌ای تقریباً طولانی پشت سر گذاشته است. حداقل از اوایل دوران قاجار و از آغاز قرن نوزدهم میلادی به بعد، ایرانیانی را می‌شناسیم که در برخی لژهای فراماسونری عضویت یافته‌اند. با این احوال تا اواخر قرن نوزدهم و دوره سلطنت ناصرالدین شاه این پدیده هنوز در ایران قوام جدی نیافته بود. از اواسط دوره سلطنت ناصرالدین شاه، به تدریج بسیاری از رجال و متنفذین محلی در لژهای فراماسونری عضویت یافتند. در آستانه شکل‌گیری انقلاب مشروطیت، این پدیده رشد کمی و کیفی چشمگیری یافت و تا واپسین سالهای عمر سلسله پهلوی ادامه داشت. در دوره سلطنت رضاشاه، فعالیت لژهای فراماسونری و ایرانیان عضو این لژها تحت‌تأثیر فضای خفقان‌آلود سیاسی کمتر نمود داشت. گفتنی است بسیاری از رجال درجه اول آن دوره که محصول انقلاب مشروطه و پس از آن بودند، در لژهای فراماسونری عضویت داشتند. پس از سقوط رضاشاه و آغاز سلطنت محمدرضا، فعالیت لژهای فراماسونری رونق گرفت. از اواخر دهۀ ۱۳۲۰ و در تمام دهۀ ۱۳۳۰، این روند گسترش یافت و طی سالهای بعد شتاب گرفت. با تأسیس و آغاز فعالیت ساواک، لژهای متعدد فراماسونری و نیز اعضای آن تحت مراقبتهای ساواک قرار گرفتند. البته ساواک در روند فعالیت لژهای فراماسونری و اعضای آن دخالتی نداشت. شایان ذکر است که اکثر قریب به اتفاق اعضای لژهای ماسونی، از رجال درجه اول و ذی‌نفوذ کشور بودند و مجموعه حاکمیت و شاه نیز از چند و چون و حیطه فعالیت آنان اطلاع داشت. قبل از تأسیس ساواک، اداره اطلاعات شهربانی درباره فعالیت فراماسونها و لژهای فراماسونی در ایران، اطلاعات و اخبار پراکنده‌ای جمع‌آوری می‌کرد. پس از تأسیس ساواک، در ابتدا مدیران این سازمان درباره چگونگی برخورد با فراماسونری و نوع اقدامات نظارتی بر فعالیت آن، به جمع‌بندی دقیقی نرسیده بودند و چند بخش مختلف به طور پراکنده اطلاعات این گروهها را جمع‌آوری و در پرونده‌هایی جداگانه بایگانی می‌کردند. اما از سال ۱۳۴۳ش. به بعد ساواک بخش ویژه‌ای در اداره کل سوم ایجاد کرد که وظیفه آن مراقبت بر فعالیت لژهای فراماسونری در ایران و ارتباطات آن با سایر لژهای ماسونی در خارج از کشور بود. ساواک برای اولین بار، برای لژهای ماسونی وابسته به کشورهای انگلستان، فرانسه، آلمان و امریکا پرونده‌های جداگانه و مجزایی تشکیل داده و طی بخشنامه‌هایی از ساواکهای شهرستانها خواست فعالیت لژهای فراماسونری را در نقاط مختلف کشور زیر نظر بگیرند. در همان حال

اداره کل سوم ساواک از اداره کل نهم این سازمان خواست اطلاعات زیر را درباره لژهای فراماسونری در اختیار آن اداره کل قرار دهد: ۱ـ تاریخچه فعالیت لژهای فراماسونری در جهان و ایران ۲ـ نوع و چگونگی ارتباط لژهای فراماسونری ایران با تشکیلات ماسونی در جهان ۳ـ اهداف و مقاصدی که لژهای فراماسونری در ایران دنبال می‌کنند. ٤ـ تهیه فهرست کاملی از اعضا و گردانندگان لژهای ماسونی در ایران ٥ـ تهیه فهرست کاملی از اسامی و تعداد لژهای ماسونی فعال در بخشهای مختلف کشور و نیز ذکر اسامی اعضا و گردانندگان آن. در همین ارتباط، کتابها و منابع متعددی درباره فراماسونری شناسایی و در اختیار بخشهای مطالعاتی و پژوهشی ساواک قرار گرفت. هر از چندی، آخرین اطلاعات و یافته‌های ساواک درباره فعالیت لژهای فراماسونری در ایران و جهان طی گزارشات سری در اختیار مسئولان ذی‌ربط در دولت و حکومت قرار می‌گرفت. در این میان شاه مشتاق بود ساواک اطلاعات مربوط به فعالیتهای لژهای فراماسونری را در اختیار او قرار دهد. شاه تا هنگام تشکیل لژ بزرگ ایران در اواخر دههٔ ۱۳٤۰ که به پیوستگی و ارتباط لژهای پراکنده با یکدیگر انجامید و افراد مورد اعتماد شاه را در رأس آن نشاند، از تبعات فعالیتهای گسترده لژهای ماسونی نگران بود. شاه معتقد بود که احتمالاً برخی کشورهای خارجی (به‌ویژه انگلستان) از طریق اعضای لژهای ماسونی در ایران می‌توانند خطراتی متوجه حکومت او سازند. شاه از اواخر دههٔ ۱۳۲۰ لژ همایون یا پهلوی را سازماندهی کرد که محمد خلیل جواهری در رأس آن قرارداشت و به کانون ارتباطی شاه با فعالیتهای مجامع و تشکیلات فراماسونری در ایران و لژهای ماسونی جهانی تبدیل شد. پس از تشکیل ساواک، امریکا مشتاق بود این سازمان بخشی از نیروی خود را صرف نظارت و کنترل بر فعالیت لژهای فراماسونری کند، چرا که معروف بود فراماسونها عمدتاً با محافل وابسته به انگلستان در ارتباط هستند؛ امریکا امیدوار بود از طریق ساواک در جریان فعالیتهای این لژهای ماسونی قرار گیرد. بسیاری از اعضا و گردانندگان لژهای فراماسونری از مراقبتهای ساواک اطلاع داشتند و به رغم تمام احتیاطهایی که در گزینش اعضای جدید و ارتباط لژها با یکدیگر می‌شد، می‌دانستند که ساواک بر بسیاری از رفتارها و فعالیتهای کلی لژها اشراف دارد. ساواک هر از گاه برای کسب اطلاعات بیشتر از لژهای مختلف ماسونی، اسناد و مدارکی از آنان سرقت می‌کرد و یا در محل تشکیل جلسات لژهای ماسونی انواع وسایل و تجهیزات شنود نصب می‌کرد و به سانسور مکاتبات اعضای لژهای ماسونی با یکدیگر و دیگر افراد در داخل و خارج کشور اقدام می‌کرد.

نیز ساواک برای جلب اعتماد و همکاری برخی اعضای لژهای ماسونی تلاش می‌کرد. بدین ترتیب ساواک از اواسط دهۀ ۱۳٤۰ به بعد، به تدریج در مجامع و محافل ماسونی نفوذ کرد و از جزئیات فعالیتهای آنها در زمینه‌های مختلف آگاهی یافت.

ساواک با نظارت بر لژهای وابسته به لژ بزرگ ایران، به حوادث و رخدادهای پشت پرده بین رجال و متنفذین حکومت اشراف بیشتری یافت. به عبارت دیگر ساواک با مراقبت از محافل و مجالس ماسونی، به دسته‌بندیها، اقدامات، اختلافات، موضعگیریها، زد و بندها و دیگر مسائلی که در بیرون از محافل ماسونی و در محیط اداری ـ مدیریتی اعضای لژها در جریان بود، دست می‌یافت. از اواسط دهۀ ۱۳٤۰ ساواک روش ساده‌تری برای کنترل اعضای لژهای فراماسونری در پیش گرفت و آن الزام اعضای لژهای فراماسونری به تکمیل پرسش نامه‌های ویژه‌ای بود که طی آن پیشینه فعالیت در لژهای ماسونی و سابقه خانوادگی و سیاسی، اداری و مسائل دیگر شرح داده می‌شد. البته برخی از اعضای بلندپایه و عادی لژهای ماسونی با ساواک رابطه داشتند و اطلاعات لازم را در اختیار این سازمان قرار می‌دادند. بدین ترتیب اسامی و مشخصات مختلف از سوی شعب و نمایندگیهای ساواک در مناطق مختلف شناسایی شده و پرونده‌های مجزا و طبقه‌بندی شده ویژه‌ای برای هر یک از این گروههای ماسونی تشکیل شده و نیز درباره ارتباطات سیاسی، اجتماعی، خانوادگی و اقتصادی این افراد، اطلاعات سودمندی جمع‌آوری گردیده بود. بعدها و در پایان حکومت پهلوی، استادان اعظم و سردمداران لژهای فراماسونری در ایران صراحتاً اعتراف کردند که ساواک بر مجموعه فعالیتهای آنان اشراف داشت و در بسیاری از مجامع و محافل ماسونی مأمورانی از ساواک حضور داشته و اطلاعات لازم را در اختیار این سازمان قرار می‌دادند. ساواک آگاه بود که میان پیوستن به لژهای فراماسونری و انتصاب به پستهای مهم و حساس سیاسی، اداری و کسب مشاغل اقتصادی و نظایر آن ارتباط مستقیمی وجود دارد. فراماسونهای ایران، به‌ویژه از اواسط دهۀ ۱۳٤۰ به بعد، به تدریج نسبت به رژیم پهلوی همدلی بیشتری یافته و بسیاری از سیاستها، اقدامات و رویکردهای آن را در زمینه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی تأیید می‌کردند. با این احوال ساواک تا واپسین سالهای عمر حکومت پهلوی، مراقب بود تا اعضای لژهای فراماسونری سخنی در مخالفت با حکومت بر زبان نیاورند. البته اعضای بلندپایه و کلیدی لژهای ماسونی از وابستگان نزدیک حکومت بودند و مخالفتهای احتمالی و گاه و

بیگاه، عمدتاً در میان اعضای غیر شاخص و عادی لژها صورت می‌گرفت و این موضع‌گیریها به ندرت از دید ساواک پوشیده می‌ماند.

علاوه بر لژهای فراماسونری، پدیده دیگری که در میان رجال، صاحبان نفوذ و شخصیتهای مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی رواج یافت، باشگاههای روتاری و لاینز بود و محافل متمایل به امریکا در آن عضویت داشتند. این باشگاهها که نسبت به لژهای فراماسونری آشکارتر بودند، در رقابت با لژهای ماسونی شکل گرفته بود. بدین ترتیب اعضای باشگاههای لاینز و روتاری به محافل امریکایی وابسته بودند. امریکا راغب بود اعضای لژهای فراماسونری در موضع ضعف قرار گیرند و اعضای باشگاههای لاینز و روتارینها در مشاغل حساس و پستهای مدیریتی ـ سیاسی مهم گمارده شوند. بر همین اساس، گفته می‌شد سیا و ساواک در افشای اسامی اعضای لژهای فراماسونری در سالهای پایانی دههٔ ۱۳٤۰، نقش اصلی داشتند. اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد که ساواک بر مجموعه فعالیتهای باشگاههای لاینز و روتاری نیز مراقبت می‌کرد و با تشکیل پرونده‌های مجزا و مستقل برای مجامع و اعضای این باشگاه، اطلاعات مورد نیاز را ثبت و ضبط می‌نمود. چاپ و انتشار کتاب اسماعیل رائین تحت عنوان «فراموشخانه و فراماسونری در ایران» مقدمه تشکیل لژ بزرگ ایران در اسفند ۱۳٤۷ شد که البته ساواک در تدوین، چاپ و انتشار آن نقش مهمی برعهده داشت. اسماعیل رائین ارتباط نزدیکی با سیا و ساواک داشت و کتابش را نیز با همکاری و هدایت مشترک این دو سرویس تدوین و منتشر کرد.

اردشیر زاهدی، از رجال درجه اول دربار پهلوی، هم اذعان کرده که کتاب رائین با هدایت و حمایت و سرمایه‌گذاریهای ساواک و سیا تدوین، چاپ و منتشر شده است و هدف نهایی آن تضعیف موقعیت رجال و شخصیتهای طرفدار بریتانیا در کشور بود. شاه انتظار داشت انتشار کتاب رائین و افشای اسامی فراماسونها، موجبات تضعیف موقعیت آنان را در مجموعه حاکمیت فراهم آورد. هنگامی که جلد سوم کتاب رائین منتشر شد محافل قدرتمند ماسونی در ایران درصدد برآمدند از پخش و توزیع آن جلوگیری کنند. هم‌زمان با چاپ کتاب رائین برخی از نشریات و روزنامه‌های وابسته به حکومت و ساواک تحت‌تأثیر هدایت این سازمان مطالب و مقالاتی درباره پدیده فراماسونری و فراماسونها چاپ و منتشر کرده، حملات و انتقادات هدایت شده‌ای متوجه محافل ماسونی و نفوذ آنان در کشور کردند. هم‌زمان با

انتشار کتاب رائین، تلاش دیگری هم توسط ساواک صورت گرفت تا کتاب و یا آثار دیگری به قلم نویسندگان و پژوهشگران دیگر دربارهٔ پدیده فراماسونری و فراماسونها در ایران تدوین و چاپ و منتشر گردد. تقریباً هم‌زمان با انتشار جلد سوم کتاب رائین، محمود کتیرایی نیز کتابی تحت عنوان «فراماسونری در ایران از آغاز تشکیل تا لژ بیداری ایران» چاپ و منتشر کرد که مورد توجه ساواک قرار گرفت و تصمیم گرفته شد برای ادامه کار همکاریهای لازم با او صورت گیرد. از دیگر کسانی که در سال ۱۳٤۹ کتابی درباره فراماسونری نوشت ابراهیم الفت بود که اثر او نیز مورد توجه ساواک قرار گرفت. ولی‌الله یوسفیه هم کتاب دیگری تحت عنوان «سازمان جهانی فراماسونری» نوشت که آن هم با استقبال ساواک روبرو شد.

بدین ترتیب و با تمهیداتی که از سوی دربار و ساواک اندیشیده شده بود، به سرعت موجبات تشکیل لژ بزرگ ایران فراهم شد و چنانکه از اسناد و مدارک موجود برمی‌آید ساواک بر روند تأسیس و فراز و نشیبهایی که در جریان تشکیل لژ بزرگ ایران وجود داشت، نظارت می‌کرد. ساواک طی گزارشات منظمی به روند تشکیل لژ بزرگ ایران با متشکل شدن اعضای لژهای ماسونی وابسته به لژ بزرگ اسکاتلند (انگلستان)، فرانسه و آلمان اشارات جالب توجهی دارد و از تمهیدات و تسهیلاتی نام می‌برد که پس از تشکیل لژ بزرگ ایران، از سوی حکومت برای قوام یافتن فعالیت آن اندیشیده شده بود. ساواک از برخی مخالف‌خوانیهایی گزارش می‌دهد که در جریان ادغام لژهای متعدد و پراکنده ماسونی و تشکیل لژ بزرگ ایران از سوی برخی اعضای بلندپایه و استادان اعظم لژها ابراز می‌شد. بدین ترتیب نهایتاً با ادغام لژهای وابسته به لژهای ماسونی آلمان، فرانسه و انگلستان، جعفر شریف امامی به عنوان استاد اعظم در رأس لژ بزرگ ایران جای گرفت و دکتر احمد علی‌آبادی و دکتر حسن امامی به عنوان دبیران لژ برگزیده شدند. با نفوذ و سلطه شاه بر لژ بزرگ ایران، ساواک نیز بر تمهیدات خود افزود و برخی اعضای بلندپایه ساواک نظیر ارتشبد نصیری ـ رئیس وقت ساواک ـ به عضویت لژ بزرگ ایران درآمدند. ساواک تا واپسین دوران عمر حکومت پهلوی مراقب بود تا اقدامات و فعالیتهای لژ بزرگ ایران و اعضای آن در مسیر دلخواه شاه ادامه یابد؛ این که شریف امامی، فرد مورد اعتماد شاه، به استادی اعظم لژ بزرگ ایران برگزیده شد در راستای همین هدف صورت گرفت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی اسناد و مدارک قابل توجهی درباره لژهای ماسونی و اعضای بسیار آن به دست آمد.

اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد که ساواک از همان نخستین ماههای تأسیس، بر فعالیتهای سالنهای سینما، فیلمهای سینمایی و مؤسسات و مسائل مربوط به نمایش و نظایر آن نظارت می‌کرد. سرلشکر تیمور بختیار نسبت به ضرورت نظارت و سانسور فیلمهای ایرانی و خارجی آماده نمایش در سینماها و سالنهای نمایش و نیز مجموعه‌های نمایشی حساس بود. دولت وقت نیز در «کمیسیون نمایش» که وظیفه آن نظارت بر نمایش فیلمهای سینمایی و دیگر مجموعه‌های نمایشی بود، جایگاه ویژه‌ای برای نمایندگان ساواک در نظر گرفته بود. از همان زمان، کمیسیون نمایش با حضور فعال نمایندگان ساواک، آئین‌نامه‌ها و مقرراتی درباره چگونگی و کیفیت نمایش فیلمهای سینمایی داخلی و خارجی در سالنهای نمایش و سینماها تدوین کرده و نیز درباره کارهای نمایشی و تئاتر خارجی نیز مقررات ویژه‌ای تنظیم شد. در این مقررات، مسائل امنیتی ـ اطلاعاتی مرتبط با امور نمایشی و سینما، اهمیت قابل توجهی داشت. در همان حال ساواک مراقب بود تا فیلم‌سازان، فیلم‌برداران و مستندسازان داخلی و خارجی درباره مناظر و جلوه‌های زشت و متأثرکننده کشور فیلمی تهیه نکنند و یا درباره زوایایی از زندگی شاه و خاندان سلطنتی که می‌توانست موجبات نمایش بخشهای تحقیر کننده از زندگی آنان را فراهم آورد، فیلمی ساخته نشود. با این احوال هر از چندی فیلمهایی مستند و یا داستانی درباره صحنه‌های زننده و دلخراش از زندگی ایرانیان، به دور از نظارت و کنترل ساواک، ساخته شده و در رسانه‌های خارجی به نمایش گذاشته می‌شد؛ اگر افرادی از ایران نیز در تهیه این تصاویر و فیلمها نقشی داشتند با برخوردهای شدید ساواک روبرو می‌شدند. برای پیشگیری از ساخت و نمایش فیلمهای مخالف حکومت، ساواک، معمولاً در بسیاری از استودیوهای فیلمبرداری، سالنهای نمایش و سینماها و در میان دست‌اندرکاران و سازندگان فیلمهای مختلف عوامل و مأمورانی داشت. ضمن اینکه بسیاری از مدیران و دست‌اندرکاران درجه اول استودیوهای فیلم‌سازی و گردانندگان سالنهای نمایش و سینماها از میان افراد مورد اطمینان حکومت برگزیده می‌شدند. به دلیل سخت‌گیریها و سانسور شدیدی که در کشور وجود داشت، صنعت فیلم‌سازی و سینما در ایران رشد قابل اعتنایی نکرد. ساخت و نمایش هر فیلمی که به نوعی، حتی غیرمستقیم و ضمنی، به اوضاع سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی انتقاداتی روا داشته بود، ممنوع بود و سازندگان اینگونه فیلمها به ندرت از تیر خشم ساواک رهایی می‌یافتند. در همان حال بازار دوبلاژ و نمایش فیلمهای

اروپایی و به‌ویژه امریکایی در ایران بسیار داغ و پرمخاطب بود. به غیر از این، از واپسین سالهای دهۀ ۱۳٤۰، ساواک دیگر به ندرت عوامل تولید و پخش فیلمهای سینمایی داخلی و خارجی را به دلیل نمایش صحنه‌های خلاف عفت عمومی با محدودیت مواجه می‌کرد. در میان صدها فیلم سینمایی که همه ساله در کشور نمایش داده می‌شد، ابتذال فرهنگی و جذابیتهای صحنه‌های خلاف عفت عمومی بیشترین اولویت را به خود اختصاص داده بود. در منابع موجود نمونه‌هایی از فیلمهای سینمایی ساخته شده توسط فیلم‌سازان ایرانی که توسط ساواک سانسور و از نمایش آنها جلوگیری به عمل آمده، نام برده شده است. از جمله این فیلمها عبارت بودند از:

آخرین عشق: دکتر اسماعیل کوشان ۱۳۳۰

از جهنم تا بهشت: سالار عشقی ۱۳٤۸

اسیر زن: رکنی ۱۳۵۷

اشک مادر: عزیزالله بهادری ۱۳۵۷

انفجار: ساموئل خاچیکیان ۱۳۵۷

التیماتوم: پرویز خطیبی ۱۳۳۰

برهوت: منوچهر مصیری ۱۳۵۷

بلندیهای واژگون: حسن ساسانپور ۱۳۵۰

پاداش بزرگ: قدرت‌الله بزرگی ۱۳۵٤

پرستش: داود اسماعیلی ۱۳۵۷

پیشواز: قدرت‌الله بزرگی ۱۳۵۷

در اوج افتخار: امیر شروان ۱۳٤۳

دنیای کوچک آنها: سیاوش شاکری ۱۳٤٤

دو کبوتر: ایرج فاطمی ۱۳۵۲

تپه ۳۰۳: امان منطقی ۱۳۵٦

تشنه باران: نادر قانع ۱۳۵٦

جاهل و محصل: امیر شروان ۱۳۵۷

جنجال بزرگ: سیاوش شاکری ۱۳۵۳

جوانمرد دهکده: خسرونژاد ۱۳٤۷

خشم و خون: ناصر محمدی ۱۳۵۳

خوش‌غیرت: پرویز نوری ۱۳۵۵

کوثر: منوچهر قاسمی ۱۳۵۳

گل صحرا: دکتر جنتی ۱۳۳۸

ماجراجویان: درویش‌صفت ۱۳٤٦

سنجر: سیروس الوند ۱۳۵۵

سیم‌خاردار: مهدی معدنیان ۱۳۵۵

شاهنامه آخرش خوشه: موثق سروری ۱۳٤۵

شب بازیگران: نادر قانع ۱۳۵۷

شکاف: اسماعیل پورسعید ۱۳۵۷

شیرعلی مردان: عبدالله غیابی ۱۳۵۱

عشق پیری: علی‌محمد نوربخش ۱۳۳۹

عقاب صحرا: علی‌محمد نوربخش ۱۳۳۷

علی بلبل: سیروس قهرمانی ۱۳۵۱

فاجعه: اسماعیل پورسعید ۱۳۵۷

فرار از بند: نادر قانع ۱۳۵٦

فرار از قانون: سردار جوکندریاسل ۱۳۳۸

فرجام: آراگل باباخانی ۱۳٤۹

فریاد شرم: نادر قانع ۱۳۵۷

قضا و قدر: احمد قضایی ۱۳٤٦

قصه خیابان دراز: محسن تقوایی ۱۳۵۳

کلید رمز: سیروس جراح‌زاده ۱۳۵۱

ماجراهای علاءالدین: پرویز نوری ۱۳۵۷

وقتی که آسمان بشکافد: فتح‌الله منوچهری ۱۳۵٤

وقتی که آفتاب غروب کند: هوشنگ کاوسی ۱۳٤۰

هوکانی: سیاوش یاسمی ۱۳٤۸

ساواک از همان آغاز، کار سانسور و ممیزی فیلم را در پوشش متظاهرانه حمایت از هنر، اخلاق و وحدت ملی پنهان کرده بود و بر اساس معیارهای حکومت، قیچی سانسور را متوجه فیلمهای مختلفی کرد که طی سالهای متمادی از سوی فیلم‌سازان، تهیه‌کنندگان و پدیدآورندگان هنر هفتم پای به عرصه وجود می‌نهادند. به تدریج آیین‌نامه‌ها، دستورالعملها و مقررات اجرایی لازم برای محدود ساختن به اصطلاح قانونی فیلم‌سازان تهیه و تنظیم شد که معیارهای موردنظر حکومت را بر جامعه سینمایی کشور تحمیل می‌کرد. ساواک نگران شکل‌گیری و پدید آمدن سینمایی پویا و اندیشمند بود که می‌توانست دامنه فعالیت خود را به انتقاد از حکومت ایران و فساد گسترده حاکم بر کشور بکشاند. به همین دلیل از همان آغاز راه، هرگونه تلاش انتقادی در عرصه سینما و فیلم بر فیلم‌سازان و پدیدآورندگان هنر فیلم‌سازی مسدود شد و این روند در تمام سالهای دههٔ ۱۳٤۰ و ۱۳۵۰ با شدت ادامه یافت. برهمین اساس، هرچه زمان سپری می‌شد، ساخت و نمایش فیلمهایی با مضامین اجتماعی، سیاسی و انتقادی به دست فراموشی سپرده شد و تولید فیلمهای بی‌محتوا مورد توجه قرار

گرفت. ضمن اینکه توسط ساواک دوبلاژ و نمایش فیلمهایی با محتوای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خارجی نیز ممنوع اعلام شده بود و صرفاً فیلمهایی از سینمای جهان دوبله و پخش می‌شد که گونه‌هایی از ابتذال فرهنگی و اخلاقی و لاابالی‌گری و نظایر آن را تشویق و ترغیب می‌کرد. سخت‌گیریها و مشکل‌تراشیهای ساواک به تدریج چنان گسترش یافت که در عمل تقریباً تمام فیلم‌سازان و تهیه‌کنندگان و پدید آورندگان آثار سینمایی و نمایش دچار خودسانسوری شدند. تا جایی که طی سالهای پایانی عمر رژیم پهلوی دیگر به ندرت فیلمهای ساخته شده با اعمال سانسور ساواک و دیگر نهادهای حکومتی مواجه می‌شدند. سانسور بر روند فیلم‌سازی مراحل متعددی سپری می‌کرد. در آغاز امر فیلم‌نامه و سناریو از زیر تیغ سانسور ساواک و دیگر نهادهای حکومتی می‌گذشت، در مرحله دوم فیلمی که از سناریوی تصویب شده ساخته می‌شد مورد بازبینی و بررسی مجدد قرار می‌گرفت و در این میان تعابیر، تفاسیر و برداشتهای خاص هیئت نظارت و سانسورچیان نهایتاً تعیین کننده رد یا قبول اثر تهیه شده بود. در بسیاری از موارد ساواک نگران تبعات سوء فیلمهای ساخته شده در خارج از کشور بود. چنانکه فیلم گاو ـ ساخته داریوش مهرجویی ـ تنها به این دلیل سالها در توقیف ماند که «خارج از کشور عکس‌العمل بدی خواهد داشت و می‌گویند هنوز در ایران دهاتی هست و هنوز از این جور اتفاقات می‌افتد.» با دخالتها و سیاستهای نظارتی نامعقول ساواک، برخی از مهمترین فیلمهای ساخته شده در داخل کشور علاوه بر اینکه از نمایش در سالنهای سینمای کشور منع شدند، از امکان راه‌یابی و شرکت در جشنواره‌های جهانی نیز بازماندند. در موارد متعددی حتی فیلمهای سفارشی ساخته شده برای رادیو و تلویزیون، وزارت فرهنگ و هنر و دیگر نهادهای حکومتی و دولتی نیز توسط ساواک توقیف شده و اجازهٔ نمایش نمی‌یافت. در کل، سانسور حاکم بر عرصه سینما و فیلم‌سازی مانع از بالندگی هنر هفتم در کشور شده، موجبات ابتذال هنری و فرهنگی در عرصه فیلم‌سازی و سینما را فراهم آورد.

از همان آغاز، ساخت سالنهای سینما و نمایش فیلم در شهرهای کشور با مخالفت علما و روحانیون و بخشی از مردم روبرو می‌شد و ساواک تلاش می‌کرد از گسترش مخالفتها جلوگیری کند. در شهرهای مذهبی نظیر قم، مخالفت و مقاومت عمومی در برابر طرحهای حکومت در ساخت سالنهای نمایش و سینما از شدت بیشتری برخوردار بود. علما و متدینین چنین استدلال می‌کردند که فیلمهایی که نمایش داده می‌شود، در درجه اول بسیاری از معیارهای اخلاقی و عفت عمومی را نادیده گرفته و ابتذال هنری و فرهنگی را تبلیغ می‌کند

و همچنین بسیاری از فیلمهای ساخته شده (و یا دوبله شده خارجی) به شعائر و ارزشهای اسلامی و دینی توجهی ندارند. در سالهای دهه ۱۳۳۰ و اوایل دهۀ ۱۳٤۰ که حکومت پهلوی با بحرانهای سیاسی ـ اجتماعی فراگیری مواجه بود، برخورد ساواک با مخالفان پدیده سینما و فیلمهای نمایش داده شده، احتیاط‌آمیز می‌نمود و تلاش می‌شد حتی‌الامکان موجبات رضایت علما، روحانیون و مردم، هر چند نسبی فراهم شود. اما این روند از اواسط دهۀ ۱۳٤۰ همواره سیر نزولی یافت و با گسترش استبداد حکومتی، ساواک در بسیاری از موارد پیشگام گسترش سینمای مبتذل و غیراخلاقی شد و به انتقادهای مخالفان نیز کم‌تر توجه نشان می‌داد.

تئاتر و هنرهای نمایشی نیز وضعیت بهتری نسبت به سینما و فیلم نداشت. در سالهای فعالیت ساواک، از اجرای بسیاری از نمایشنامه‌ها و آثار نمایشی توسط ساواک و مراجع حکومتی جلوگیری شد. برخی از مهمترین نمایشنامه‌نویسان و تهیه‌کنندگان امور نمایش نیز توسط ساواک ممنوع‌القلم شده و اجرای آثار آنان ممنوع شده بود. بسیاری از کارگردانان و اهالی تئاتر، به دلیل فشارهای سانسورچیان ساواک و نهادهای حکومتی، عملاً عرصه فعالیت هنری را ترک کرده بودند. دیگرانی هم که به انحاء گوناگون در این عرصه فعالیت داشتند، همواره سایه سنگین سانسورچیان حکومت را بر سر خود احساس می‌کردند. در چنین شرایطی تئاتر نیز به تدریج گرفتار آثار فاقد محتوا شد. تئاتر در بسیاری از شهرها و مناطق کشور به هنر حکومتی تبدیل شد و کارگردانان، بازیگران و نویسندگان آن دایم تحت کنترل و نظارت سانسورچیان ساواک و سایر مراجع سانسور قرار گرفتند.

مهمترین رسانه گروهی رسمی کشور، رادیو و تلویزیون، نیز در تمام سالهای حاکمیت پهلوی تحت کنترل و نظارت سانسورچیان ساواک قرار داشتند. بسیاری از مشاغل حساس و تأثیرگذار رادیو و تلویزیون در اختیار کسانی قرار داشت که با ساواک همکاری داشتند. تلویزیون به دلیل تأثیر فزاینده بر بینندگان خود، بیش از رادیو در خدمت اهداف تبلیغاتی حکومت قرار داشت. بسیاری از سانسورچیان زبده و تأثیرگذار ساواک در بخشهای مختلف رادیو و تلویزیون مشغول به کار بوده و برنامه‌های حکومتی تولید می‌کردند و ساواک، برای انتقاد، نکوهش و منزوی کردن مخالفان سیاسی حکومت، از تلویزیون بهره می‌برد. بسیاری از مصاحبه‌های تلویزیونی با صلاحدید و سازماندهی ساواک صورت می‌گرفت و در موارد متعدد، سئوالاتی که از مصاحبه‌شوندگان (موافق و یا مخالف حکومت) پرسیده می‌شد،

پیشاپیش توسط ساواک طراحی شده و مدتها درباره چند و چون آن گفتگو می‌شد. ساواک بر دیگر برنامه‌های رادیو و تلویزیون نیز نظارت داشت؛ چنانکه تمام فیلمها، سریالها و نمایشهای تلویزیونی قبل از پخش، توسط مأموران ساواک کنترل می‌شد. رادیو و تلویزیون در درجه نخست به عنوان اهرمی قدرتمند در مسیر اهداف تبلیغاتی رژیم پهلوی به کار گرفته می‌شد. در رادیو و تلویزیون مخالفان مورد هجوم قرار می‌گرفتند تا از گسترش نارضایتیهای عمومی جلوگیری شود. ساواک حتی درباره مسائل فنی پخش برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی نیز دخالت می‌کرد. همچنین درباره ضرورت نصب فرستنده‌های رادیویی و تلویزیونی در بخشهای مختلف کشور (به حسب ضرورتهای امنیتی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و نظایر آن) توصیه‌ها و پیشنهادات لازم‌الاجرایی را به مسئولان امر ارائه می‌داد. روند سانسور برنامه‌های رادیو و تلویزیون توسط ساواک، در تمام سالهای حکومت پهلوی ادامه داشت. به‌ویژه با آغاز حرکتهای مردمی دوران انقلاب اسلامی، ساواک بر سانسور برنامه‌های رادیو و تلویزیون افزود و تا واپسین ماههای حیات رژیم، این دو رسانه مهم کشور عمدتاً اخبار، اطلاعات و برنامه‌های ارائه شده توسط ساواک را پخش می‌کرد.

سانسور مکاتبات و کنترل ارتباطات

از جمله اقدامات گسترده ساواک کنترل نامه‌های مردم، به‌ویژه مخالفان سیاسی بود. ساواک برای اطلاع از مفاد نامه‌های مخالفان، فرمهای مخصوصی طراحی کرده بود و سانسورچیان، بر اساس محورهای مشخص شده نامه‌های موردنظر را کنترل می‌کردند.

گفته می‌شد بسیاری از مأموران ساواک در بخشهای مختلف ادارات پست به کار اشتغال داشتند و مکاتبات مخالفان سیاسی شناخته شده حکومت در اولویت برنامه‌های نظارتی ساواک قرار داشت. اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد که ساواک، مکاتبات و نامه‌های خصوصی تمام علما و روحانیون سرشناس مخالف حکومت و مرتبطین با آنها را کنترل می‌کرد. ساواک مراقب بود فرستندگان و گیرندگان مراسلات، از سانسور نامه‌هایشان اطلاع نیابند. مراسلات پستی مخالفان، صرفاً شامل نامه‌های خصوصی نمی‌شد، بلکه ساواک بسیاری از نشریات، اعلامیه‌ها، خبرنامه‌ها و نظایر آن را که با پست ارسال می‌شد، کنترل می‌کرد. در مواردی هم سانسورچیان ساواک در اداره پست در جریان کار خود سوءاستفاده‌های مالی می‌کردند. در یک مورد، مأموری از ساواک پس از باز کردن نامه‌ای چند فقره چک همراه

نامه را که از پاریس به مقصد تهران فرستاده شده بود، به بانک مقصد ارائه داده و وجوه آن را دریافت کرده بود.

علاوه بر سانسورچیانی که ساواک در دوایر پستی داخل گمارده بود، در نمایندگیهای این سازمان در کشورهای بیگانه نیز مأمورانی، وظیفهٔ شناسایی، ردیابی و کنترل مکاتبات و نامه‌نگاریهای مخالفان سیاسی و دانشجویی حکومت را با داخل برعهده داشتند. نامه‌ها و مکاتباتی که از داخل و نیز سایر نقاط جهان برای مخالفان سیاسی و دانشجویی حکومت در کشورهای مختلف ارسال می‌شد، معمولاً قبل از آنکه به مقصد برسد توسط نمایندگیها و مأموران ساواک بررسی گردیده و محتوای آن به مرکز ساواک در ایران ارسال می‌شد.

مکاتبات و نامه‌های زندانیان توسط ساواک کنترل شده و سپس به مقصد گیرنده ارسال می‌شد. ضمن اینکه نامه‌های ارسالی برای زندانیان سیاسی نیز پس از اطمینان از اینکه مطلب قابل اعتنایی در آن وجود ندارد، در اختیار زندانیان قرار می‌گرفت. سانسور نامه‌ها صرفاً به مخالفان سیاسی حکومت محدود نمی‌شد، بلکه ساواک نامه‌های بیشتر شهروندان کشور را سانسور می‌کرد. نیز نامه‌های بسیاری از شهروندان که به مقصد رجال، شخصیتهای سیاسی، مدیران ارشد، نمایندگان مجلس شورای ملی و سنا، مدیران و مسئولان نشریات و روزنامه‌های مختلف و وزیران ارسال می‌شد قبل از آنکه در اختیار گیرندگان قرار گیرد، توسط ساواک کنترل می‌شد.

از دیگر اقدامات ساواک شنود تلفنی و میکروفن‌گذاری و بهره‌گیری از گیرنده‌ها و فرستنده‌های مختلف جهت آگاهی از مکالمات، گفتگوها، دیدگاهها و نظرات مردم درباره حکومت بود. این اقدام نیز نظیر سانسور مکاتبات صرفاً شامل مخالفان سیاسی حکومت نمی‌شد، بلکه تلفن منزل و محل کار بسیاری از رجال و کارگزاران حکومت توسط ساواک کنترل می‌شد و در محل کار و منزل آنها به طور مخفیانه دستگاههای شنود نصب می‌گردید. گفته می‌شد ساواک حتی در محل کار و منزل امیرعباس هویدا نخست‌وزیر نیز میکروفن‌گذاری کرده و تلفن او را کنترل می‌کرد. تلفن مخالفان سیاسی سرشناس حکومت معمولاً همیشه تحت کنترل ساواک قرار داشت.

روشنفکران

از نگاه ساواک این گروه در زمره مهمترین مخالفان رژیم پهلوی محسوب می‌شدند. این گروه چهره‌های شاخص و قابل اعتنایی بودند که در میان دانشگاهیان، اهالی قلم و نویسندگان و پژوهشگران، شاعران و روحانیون و علمای پیشرو و نظایر آنان ارج و قرب قابل توجهی داشتند. دیدگاهها و نظرات سیاسی ـ فکری آنان در شکل‌دهی گونه‌های مختلف مبارزه و مخالفت با حکومت نقش مؤثری داشت. در آن دوره شاهد شکل‌گیری محافل کوچک، اما بسیار اثرگذار روشنفکری در میان مسلمانان هستیم که می‌توان تحت عنوان روشنفکری دینی از آن یاد کرد. استاد مرتضی مطهری، استاد علامه محمدتقی جعفری، دکتر علی شریعتی، مهندس مهدی بازرگان و چند تن دیگر را می‌توان در رأس محفل روشنفکری دینی آن روزگار شماره کرد که در شکل‌گیری و گسترش تحرکات سیاسی ـ مذهبی مردم بر ضد رژیم پهلوی نقش قابل توجهی داشتند.

طبقه‌ای از جامعه ایرانی که مسامحتاً تحت عناوین روشنفکر از آن یاد می‌شد در تمام سالهای حیات رژیم پهلوی تحت فشار دائمی ساواک قرار داشتند. هیچ نوشته، مقاله، گفتار و اثری از آنان بدون نظارت و مجوز ساواک چاپ و منتشر نمی‌شد. حتی گردهماییهای نیمه رسمی و خصوصی آنان در منازل یکدیگر نیز توسط ساواک کنترل می‌شد. معمولاً مأمورانی از ساواک در پوششهای مختلف، مجموعه مقالات، فعالیتها و رفتار سیاسی ـ فرهنگی آنان را تحت مراقبت داشت. بسیاری از این افراد در سالهای دهۀ ۱۳٤۰ و ۱۳۵۰ بارها توسط ساواک احضار، بازجویی و روانه زندان شده و شکنجه شدند. همچنین این عده با محدودیتهای عدیده مالی و اقتصادی مواجه شده و یا مشاغل و کار دولتی خود را از دست دادند؛ نیز در فضای سیاسی ـ اجتماعی پر از رعب و وحشت که توسط ساواک به وجود آمده بود، روزگار سختی سپری کردند. بسیاری از آنان بارها توسط افراد و گروههای علی‌الظاهر ناشناس که به دست ساواک سازماندهی شده بودند، مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و جلسات سخنرانی آنان مکرراً مورد هجوم نیروهای ساواک قرار گرفت. برای تحت فشار قرار دادن بیشتر آنان، برخی از نزدیک‌ترین منسوبان و اعضای خانواده‌هایشان، توسط ساواک دستگیر، بازجویی و شکنجه شدند. ساواک در تلاش بود افراد شاخصی از جامعه روشنفکری کشور را که اثرگذار بوده و محبوبیت داشتند، تحت فشار قرار داده و منزوی کند. بدین ترتیب جامعه روشنفکری و اهل

قلم و اندیشه از همان آغاز فعالیت، خود را در سانسوری محصور می‌دید که توسط ساواک و سایر مراجع حکومتی با شدت اعمال می‌شد. به همین دلیل اکثر این افراد به تدریج گرفتار نوعی خودسانسوری شده و با درک تدریجی آستانه تحمل ساواک و حکومت، خط قرمزهای نسبی برای فعالیت خود در نظر گرفتند. از دیگر سیاستهای ساواک تلاش برای تحبیب برخی از روشنفکران و صاحبان قلم و اندیشه و ترغیب آنان به حمایت از رژیم پهلوی بود. در این میان کسانی که به دعوت ساواک نظر مساعد نشان می‌دادند، مورد حمایت قرار گرفته و امکانات مالی بسیاری در اختیار آنان قرار می‌گرفت. در سالهای دهۀ ۱۳٤۰ و ۱۳۵۰ گروه قابل توجهی از اهالی قلم و اندیشه (به‌ویژه در بین گروههای چپ) توسط ساواک و حکومت جذب شده و با امکانات قابل توجهی که در اختیارشان قرار گرفته بود در مسیر اهداف و خواسته‌های حکومت فعالیت کردند. فقدان تشکیلات منسجم و قابل اعتنایی که بتواند از خواسته‌های روشنفکران و اهالی علم و اندیشه در برابر حکومت حمایت کند، موجب شد تا روشنفکران در برخورد با سیاستهای ساواک، روشهای مختلفی در پیش گیرند. گروه اندک اما متعهد از روشنفکران در تمام سالهای دهۀ ٤۰ و ۵۰ تلاشهای هماهنگ ساواک، دربار و سایر نهادهای حکومتی را برای تشکیل مجامع و گروههای متعدد روشنفکری وابسته به دربار با ناکامی روبرو کردند و بخشی از بار مبارزه سیاسی ـ فرهنگی و فکری با رژیم پهلوی را بر دوش گرفتند. به همین دلیل ساواک در تمام آن دوره قادر نشد با استفاده از سیاست تطمیع بر روشنفکران معترض و متعهد چیره شود.؛ برخورد قهرآمیز، کارآمدترین روش از میان برداشتن روشنفکران و اهالی قلم و اندیشه برشمرده می‌شد. بسیاری از این اندیشمندان و اهالی قلم و اندیشه، مشاغل خود را در بخشهای مختلف دولتی و دانشگاهی از دست دادند. چنانکه استاد شهید مرتضی مطهری به دلیل مخالفت با حکومت، از تدریس در دانشگاهها (دانشکده الهیات دانشگاه تهران) منع شد.

ساواک برای تحت فشار قرار دادن اندیشمندان و اهالی قلم، حملات شبانه و یکباره‌ای به منازل آنان تدارک می‌دید و با مصادره نوشتجات، کتابها و یادداشتها، آنان را دستگیر می‌کرد. هم جهت شدن و برخی وجوه اشتراکی بین نوشته‌ها و اندیشه‌های روشنفکران و اهالی قلم با اقدامات و خواسته‌های گروههای مخالف سیاسی ـ مذهبی و چریکی، موجبات گرفتاری این اندیشمندان را فراهم می‌آورد. در همین راستا برخی اندیشمندان به اتهام حمایت و هدایت فکری ـ سیاسی گروههای مختلف سیاسی ـ چریکی با زمینه‌چینیها و تمهیدات ساواک در

دادگاههای فرمایشی به مرگ محکوم شده و جان خود را از دست دادند. در موارد متعددی، افراد به صرف در اختیار داشتن کتاب و نوشته‌هایی از اندیشمندان و روشنفکران مخالف حکومت، توسط ساواک تحت تعقیب قرار گرفته و زندانی می‌شد. از جمله افرادی که آثار و نوشته‌های او به طور مکرر توسط ساواک سانسور و توقیف شد، جلال آل‌احمد بود؛ آثار او در میان گروههای سیاسی، دانشجویی و دانشگاهیان مخاطب داشت. کارشناسان سانسور ساواک با بررسیهای آثار جلال، معتقد شدند که بسیاری از نوشته‌های او با مشی نظام سیاسی حاکم بر کشور در تضاد است و اقدامات و سیاستهای رژیم پهلوی را مورد پرسش و انتقاد قرار داده و در مواردی، بنیاد سلطنت پهلوی را به چالش می‌طلبد. به همین دلیل آثار وی در ردیف کتابهای ممنوع‌الانتشار قرار گرفت و در نتیجه همواره به صورت قاچاق خرید و فروش می‌شد. ضمن اینکه خود او نیز، به طور دائم تحت مراقبتهای ساواک قرار داشت. در این میان نشریات و مجلاتی که جسارت به خرج داده و بدون هماهنگی ساواک، نوشته‌هایی از اندیشمندان فهرست سیاه ساواک را چاپ می‌کردند، توقیف می‌شد. تلاش برای بدنام کردن و وابسته نشان دادن این افراد به حکومت و ساواک، از جمله راه‌حلها برای بی‌اعتبار کردن آنان بود. هرگاه تمامی این روشها کارآمد نبود، برخی گروههای مشکوک می‌توانست چند صباحی حکومت را از زحمت‌افزایی آنان رهایی بخشد. البته تبعات سوء اقداماتی از این دست، برای حکومت کم نبود. البته این اقدام ساواک نیز به ندرت توانست جامعه فرهنگی کشور را در سکوت و خفقان فرو برد، تا جایی که در اوج دوران خشونت ساواک، سالهای ۱۳۵٤ ـ ۱۳۵۵، افرادی از اهالی اندیشه در نامه‌ها، اعلامیه‌ها و نوشته‌های سرگشاده خطاب به شاه و رجال درجه اول کشور بر سانسور شدیدی که در جامعه حاکم شده و آزادیها و حقوق فردی، اجتماعی و سیاسی مردم را نقض کرده بود، اعتراض می‌کردند و حکومت را نسبت به تبعات سوء این رفتارها هشدار می‌دادند.

در این میان اندیشمندان دینی بیش از دیگر اهالی فکر تحت فشار بودند. به‌ویژه آن که ساواک به درستی تشخیص داده بود که اسلام سیاسی در بین مردم طرفداران بسیاری دارد و هرچه زمان می‌گذرد این روند افزایش می‌یابد. برهمین اساس افرادی نظیر دکتر علی شریعتی و استاد مرتضی مطهری به طور مداوم تحت مراقبت ساواک بودند و آثار آنان گرفتار سانسور دائمی ساواک بود؛ جلسات سخنرانی و وعظ آنان نیز توسط ساواک کنترل می‌شد. برخی از بزرگ‌ترین اندیشمندان مسلمان، بارها توسط ساواک دستگیر و راهی زندان شدند.

به همین دلیل آثار اندیشمندان اسلامی عمدتاً به صورت پنهانی، چاپ و به دست مخاطبان در داخل و خارج کشور می‌رسید. ساواک بارها کوشید افکار و اندیشه‌های سیاسی ـ عقیدتی برخی اندیشمندان مسلمان را با تفکرات مارکسیستی و کمونیستی پیوند زده، مردم را نسبت به آنان بدبین سازد. به طور نمونه هنگامی که دکتر علی شریعتی در خارج از کشور درگذشت، ساواک تلاش کرد تا مردم را نسبت به آراء و اندیشه‌های او بدبین کرده و با انتشار برخی بیانیه‌ها و نامه‌های جعلی تلاش نمود او را منادی و مشوق تفکر کمونیستی و مارکسیستی قلمداد کند. حکومت با چاپ و انتشار بخشهایی از نوشته‌ها و آثار او به صورت پاورقی در روزنامه‌ای چون کیهان، بر آن بود تا نیز چنین القا کند که شریعتی با ساواک و حکومت همکاری دارد و در دوران حبس برای همکاری با رژیم پهلوی به توافقاتی با ساواک دست یافته است. افراد وابسته‌ای چون احسان نراقی با هماهنگی ساواک تلاش می‌کردند بین روشنفکرانی چون دکتر شریعتی و حکومت نوعی همگرایی ایجاد کرده و موضع آنان را نسبت به حکومت تعدیل کنند.

با آغاز حرکتهای مردمی دوران انقلاب، اهالی اندیشه به طرق گوناگون در مخالفت با رژیم پهلوی کوشیدند و طی اعلامیه‌ها، نوشته‌ها و سخنرانیهای خود زوایای پیدا و پنهان بسیاری از ناملایمات و کاستیها و ددمنشیهای حکومت و ساواک را بر مخاطبان خود آشکار ساختند. در این میان کانون نویسندگان ایران نیز از فضای به وجود آمده بهره برده و با انتشار اعلامیه‌ها، بیانیه‌ها و نامه‌های سرگشاده و برگزاری مراسم سخنرانی، در صحنه حاضر شد. در سالهای پایانی حکومت پهلوی، اهالی علم و اندیشه سخنها رانده و مقالات بسیاری نوشتند و با تشکیل برخی مجامع و تشکلهای سیاسی ـ فرهنگی اعتراضات و انتقادات قابل توجهی متوجه دولتهای وقت و حکومت کردند. از جمله این تشکلها می‌توان به جمعیت دفاع از حقوق زندانیان سیاسی و کمیته ایرانی دفاع از حقوق بشر اشاره کرد که در افشای ددمنشیهای ساواک سهیم بودند. بخشی از جریان روشنفکری ایران از اوایل دهۀ ۱۳۳۰، به بعد در میان شاعران نمود یافت که تحت‌تأثیر تحولات سیاسی پس از کودتای ۲۸ مرداد اعتراض و انتقاد خود را بر ضد نظام وقت در قالب شعر بیان می‌کردند. در شعر شاعران، اشارات قابل توجهی به سانسور مطبوعات، روزنامه‌ها و جلوگیری حکومت از آزادی بیان و قلم شده و نقش دستگاههای سرکوبگر در نقض حقوق فردی، سیاسی و اجتماعی مردم نکوهش شده است.

داستان، ادبیات داستانی و رمان نیز نظیر سایر عرصه‌های فکری ـ فرهنگی، از سالهای پایانی دههٔ ۱۳۳۰، گرفتار سانسور ساواک شد و اعمال سانسورچیان به انحطاط و از بین رفتن ادبیات داستانی و رمان‌نویسی خلاق و پویا انجامید. با این احوال و به رغم سخت‌گیریهای ساواک، معدود کتابهای داستانی با ارزش هر از گاه چاپ می‌شد. در مواردی هم به رغم مجوز صادر شده، برخی از همین کتابها پس از چاپ توسط ساواک جمع می‌شد. رفتارهای خشن ساواک اثرات منفی خود را در عرصه ادبیات داستانی و خلق آثار داستانی و رمان بر جای نهاد و به‌ویژه از اوایل دهه ۱۳٤۰، ادبیات داستانی در کشور به ابتذال، سطحی‌گرایی و پرداختن به مفاهیم، مضامین و موضوعات کلیشه‌ای که به ندرت با نیازهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه ایرانی ارتباط داشت، گرایش یافت.

علما، روحانیون و اسلام سیاسی

علما و روحانیون که در دهه‌های ۱۳٤۰ و ۱۳۵۰ مهمترین و تأثیرگذارترین مخالفان سیاسی حکومت محسوب می‌شدند، همواره تحت مراقبت ساواک قرار داشتند. به‌ویژه پس از قیام ۱۵ خرداد و تبعید امام خمینی، ساواک طرحهایی برای تضعیف موقعیت روحانیت اجرا کرد. ساواک در تلاش بود با تقویت روحانیون و جریانات مذهبی موافق حکومت، از رشد اسلام سیاسی و بالندگی جریانات فرهنگی ـ سیاسی اسلام‌گرا جلوگیری کند. در همین ارتباط ساواک کوشید آموزشهای مذهبی را در محیطهای آموزشی (مدارس، دبیرستانها و دانشگاهها) به حداقل برساند و امکانات حکومت را در جهت حمایت از اسلام غیرسیاسی سوق دهد. ساواک تلاش می‌کرد فعالیتهای فکری ـ فرهنگی روحانیون را با شکست مواجه سازد و آنها را تحریم خبری و رسانه‌ای نموده، از انتشار هر خبر، مطلب و گزارشی که می‌توانست اذهان عمومی را با اندیشه‌های آنان آشنا سازد جلوگیری کند. از دیگر اقدامات ساواک کنترل مسائل درسی و آموزشی حوزه علمیه قم و محدود کردن حیطه فعالیتهای آن بود تا طلاب را در مسیر دلخواه حکومت سوق داده و از رشد اندیشه‌های مخالف حکومت جلوگیری کند. از دیگر طرحها، ممانعت از گسترش حوزه‌های علمیه و جلوگیری از گرایش مردم برای تحصیل علوم حوزوی بود. اسناد و مدارک نشان می‌دهد که شاه ساواک را ملزم کرده بود از اجرای هر طرحی که باعث گسترش حوزه علمیه قم و گرایش مردم به تحصیلات علوم حوزوی

می‌شود ممانعت کند. از دیگر اقدامات ساواک، کنترل دستجات و هیئتهای مذهبی و عزاداری، به‌ویژه در ماههای محرم، صفر و رمضان بود.

پس از قیام ۱۵ خرداد ۱۳٤۲، طرحی تهیه شد که بر اساس آن مقرر گردید هم‌زمان با کاهش تعداد طلاب در سالهای بعد، محتوای درسی و آموزشی حوزه‌های علمیه نیز تغییر کند؛ در همان حال برنامه‌هایی نیز برای کاهش نفوذ علما و روحانیون در بین مردم اجرا شود. ساواک قصد داشت با وابسته کردن تدریجی علما و روحانیون به حکومت که مستلزم پرداخت حقوق و مقرری منظم و دائمی به آنان بود، روحانیون و علما را بر حسب میزان و نوع آموزشی که فرا می‌گرفتند درجه‌بندی کند. طرح ساواک مقدمه‌ای برای تشکیل دانشگاهی با عنوان دانشگاه اسلامی بود که حکومت در نظر داشت با تأسیس آن، عملکرد علما و روحانیون را به کنترل خود درآورد. اسناد موجود نشان می‌دهد که ساواک در پی تأسیس این دانشگاه بود، اما امام خمینی با آن مخالفت کرده و آن را توطئه‌ای برای تضعیف موقعیت اسلام و قرآن در جامعه ایرانی ارزیابی کردند و این طرح با مخالفت روحانیون و علما شکست خورد. به دنبال آن، ساواک از طرح تشکیل مجامع علمی ـ مذهبی دیگری چون دارالتبلیغ و دارالترویج حمایت کرد که به مدیریت روحانیونی چون آیت‌الله شریعتمداری فعالیت خود را آغاز کردند. از دیگر اقدامات حکومت برای جلوگیری از رشد اسلام سیاسی و گسترش مبانی فکری ـ فرهنگی مخالف حکومت، تشکیل سپاه دین به مدیریت و کارگردانی روحانیون موافق حکومت بود که پس از مدتها کش و قوس، سرانجامی نیافت و با مخالفت شدید امام خمینی، اجرا نگردید.

از دیگر اقدامات ساواک که پیش از این نیز ذکر شد، سانسور کتابهای روحانیون مخالف حکومت و جلوگیری از چاپ و نشر آن بود. ساواک همواره خرید و فروش، مطالعه و نگهداری فهرست بلندبالایی از کتابها و آثار روحانیون مخالف حکومت را ممنوع کرده بود. از جمله مهمترین آثار ممنوعه، رساله عملیه و دیگر آثار امام خمینی بود. با این احوال، آثار امام به طور مخفیانه و در سطح وسیع چاپ و در اختیار مخاطبان قرار می‌گرفت. در همان حال سخنان، استفتائات، اعلامیه‌ها و دیدگاههای امام(ره)، توسط پیروان و علاقمندان ایشان به صورت جزوات مجزایی چاپ و مخفیانه در اختیار علاقمندان قرار می‌گرفت. از جمله اندیشمندانی که در دهه‌های ۱۳٤۰ و ۱۳۵۰ تحت کنترل شدید ساواک قرار داشته و آثار و

نوشته‌هایش توسط ممیزان ساواک بررسی می‌شد و سخنرانیها، گفتارها و فعالیتهای فکری ـ فرهنگی‌اش از سوی جاسوسان و مأموران ساواک مراقبت می‌گردید، علامه محمدتقی جعفری بود. ساواک همواره نگران تأثیرپذیری مردم، به‌ویژه دانشجویان و طلاب از دیدگاهها و آراء سیاسی ـ فرهنگی و فکری وی بود.

از دیگر اقدامات ساواک، کنترل کانونهای فرهنگی و مذهبی بود. ساواک همواره مترصد کمترین بهانه و دستاویزی برای تعطیلی کانونها، مجامع و تشکیلات فکری ـ فرهنگی و مذهبی روحانیون بود. از جمله کانونهای اسلامی، حسینیه ارشاد بود که از اواسط دهۀ ۱۳٤۰ تعدادی از اندیشمندان، روحانیون و علما در آن فعالیت داشتند. در این میان دکتر علی شریعتی در این مرکز سخنرانیهای منظمی داشت.

از جمله مراکز آموزشی ـ فرهنگی آن دوره، جامعه تعلیمات اسلامی بود که مدیریت آن بر عهده شیخ عباسعلی اسلامی بود. جامعه تعلیمات اسلامی عهده‌دار مدیریت مدارسی در تهران و سایر شهرها بود. محتوای دروس ارائه شده در این مدارس مورد تأیید آموزش و پرورش بود، اما در بسیاری از مسائل داخلی و مدیریتی خود روش مستقلی دنبال می‌کردند. ساواک بر مجموعه فعالیتهای گردانندگان، مدیران و کادر علمی آن نظارت داشت. شیخ عباسعلی اسلامی بنیانگذار و مدیر جامعه تعلیمات اسلامی همواره تحت کنترل ساواک بود و پرونده سیاسی قطوری در ساواک داشت. با تمام مشکلاتی که ساواک برای جامعه تعلیمات اسلامی ایجاد می‌کرد، این مجموعه تا پایان دوران حکومت پهلوی به فعالیت خود ادامه داد. ساواک بر مجموعه مقالات و فعالیتها و آمد و شدهای مجامع، مراکز، کانونها و تشکیلات فکری ـ فرهنگی و آموزشی اسلامی و دینی نیز نظارت داشت؛ چنانکه هزاران مسجد و تکیه نیز همواره تحت مراقبتهای ساواک بود. ساواک تا جایی پیش رفت که حتی در راه تأسیس و گسترش فعالیت صندوقهای مختلف قرض‌الحسنه که معمولاً توسط معتمدین محلی و علما و روحانیون با مرکزیت مساجد تشکیل می‌شد، مانع‌تراشی می‌کرد و برای محدود کردن فعالیت این صندوقها و تعطیلی آنها، به هر روشی متوسل می‌شد. از جمله اقدامات حکومت پهلوی در سال ۱۳٤٤ چاپ و انتشار کلام‌الله مجید بود. حکومت قصد داشت با این اقدام، در اذهان عمومی رواج دهد که شاه مسلمانی معتقد و حافظ اسلام است تا شاید بدین روش اقدامات روحانیون مخالف را خنثی سازد. ساواک با بهره‌گیری از روحانیون وابسته به حکومت، بر

ضرورت چاپ و انتشار قرآن پهلوی ـ قرآن آریامهری ـ تأکید می‌کرد. پس از چاپ قرآن پهلوی (آریامهری) ساواک مأموریت یافت تا نسخه‌هایی از آن را به مراجع، علما، روحانیون و طلاب سرشناس هدیه کند و نیز با تشریفات خاصی، نسخه‌هایی از آن را در برخی مساجد و تکایای مهم شهرها قرار دهد. این قرآن که تحت عنوان هدیه اعلیحضرت، در اختیار اشخاص موردنظر قرار گرفت، با واکنشهای مختلفی روبرو شد. برخی از علما و بزرگان دین از قبول این هدیه خودداری کردند و این اقدام با اقبال گسترده علما و روحانیون روبرو نشد. از دیگر اقدامات حکومت، تأسیس سازمان تبلیغات دینی و اوقاف در سال ۱۳٤٥ بود که با واکنش منفی علما روبرو شد.

از جمله مسائلی که ساواک برای ایجاد اختلاف بین علما و روحانیون بدان متوسل شد، کتاب «شهید جاوید» به قلم نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی بود که در سال ۱۳٤۹ چاپ و منتشر شد؛ دو تن از علمای مخالف حکومت (آیت‌الله منتظری و آیت‌الله مشکینی) نیز تقریظی بر این کتاب نوشتند. نویسنده در این کتاب بر این باور بود که امام حسین(ع) به قصد شهادت به مبارزه و مخالفت با حکومت غاصب یزید و امویان برنخاسته و هدفشان تشکیل حکومت اسلامی بود و ایشان نمی‌دانستند که نهایتاً در کربلا به شهادت خواهند رسید. این موضوع دست‌مایه‌ای برای ساواک شد تا علما و روحانیونی را که با این تفکر مخالف بودند، بر ضد موافقان برانگیزاند. مدت کوتاهی پس از انتشار کتاب، مدافعان و مخالفان بسیاری درباره آن موضع‌گیری کردند و برخی علمای سرشناس نیز بر ضد نویسنده کتاب و موافقان آن نظراتی ابراز کردند. ساواک قصد داشت با ایجاد اختلاف بین علما و روحانیون، موضع علمای مخالف حکومت را تضعیف کند. به همین دلیل اعلامیه‌ها، شب‌نامه‌ها و نوشته‌ها و برخی فتاوای صادر شده، در شمارگان چندین هزار نسخه از سوی ساواک چاپ و به صورت مخفیانه توزیع شد. تلاش ساواک نیز برای به دست آوردن نوشته و یا نظری از امام خمینی در رد یا قبول محتوای این کتاب بی‌نتیجه ماند. کتاب شهید جاوید سالها دستاویزی در دست ساواک برای ایجاد اختلاف بین روحانیون بود.

علیرغم همه اقدامات ساواک، قدرت مخالفان به تدریج ابتکار عمل را از ساواک سلب کرد و این سازمان به ناچار حالت تدافعی گرفت، تا جایی که برخی از نشریاتی که در سال ۱۳۵۳ به بهانه‌هایی واهی تعطیل شده بودند، از اواسط سال ۱۳۵۷ به تدریج فعالیت خود را از سر

گرفتند در همان حال، انتقاد از ساواک به دلیل ادامه سانسور نشریات، روزنامه‌ها و دیگر آثار فکری ـ فرهنگی و سیاسی ـ مذهبی گسترش یافت. بسیاری از نویسندگان و هیئت تحریریه روزنامه‌ها و نشریات بر ضد ادامه سانسور اعتصاب کردند و با انتشار اعلامیه‌هایی، مراتب اعتراض خود را به مسئولان امر گوشزد کردند. در اواسط سال ۱۳۵۷ معترضین خواستار لغو کامل سانسور در عرصه مطبوعات و تولیدات فکری ـ فرهنگی و سیاسی بودند. نویسندگان مطبوعات و اهالی علم و اندیشه، از این هم فراتر رفته و با ارسال نامه‌ای به وزارت دادگستری، علیه مسئولان حکومتی و ساواک اعلام جرم کردند. دامنه مخالفت با سانسور در عرصه مطبوعات و تولیدات فکری ـ فرهنگی در اواسط سال ۱۳۵۷ به مجلس شورای ملی دوره ۲٤ نیز کشیده شد و برخی نمایندگان مجلس وقت خواستار حذف سانسور شدند. هر چند در دوره پایانی نخست‌وزیری جمشید آموزگار ـ بهار و تابستان ۱۳۵۷ ـ حکومت، تحت فشار مخالفان، در اعمال سانسور عقب‌نشینیهای قابل اعتنایی کرد، اما تنها در دوره نخست‌وزیری شریف امامی بود که دولت با اوج‌گیری حرکتهای مردمی مجبور شد وعده دهد سانسور مطبوعات را لغو خواهد کرد؛ نهایتاً هم در ۱۹ مهر ۱۳۵۷، تصریح کرد که طبق قانون اساسی از آزادی و فعالیت مطبوعات صیانت خواهد کرد. البته دردوره چند ماهه نخست‌وزیری شریف امامی و به رغم ادعای دولت در لغو سانسور، ساواک هنوز در کنترل و سانسور مطبوعات و سایر محصولات فکری ـ فرهنگی فعال بود. پس از سقوط دولت شریف امامی و در دوره نخست‌وزیری ازهاری نیز ساواک به تلاش خود در سانسور مطبوعات و جلوگیری از چاپ و انتشار آثار فرهنگی، سیاسی ادامه داد. بختیار نیز در دوران کوتاه نخست‌وزیری‌اش هنوز وعده لغو سانسور می‌داد. البته از مدتها قبل آشکار شده بود که فرهنگ‌ستیزی و سیاست سانسور ساواک و حکومت در برابر گسترش حرکت مردم، با شکستی حتمی روبرو شده است.

منبع ک

ساواک ، سازمان اطلاعات و امنیت کشور ، مظفر شاهدی ، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

نگاهی به فساد مالی در دوره قاجار و پهلوی



چرا فساد اقتصادی در ایران دست کم در دو قرن حکومت قاجار و پهلوی ریشه دواند و پایدار ماند؟ این یک پرسش مهم است که باید با مطالعه دقیق نظام سیاسی و اداری دولت‌های قاجار و پهلوی پاسخی دقیق برای آن پیدا کرد.

فساد مالی دولت‌ها و حکومت‌ها در زمره اندوه‌بارترین فرازهای مطالعات مربوط به تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی است و متاسفانه حجم زیادی از رویدادهای مربوط به تاریخ معاصر ایران با زمینه‌ها و بسترها و لایه‌ها و نمایه‌های شرم‌آوری از انواع مفاسد مالی دولتی و گروهی در آمیخته است.

اختاپوس فساد مالی در تاریخ معاصر ایران نه تنها قهرمانان ملی بزرگی چون میرزاتقی‌خان امیرکبیر را به خاطر مبارزه با آن قربانی خود ساخته بلکه با پریشان ساختن به موقع رشته‌های اقتصاد و فرهنگ و سیاست ملی، ملت و سرزمین ایران را در چمبره هزارگونه محنت و ابتلا فرو برده است . براستی مفاسد به چه دلیلی شیوع یافته‌اند و عاملان آن چه کسانی بوده‌اند. ایران معاصر پیوسته از فساد برخی رجال حکومتی در عصر قاجار یا پهلوی اول و دوم رنج برده است. خاندان رژیم سابق و حتی شخص شاه بارها اقدام‌های ناسالمی انجام داده‌اند که در کارنامه رژیم سلطنتی ثبت شده است.

ایران در تاریخ معاصر خود، شاهد مفاسد مالی بسیاری بوده است؛ حکومت‌های فاسد و مستبد، با سوءاستفاده‌های مالی هر آنچه خواستند با ملت ایران کردند. مقام و مسوولیت، ثروت کلانی به همراه داشت و بسیاری با دادن رشوه، به مقام‌های دولتی و حکومتی دست یافتند و به این ترتیب، مسیر فساد و بهره‌برداری‌های انتفاعی را در جهت منافع شخصی پیمودند.

عامل اصلی اعتراضات مردمی و بزرگان دینی چه در عصر قاجار و چه در حکومت رضاخان و پهلوی دوم، ساختار استبدادی و فساد مالی، به همراه اختناق و مفاسد اخلاقی بود. از طرفی، بحران‌های اقتصادی به وجود آمده در تاریخ گذشته ایران، ناشی از فساد طبقه حاکم، چپاول ثروت‌های ملی و عمومی و همچنین وجود مقامات بلندپایه حکومتی و دولت‌های فاسد بوده است.

صاحبنظران خارجی و اندیشمندان بسیاری بر این مطلب تاکید دارند. فساد و رشوه‌خواری مقامات و اعضای خاندان سلطنتی به شدت با ارزش‌ها و عادت‌های اجتماعی طبقات متوسط و پایین جامعه سنتی ایران در تعارض بود که منجر به همین دوگانگی شدید طبقاتی شد. به جرات می‌توان فساد مالی حکومت پهلوی را یکی از دلایل شکل‌گیری نهضت انقلاب اسلامی دانست. صاحبنظران داخلی و خارجی نیز بر این مطلب تاکید بسیار دارند. رژیم سابق داعیه مبارزه با مفاسد مالی را داشت در حالی که خود به شدت در آن غوطه‌ور بود. اسراف، تجمل، دزدی، رشوه و در یک کلام فساد خاندان سلطنتی و مقامات بلند پایه جامعه آن روز ؛ دلیل اصلی بحران موجود در کشور به شمار می‌رفت.

به عنوان مثال، ملت ایران در سال‌های٥٤- ١٣٥٢، از خود شاه شنیده بودند که درآمدهای نفتی کشور سه یا چهار برابر شده است. بر همین اساس آنان سوال می‌کردند که چرا دچار فقر و بحران اقتصادی شده‌اند و آن همه ثروت به یکباره چه شد و کجا رفت؟ از آن جا که رشوه‌خواری و فساد مالی برخی از اعضای خاندان سلطنتی، شخص شاه و دولت‌های به قدرت رسیده بر همگان آشکار بود، جامعه آگاه ایران با دیده شک، تردید و انزجار به رژیم نگاه می‌کرد و این وضعیت برای آنان تحمل‌ناپذیر بود.

دامنه فساد آنقدر گسترش یافته بود که یکی از خبرنگاران خارجی با اشاره به جریان مبارزه با فساد در ایران نوشته بود «این کار، غیرممکن به نظر می‌رسد؛ چرا که پای همه به نحوی گیر است.» دامنه فساد و سوءاستفاده‌های مالی اطرافیان شاه و صاحبان نفوذ و قدرت در حکومت‌های گذشته و به‌ویژه در دستگاه پهلوی آنقدر وسیع و گسترده بود که از دید پژوهشگران خارجی نیز به دور نمانده است؛ آنها بیشترین موارد فساد مالی را مربوط به خانواده پهلوی و دربار شاه می‌دانند. چه بسیار سوءاستفاده‌هایی که توسط یک وزیر یا مقام

بالای مملکتی صورت می‌گرفت و به راحتی از آن می‌گذشتند، در حالی که یک کارمند ساده با دریافت مختصر رشوه‌ای محاکمه و زندانی می‌شد.

با این مقدمه کوتاه و اجمالی از وضعیت کلی جامعه ایران در رژیم سابق، نگاهی به وضعیت جامعه ایران از منظر شیوع مفاسد مالی در عصر قاجار، دوران حکومت رضاخان و پهلوی دوم خواهیم داشت.

فساد مالی در عصر قاجار

ساختار حکومتی اقتصاد ایران که از دیرباز بر مناسبات کسب و کار حاکم بوده و استبداد حکومت‌های تک‌نفره قاجار و پهلوی، از دلایل پیدایی و رشد فساد اقتصادی به حساب می‌آیند.

ایران چه در عصر قاجار و چه قبل از آن ضربه‌های بسیاری از فساد مالی و عواقب آن مانند فقر و تبعیض خورده است. قراردادهای ترکمانچای، گلستان، تالبوت، دارسی و تشکیلات فراماسونری، کاپیتولاسیون و انقلاب سفید، همه به نوعی باج‌دادن به بیگانگان و سوءاستفاده‌های مالی توسط ایادی داخلی و خارجی بوده است که گوشه‌هایی از فساد مالی را نشان می‌دهد. در این میان مبارزان بسیاری بودند که در راستای مبارزه با مفاسد مالی و خلاصی کشور از این معضل، جان خود را از دست دادند؛ امیرکبیر از سردمداران چنان مبارزاتی بود و تاریخ گواه آن است که چه بر سر او آوردند.

داستان به قتل رسیدن امیرکبیر حکایت از نارضایتی عاملان فساد در دستگاه حکومتی ناصرالدین شاه دارد؛ چرا که اقدامات اصلاحی او باعث قطع دست‌درازی‌های بسیاری بر اموال عمومی و بیت‌المال شد. بعدها نیز آیت‌الله کاشانی، مصدق، مدرس، حضرت امام(ره) از دیگر بزرگانی بودند که به مبارزه علیه فساد دستگاه حاکمه پرداختند.

سلاطین قاجار جملگی مرتکب اعمال فسادآلودی بودند که هر یک به نوعی پرده از چهره فاسد آنان برمی‌داشت. در تاریخ آمده که آغامحمدخان قاجار برای به دست آوردن جواهرات نادری دست به جنایت‌های بسیاری در خراسان زد؛ از جمله اینکه حاکم خراسان را در فجیع‌ترین شکل به قتل رساند.

دست‌اندازی به بیت‌المال، باج‌گیری و نیز سوءاستفاده‌های مالی به وفور وجود داشت. بیشتر ماموران دولتی حاضر به گرفتن رشوه بودند و حاکمان محلی نیز به این امر مبادرت داشته و به ثروت‌اندوزی مشغول بودند. آنها در نخستین فرصت، مبالغی را که برای خرید مقام خود پرداخته بودند، از مردم طلب می‌کردند. در این دوران برخی افراد با پرداخت رشوه، به القاب خاصی منتسب می‌شدند که هرگز شایسته آن نبودند. این القاب حتی به اشخاص غیرممیز نیز داده می‌شد.

چنین وضعیتی در دوران سلطنت مظفرالدین شاه و ناصرالدین شاه قاجار نیز وجود داشت؛ حاکمان قاجار برای پرشدن خزانه دولت، هر ساله حکام ایالات را تغییر می‌دادند و از این انتصابات رشوه‌های فراوانی می‌گرفتند. حاکمان محلی نیز کارهای اداری را به اشخاص متمول می‌فروختند و از این راه بر اموال عمومی قیمومیت داشته و چپاول‌های بسیار می‌کردند.

در پایان این بحث یادآوری این نکته ضروری به نظر می‌رسد که دست‌یازی به اموال عمومی و حیف و میل بیت‌المال، در راه خوشگذرانی و عشرت شاهان قاجار صرف می‌شد. رفتارهای ناصرالدین شاه از نمونه این چپاول‌ها است.

بنا به قولی روزی که او کشته شد، هشتاد و پنج زن داشت که زن‌های درجه اول ماهی ۷۵۰ تومان، درجه دوم بین ۲۰۰ تا ۵۰۰ تومان و درجه سوم بین ۱۰۰ تا ۱۵۰ تومان از خزانه دولت پول می‌گرفتند؛ حقوق دخترهای بزرگ شاه نیز تا ٤۰۰ تومان در ماه بود و کسی هم حق اعتراض نداشت. این است نمونه‌هایی از وضعیت کشور ما در عصر قاجار که چگونه سلاطین و حاکمان دولتی و محلی به راحتی مرتکب فساد می‌شدند. با کودتای رضاخان عمر حکومت قاجار به پایان می‌رسد و دوران استبدادی رضاخان و حکومت پهلوی با ویژگی‌های خاص خود آغاز می‌شود.

فساد مالی رضاخان، پهلوی اول

در زمان رضاخان نیز فساد نه تنها کم نشد، بلکه بیشتر از قبل نیز صورت گرفت و حتی با استبداد و اختناق بیشتری هم شایع شد. درخصوص شخصیت رضاخان در تاریخ ایران آمده است: «وقتی او در سوم اسفند ۱۲۹۹ کودتا کرد و در سال ۱۳۰٤ به سلطنت رسید، نه ملکی

داشت، نه کارخانه و نه دارایی قابل ذکری و در سال ۱۳۲۰ املاک سلطنتی او حدود دو هزار ملک شش دانگ برآورد شد که از راه‌های مفسده‌آمیزی چون غصب، خرید به اجبار و چپاول به دست آمده بود.» در آن زمان رضاشاه با تصرف اموال و املاک مردم، بزرگ‌ترین مالک ایران شده بود و تمام چرخ‌های حیاتی کشور را در جهت منافع شخصی خود به حرکت درمی‌آورد. مرگ در انتظار کسانی بود که حاضر نبودند املاک خود را تقدیم شاه کنند.

در تاریخ آمده است که او باج‌های هنگفتی می‌گرفت و در حالی که طبقه سرمایه‌دار، تجار، انحصارگر و مقربان سیاسی را غنی می‌کرد، تورم و مالیات‌های سنگین و سوءاستفاده‌ها و مفاسد مالی، سطح زندگی مردم را کاهش می‌داد. جنون ثروت، رضاخان را آنقدر از خود بی‌خود کرده بود که تنها به غصب املاک مردم، برقراری انحصارات و کارخانه‌داری ختم نمی‌شد، بلکه اعتبارات و بودجه مملکتی و به‌ویژه درآمد کشور از نفت، بدون هیچ حساب و کتابی در اختیار شخص شاه بود و او به میل و اراده خود از آن برداشت نموده و حیف و میل می‌کرد. فساد مالی شخص رضاخان و مفاسد بی‌شمار مقامات بلندپایه باعث شد، تصدی مشاغل و پست‌های بالای دولتی و حکومتی تنها در دست عده‌ای محدود جابه‌جا شود. در تاریخ آمده است: « اداره سیصد شغل سطح بالای مملکتی فقط در اختیار ۷۰ الی ۸۰ نفر از سیاستمداران قدیمی و بانفوذ بود که به جز چند مورد، سن همه آنها از ۵۰ یا ٦۰ سال بیشتر بود.» چنین وضعیتی در طول سلطنت رضاخان به وفور دیده می‌شد؛ استبداد، فقر، تبعیض و بحران‌های اقتصادی بر شدت وخامت شیوع مفاسد مالی افزوده بود.

شاه رشوه‌خوار

حکومت استبدادی شاه که هر روز بر شدت اختناق می‌افزود، راه را برای فساد مالی خاندان و اطرافیانش هموار می‌کرد. بعد از روی کار آمدن محمدرضا اوضاع جامعه از نظر شیوع فساد مالی بدتر شد، چرا که فساد در آن زمان تنها به رضاخان و اطرافیان بانفوذ او محدود می‌شد، اما در دوران سلطنت پهلوی دوم، از شخص شاه گرفته تا خاندان و فامیل او و نیز دولت‌های بر سر کار آمده و وابستگان آنها، همگی به چپاول اموال عمومی، رشوه‌خواری و اخاذی مشغول بودند، به طوری که این میزان گستردگی، باعث شکل‌گیری اعتراضات داخلی و خارجی شد و حاکمیت را با بحران مشروعیت مواجه کرد. این مساله به عنوان یک موضوع ملی مطرح بود؛ چرا که به قولی «در رژیم گذشته فسادهای زیر ۱۰۰ میلیون تومان را مباح

می‌شمردند.» از آن جا که خود دولت نیز فاسد بود، نمی‌توانست در مقابل فساد مقامات و صاحبان قدرت و نفوذکاری انجام دهد و وقتی دولتمردان ادعای مبارزه با فساد مالی را می‌کردند، به سراغ چند تاجر، بازاری یا کارمند دون پایه رفته و آنها را محاکمه می‌کردند و خود را حامی جامعه‌ای بدون مفاسد مالی می‌دانستند. در سال‌هایی که نفت به قیمت خوبی فروش می‌رفت، فساد در نورچشمی‌ها بسیار زیاد می‌شد و وقتی قیمت نفت پایین می‌آمد، بحران اقتصادی، فقر مزمن، مهاجرت روستاییان، تبعیض و شکاف طبقاتی و هزار و یک معضل دیگر در جامعه شیوع پیدا می‌کرد؛ این موضوع نتیجه سیاست‌های غلط و سوءاستفاده‌های مالی کلان و نیز برداشت‌ها و حیف و میل‌های بی‌حساب و کتاب ثروت عمومی بود. در ادامه به تفصیل و به صورت موردی، مفاسد شخص شاه، درباریان و خاندان پهلوی و دولت‌های بر سر کار آمده را مرور می‌کنیم.

محمدرضا پهلوی عامل اصلی فساد

شاه به‌زعم خود بودجه کشور را تقریر می‌کرد، برداشت‌ها و حیف و میل‌های او از خزانه عمومی باورنکردنی است. یکی از این هزینه‌های عجیب، مخارجی بود که او برای روابط نامشروع خود می‌پرداخت؛ بیشتر این رشوه‌ها جواهرات قیمتی بودند که تنها با یک اشاره از خزانه پرداخته می‌شدند. همچنین خرید کاخ‌ها، ملک، زمین و اتومبیل، سرمایه‌گذاری در خارج از کشور، سفرهای خارجی و ... همه از ثروت عمومی و خزانه مملکتی هزینه می‌شد.

شخص شاه در بسیاری از معاملات انجام شده با شرکت‌های اسلحه‌سازی آمریکایی رشوه می‌گرفت. این شرکت‌ها برای جلب توجه وی به منظور خرید از آنها، رشوه‌های کلانی می‌پرداختند: «خود شاه تنها در یک معامله با شرکت‌های اسلحه‌سازی آمریکایی حدود ۳/۵ میلیارد دلار رشوه گرفته بود.» در بررسی پرونده‌های مربوط به فروش جنگ‌افزار و تسلیحات به ایران موارد بسیاری در این‌خصوص وجود دارد که نه تنها دولت‌های به قدرت رسیده، بلکه اعضای خاندان سلطنتی و شخص شاه از شرکت‌های مربوط رشوه‌های کلانی دریافت می‌کردند.

با این وجود شاه بارها ادعای مبارزه با فساد را داشت و بر خشکاندن ریشه رشوه‌خواری و مفاسد در ایران تاکید می‌کرد حتی در اصل نوزدهم به اصطلاح انقلاب سفید، مبارزه با فساد مالی را گنجانده بود و گاهی اوقات اصل «از کجا آورده‌ای» را در مجلس یا دولت بر سر

زبان‌ها می‌انداخت، هر چند مردم می‌دانستند عامل اصلی خود او است و شرط اول مبارزه، پاکسازی دربار می‌باشد.

خوشگذرانی‌ها، مجالس عیش و نوش و نحوه برپایی جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، همگی ادعای دروغین شاه را نمایان می‌کردند. شاه برای تبلیغات رییس‌جمهوری آمریکا- برای آنکه بعدها حامی او باشد- مخارج هنگفتی پرداخت می‌کرد که تمام این هزینه‌ها از بودجه عمومی و خزانه پرداخت می‌شد.

جالب اینجا است که اگر شخص مورد نظر، رییس‌جمهور نمی‌شد، تا مدت‌ها روابط خصمانه‌ای وجود داشت مگر اینکه امتیازات و رشوه‌های خاصی از سوی شاه و دولت ایران داده می‌شد تا روابط به حال عادی بازگردد. نمونه‌ای از این مساله در سال ۱۳۵۵ اتفاق افتاد که دلارهای نفتی بسیاری از ایران برای ستاد انتخاباتی رییس‌جمهور آمریکا هزینه شد.

فساد مالی خاندان پهلوی

رشوه‌خواری، تصرف اموال و املاک عمومی، قاچاق مواد مخدر، قمار و عیاشی تنها گوشه‌ای از ویژگی‌های خاندان فاسد پهلوی دوم است. به گفته یک منبع موثق غربی، در چند سال آخر حکومت رژیم پهلوی، مبالغ هنگفتی- بالغ‌بر دو میلیارد دلار- از درآمدهای نفتی به طور مستقیم به حساب بانکی متعلق به اعضای خانواده سلطنتی در خارج از کشور واریز می‌شد که این انتقالات هرگز در خزانه کشور ثبت نشد. این خاندان با چپاول و بلعیدن ثروت زمین‌داران و ملاکین و متلاشی کردن نیروهای اقتصادی- اجتماعی، به درآمدهای غیرمالی خود افزودند و درآمدهای ریالی را نیز به حساب‌های خود در خارج از کشور منتقل می‌کردند. خزانه مملکتی؛ حساب شخصی شاه، اطرافیان و خاندان پهلوی بود و پرداخت‌ها به دلایل مختلفی صورت می‌گرفت. بر طبق مستندات تاریخی، خانواده پهلوی در اوایل دهه ۱۳۵۰ ثروتمندترین خانواده سوداگر ایران بودند؛ شراکت هر یک از افراد این خانواده در کارخانه‌های ساخت ماشین‌آلات، مجتمع‌های اتومبیل‌سازی، تولیدات ساختمانی و ساختمان‌سازی، شرکت‌های معدنی و کارخانجات نساجی امری بدیهی بود. بیشتر دارایی‌ها نیز توسط «بنیاد پهلوی» مدیریت و اداره می‌شد؛ این بنیاد در سال ۱۳۳۷ تاسیس شد تا به ظاهر امور بشردوستانه و خیرخواهانه را سامان دهد. در اواخر دهه ۱۳۵۰ دارایی بنیاد بالغ‌بر ۲/۸

میلیارد دلار می‌شد که در زمینه املاک، بازرگانی، بانکداری، ساخت اتومبیل و ... سرمایه‌گذاری شد، دارایی شاه در این بنیاد حدود ۱۳۵ میلیون دلار بود.

۱۰۰میلیون دلار هزینه جشن‌های ۲۵۰۰ساله

خانواده شاه نیر غرق در فساد بوده‌اند و فقط برای جشن‌های ۲۵۰۰ ساله رقمی معادل ۱۰۰ میلیون دلار هزینه شده است... برآورد شده که خاندان سلطنتی ۵ درصد کل سرمایه ثابت ناخالص کشور را در برنامه پنجم به صورت بخش خصوصی داخلی سرمایه‌گذاری کرده بودند.این وضعیت اقتصادی در جامعه باعث شکل‌گیری انحصار خاصی شده بود که بخش بزرگی از آن در دست خاندان پهلوی بود و با وجود انحصارات در اقتصاد داخلی، دیگر کسی را یارای رقابت با آنها نبود. از طرفی بنیاد پهلوی سالانه بالغبر ٤٠ میلیون دلار یارانه می‌گرفت و تنها در سال ١٣٥٦، سهام ۲۰۷ شرکت شامل ۸ شرکت معدنی، ۱۰ کارخانه سیمان، ۱۷ بانک و شرکت بیمه‌ای، ۲۳ هتل، ۲۵ کارخانه فلزات، ۲۵ واحد کشت و صنعت و ٤٥ شرکت ساختمانی را در اختیار داشت. این وضعیت اقتصاد کشور را فلج کرده بود، با توجه به اینکه قشر عظیمی از جامعه به شدت از فقر، تبعیض و شکاف طبقاتی رنج می‌برد، بحران‌های اقتصادی روز به روز بر وخامت اوضاع افزوده بود. کسی هم که می‌خواست سرمایه‌گذاری کند، در دام انحصارات خاندان سلطنتی افتاده و مضمحل می‌شد، چرا که اجازه کار پیدا نمی‌کرد؛ به نمونه‌ای از این موضوع اشاره می‌کنیم: «از آن جا که شاهپور غلامرضا کارخانه سیمان داشت، نمی‌گذاشت کسی اجازه تاسیس کارخانه سیمان بگیرد و در نتیجه این مساله بود که مملکت دچار کمبود سیمان شد.»

برپایی مجالس عیش و نوش، جشن‌ها و میهمانی‌های بسیار و پرخرج از دیگر مواردی بود که هر یک از اعضای خاندان سلطنت و وابستگان به میل خود انجام می‌دادند. هزینه تمام این مجالس پرخرج که دور از شان والای انسانی بودند، از بودجه‌های مملکتی و خزانه عمومی تامین می‌شدند. به عنوان مثال، مراسم جشن ۲۵۰۰ ساله را مرور می‌کنیم؛ این جشن که به مناسبت سالگرد بنیان‌گذاری نخستین سلسله شاهنشاهی در ایران بر پا شد به شکل مفتضحانه‌ای برگزار شد. این جشن تنها برای رهبران کشورهای خارجی تدارک دیده شد و به همین خاطر کلیه فعالیت‌های تدارکاتی آن نیز به خارجیان سپرده شد. جشن‌ها با بریز و بپاش فراوانی برگزار شدند و هزینه یکصد میلیون دلاری آن هم از خزانه مملکتی پرداخت شد. در

مجالس برپا شده اعمال خلاف اخلاق و فاسد جاری بود، تنها برای تزئین و چراغانی شهر تهران حدود هشتاد میلیون تومان هزینه شد؛ در حالی که در جنوب شهر، مردم از شدت قحطی و خشکسالی مجبور بودند اطفال خود را بفروشند. به همین دلیل جرقه‌های اعتراض و انزجار از شاه، خاندان سلطنتی و دولت‌های وابسته شعله‌ورتر شد. سوء استفاده‌های مالی، رشوه‌خواری و فساد مالی در معاملات داخلی و خارجی فراوان بود، به طوری که در طول تاریخ ۲۵۰۰ ساله پادشاهی سابقه نداشت. این مساله تنها مشکل موجود نبود، بلکه اعضای خانواده سلطنتی که از این راه‌ها ثروت کلانی به دست آورده بودند، به فساد اخلاقی روی آورده بودند، قماربازی، عیاشی و قاچاق مواد مخدر از کارهای معمول آنها بود. فردوست درباره اشرف، خواهر محمدرضا پهلوی نوشته: «قماربازی، قاچاق مواد مخدر و عیاشی که با سوءاستفاده‌های مالی همراه بود از جمله کارهای روزمره اشرف بود.» دخالت‌های دربار در امور مربوط به مواد مخدر تنها به اشرف ختم نمی‌شد، بلکه هر یک به نوعی سهیم بودند و حتی دولت‌های بر سر کار آمده و برخی از شخصیت‌های صاحب قدرت نیز به این کار مبادرت داشتند. نمونه‌های بسیاری از ارتکاب اعمال فاسد توسط خاندان پهلوی وجود دارد که به عنوان مثال روزنامه کیهان در شهریور و مهرماه سال ۱۳۷٦ طی سلسله مقالاتی با عنوان «دزدان با چراغ» به آنها اشاره کرده است و خاطرات موجود و کتاب‌های نوشته شده در این زمینه توسط نویسندگان داخلی و خارجی نیز بر این موضوع تاکید دارند؛ بنابراین وقتی شاه و خاندان پهلوی در فساد مالی غوطه‌ور هستند، می‌توان وضع دولت‌های وابسته را در آن دوران حدس زد و اگر تلاشی برای مبارزه با فساد صورت گرفته به یقین ادعایی دروغ بوده که راه به جایی نمی‌برد.

دولت‌های فاسد در رژیم سابق

فساد مالی وزیران و دولت‌های بر سر کار آمده در دوران پهلوی دوم زبانزد خاص و عام است. هر دولتی که بر مسند قدرت می‌نشست، بیشتر از دولت قبلی مرتکب اعمال فاسد می‌شد و جالب اینجا است که هر دولت و کابینه‌ای که بر سر کار می‌آمد، سرلوحه کار خود را مبارزه با فساد قرار می‌داد و اعلام می‌کرد: «دولت‌ها با فساد و در کنار فساد زندگی کرده‌اند و با عوامل و اسباب فساد در حال سازش دائمی و همزیستی مسالمت‌آمیز به سر برده‌اند.» مهم‌ترین و اصلی‌ترین راه برای سوءاستفاده‌های مالی و فساد دولت‌های رژیم، خرید

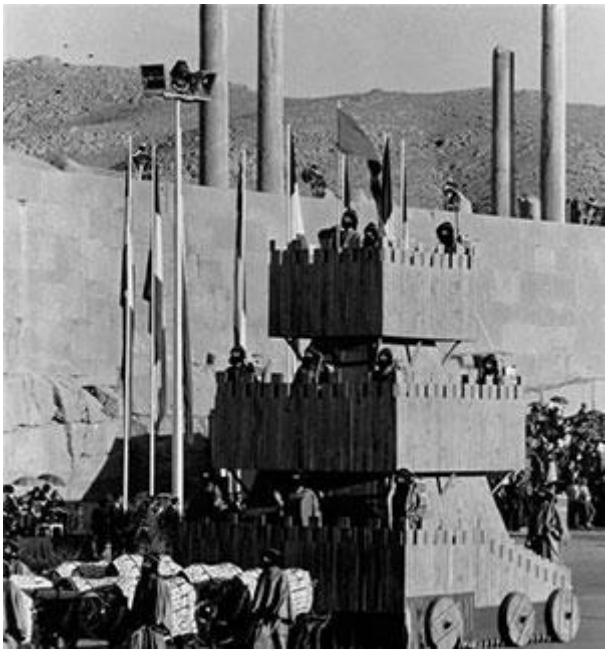
تسلیحات از طریق بودجه نظامی بود. طبق آمار موجود در دهه ۱۹۷۰ ارتش ایران دارای سلاح‌هایی بود که حتی نیروهای نظامی آمریکا هم به آنها مجهز نبودند و برخی از آنها برای ارتش آمریکا گران تشخیص داده شده بود. بودجه مستقیم وزارت جنگ از سال ۱۹۵۳ تا ۱۹٦۱ به میزان ٦۵ میلیارد ریال یعنی چهار برابر بودجه صنعتی و کشاورزی بود؛ کمک‌های نظامی آمریکا به ایران باعث شد ٤۰ درصد از بودجه نفت که باید برای کارهای عمرانی و توسعه اقتصادی خرج می‌شد، صرف کسری بودجه ناشی از نظامی‌کردن کشور شود.در دولت‌های انتصابی، مشاغل و پست‌های دولتی، حکومتی و سفارتخانه‌ای با پرداخت رشوه‌های کلان جابه‌جا می‌شد؛ این مشاغل ممکن بود به کسانی داده شود که هرگز تخصصی در امور محوله نداشتند. نفوذ صاحبان ثروت و قدرت در دولتمردان و وزیران به جایی رسیده بود که حتی ممکن بود اقتصاد مملکت را با بحران روبه‌رو کند.

یکی از این نمونه‌ها مربوط به وقتی است که گلسرخی، وزیر منابع طبیعی بود. وی با یکی از تجار معروف به نام آهنچیان قرار گذاشتند هر جا زمین یا ملک باارزشی یافتند، آن را جزو اراضی منابع طبیعی (ملی) معرفی کرده و آن را از تملک صاحبش خارج کنند و بعد از خرید ارزان، زمین را از ملی بودن خارج کرده، به چند برابر قیمت بفروشند و در این میان سود حاصله را بین خود تقسیم کنند. مواردی از این دست در تاریخ بسیار به چشم می‌خورد.

منبع :

بولتن نیوز

هزینه واقعی جشن‌های دوهزار و پانصد ساله چقدر بود؟



جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران نام مجموعه جشن‌هایی است که به ادعای رژیم پهلوی، به مناسبت دوهزار و پانصدمین سال تاریخ مدون شاهنشاهی ایران برگزار شد. این جشن ها به مدت ۵ روز در مهر ۱۳۵۰ در جوار منطقه باستانی موسوم به تخت جمشید(استان فارس) برگزار شد. مقدمات و تمهیدات برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی از سال ۱۳۳۷ ش آغاز شد.

در جریان این جشن ها، ریخت و پاش و هزینه‌های غیر ضرور به قدری سرسام آور و بی توجیه بود که حتی برخی میهمانان ویژه، پس از بازگشت به کشور خود، زبان به استهزاء و انتقاد از آن گشودند. در سند زیر، رقمی اولیه برای این جشن‌ها برآورد شده است که در زمان خود نجومی به شمار می‌رفت و حتی اگر با احتساب قیمت هر بشکه نفت و جمعیت کشور و بودجه سالانه کشور در آن زمان محاسبه‌ای سرانگشتی انجام گیرد، معادل امروزی این رقم، تکان دهنده خواهد بود. اعتراض افکار عمومی به برگزاری چنین جشن هایی ، آن هم در زمانی که به علت عواقب اصلاحات ارضی ، موجی از فقر و فاقه کشور را فراگرفته بود ، یکی از قضایای بسیار تاثیرگذار بر روند منجر به انقلاب اسلامی به شمار می رود. گفتنی است که رقم ذکر شده در این سند، تنها برآورد اولیه برگزاری جشن‌ها بوده است و هزینه تمام

شده نهایی بر اساس تخمین ها، بسیار بسیار بیشتر از این میزان است (برخی گمانه زنی ها ، این رقم را تا مرز ۱۰۰ میلیون دلار نیز می رساند که البته مبالغه آمیز به نظر می آید):

جناب آقای علم نخست وزیر

راجع به تامین اعتبار برای برنامه جشنهای دوهزاروپانصد ساله شاهنشاهی شرحی به‌جناب آقای مهندس اصفیا مدیر عامل سازمان برنامه نوشته شده بود. ایشان با توضیحاتی که طی نامه شماره ۱/۳۲۳٤ط - ۱۳٤۲/۲/۹ داده‌اند متذکر شده‌اند تامین /۲۰۰ میلیون ریال برای هزینه جشنهای شاهنشاهی ایران غیر مقدور است. پاسخ سازمان برنامه به عرض مبارک ملوکانه رسید امر فرمودند "دولت فکری برای اجرای برنامه جشنهای دوهزارو پانصد ساله بنمایند ". با ابلاغ فرمان مطاع همایونی خواهشمند است در اجرای امر مبارک زودتر اقدام فرمائید.

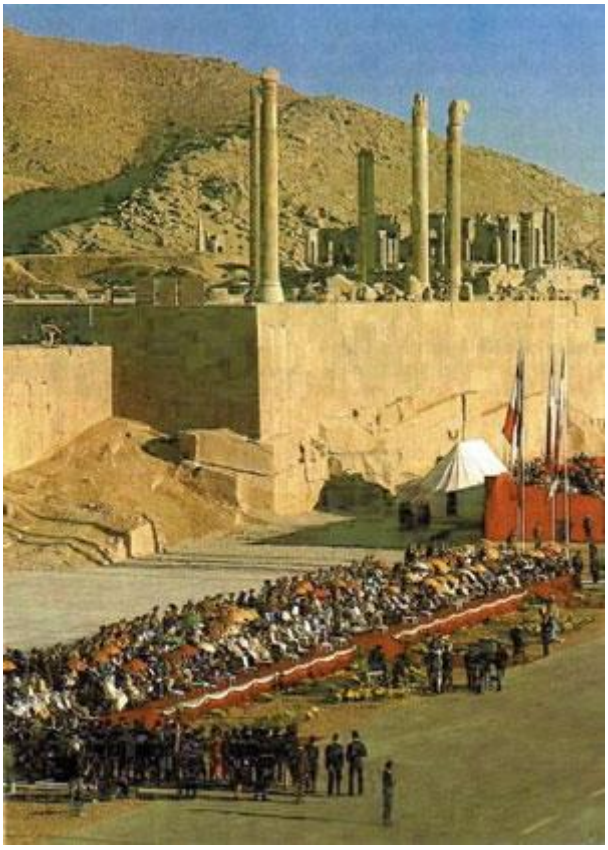
وزیر دربار شاهنشاهی

رونوشت بانضمام رونویس نامه شماره ۱/۳۲۳٤ط - ٤۲/۲/۹ سازمان برنامه از جهت استحضار جناب آقای جواد بوشهری نایب رئیس شورای جشنهای شاهنشاهی ایران میشود.

وزیر دربار شاهنشاهی

حسین علاء

ارزیابی جشنهای ۲۵۰۰ ساله در عصر رژیم پهلوی



وقتی که کارگران زحمتکش ایرانی برای آماده کردن زمین های اطراف تخت جمشید، عرق پیشانی خود را بر زمین می ریختند، گمان نمی کردند که پادشاهان باستانی ایران هنوز، هم آن قدر اعتبار و اقتدار داشته باشند که میلیاردها تومان پول، امکانات و وقت مردم ایران را برای آبادکردن گورهای پوسیده خود فرو بلعند. آری، گویا هنوز هم ارواح پادشاهان خودکامه ایران از ثروت و عشرت، سیراب نشده بود که می بایست نزدیک به چهارسال، بودجه و نیروی نهادهای دولتی و غیردولتی ایران، مصروف آنان گردد.

برگزاری جشن های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی در ایران، تنها در هنگام برگزاری آن، به شاه، ابهت و شخصیت ظاهری داد؛ اما دیدار شخصیت ها و خبرنگاران خارجی از ایران، آنها را با فقر و تنگدستی بسیاری از اقشار شهری و روستایی ایران آن روز، آشنا کرد و شاه در معرض انتقادات و اعتراضات داخلی و خارجی قرار گرفت؛ به گونه ای که دربار پهلوی تا مدت ها مشغول ارائه توجیهات، درباره لزوم برپایی این جشن بود. است.

علل برگزاری جشن

در سال ۱۳۵۰ش. محمدرضا پهلوی، جشنی در کشور برگزار نمود که در طول قرن بیستم، بی سابقه بود. این جشن که از تاریخ ۲۰ تا ۲٦ مهرماه، به مدت یک هفته، در تخت جمشید برپا شد، ایران را به مرکز مهم خبرسازی در جهان تبدیل کرد. در این جشن، بیست پادشاه و امیر عرب، پنج ملکه، بیست و یک شاهزاده، شانزده رئیس جمهور، سه نخست وزیر، چهار معاون رئیس جمهور و دو وزیر خارجه، از ٦۹ کشور، شرکت کردند. از جمله مدعوین این جشن، می توان به نیکلا پادگورنی، رئیس جمهور اتحاد جماهیر شوروی، مارشال تیتو از یوگسلاوی، یحیی خان از پاکستان، ملک حسین، پادشاه اردن و هایلاسلاسی، امپراتور اتیوپی اشاره کرد. گذشته از مقامات مزبور، ده ها تن از شخصیت های علمی، فرهنگی، هنری و نمایندگان رسانه های خبری جهان و نیز نخبگان ایرانی، در این مراسم حضور داشتند.(۱)

شاه با برپایی این جشن، سعی داشت که بر وجود نهاد سلطنت در ایران به مدت دو هزار و پانصد سال و تداوم آن تا فرمانروایی خود، تأکید کند. او همچنین قصد داشت به جهانیان بفهماند که ایران کشور بزرگی شده است و او به عنوان پادشاه این کشور، خود را وارث و نگهبان یک تاج و تخت ۲۵۰۰ ساله می داند.(۲) در اولین جلسه کمیسیون نظام جشن شاهنشاهی، هدف از این جشن، چنین بیان شده است: «منظور از برگزاری جشن مزبور، قاعدتاً بایستی شناساندن قدمت شاهنشاهی ایران باشد که مدت ۲۵ قرن تمام، علیرغم تمام سوانح و حوادث تاریخ، دوام یافته و پیوسته بر امیال و آرزوهای ملت، منطبق بوده است. پس مفهوم واقعی این جشن، آن است که شاهنشاه ایران که به حقیقت، مظهر کمال آمال و آرزوهای ملت ایران بوده، بایستی به همین نحو از طرف تمام ملل عالم شناخته شود».(۳)

دومین هدف شاه از برپایی این مراسم، کسب وجهه بین المللی برای حکومت و تحکیم مشروعیت سلسله پهلوی بود تا در سایه آن بتواند اعتماد دولت مردان بیگانه را برای سرمایه گذاری بیشتر در ایران، به دست آورد (٤) و به دنیا نشان دهد همان گونه که می تواند از سران کشورها، به مدت یک هفته پذیرایی کند، توانایی کنترل خلیج فارس و دریای عمان را نیز دارد. در اسناد سفارت آمریکا در این باره، چنین می خوانیم: «شاه از طریق برگزاری این مراسم، به جهانیان اعلام کرد که ایران به خانواده ملل مدرن جهان پیوسته است. همچنین او

صراحتاً اعلام کرد که ایران در این بخش از جهان، نقش ایجاد کننده ثبات را ایفا خواهد کرد».(۵)

خودبزرگ بینی و برتری جویی نیز از دیگر انگیزه های شاه در برگزاری جشن ۲۵۰۰ ساله به شمار می رفت. او در مقایسه با بسیاری از شخصیت های مطرح جهان، از نسب و کمال، بهره ای نداشت و در جهت کسب اعتبار، امیدوار بود که با پیوند دادن خود به تاریخ ۲۵۰۰ ساله پادشاهی و احیای باستان گرایی و با نادیده گرفتن تأثیر عمیق اسلام در گذشته ایران، خود را در برابر جهانیان، به عنوان پادشاهی توانا و بی همتا قلمداد کند.(٦)

نحوه تدارک جشن

پیشنهاد برپایی جشن های ۲۵۰۰ ساله، ابتدا از طرف شجاع الدین شفا، مشاور فرهنگی دربار در سال ۱۳۳۷ش. مطرح شد.(۷) روز ۲۹ آذر ۱۳۳۷ش. شجاع الدین شفا در مصاحبه ای چنین اعلام کرد: «به فرمان شاه، مراسم یادبود دوهزار و پانصد سال بنیان گذاری شاهنشاهی ایران به دست کوروش بزرگ، برگزار خواهد شد». (۸) وی همچنین زمان برگزاری جشن های مذکور را سال ۱۳٤۰ش. وعده داد.(۹) پیش از پایان سال ۱۳۳۹ش. وزارت دربار در اطلاعیه دیگری چنین اعلام کرد: «نظر به اهمیت موضوع و ضرورت برگزاری جشن به ترتیبی که در خور تاریخ کهنسال و پرافتخار شاهنشاهی ایران باشد، به فرمان شاهنشاه، تاریخ برگزاری آن، رسماً به آبان ماه سال ۱۳٤٦ش. موکول گردید». سرانجام در تاریخ ۲٦/۵/۱۳٤۷ش. بار دیگر وزارت دربار در اطلاعیه ای اعلام کرد: «به فرمان مطاع مبارک شاهنشاه آریامهر، جشن های بیست و پنجمین سده شاهنشاهی ایران، به مدت هشت روز، از تاریخ ۲۰ مهرماه ۱۳۵۰ش. برگزار خواهد شد».(۱۰) مهم ترین علت این وقفه ۱۳ ساله در برپایی جشن، کسری بودجه و فقدان منبع مالی کافی بود که رژیم را به فکر تعویق تاریخ جشن انداخت.(۱۱) مسئولیت برگزاری جشن های شاهنشاهی، در ابتدا به جواد بوشهری واگذار شد؛ ولی چون وی کاری از پیش نبرد، پس از مدتی، این مسئولیت به عهده اسدالله علم، وزیر دربار شاه افتاد.(۱۲)

بعد از برگزاری مراسم تاج گذاری، بیشترین فعالیت رژیم پهلوی، به تدارک برپایی این جشن، معطوف شد و برای مدتی بیش از چهار سال، قسمت اعظم کار سازمان های دولتی به آن اختصاص داشت. سال ۱۳۵۰ش. سال کوروش کبیر نام گرفت و همه چیز به آن اختصاص

یافت. یک سال تمام، آرم و طرح این جشن را به همه جا آویختند و روی جلد کتاب ها و مجلات و حتی دفترچه های یادداشت دانش آموزان، چاپ کردند.(۱۳)

یکصد هواپیمای باربری ارتش و تعداد زیادی کامیون و تریلر، در مدت نه ماه، تمام اثاثیه اقامتگاه سران را به شیراز منتقل و از شیراز به وسیله کامیون های ارتشی به تخت جمشید حمل کردند.(١٤) در همان حال، اسدالله علم، با میلیاردها ریال بودجه، کار جشن ها را پیش می برد. به سفارش او، بنایی عظیم شبیه برج ایفل در مدخل تهران ساخته می شد. تشکیلات اشرف – خواهر شاه – نیز با هیاهو و تبلیغات بسیار، از هر سرمایه دار، سی هزار تومان دریافت کرد تا به نام هر کدام، مدرسه ای به یادبود این جشن ها ساخته شود. بر این اساس باید۲۵۰۰ مدرسه ساخته می شد که نیمی از آن نیز ساخته نشد. (۱۵)

برای باشکوه جلوه دادن این نمایش، کمیته برگزاری جشن، از تمام مؤسسات تزئیناتی و آرایش گران و خیاطان طراز اول اروپا دعوت به همکاری کرد. خیلی زود در پایین تخت جمشید، مساحتی در حدود ٦٥٠٠ متر مربع را تقریباً هفتاد چادر پوشاند که ژانسن، دکوراتور فرانسوی، آنها را با کریستال، چینی، آستر ابریشمی، مخمل سرخ و چلچراغ درخشان، آراسته (١٦) و خانم مرسیه، آنها را تزئین کرده بود.(۱۷) پیش از آن که فکر پروژه چادرهای سران مطرح باشد، همه امکانات و تلاش ها مصروف این شد که هتل تخت جمشید، آماده و بازسازی شود تا به عنوان اقامتگاه سران، مورد استفاده قرار گیرد؛ اما سرانجام در نیمه اول سال ١٣٤٩ش. طرح احداث چادرهای مخصوص سران مطرح شد.(۱۸)

این چادرها که همگی دارای تهویه مطبوع بودند، با کریستال های «باکارت»، چینی های «لیموژ» و پارچه های نخی «پورتالت» تزئین شده بودند (۱۹) و در داخل هر چادر ابریشمی، یک اتاق نشیمن بزرگ، اتاق خواب و آشپزخانه وجود داشت.(۲۰)

آرایش گران طراز اول از سالن های «کارتیا» و «آلکساندر» پاریس، به تخت جمشید پرواز کردند. الیزابت آردن، یک نوع کرم صورت تولید کرد و نام آن را فرح گذاشت تا در جعبه های مخصوص، به میهمانان هدیه شود. «باکارا»، یک گیلاس پایه دار کریستال طراحی کرد و «سرالین»، جایگاه مدعوین را از روی طرح سفال های قرن پنجم پیش از میلاد ساخت. «رابرت هاویلند»، فنجان هایی تهیه کرد که در طول جشن، فقط یک بار مورد استفاده میهمانان قرار گرفتند. «پورتو» نیز که یکی از بزرگ ترین تولید کنندگان ملافه و رومیزی

فرانسه بود، رومیزی های رسمی و ملافه های میهمانان را تهیه کرد. «لان ون»، یونیفرم های جدیدی برای کارمندان دربار تهیه کرد که تهیه هر یک از این لباس های مخصوص، حدود پانصد ساعت وقت گرفته، در هر یک از آنها بیش از دو کیلو نخ ابریشمی به کار برده شده بود. (۲۱) همچنین ساخت بیست هزار مدال یادبود به مؤسسه « آرتوس برتران» فرانسوی، سفارش داده شد.(۲۲)

برای تأمین روشنایی محل جشن، از تهران و شیراز، شش هزار مایل، کابل کشی شد و بیست مایل حلقه گل زینتی، شامل صد و سی هزار لامپ، مصرف شده بود. ماکس بلوئه فرانسوی با ۲۵۹ سرآشپز و پیش خدمت، ده روز پیش از برگزاری مراسم جشن، به ایران آمد (۲۳) و سرپرستی پذیرایی ها را بر عهده گرفت. همچنین در این مراسم، شش صد روزنامه نگار، عکاس، فیلم بردار (۲٤) و مفسر از سراسر جهان که حتی برخی از آنان به هزینه دولت ایران به شیراز آمده بودند، خبرهای این مراسم خیره کننده را برای جهانیان گزارش می کردند.(۲۵)

بعد از تهیه مفصل این همه امکانات، یک چیز بسیار مهم که باید در نظر گرفته می شد، اقدامات امنیتی و محافظت از محل جشن بود. در این مورد، سه مرکز نظامی نیروی هوایی، اطراف تخت جمشید را به دقت حفاظت می کردند. در شروع این جشن ها، عده زیادی برای احتیاط، بازداشت شده بودند و چنین به نظر می رسید که تا شعاع ۱۲۰ کیلومتری تخت جمشید، هیچ گونه مزاحمی وجود ندارد. حساسیت نسبت به نگاه خارجیان به قدری بود که حتی فقر را در روستاهای مخروبه تخت جمشید با دیوارهای آجری بلند، محبوس و از چشم بینندگان مخفی کردند. (۲٦) در شیراز نیز بیش از دویست تن از دانشجویان، تحت بازداشت بودند. اقدامات شدید امنیتی در مجموع، فضایی همچون حکومت نظامی را بر کشور حاکم ساخته بود. دهکده سران نیز توسط چهار هزار تکاور تفنگدار نیروی دریایی و یک سیستم فوق العاده امنیتی خودکار که به چشم نمی آمد، محافظت می شد. ارتش در تمام مدت برگزاری جشن، به حالت آماده باش درآمده بود. صدها هواپیمایی که شاه تا آن زمان خریده بود، آماده محافظت از او بودند که بزرگان جهان را به میهمانی تخت جمشید فراخوانده بود؛ (۲۷) اما با وجود تلاش گسترده رژیم برای جلوگیری از خرابکاری در طول برگزاری جشن، گروه های مخالف، طی عملیاتی با منفجر کردن قسمتی از تأسیسات برق پایتخت، برای مدتی برق، بخشی از تهران را قطع کردند. آنها حتی سعی داشتند که یک هواپیمای متعلق به شرکت

«ایران ایر» را بربایند که به دنبال عدم توفیق در این کار، نه تن از مخالفان دستگیر شدند.(۲۸)

برگزاری مراسم

در روز ۱۷ مهرماه ۱۳۵۰ش. مراسم ویژه ای مقابل کاخ مجلس سنا، در حضور مردم برگزار شد که در آن، «پیام ملت ایران» که روی پوست آهو نوشته شده بود، به سوارکاری با لباس دوره هخامنشیان تسلیم شد تا به تخت جمشید ببرد و به پیشگاه شاهنشاه آریامهر، تقدیم دارد!(۲۹)

در نوزدهم مهر ماه، شاه به همراه خاندان سلطنتی، وارد شیراز شد و فردای آن روز به اتفاق تمام مقامات لشکری، دولتی و خانواده خود، به پاسارگارد - اولین پایتخت دولت هخامنشیان - رفت و در کنار آرامگاه کوروش، نطق معروف خود را ایراد کرد. شاه بعد از انجام مراسم تشریفات، در حالی که سکوت، تمام فضا را پر کرده بود، نطق خود را چنین آغاز کرد: «کوروش! شاه بزرگ! شاه شاهان! شاه هخامنشی! شاه ایران زمین! از جانب من، شاهنشاه ایران و از جانب ملت من، بر تو درود باد». شاه که اصولا مردی کم رو و کم حرف بود، در هنگام ایراد این نطق، هیجانی غیرعادی از خود نشان داد و پیش از آن که سخنانش را خطاب به پادشاه مرده تمام کند، مکث کرد. سرانجام، وی سخنانش را با این جملات به پایان رسانید: «کوروش! شاه بزرگ! شاه شاهان! آزادمرد آزادمردان و قهرمان تاریخ ایران و جهان! آسوده بخواب؛ زیرا که ما بیداریم و همواره بیدار خواهیم بود». (۳۰) گفته می شود پس از آن که نطق شاه تمام شد، ناگهان باد شدیدی از سطح بیابان برخاست و گرد و خاک بسیاری در چشم تماشاچیان پاشید. در آن هنگام، همه این واقعه را به فال نیک گرفتند! (۳۱)

در روز ۲۱ مهرماه، وقت آن فرا رسیده بود که شاه از میهمانان خارجی، استقبال به عمل آورد. در برنامه استقبال از میهمانان خارجی، سران کشورها به دو دسته تقسیم شده بودند؛ دسته نخست، در برگیرنده سلاطین و امپراتورانی نظیر هایله سلاسی، امپراتور حبشه، قابوس، سلطان عمان و ملک حسین، پادشاه اردن بودند و دسته دوم نیز شامل رؤسای جمهور، امرا و شیوخ خلیج فارس بودند. از دسته اول، شاه شخصا در تخت جمشید استقبال می کرد و در آن جا مراسم سان و موزیک و پرچم اجرا می شد و برای دسته دوم، نخست وزیر در فرودگاه شیراز، برنامه استقبال را اجرا می کرد.(۳۲) زمانی که تمام میهمانان به جز نیکسون و پمپیدو،

رؤسای جمهور آمریکا و فرانسه (آنان معاونان خود را به این جشن فرستادند)، به تخت جمشید وارد شدند، مراسم ضیافتی در چادر بزرگ و اصلی جشن، برپا شد. در ضیافت مذکور، شاه، نطقی در تمجید از تاریخ شاهنشاهی ایران و تلویحاً از اقدامات خود، قرائت کرد. بعد از آن نیز هایلاسلاسی، امپراتور حبشه، از سوی مدعوین، به خاطر برپایی چنین مراسم باشکوهی، از شاه، تقدیر و تشکر کرد و پس از آن، میهمانان، مشغول پذیرایی از خود شدند.

غذاهای ضیافت تخت جمشید را رستوران ماکسیم (گران ترین رستوران فرانسه) تهیه می کرد که چندین مؤسسه عمده فرانسوی و سوئیسی نیز به آن کمک می کردند. صورت غذای ضیافت های جشن نیز با جوهر سیاه، روی صفحات پوست آهو نقش شده، با یک ریسمان طلایی و به صورت یک کتاب کوچک با جلد ابریشمی آبی، صحافی شده بود.(۳۳)

غذاها نیز شامل تخم بلدرچین با خاویار، خوراک خرچنگ، کباب بره با قارچ، طاووس بریان انباشته از جگر غاز و دسر، شامل تمشک تازه با لعاب انجیر و تمشک مخصوص بود. همچنین رستوران ماکسیم، در حدود ۲۵ هزار بطری شراب مخصوص برای میهمانان تهیه کرده بود. (۳٤) این در حالی بود که در تمام مدت ضیافت، دسته ارکستر «بلرهاوس» که نیکسون، آن را فرستاده بود، برای حاضران می نواختند.(۳۵)

در روز دوم اقامت میهمانان در تخت جمشید، شاه، بار عام داد و ضیافتی غیررسمی در چادر بزرگ برپا کرد. سپهبد فریدون سنجر که در این جشن، ژنرال آجودانی پادشاه کشور لسوتو را عهده دار بوده است، ضیافت آن شب را چنین توصیف می کند: «اوایل شب، من و پادشاه لسوتو و همراهان، وارد سالن شدیم؛ میز بزرگ را برداشته به جای آن، تعداد زیادی میز و صندلی در محوطه سالن چیده بودند. من وقتی دیدم که شاه صدر هیئت رئیسه شوروی (نیکلا پادگورنی) و ملک حسین، مثل سه نفر دوست صمیمی، گرد یک میز جمع شده اند، تعجب کردم. خلاصه غوغایی بود. میز به وسیله سران کشورهای عربی و عجمی و سیاه و سفید، آفریقایی، آسیایی، اروپایی و خاور دور و نزدیک، اشغال شده بود. صدای قهقهه و بگو بخند، فضای سالن را پرکرده بود. در این گیرودار، از گوشه سالن، دری به روی حضار باز شد و صدای دلنواز تار، آهنگی از آهنگ های اصیل ایرانی را پخش کرد. پس از چند لحظه، اولین دسته از نوازندگان، رامش گران و رقاصه های زیباروی ایرانی، ظاهر شدند. آنها به همان حال ایستاده، تارها به زیر بغل و ویولون ها زیر چانه، به ترنم پرداختند. پشت سرِ دسته اول،

دسته دوم و همین طور دسته سوم و چهارم ظاهر می شدند و هر دسته در گوشه ای، کنار میزی، به هنرنمایی، رقص و پای کوبی پرداختند. لازم به ذکر است که تمام این دسته های ساززن، ضرب گیر و رقاصه، ملبس به یک نوع لباس نبودند؛ بلکه هر دسته، ملبس به لباس محلی مخصوص یک منطقه از کشور بود. از هر طرف سالن، صدا و آهنگی از تار و ضرب و زنگوله دستی خانم های رقاصه به گوش می رسید. ساعت در حدود یک یا دو بعد از نصف شب بود که محفل عیش و سرور به پایان رسید و حضار با قهقهه های مستانه و تلوتلو خوران، سالن را ترک کردند».(۳٦)

بعد از ظهر روز ۲۳ مهرماه، جشن شاهنشاهی به مرحله حساس خود رسید. قرار بود در این روز، سربازان دوره های مختلف تاریخ ایران، با لباس همان دوران، رژه بروند. برای آرایش این سربازان، پنج هزار کیلو پشم و مو به اندازه مصرف یک سال تئاترهای اروپا، (۳۷) از خارج آورده شده بود. برای اجرای این برنامه، چند کارشناس خارجی که با حقوق ها و دستمزدهای گزاف استخدام شده بودند، توانستند طرح لباس ها ادوات و تجهیزات این قشون هزار نفری را تهیه و بر اجرای آن نظارت نمایند. (۳۸)

مراسم روز رژه، با ورود شاه و خانواده سلطنتی به جایگاه که پایین دیوارهای تخت جمشید بنا شده بود، حالت رسمی به خود گرفت و لحظه اجرا، با به صدا درآمدن شیپورها، فرا رسید. مراسمی که شاه برای آن لحظه شماری می کرد، آماده بود تا چشم میهمانان را به خود خیره کند. یکی از نویسندگان غربی که در این مراسم شرکت داشته است، صحنه رژه را چنین توصیف می کند: «ریش های پرپشت و مُجعّد مادها و پارس ها، ریش های نوک تیز صفویان، سبیل های چخماقی سربازان قاجار، سپرها و نیزه ها، پرچم های سه گوشه، قداره ها و خنجرهای جنگ جویان باستانی، همه در آن جا بود. در زیر آفتاب، ولی در پناه چترهای آفتابی، میهمانان، روی تختگاه زیر خرابه های قدرت کوروش نشسته بودند و این رژه احساس برانگیز را تماشا می کردند. در این رژه، می شد نگهبانان کاخ های هخامنشی، جنگجویان پارت، سواره نظام خشایار شاه، تخت روان ها، ارابه ها، شترهای جمازه، توپخانه فتحعلی شاه، جنگجویان سواحل بحر خزر و خلیج فارس، نیروهای هوایی، تانک ها و زنانی را که اخیراً به استخدام نیروهای مسلح درآمده بودند، مشاهده کرد».(۳۹)

شاه در افتتاح این مراسم، چنین گفت: «هدف این است که عظمت ارتش ایران در ادوار قدیم و جدید، به نمایش درآمده، نشان داده شود که ارتش ایران همانند سپاهیان روزگار هخامنشی، آرمانی را که استقلال و شرافت ملی با موازین اخلاقی و بشری درآمیخته، مقدس می شمارد».(٤٠) این نمایش ارتش هزار نفری، حدود یک ساعت، مدعوین را سرگرم خود کرد و شاه را راضی نگه‌داشت.(٤١)

روز بعد از رژه، بیشتر میهمانان، ایران را ترک کردند و فقط چند نفر، مانند ملک حسین، هایلاسلاسی و فرانکو، برای افتتاح میدان شهیاد(آزادی) و ورزشگاه آریامهر(آزادی) نزد شاه ماندند. در روز ٢٦ مهرماه، شاه برای مصاحبه در کاخ سعدآباد حضور یافت. یکصد و سی نفر از برجسته ترین خبرنگاران جهان، در این مصاحبه شرکت داشتند. یوسف مازندی، خبرنگار سابق یونایتدپرس در ایران، طی سؤال جنجال برانگیزی از شاه پرسید: «اعلیحضرت! در این هنگام که ایران میلیون ها دلار به بانک ها و دولت های خارجی بدهی دارد،(٤٢) چطور مبادرت به صرف هزینه ای این چنین سنگین برای جشن های شاهنشاهی می شود؟ آیا این صلاح کشور و شخص اعلیحضرت بود؟» شاه پس از لحظه ای، تأمل، گفت: «می توان مطمئن بود که در سؤال شما، سوءنیت نیست. باید توجه داشت که برای بزرگداشت و شناساندن تاریخ درخشان یک ملت به جهان، هزینه هرچه باشد، زیاد نیست».(٤٣)

خبرنگار دیگری از کشور سوئد، از شاه پرسید: «آیا ممکن است شاهنشاه درباره هزینه جشن توضیح دهند؟ به ما ارقام مختلفی از دویست میلیون دلار تا دو میلیارد دلار گفته شده است؟» شاه در پاسخ گفت: «فکر می کنید همین دو میهمانی، دو میلیارد دلار خرج داشته باشد؟ بنابراین، به من بگویید که قیمت یک کیلو گوشت، چقدر است؟» (٤٤)

نکته ای که لازم است به آن اشاره شود، وضعیت زندگی مردم ایران در زمان برگزاری جشن است. پرفسور جیمز بیل، استاد و مدیر مرکز مطالعات بین المللی کالج ویلیام ومری آمریکا که یک سال قبل از برپایی جشن به ایران سفر کرده بود، در مقدمه کتابش، درباره فقر روستاهای استان فارس (محل برگزاری جشن های دو هزار و پانصد ساله) می نویسد: «در سال ١٩٧٠م. از ایران بازدید کردم و شاهد فقر مرگبار در روستاهای استان فارس بودم. دوبار با چشم خود دیدم که کودکان گرسنه، علف و ریشه بوته های مزارع نزدیک روستای خود را می خوردند».(٤٥)

دکتر کاتوزیان، استاد اقتصاد دانشگاه کنت انگلستان نیز که یک سال بعد از برپایی جشن های شاهنشاهی از شیراز دیدن کرده است، صحنه های اسفناک حلبی آبادهای شیراز را چنین توصیف می کند: «شهری که محل برگزاری جشن های سالیانه هنر بود،(٤٦) سوای محله های متعدد فقیرنشین، دو حلبی آباد بزرگ نیز داشت که به خوبی از انظار پنهان بود. من توانستم به کمک دو راهنما از یکی از این نواحی و نیز یکی از آلونک های آن دیدن کنم. این آلونک، به طور کامل از تکه های حلبی (بشکه های بزرگ و مستعمل نفت)، ساخته شده بود. فضای تقریبی آن، پانزده متر مکعب بود و یک خانواده هشت نفری، شامل شش بچه - از شش ماهه تا دوازده ساله - و والدینشان، در آن ساکن بودند. پدر این خانواده، یک کارگر فصلی بود. شغل وی، تخلیه چاه فاضلاب محلات فقرنشین بود که لوله کشی نداشتند. او به تریاک معتاد بود؛ زیرا آن گونه که می گفت، در غیر این صورت، نمی توانست به این کار بپردازد. همچنین وی اعتیادش را به همسرش منتقل کرده بود. همسرش نیز به نوبه خود، آن را به کوچک ترین فرزند خانواده انتقال داده بود. آثار تراخم در چشمان پنج بچه بزرگ تر دیده می شد. هیچ نوع اثاث خانه ای در این آلونک، به جز تکه های بزرگ مقوا، چند دست رختخواب مستعمل و یک منقل برای گرما، وجود نداشت. زمستان بسیار سردی بود و برف، روی زمین نشسته بود. در هیچ کجای این ناحیه، حمام عمومی یا خصوصی و مستراح وجود نداشت. در این منطقه، تنها یک کیوسک کوچک شرکت نفت که جایگاه فروش روغن پارافین بود، مشاهده می شد. بالای آن، پارچه ای آویخته بودند و روی آن نوشته شده بود: زنده باد والاحضرت رضا پهلوی، ولیعهد محبوب ما».(٤٧)

سال قبل از برپایی جشن های دو هزار و پانصد ساله، در کشور، خشک سالی بزرگی اتفاق افتاد که جان صدها انسان و دام را گرفت. به روایت یکی از روزنامه های آن زمان، «بر اثر خشک سالی تابستان گذشته، از فارس تا خراسان، عده زیادی از گرسنگی، جان خود را از دست دادند؛ مزارع مردم، سوخت؛ دام های آنان، تلف شد و دامداران، حیوانات خود را در بیابان ها رها می کردند تا دست کم شاهد مرگ دلخراش آنان نباشند».(٤٨)

از جمعیت ١٦٧ هزار نفری استان سیستان و بلوچستان، بیش از هشتاد هزار نفر، خانه و آشیانه خود را رها کرده، به سوی سرنوشت نامعلومی رفتند. این در حالی بود که روستاییان، گاو

شیرده خود را به قیمت چهل تومان در معرض فروش قرار می دادند؛ اما کسی حاضر نبود آن را بخرد و گوسفندان نیز با یک بسته سیگار، مبادله می شدند.(٤٩)

از میان ده ها روزنامه نگار و خبرنگاری که جهت پوشش جشن های ۲۵۰۰ ساله به تهران آمده بودند، تعدادی نیز از مناطق جنوب تهران و زاغه های اطراف آن فیلمبرداری کرده، به کشورهای خود بردند.(۵۰) بعضی از کشورها، مانند سوئد و دانمارک، در تلویزیون های خود، برنامه هایی به نمایش گذارند که قسمتی از این برنامه ها، شکوه و جلال جشن را نشان می داد و قسمت دیگر، نمایان گر وضع رقت انگیز مردم ایران بود؛ صحنه هایی از قبیل خوردن هسته خرما در بلوچستان، نشخوار کودکان در میان خاکروبه ها و زندگی مردم در جنوب شهر تهران، همگی نشان دهنده ابعاد فقر و فلاکت مردم، در این برنامه ها بود.(۵۱)

اسدالله علم در پاسخ به انتقادهای رسانه های خارجی در همین خصوص چنین گفت: «حالا که داریم؛ اگر نداشتیم هم مردم ایران باید لحاف و تشک هایشان را می فروختند و این جشن را برگزار می کردیم». این در حالی بود که یک مجله چاپ لبنان در همان زمان نوشت: «با نیمی از هزینه این جشن، می شد ننگ زندگی قرون وسطایی را از روستاهای ایران شست».(۵۲)

مهم ترین مخالفتی که با برپایی این جشن صورت گرفت و باعث خشم شاه نیز شد، پیام آیۀ الله خمینی، رهبر در تبعید ایرانیان بود. آیۀ الله خمینی در قسمتی از پیام خود راجع به وضعیت زندگی مردم ایران در هنگام جشن، چنین نگاشت: «اکنون از منابع مختلف بر وضع دردناک ایران، آگاهی پیدا کرده ام. یکی از علمای محترم شیراز به من نوشته که قبایل جنوب، دچار خشک سالی سختی شده اند و مردم آن جا، ناگزیر گردیده اند که اطفال خود را بفروشند. یکی از علمای فسا(۵۳) در نامه خود، قحطی و فقری را که بر آن منطقه حکمفرماست، برایم شرح داد. بنابر اخبار رسیده از سیستان و بلوچستان و از منطقه خراسان، روستاییان قحطی زده، دام های بدون چراگاه خود را رها می کنند و به شهرها هجوم می آورند».

امام خمینی همچنین در مورد نظام شاهنشاهی در ایران فرمود: «جنایات پادشاهان، تمام تاریخ ما را سیاه کرده است. مگر پادشاهان نبودند که به قتل عام خلایق، فرمان می دادند و بدون کمترین وسواس، دستور سر بریدن صادر می کردند؟ به نظر پیغمبر اسلام، کلمه

شاهنشاه، نفرت انگیزترین کلمه، نزد خداوند است. آیا نباید علیه این جشن های ننگین که در خلال آنها حاصل کار و عرق افراد، برای مصارف پرخرج، به هدر می رود، اعتراض کرد؟» (٥٤)

وی در ششم خرداد سال۱۳۵۰ش. نیز ضمن سخنرانی کوبنده ای، جنایات پادشاهان را برشمرده، اظهار داشت: «ما جشن ۲۵۰۰ ساله را نمی خواهیم. ما گرسنه هستیم. گرسنگی مسلمان ها را حل کنید. جشن نگیرید. روی مرده ها، جشن نگیرید. سرمایه های مردم و مسلمین بیچاره را صرف این می کنند و از بودجه مملکت، ده ها میلیون خرج یک چنین ملعبه و مضحکه ای می کنند؛ برای چه؟» (٥٥)

زمانی که صدای اعتراض امام خمینی از نجف بلند شد و چند روزنامه خارجی نیز مطالبی برضد این جشن نوشتند، بلندپایگان رژیم، مخصوصاً شاه و علم، شروع به دفاع از جشن کردند. اسدالله علم برای این که به این مراسم حالت مذهبی بدهد، در مصاحبه ای چنین اعلام کرد: «از پولی که مردم به طیب خاطر برای برگزاری این آیین باشکوه پرداخته بودند، مبلغی هم زیاد آمده که اعلیحضرت همایونی امر فرموده اند آن را صرف ساختن یک مسجد بزرگ و باشکوه اسلامی کنیم».(٥٦)

هزینه واقعی این جشن، به طور کامل معلوم نشد و بین ارقامی که سران رژیم عنوان می کردند، تناقض وجود داشت. امیر اسدالله علم در مصاحبه ای، هزینه کامل جشن را ٨/١٦ میلیون دلار اعلام کرد. فرح دیبا نیز در مصاحبه ای، تنها هزینه مدرنیزاسیون در تخت جمشید را دویست میلیون دلار، (تقریباً یک میلیارد و پانصد میلیون تومان) برآورد کرد. در این مورد، روزنامه های خارجی نوشتند: «رقمی که فرح برای هزینه تلفن تخت جمشید خرج کرده، به تنهایی سیزده برابر رقمی است که علم برای تمام جشن اعلام کرد. مگر علم نمی داند که روزنامه نیویورک تایمز، هر صفحه اش را با کاغذ خوب و رنگی برای تبلیغات، یک میلیون دلار می فروشد. در برخی از شماره های این نشریه، ده صفحه برای شاه و فرح تبلیغ شده است و تنها نیویورک تایمز، حداقل بیست میلیون دلار بابت تبلیغات برای شاه و جشن های مذکور، پول گرفته است».(٥٧)

نتیجه گیری

این جشن را باید بیشتر سرود پیروزی خانواده پهلوی دانست و نه پیروزی ملت ایران.(۵۸) در مورد شخص شاه نیز رهاورد جشن های تخت جمشید، جدایی کامل از واقعیات بود؛(۵۹) به ویژه زمانی که شاه توانست به کمک آمریکا نقش ژاندارمی خلیج فارس را عهده دار شود، هیچ کس سعی نکرد او را به واقعیات نزدیک کند. اطرافیان شاه، تنها تلاش می کردند که از روی تملق، به او احترام بگذارند؛ فکرش را تحسین کنند و اقداماتی را که او انجام می دهد، بستایند. این وضع، تا زمان انفجار انقلاب اسلامی ادامه یافت؛ انقلابی که به کلی، تاج و تخت شاهنشاهی را در ایران از بین برد.

در پایان باید گفت که نه فقط شاه، بلکه هیچ یک از میهمانان عالی مقام او هم که در این جشن پرشکوه حضور یافته بودند، هرگز تصور نمی کردند که تاریخ دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی ایران، به خود محمدرضا شاه ختم شود و این جشن بزرگ، در واقع، مراسم پایان عمر بیست و پنج قرن شاهنشاهی در ایران باشد.(٦٠)

پی‌نوشت‌ها:

۱. غلامرضا نجاتی، تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران.

۲. مختار حدیدی، پهلوی دوم و نمونه اندیشه های باستانگرایانه، فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، سال دوم، شماره پنجم.

۳. صورت جلسات کمیسیون نظام شاهنشاهی تا دویستمین جلسه، برنامه پیشنهادی کمیسیون نظام، شماره ۱، ص۱.

٤. فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، سال دوم، شماره پنجم، ص ۱۰٤.

۵. دانشجویان پیرو خط امام، ایران اسناد لانه جاسوسی آمریکا، ج ٦، بخش اول.

٦. فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، ص ۱۰٤ و ۱۰۵.

۷. همان، ص ۱۰۵.

۸. یوسف مازندی، ایران ابرقدرت قرن.

۹. حمید روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳.

۱۰. همان، ص ۸٤۹ - ۸۵۰.

۱۱. ر. ک: فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، ص ۱۰۹-۱۰٦.

۱۲. یادداشتهای علم، متن کامل دست نوشته های امیر اسدالله علم، ج ۱. ص ۱۱.

۱۳. سید جلال الدین مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، ج ۲، ص ۱٦۹-۱٦۷.

۱٤. فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، ص ۱۱٤.

۱۵. مسعود بهنود، از سید ضیاء تا بختیار، ص ۵۵۹.

۱٦. ماروین زونیس، شکست شاهانه، ترجمه اسماعیل زند و بتول سعیدی، ص ۱۳٦.

۱۷. احسان نراقی، از کاخ شاه تا زندان اوین، ترجمه سعید آذری، ص ٦۲.

۱۸. فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، ص ۱۱۵.

۱۹. جیمز بیل، عقاب و شیر، ترجمه مهوش غلامی، ص ۲۹۵.

۲۰. حسنین هیکل، ایران روایتی که ناگفته ماند، ترجمه حمید احمدی، ص ۱۷۲.

۲۱. ویلیام شوکراس، آخرین سفر شاه، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، ص ۳۹ - ٤۰.

۲۲. فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، ص ۱۱٤.

۲۳. البته رقم آشپز و سرآشپز در منابع مختلف از ۱۳۱ تا۱٦۰ نفر ذکر شده است، ر.ک: فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، ص ۱۱۵؛ احسان نراقی، از کاخ شاه تا زندان اوین، ص ٦۲.

۲٤. تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، ص ۳٤۹.

۲۵. ایران، ابرقدرت قرن، ص ۵٤۰.

٢٦. احمد فاروقی و ژان لورویه، ایران بر ضد شاه، ترجمه مهدی نراقی، ص ٤١.

٢٧. از سید ضیاء تا بختیار، ص ٥٦٦.

٢٨. ر.ک: یرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، ص ٦٠٦.

٢٩. ایران، ابرقدرت قرن، ص ٥٣٩.

٣٠. متن این خطابه در اکثر روزنامه ها و مجلات آن تاریخ موجود است.

٣١. ایران، ابرقدرت قرن، ص ٤٨.

٣٢. فریدون سنجر، حاصل چهل سال خدمت ١٣٥٥-١٣١٦، ص ٢٣٤.

٣٣. ایران، ابرقدرت قرن، ص ٤٠.

٣٤. تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، ص ٣٤٩.

٣٥. از سید ضیاء تا بختیار، ص ٥٦٦.

٣٦. حاصل چهل سال خدمت، ص ٢٤٩-٢٤٧.

٣٧. از سید ضیاء تا بختیار، ص ٥٦٨.

٣٨. حاصل چهل سال خدمت، ص ٢٥٠.

٣٩. آخرین سفر شاه، ص ٤٣.

٤٠. ایران، ابرقدرت قرن، ص ٥٤٠.

٤١. ر. ک: حاصل چهل سال خدمت، ص ٢٤٥-٢٣٨.

٤٢. ر.ک: به فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، ص ١١٧.

٤٣. ایران، ابرقدرت قرن، ص٥٤٢ و ٥٤١.

٤٤. نهضت امام خمینی، ج ٣، ص ٨٧٣؛ به نقل از روزنامه اطلاعات، ٢٧ مهرماه ١٣٥٠ش.

٤٥. عقاب و شیر، ص ١٧.

٤٦. از سال ١٣٤٦ به ابتکار فرح، هر ساله در ماه شهریور، مراسمی تحت عنوان جشن هنر در شیراز برگزار می شد.

٤٧. محمد علی (همایون) کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه محمد رضا نفیسی و کامبیز عزیزی، ص ٣٢٢ و ٣٢٣.

٤٨. نهضت امام خمینی، ج ٣، به نقل از روزنامه فارس، ٢٥/٢/١٣٥٠ ش.

٤٩. همان؛ به نقل از روزنامه کیهان ٢٠/١/١٣٥٠ش.

٥٠. ایران، ابر قدرت قرن، ص ٥٤١.

٥١. باقر عاقلی، نخست وزیران ایران از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی، ص ١٠٢٢.

٥٢. از سید ضیاء تا بختیار، ص ٥٦٨ و ٥٦٩.

٥٣. یکی از شهرهای استان فارس.

٥٤. تاریخ سیاسی معاصر ایران، ج ٢، ص ١٦٦ - ١٦٧.

٥٥. فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، ص ١٢١.

٥٦. تاریخ سیاسی معاصر ایران، ج ٢، ص ١٧٢.

٥٧. نهضت امام خمینی، ج ٣، ص ٨٧٢ و ٨٧٣ به نقل از روزنامه اطلاعات، ٢ آبان ١٣٥٠.

٥٨. شکست شاهانه ص ١٣٦.

٥٩. عقاب و شیر، ص ٤٨ - ٤٩.

٦٠. جمعی از نویسندگان، اعترافات شاه، ترجمه منوچهر مهرجو، ص ١٥٤.

ماهنامه زمانه، شماره ٢١، خرداد ماه ١٣٨٣

اسنادی از جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی

جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی در تاریخ ۲۰ مهر ماه ۱۳۵۰ در شیراز برگزار شد. این جشنها با هزینه گزاف و شرکت پادشاهان، رؤسای جمهور کشورهای مختلف، شخصیتها و مقامات داخلی با مراسم و تشریفات خاصی برپا شد و در نوع خود یکی از مجللترین جشنها بود. ناگفته نماند که مراسم و تشریفات آن توسط کشورهای خارجی برنامه ریزی شده بود به طوری که مهمانداران و خدمه هم از کشورهای بیگانه انتخاب شده بودند، که این مسئله خود با اصل فلسفه جشنها یعنی به نمایش گذاشتن ارزشهای ملی و تمدن ایران باستان مغایرت داشت.

اسناد ارائه شده متعلق به سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۵۰ است. برطبق اسناد، وزارت دارایی خواستار مطرح نمودن طرح تصویبنامه اصلاحی مربوط به اختصاص نصف درآمد غیرمستقیم از اضافه نرخ نوشابههای الکلی برای مصارف جشنهای شاهنشاهی در هیئت دولت بوده و یک سال بعد یعنی در سال ۱۳٤۰ دولت به دلیل مضیقه مالی اقدام به تعویق جشنها نموده و نهایتاً در سال ۱۳٤۲ حسین علا وزیر دربار از اسدالله علم نخستوزیر اتخاذ تصمیماتی را جهت تأمین اعتبار جشنهای شاهنشاهی خواستار شده است.

اسناد موجود حاکی از صرف این هزینه جهت ایجاد محل برگزاری جشن، پذیرایی از مهمانها اعم از رؤسای کشورها، پادشاهان و ایرانشناسان از کشورهای مختلف، اعطای مدال یادبود جشن به شخصیتها و٤۰ نفر از افسران شرکتکننده در مراسم جشن و...

۱ - رونوشت نامه وزارت دارایی به نخستوزیر درباره طرح تصویبنامه تخصیص نیمی از درآمد غیرمستقیم سال ۱۳۳۹ از نرخ نوشابههای الکلی به بودجه شاهنشاهی در هیئت دولت جهت تصویب و اجرا [۱-۱۹-۱۲۱ش]

۲ - نامه وزارت دربار به جواد بوشهری نایب رئیس شورای مرکزی جشنهای شاهنشاهی ایران مشعر بر به تعویق انداختن جشنهای شاهنشاهی به دلیل مضیقه مالی دولت [٤-۱۹-۱۲۱ش]

۳ - نامه حسین علا وزیر دربار به علم نخستوزیر مبنی بر درخواست اتخاذ تصمیماتی در جهت تأمین اعتبار جشنهای شاهنشاهی [۲-۱۹-۱۲۱ش]

٤ - نامه علیاکبر محلوجی به اسدالله علم وزیر دربار مشعر بر ارسال مبلغی جهت کمک به هزینه جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی [۱-٦۲-۱۳۸م]

٥ - نامه فضلالله مشاور به امیر متقی مدیرکل دربار شاهنشاهی درباره درخواست پرداخت هزینه ساختمان و چادرهای پذیرایی رؤسای کشورهای پیمانکار آن [۳۹-۸۲-۳-۱۱۷۱الف]

٦ - نامه اردشیر زاهدی وزیر امور خارجه به عبدالرضا انصاری قائممقام رئیس شورای مرکزی جشن شاهنشاهی درباره ارسال صورت اسامی ایرانشناسان هر کشور به سفارت ایران در آن کشور جهت دعوت از آنان و شرکت در مراسم جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی به همراه نامه دعوت از ایرانشناسان کابل و عدم تمایل کشور افغانستان به شرکت در جشن مذکور [۳-٤-۱۲۱ش] (صفحه ۱)

۷ - نامه اردشیر زاهدی وزیر امور خارجه به عبدالرضا انصاری قائممقام رئیس شورای مرکزی جشن شاهنشاهی درباره ارسال صورت اسامی ایرانشناسان هر کشور به سفارت ایران در آن کشور جهت دعوت از آنان و شرکت در مراسم جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی به همراه نامه دعوت از ایرانشناسان کابل و عدم تمایل کشور افغانستان به شرکت در جشن مذکور (صفحه ۲)

۸ - نامه اردشیر زاهدی وزیر امور خارجه به عبدالرضا انصاری قائممقام رئیس شورای مرکزی جشن شاهنشاهی درباره ارسال صورت اسامی ایرانشناسان هر کشور به سفارت ایران در آن کشور جهت دعوت از آنان و شرکت در مراسم جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی به همراه نامه دعوت از ایرانشناسان کابل و عدم تمایل کشور افغانستان به شرکت در جشن مذکور (صفحه ۳)

۹ - نامه سپهبد ریاحی دائر بر شرح اقدامات خود جهت جلب موافقت ملکه هلند به منظور شرکت در جشن ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی [٤-۳۲۱٥-۱۱۳ر] (صفحه ۱)

۱۰ - نامه سپهبد ریاحی دائر بر شرح اقدامات خود جهت جلب موافقت ملکه هلند به منظور شرکت در جشن ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی (صفحه ۲)

۱۱ - صورتجلسه برنامه بانک در جشن شاهنشاهی مشتمل بر تأمین اعتبار جهت چاپ کتاب، آذینبندی، تأمین نیروی برق و... [۱۳-۱-۲-۱۱۲س]

۱۲ - تلکس مرزبان سفیر ایران در سوئد مشعر بر درخواست ارسال دعوتنامه پروفسور یوسی آرو به فنلاند جهت شرکت در مراسم جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی [٤-٤-۱۲۱ش]

۱۳ - مقاله یک روزنامهنگار آمریکایی در دفاع از جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی و تخمین زدن بودجه جشن در حدود ۳۰ الی ٤۰ میلیون دلار [۳-۳۲۱۱-٦٤٥۲الف] (صفحه ۱)

۱٤ - مقاله یک روزنامه نگار آمریکایی در دفاع از جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی و تخمین زدن بودجه جشن در حدود ۳۰ الی ٤۰ میلیون دلار (صفحه ۲)

۱۵ - رونوشت نامه هرمز قریب رئیس کل تشریفات شاهنشاهی به سرلشکر ناصر فیروزمند مبنی بر ارائه اطلاعاتی درباره همراهان محمد یحییخان رئیسجمهوری اسلامی پاکستان جهت شرکت در جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی [۵۰-۳۲۲-۹۵۵۷ف] (صفحه ۱)

۱٦ - رونوشت نامه هرمز قریب رئیس کل تشریفات شاهنشاهی به سرلشکر ناصر فیروزمند مبنی بر ارائه اطلاعاتی درباره همراهان محمد یحییخان رئیسجمهوری اسلامی پاکستان جهت شرکت در جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی (صفحه ۲)

۱۷ - حکم اعطای مدال یادبود جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران به جعفر شریف امامی رئیس مجلس سنا [۳-۳۲٤۲-٤٥۱۳ش]

۱۸ - نامه تشکر کمیته شمیران جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی از مهندس عنایت بهبهانی بابت کمکهای مادی و معنوی مخاطب در برگزاری جشنهای مذکور [۱۳-۱-۱۵۷ب]

۱۹ - فرمان همگانی ارتش دائر بر اعطای مدال یادبود جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی به ٤۰ نفر از افسران شرکتکننده به طور مستقیم در جریان بزرگداشت جشن مذکور [٤۸-۳۲۲-۹۵۵۷ف]

موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

جشنهای ۲۵۰۰ ساله ، باستانگرایی آریایی



ظهور باستانگرایی آریایی در قرن نوزدهم و گسترش آن در دوره پهلوی ارتباط تنگاتنگی با هدفهای استعماری بریتانیا در ایران داشته است. سیاستگزاران انگلستان به منظور توجیه سلطه و حضور همه‌جانبه خود در ایران موج باستانگرایی آریایی و تمرکز مطالعات تاریخی بر روی ۲۵۰۰ سال تاریخ شاهنشاهی را گسترش داده به طوری که تمدن ٤۰۰۰ ساله پیش از هخامنشیان و تاریخ ١٤ قرن حضور اسلام در ایران به بوته فراموشی سپرده شد.

دست اندرکاران جشنها در راستای اهداف خاص خود که به نحوی ظریف با آرمانها و اهداف صهیونیسم پیوند داشت حاضر شدند بنیاد شاهنشاهی را که از دوره مادها در ایران سابقه داشت به کورش که در نزد یهودیان، مسیح موعود یا مشیاه نام گرفته بود پیوند نمایند. چنانچه در مرداد ماه سال ١٣٤٠ جشن ۲۵۰۰ ساله آزادی یهود در اسرائیل برپا شد و سومین کنگره یهود به سپاسگزاری از کورش اختصاص یافت و آهنگسازان اسرائیل آهنگی برای کورش تهیه کردند که بعدها در جشنهای شاهنشاهی نیز مورد استفاده قرار گرفت.

اندیشه آریایی و اعتقاد به یک پادشاه مقتدر و یک دیکتاتور مصلح از اصول ایدئولوژی حکومت پهلوی بود و اشخاصی نظیر محمدعلی فروغی که خود از دست‌پروردگان مکتب جلال‌الدین میرزا و میرزا ملکم خان و... بود به تبیین آن پرداختند و بدین سان جلوس کورش هخامنشی بر اریکه قدرت مبدأ تاریخ ایران قرار گرفت و این جریان در دو دهه پایانی حکومت پهلوی شدت گرفت. چنانچه بر اثر خودبزرگ‌بینی، برتری‌جویی و کسب وجهه بین‌المللی محمدرضا پهلوی بنا بود جشنهای ۲۵۰۰ ساله درسال ١٣٤٠ برگزار شود و بارها به علت وضعیت بغرنج اقتصادی و مضیقه مالی دولتی به تعویق افتاد.

بالاخره محمدرضا پهلوی در مهر ماه سال ۱۳۵۰ به رویاهای خود جامه عمل پوشاند و یکی از عظیم‌ترین و پرهزینه‌ترین جشنهای تاریخ معاصر ایران و جهان را در تخت جمشید شیراز در کنار آثار به جا مانده از کاخهای پادشاهان هخامنشی برگزار نمود و شهرک مدرنی بنا کرد که همه چیز آن ازساختمان گرفته تا مبلمان، غذاها و... غیرایرانی بود. در این جشن ۲٤ پادشاه و امیر عرب، ٥ ملکه، ۲۱ شاهزاده، ۱٦ رئیس‌جمهور، ۳ نخست‌وزیر، ٤ معاون رئیس‌جمهوری و ۲ وزیر خارجه از ٦۹ کشور جهان و دهها تن از شخصیتهای علمی، هنری، فرهنگی و نمایندگان رسانه‌های خبری ایران و جهان حضور داشتند.

منابع :

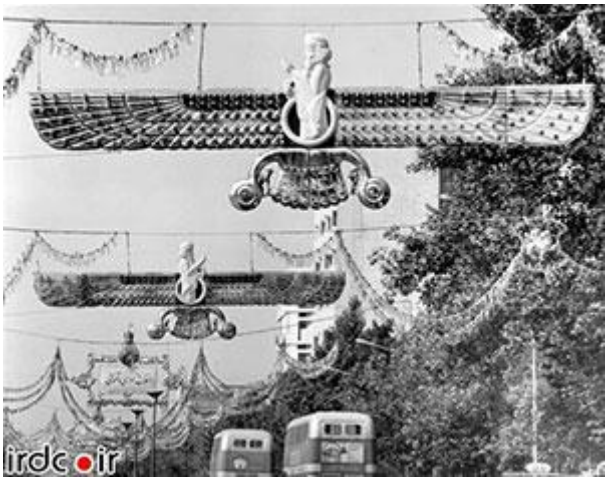
۱. فصلنامه تاریخ معاصر ایران، سال دوم، شماره پنجم، بهار ۱۳۷۷.

۲. جشنهای ۲٥۰۰ ساله شاهنشاهی به روایت اسناد ساواک و دربار: بزم اهریمن. شهریور ۱۳۷۷.

۳. از دوران شکوهمند کورش تا عصر پرافتخار پهلوی، کمیته انتشارات و تبلیغات حزب مردم شهرستان کرج، آبان ۱۳٥۰.

مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

جشنهای ۲۵۰۰ ساله ، کسب اعتبار کاذب



در مهر ماه ۱۳۵۰ ایران شاهد یکی از عظیم ترین و پرهزینه ترین جشنهای تاریخ معاصر ایران و جهان بود . این جشن که بنا بود در سال ۱۳٤۰ برگزار شود بارها به علت وضعیت بغرنج اقتصادی و مضیقه مالی دولت که قادر به پرداخت هزینه های سنگین پیش بینی شده جشن نبود به تعویق افتاد . ولی از آن جا که شاه همواره در رؤیای برگزاری پرشکوه بزرگداشت ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی در ایران بود مصرانه در تلاش بود که در تخت جمشید این جشن را برگزار کند . شاه از برپایی این جشنها هدفهای چندی را دنبال می کرد . وی با اجرای این مراسم سعی داشت که بر وجود نهاد سلطنت در ایران به مدت دو هزار و پانصد سال و تداوم این نهاد تا فرمانروایی خود تأکید کند و به ایرانیان بفهماند که ایران کشور بزرگی شده است ، و او به عنوان پادشاه این کشور ، خود را " وارث و نگهبان یک تاج و تخت ۲۵۰۰ ساله ") می داند .

وی همچنان در پی کسب وجهه بین المللی برای حکومت خود و تحکیم مشروعیت سلسله پهلوی بود تا بتواند در سایه آن ، اعتماد دولتمردان بیگانه را برای سرمایه گذاری بیشتر در ایران به دست آورد.

خود بزرگ بینی و برتری جویی از دیگر انگیزه های شاه برای برگزاری جشن ۲۵۰۰ ساله می باشد . شاه ، در مقایسه با بسیاری از شخصیتهای مطرح جهان که از وجهه مردمی برخوردار بودند ، در میان مردم ایران جایگاهی نداشت . وی هیچ امتیاز ویژه ای نداشت تا در برابر آن به خود ببالد . نه از نسب بهره ای داشت و نه از کمال . او برای جبران این سرخوردگی و نیز

کسب اعتبار کاذب امیدوار بود که با پیوند دادن حکومت خود به کورش و ۲۵۰۰ سال پادشاهی و احیای باستان گرایی یا نادیده گرفتن تأثیر انکار ناپذیر اسلام در تاریخ هزار و چهارصد ساله گذشته ایران ، خود را در برابر جهانیان به عنوان پادشاهی توانا و بی همتا قلمداد کند . شاه در ضیافت نخست وزیر سوئد در استکهلم در سال ۱۳۳۹ چنین می گوید : " ما سابقه ۲۵ قرن استقلال و شاهنشاهی داریم ، و این سابقه ممتد به ما نیروی ملی خاصی داده است که شکست ناپذیر است . "(2)

پیشنهاد جشنهای ۲۵۰۰ ساله بدوا از طرف شجاع الدین شفا ، مشاور فرهنگی دربار در سال ۱۳۳۷ مطرح شد . ولی در دو سال اول مقدمات برپایی این جشن ، وظیفه دبیر کل شورای جشنها را به عهده داشت ، و طرح تشکیل کمیته های خارجی برای شرکت ممالک مختلف جهان در این جشنها تحت سرپرستی عالیه رؤسای کشورها و با شرکت بزرگترین شخصیتهای سیاسی و فرهنگی آنها را در همان موقع تنظیم کرد و به مورد اجرا در آورد و و اولین کمیته که بعدا سرمشق سایر کمیته ها قرار گرفت در سال ۱۹٦۰ در پاریس ایجاد شد . (۳)

در اوایل دهه ۱۳٤۰ دولت علم ضمن رایزنی با اسرائیل از آنها می خواهد که برای توسعه جهانگردی در ایران طرحی ارائه نمایند . آنها نیز با ارائه طرحهایی توصیه کردند که برای شناساندن تسهیلات جهانگردی در ایران ، لازم است در کشورتان رویداد مهمی برپا کنید . خانم سینتیا هلمز همسر سفیر امریکا در خاطرات خود چنین می نویسد :

" در اوایل دهه ۱۹٦۰ اسدالله علم نخست وزیر برای توسعه جهانگردی در ایران از دولت اسرائیل درخواست کرد تا طرحی تنظیم نماید . تدی کولک (Teddy kollek) ، رئیس اتحادیه توریستی دولت اسرائیل و شهردار بعدی اورشلیم به ریاست میسیون برنامه ریزی برگزیده شد . کولک توصیه کرد که ضمن تأسیس هتلها ، جاده های جدید و وسائل نقلیه مدرن در تخت جمشید ، ایران باید واقعه مهمی بر پا کند تا خارجیان را به این تسهیلات جهانگردی جدید جلب کند .

بعدها اعتراف کرد که هرگز تصور نمی کرده اسراف کاری که در جشنهای بیست و پنجمین قرن بنیانگذاری امپراتوری ایران پیش آمد همان است که او توصیه کرد . (٤)

همان گونه که جشن تاجگذاری محمدرضا در سال ۱۳٤٦ با الگو گرفتن از تاجگذاری پادشاهان کشورهای پادشاهی مانند انگلستان ، سوئد ، هلند و غیره به انجام رسید . (٥) در این جشن نیز از راهنمایی و مشورت بریتانیا بهره گرفته شد . پیتر رمسباتهم سفیر بریتانیا در نامه ای محرمانه به تاریخ ۲۸ اوت ۱۹۷۱ به هرمز قریب چنین می نویسد :

" زمانی که در ۲۱ ژوئیه با شما ملاقات کردم غیررسمی از من درخواست نمودید تا در صورت امکان نظرات اداره تشریفات خود را در لندن درباره اولویت مهمانان و مدعوین جشنهای یادبود ۲٥۰۰ ساله شاهنشاهی جویا شوم . در پی مذاکرات ما ، آقای عیسی مالک لیستی از مهمانان را به من داد و من نیز آن را به اداره تشریفات فرستادم . هم اکنون اخباری از لندن به دست من رسیده است . البته ایشان از من خواسته اند این نکته را متذکر شوم [که] هر پیشنهادی از جانب آنها باید کاملا غیررسمی تلقی شود چون مایل نیستند در مسأله ای که فقط دولت ایران در تصمیم گیری اش ذیصلاح است هیچ گونه مسؤولیتی داشته باشند . بنابراین ایشان سعی نکرده اند که لیست اولویتی از فهرست کامل مهمانان ارائه دهند . لیکن ، با توجه به تاریخ به سلطنت رسیدن و کسب مقام آنها ، اصول کلی و مشخص را ارائه کرده اند و امیدوارند که در تهیه یک دستورالعمل کلی برای مشخص نمودن حق تقدم مدعوین شما را یاری نمایند . "

بالاخره محمدرضا به رؤیای خود جامه عمل پوشاند و در تخت جمشید شهرک مدرنی بنا کرد که همه چیز آن ، از ساختمان گرفته تا مبلمان و سایر وسایل ، غیرایرانی بود . در این جشن بیست پادشاه و امیرعرب ، پنج ملکه ، بیست و یک شاهزاده ، شانزده رئیس جمهور ، سه نخست وزیر ، چهار معاون رئیس جمهور و دو وزیر خارجه از ٦۹ کشور شرکت کردند . از جمله مدعوین نیکلای پادگورنی ، صدر هیأت رئیسه شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی ، مارشال تیتو ، از یوگسلاوی ، یحیی خان ، از پاکستان ؛ و . و . گیری ، از هندوستان ؛ ملک حسین پادشاه اردن ؛ و امپراتور هیلاسلاسی ، از اتیوپی بودند . گذشته از مقامات مزبور ، دهها تن از شخصیتهای علمی ، هنری ، فرهنگی و نمایندگان رسانه های خبری ایران و جهان در جشنی که یک هفته طول کشید حضور یافته بودند . (٦)

هنگامی سران کشورهای جهان پا به این سرزمین نهادند تا در بزرگداشت شاهنشاهی سهیم باشند که در جای جای این سرزمین عده قابل توجهی از فقر و ناداری در آلونکهایی که در

حاشیه تهران ساخته بودند زندگی می کردند. بهره ای که این آلونک نشینها از این جشن داشتند خانه بدوشی مضاعف آنان بود زیرا ناچار بودند برای این که در منظر دید میهمانان قرار نگیرند به محل دیگری نقل مکان کنند . عبدالرضا انصاری قائم مقام رئیس شورای مرکزی جشن در نامه ای به نیک پی شهردار تهران در این باره چنین می نویسد :

" فتوکپی نامه شماه ۰۰۱/۳۵۰۹ مورخ ۱۳۵۰/٦/۸ کمیته تأمینی و انتظامی جشن شاهنشاهی در خصوص آلونک نشینهایی که در مسیر جاده کن اتوبان کرج – پارک وی سکونت دارند و از نظر وضع ظاهری در منظر دید مهمانان عالیقدر بسیار نامطلوب خواهد بود . جهت استحضار و اقدام لازم به پیوست ایفاد می گردد . "

این جشن نامیمون علاوه بر این که اعتبارات عمرانی را می بلعد ، قسمتی از بودجه دولت را به خود اختصاص می دهد ، درآمدهای ارزی را حیف و میل می کند ، مستقیما مشکلات فراوانی نیز برای اقشار مختلف جامعه به وجود می آورد . سناتور بوشهری در کمیسیون برنامه و تشریفات از وزارت آبادانی و مسکن می خواهد که مهندسان و مقاطعه کاران را ملزم نمایند که مقبره کورش و باغچه بندی اطراف آن را با هزینه خودشان مرمت نمایند . عمده فعالیتهای تدارکاتی این جشن به خارجیان سپرده شد . یکصد هواپیمای باربری ارتش و تعداد زیادی کامیون و تریلر در مدت ۹ ماه کلیه اثاثیه اقامتگاه سران را به شیراز منتقل و از شیراز به وسیله کامیونهای ارتشی به تخت جمشید حمل کردند . لباسهای خانواده سلطنتی ، (۷) مدالهای یادبود ، (۸) لباسها و وسایل گاردهای مراسم و غیره همگی در فرانسه تهیه و به ایران ارسال می شدند. رستوران ماکسیم عهده دار پذیرایی از میهمانان جشن به وسیله انواع غذاهای فرنگی و مشروبات مختلف با ۱۳۱ نفر کادر مجرب بود ، (۹) و شاید از غذای ایرانی که در این جشن دیده می شد فقط بتوان از خاویار نام برد .

مؤسسه ژانسن عهده دار برپایی چادرهای سران می شود . قبل از آن که فکر و پروژه چادرهای سران مطرح باشد همه امکانات و تلاشها مصروف آن بود تا هتل تخت جمشید آماده و بازسازی شود و به عنوان اقامتگاه سران مورد استفاده قرار گیرد ولی در نیمه اول سال ۱۳٤۹ طرح احداث چادرهای مخصوص سران مطرح شد . امیرهوشنگ متقی در گزارشی به علم با تلاش برای جا انداختن پروژه چادرها اعتراف می کند که بدون احداث چادرهای سران نیز امکان برگزاری مراسم جشن وجود دارد : " نمی خواهم که بگویم برنامه

جشن در هتل تخت جمشید عملی نیست زیرا اگر تنها راه حل همین باشد مطمئن باشید تا پای جان با سایر همکارانم برنامه را به بهترین وجه انجام خواهیم داد.

برای برپایی چادرها با مؤسسه ژانسن فرانسوی قراردادی امضا می شود و این مؤسسه برپایی یک چادر مخصوص پذیرایی از میهمانان شاه با گنجایش ٦٥٠ نفر به مساحت ٢٥٠٠ متر مربع و ٥٠ چادر اختصاصی محل اقامت سران کشورها ، چادر خانواده سلطنتی ، چادر باشگاه ، چادر آرایشگاه ، چادر شب نشیژنی شرقی و غیره را به عهده گرفت و در حدود هفت میلیون دلار بابت مخارج نصب چادرها از ایران دریافت داشت . (١٠)

همسر سفیر آمریکا ، خانم هلمز ، این جشن و چادرهای سران را چنین توصیف می کند :

" در محوطه ای به مساحت یکصد و شصت آکر [هر آکر یا جریب فرنگی = بیش از ٤٠٠٠ متر مربع] حدود هفتاد چادر برپا شده بود که توسط ژانسن پاریس به گونه ای مجلل با کریستال ، چینی و پارچه های کتان فرانسوی تزئین شده بود ، و در آن چلچراغهای پر تلألؤ با ابریشم و مخمل قرمز آویزان شده بود . پانصد نفر میهمان از شصت و نه کشور ، شامل نه پادشاه ، پنج ملکه ، شانزده رئیس جمهوری ، و سه نخست وزیر در جشنهای سه روزه دربار حضور داشتند ... لانون برای خانواده ، سلطنتی یونیفورم جدیدی طراحی کرده بود که با نخی از طلا به طول تقریبی یک مایل دوخته شده بود . آشپزهای ماکسیم شام با شکوهی تهیه کرده بودند که شامل پاته دم خرچنگ ، طاووس بریان شده و شکم پر ، * شامپاین و شراب کهنه و گران قیمت فرانسوی بود . فقط خاویاری که برای پر کردن تخم بلدرچین مورد استفاده قرار گرفته بود ایرانی بود . " (11)

پس از خاتمه جشن ، تأسیسات چادرهای سران به سازمان جلب سیاحان واگذار گردید تا مورد بهره برداری توریستی قرار بگیرد ولی مبالغ به دست آمده از این طریق جوابگوی هزینه های هنگفت تعمیرات و نگهداری تأسیسات چادرها نبود و در نهایت بار هزینه های نگهداری آن را می باید دولت متقبل می شد . (١٢)

پی نوشت :

۱. برنامه کامل جشنهای دو هزار و پانصدمین سال کورش کبیر و بنیاد شاهنشاهی ایران ، نشریه دبیرخانه شورای مرکزی جشنهای شاهنشاهی ایران ، اردیبهشت ماه ۱۳٤۰ ، ص ٦ ، مصاحبه شده با نمایندگان رادیو تلویزیون فرانسه . تهران ۲۳ بهمن ۱۳۳۷.

۲. برنامه کامل جشنهای دو هزار و پانصدمین سال کورش کبیر و بنیاد شاهنشاهی ایران ، نشریه دبیرخانه شورای مرکزی جشنهای شاهنشاهی ایران اردیبهشت ماه ۱۳٤۰ ص ۹.

۳. نامه شجاع الدین شفا به وزیر دربار.

٤. سینتیا هلمز . خاطرات همسر سفیر . ترجمه اسماعیل زند . تهران ، نشر البرز ، ۱۳۷۰ ، ص ۷۹.

۵. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران .

٦. غلامرضا نجاتی ، تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران – از کودتا تا انقلاب – تهران ، مؤسسه خدمات رسا ، ۱۳۷۱ ، ص ۳٤۸ و ۳٤۹ .

۷. اسدالله علم دستور می دهد بهای لباسهایی را که شمس پهلوی به مناسبت جشن ۲۵۰۰ ساله به فروشگاه لانون در پاریس سفارش داده بود از محل موجودی جشن پرداخت نمایند . و همچنین بانک مرکزی موظف می شود یک نیم تاجح برلیان و یک جفت گوشواره مروارید و برلیان و یک گردبند از بودجه جشن برای منیژه جهانبانی همسر غلامرضا پهلوی و پری سیمازند همسر عبدالرضا پهلوی بسازد . (اسناد شماره ۳۹ ، ٤۰ ، ٤۱ و ٤۲ از مجموعه اسناد ارائه شده در همین مقاله) .

۸. ساخت ۲۰ هزار مدال یادبود به مؤسسه آرتوس براتران فرانسوی سفارش داده شد . (سند شماره ٤۵ از مجموعه اسناد ارائه شده در همین مقاله) .

۹. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران .

۱۰. سند شماره ۳٦ از مجموعه اسناد ارائه شده در همین مقاله .

۱۱. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

۱۲. شکست شاهانه (روانشناسی شخصیت شاه) . همان ، ص ۱۲۵ و ۱۲٦ به نقل از :

Cynthia Helrus , An Ambassador's Wife in Iran (Newyork: Dodd , Mead , 1981) .P.69

*** شکم طاووس با Foisaras پر کرده که ترکیبی از دل و جگر غاز و انواع سسهای گران قیمت است.**

خبرگزاری فارس ۱۳۸٦/۰۷/۱۷

جشن‌های شاهنشاهی، اوج فساد و تباهی در ایران

نظام‌های شاهنشاهی برپایه‌های ظلم و جور، فساد و تباهی، خیانت و جنایت و ضلالت و گمراهی بنا شده و همواره در تعارض با جبهه حق و تعالیم پیامبر اسلام قرار داشته‌اند. اصولا پادشاهان ایران وجود اسلام و قوانین جامع و آزادی بخش آن را با موجودیت خویش در تضاد می‌دیدند، زیرا این قوانین هم نظام‌های جور شاهنشاهی را نشانه می‌رود و سیطره مرگبار پادشاهان و خصال نکوهیده‌ای چون احساس علو و برتری در زمین را برنمی‌تابد، و هم در توده‌های مردم بینش وآگاهی می‌آفریند و آنان را نسبت به سرنوشت خویش مسئول و متعهد می‌سازد و برای گسستن زنجیرهای ثقیل اسارت و بردگی، توان و قدرت می‌بخشد. پادشاهان برای اینکه بمانند و بر اریکه‌های ریاست تکیه زنند و مردم محروم را به اسارت و بردگی درآورند و منابع ثروت آنان را غارت کنند و به استثمار و بردگی مستمر محکوم سازند، یا اسلام و پیامبر اکرم(ص) و ائمه اطهار(ع) و همه کسانی که تداوم دهنده راه پاک رسول الهی و امامان معصوم می‌باشند - یعنی فقها و علمای آزاده و جهادگر علیه ظلم و جور و تباهی - ستیزه می‌ورزیدند و این حرکت مخرب تا امروز امتداد داشته و هم اینک در کشورهای مسلمان‌نشین، حکام جور با آراستن ظاهر خود به دیانت به منظور مکرورزی با مردم و فریب افکار عمومی، با حقیقت اسلام می‌ستیزند و به طور خزنده و مرموز تداوم دهنده اسلام شاهنشاهی به ویژه در قالب چهره امروزین آن یعنی اسلام غربی و آمریکایی می‌باشند. در ایران و توسط رژیم پهلوی در حالی که استعمار خارجی و استبداد داخلی به تاخت و تاز می‌پرداخت و فقر و محرومیت و فساد و تباهی در همه جا رخنه کرده بود، بر مزار کوروش جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی با اهداف خاص و به منظور بسط سلطه برگزار گردید و هزینه‌های سنگین آن به ملت محروم ایران تحمیل شد. حضرت امام خمینی درباره نظام شاهنشاهی در ایران و جشن‌های ننگین به منظور بزرگداشت آن چنین می‌فرمایند:

"شاهنشاهی ایران، از اولی که زاییده شده است تا حالا، روی تاریخ را سیاه کرده است. جنایات شاههای ایران روی تاریخ را سیاه کرده است. برج از سر درست می‌کردند: سر مردم را می‌بریدند، قتل عام می‌کردند، بعد برج درست می‌کردند با آن. برای این شاهها ما باید، ملت اسلام باید جشن بگیرد! باید بازار تهران - حتمی است - بازار تهران باید از سرمایه خودشان بدهند برای این جشنها. جشن برای او باید گرفت که در پناه او مسلمین راحتند،

جشن برای آنی باید گرفت که برای اینکه یک خلخالی از پای یک نفر معاهد، - معاهده - درمی‌آید آرزوی مرگ می‌کند نه کسی که اگر یک دفعه یک شعاری بر خلاف هوای نفس او داده بشود، بفرستد بریزند در دانشگاه. آقا نوشته‌اند که دخترها را اینقدر زده‌اند که پستانهای اینها محتاج به جراحی است، در همین چند وقت واقع شده است و نجف بی‌اطلاع است. [گریه حضار] فضاحتهای دیگر که کردند قابل ذکر نیست. چرا؟ برای اینکه شعار دادند که ماجشن ۲۵۰۰ ساله را نمی‌خواهیم، ما گرسنه هستیم، گرسنگی مسلمانها را رفع کنید، جشن نگیرید، روی مرده‌ها جشن نگیرید. آقا برسانید به دنیا، چرا نجف اینقدر خواب است؟ ما مسئول نیستیم؟ تمام کار ما برای مسلمین درس است؟ فقط همین، که ما درس بخوانیم؟ ما نباید به درد مسلمانها برسیم؟ ما نباید اعتراض کنیم که چرا نفت ایران و اسلام را برای مملکتی که در حال جنگ با مسلمین است می‌فرستید؟ این اعتراض ندارد؟ نباید این گفته بشود؟ ما برای چه سلاطینی، برای چه سلاطینی جشن بگیریم؟ مردم چه خوشی از سلاطین [دارند]؟ برای آقامحمدخان قجر ما جشن بگیریم؟! در زمان خود ما - زمان خود من - بوده است آن روسیاهیهایی که به بار آوردند، برای کسانی که در مسجد گوهرشاد مسلمین را آنطور قتل عام کردند که خونهایش به دیوار تا مدتی بود و مسجد را درش را بسته بودند که کسی نبیند، ما جشن بگیریم؟! برای آنکه ۱۵ خرداد را پیش آورده، و به طوری که گفته‌اند و یکی از علمای قم به من گفت که در قم چهارصدنفر را کشته‌اند و روی هم رفته گفته می‌شود که پانزده هزار مردم را قتل عام کرده‌اند، ما جشن بگیریم؟! برای اینها ما باید جشن بگیریم؟! خوبهای اینها شقاوت داشتند. یکی از آنهایی که جزء خوبها حسابش می‌کنند و شاید فواتح برایش خوانده می‌شود، برای خاطر اینکه یکوقت به کالسکه او جسارت کرده بود یک فوج گرسنه - در بین راه حضرت عبدالعظیم یک فوج گرسنه‌ای نان خواسته بودند، گرسنه بودند، بیچاره بودند، یک سنگی هم پرت شده بود یا کرده بودند طرف کالسکه او- گفت که این فوج یا این دو فوج را طناب بیندازید، بردند طناب انداختند [و] عده کثیری را با طناب خفه کردند. "(۱)

حضرت امام خمینی در بخشی از سخنان خویش می‌فرمایند:

"پس چه شد این حرفهای شماکه می‌گویید همه ایران در رفاه هستند؟ همه ایران در رفاه هستند و بچه‌هایشان را می‌فروشند برای گرسنگی! در رفاهند همه ایران؟! چه رفاهی الان برای ایران هست؟ بازار ایران را دارند الان چپاول می‌کنند که یک مقداری‌اش را خرج این

جشن مفتضحانه بکنند، باقی‌اش را هم خودشان مصرف کنند یا مامورین مصرف کنند. سرمایه‌های مردم و مسلمین بیچاره را صرف این می‌کنند و از بودجه خود مملکت چقدرها، چقدر میلیونها، دهها میلیون خرج یک همچو ملعبه‌ای، یک همچو مضحکه‌ای می‌کنند. برای چه؟ برای هوای نفس"(۲)

برای آگاهی از اهداف خاص رژیم ستمشاهی از برگزاری جشن‌های شاهنشاهی لازم است به واقعیت‌های ذیل توجه شود:

"رژیم خواهان بسط نظام لائیک به عنوان فرهنگ مستقر در جامعه بود و نظام شاهنشاهی در این باره، ترکیه را الگوی خود قرار داده بود. ارائه فیلم‌های سینمایی، رمان‌های غربی، انتشار کتاب‌ها و برگزاری جشن هنر شیراز و جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، جشن‌های تاجگذاری و... ابزارهایی برای تحقق این هدف بودند. در ستایش بیست و پنجمین قرن تاسیس امپراتوری ایران، مردم و محمدرضا پهلوی در برابر آرامگاه کورش ادای احترام می‌کنند. نمونه‌های زیر بخشی از آغاز و پایان سخنرانی شاه در مقابل مقبره کورش است:

کورش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه هخامنشی، شاه ایران زمین، از جانب من شاهنشاه ایران و از جانب ملت من بر تو درود باد.. آه کورش، شاه بزرگ در این لحظه درخشان تاریخ ملت ایران، من و همه ملت ایران به روان تو درود می‌فرستیم و خاطره فراموش نشدنی تو را پاس می‌داریم. این عبارات، بخش‌هایی از سخنرانی محمدرضا پهلوی در برابر آرامگاه کورش بود.

در میانه اکتبر ۱۹۷۱ میلادی، ٦۹ نفر از سران کشورهای گوناگون یا نمایندگان آنها شامل ۲۰ پادشاه و امیر، ۵ ملکه، ۲۱ شاهزاده، ١٦ رئیس جمهور، ۳ نخست‌وزیر، ٤ معاون رئیس جمهور، ۲ وزیر خارجه در آرامگاه کورش در پاسارگارد حضور به هم رساندند. این یک مهمانی بزرگ نبود بلکه مراسم بزرگداشت ۲۵ قرن تاریخ و تمدن بود. در طول روز کاروان اتومبیل‌ها با اسکورت از شهر شیراز می‌گذشتند تا به جایگاه کاخ شاهان کهن ایران در دل بیابان بروند. کاخی که از زمان کورش به یادگار مانده بود.

محل برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی در یک اردوگاه به صورت یک ستاره با ۵ شاخه بود که از مرکز اقامتگاه سلطنتی منشعب می‌شد و این ۵ شاخه نماد ۵ قاره بود. ۳ چادر بزرگ، ۵۳ چادر کوچک مطلا و دارای تهویه مطبوع که با مبل‌های ارسالی از فرانسه تزیین

شده بود از امکانات محل اقامت مهمانان شاه بود. هر رئیس دولت یک چادر داشت با یک اتاق نشیمن، ۲ اتاق خواب و حمام، اتاقی برای مستخدمان، یک آشپزخانه کوچک و یک ناهارخوری. شاه و شهبانو شخصا بر همه مقدمات این مراسم نظارت کرده بودند. شب بعد از مراسم شادباش، مهمانان از چادرهای خود بیرون می‌رفتند و تخت جمشید و ویرانه‌های کاخ جانشین او کورش و داریوش وسپس کمبوجیه را بازدید می‌کردند.

۱۰ هزار قاطر و ٦ هزار شتر لازم آمد تا گنجینه‌های تخت جمشید را از آنجا انتقال بدهند. نقطه اوج مراسم برای مهمانان، برنامه نور و صدا در میان سنگ‌های عظیم بود، سنگ‌های عظیمی که همه رویدادهای تاریخ ایران را در آنجا به نمایش گذاشته بودند.

شاه می‌گوید:... در این روز بزرگ تاریخ ایران از تخت‌جمشید، زادگاه شاهنشاهی کهنسال ایران در حضور سران کشورهای جهان، امیدوارم بتوانم الهام‌بخش همه مردم زمین در ادامه راه آنان باشم... رژه تخت جمشید آغاز می‌شود. ابتدا رژه مردان پارسی در لباس‌های پوستی بود که ایام پیش از تاریخ را به خاطر می‌آورد. سپس نوبت به نیروهای هخامنشی می‌رسید، اولین سپاهی که جهان را مسخر کرده بود. آنها با تانک‌هایی می‌آمدند که دشمنان خود را به وسیله آنها در هم می‌شکستند و نوای شیپورهایشان نوید صلح را می‌داد. چگونگی طراحی لباس، سلاح‌های جنگی و آلات موسیقی را باستان‌شناسان و تاریخ نگاران بیش از ۱۰ سال مورد بررسی قرار داده بودند، زمانی که ابتدایی‌ترین وسایل و آلات جنگی وجود نداشت. در دوره‌های آغازین حتی افسار برای اسب‌ها وجود نداشت و این دژهای چوبی بودند که دشمنان را به وسیله آنها محاصره می‌کردند و با کشتی‌ها پلی را به طول ۳۸ مایل در دریای مدیترانه به وجود می‌آوردند تا بتوانند از دریا بگذرند، آن هم قبل از این که دوره‌های ارتش‌های نو فرا برسد.

ارتش اسکندر مقدونی و دیگر ارتش‌های بعدی از روش‌های ایرانیان تقلید می‌کردند. در طول ۵۰۰ سالی که دیوار چین ساخته شد، هانیبال از کوه‌های آلپ گذشت، سزار سرزمین گل‌ها را فتح کرد و این سربازان پارتی سلسله ساسانیان بودند که مرزهای ایران را پاس می‌داشتند ووحشت در دل دشمنان می‌افکندند. روح ایران بارها سر بر افراشت و شیپورها هرگز از دمیدن باز نایستادند. سپس نوبت سپاهیان سامانی رسید، با نیزه‌های بلندشان و

سلاح‌های ویژه‌شان که همزمان با ترویج دین اسلام توسط محمد(ص) بود. سپس نوبت به صفاریان رسید و بعد نوبت به دیلمیان و آنگاه صفویان روی کار آمدند.

هنگامی که سپاهیان صفوی از مرز و بوم ایران پاسداری می‌کردند، کریستف کلمب سرگرم کشف آمریکا بود. بعد از سلسله صفوی حکومت نادرشاه افشار بود. دولت افشاریه معاصر پرنس چارلی بود که پرچم طغیان را در اسکاتلند برافراشت و این سلسله افشاریه بود که توپ‌های کوچکی را به نام زنبورک روی شترها سوار کرد و آن زمانی که سپاهیان زند دست به عمران و آبادانی کشور زدند و آرامش را در کشور برقرار کردند، اعلامیه استقلال آمریکا صادر شد. شاه از برپایی این جشن‌ها هدف‌های زیادی را دنبال می‌کرد. وی با اجرای این مراسم سعی داشت که بر وجود نهاد سلطنت در ایران به مدت ۲۵۰۰ سال و تداوم این نهاد تا فرمانروایی خود تاکید کند و به ایرانیان بفهماند که ایران کشور بزرگی شده است و او به عنوان پادشاه این کشور، خود را وارث و نگبهان یک تاج و تخت ۲۵۰۰ ساله می‌داند. وی همچنان در پی کسب وجهه بین‌المللی برای حکومت خود و تحکیم مشروعیت سلسله پهلوی بود تا بتواند در سایه آن، اعتماد دولتمردان بیگانه را برای سرمایه‌گذاری بیشتر در ایران بدست آورد. خودبزرگ بینی و برتری‌جویی از دیگر انگیزه‌های شاه برای برگزاری جشن ۲۵۰۰ ساله بود. شاه در مقایسه با بسیاری از شخصیت‌های مطرح جهان که از وجهه مردمی برخوردار بودند، در میان مردم ایران جایگاهی نداشت. وی دارای امتیاز ویژه‌ای نبود تا در برابر آن به خود ببالد. نه از نسب بهره‌ای داشت و نه از کمال. او برای جبران این سرخوردگی و نیز کسب اعتبار کاذب امیدوار بود که با پیوند دادن حکومت خود به کورش و ۲۵۰۰سال پادشاهی و احیای باستان‌گرایی یا نادیده گرفتن تاثیر انکارناپذیر اسلام در تاریخ ۱۴۰۰ ساله گذشته ایران، خود را در برابر جهانیان به عنوان پادشاهی توانا و بی‌همتا قلمداد کند، تلاشی که البته ناموثر بود. "(۳)

حضرت امام خمینی در بخشی دیگر از سخنانشان، درباره آثار شوم جشن‌های شاهنشاهی چنین می‌فرمایند:

"این انقلاب ننگین و خونین به اصطلاح سفید، که در یک روز با تانک و مسلسل پانزده هزار مسلمان را- آنطور که معروف است - از پای درآورد، روزگار ملت را سیاهتر ساخت. زندگی دهقانان و زارعین اسیر را بیشتر تباه کرد. اکنون در بسیاری از شهرستانها و اکثر روستاها

درمانگاه، دکتر و دارو وجود ندارد. از مدرسه، حمام و آب آشامیدنی سالم خبری نیست و - به حسب اعتراف بعضی از مطبوعات - در بعضی از دهات، کودکان معصوم را از گرسنگی به چرا می‌برند ولی دستگاه جبار صدها میلیون تومان از سرمایه این مملکت را صرف جشنهای ننگین می‌کند، جشن تولد این و آن، جشن بیست و پنجمین سال سلطنت، جشن تاجگذاری و از همه مصیبتها بالاتر جشن منحوس ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، که خدا می‌داند چه مصیبت و سیه‌روزی برای مردم و چه وسیله اخاذی و غارتگری برای عمال استعمار به بار آورده است. بودجه هنگفت و سرسام آوری که در این امر مبتذل صرف می‌شود اگر برای سیرکردن شکمهای گرسنه و تامین زندگی سیه‌روزها خرج می‌شد، تا اندازه‌ای از مصیبتهای ما می‌کاست لیکن استفاده جویی و خودکامگی نمی‌گذارد که اینها به فکر ملت باشند. دستگاه جبار، با پول ملت مسلمان، برای شاهانی که در هر عصر ملتها را در زیر چکمه‌های نظامی خود خرد کرده‌اند، شاهانی که همیشه با مذاهب حقه دشمنی داشتند، شاهانی که دشمن سرسخت اسلام بوده و نامه مبارک حضرت رسول(ص) را پاره کردند، (٤) شاهانی که نمونه آنان در عصر حاضر پیش چشم همه است، جشن می‌گیرد و چراغانی می‌کند. (٥)

امام خمینی همچنین اعلام می‌کنند:

"هر روز می‌شنود، هر روز ناله مردم را می‌شنود، هر روز اطلاع می‌دهند که دخترها را چه کردند، دخترها را کشتند بعضی‌شان را، سر ناهار ریختند آن قلدرها و چماق کشها، ریختند سرناهار، دیگ، نمی‌دانم، [آب یا غذای] جوش را ریختند به سر این بیچاره‌ها. چه شده است؟ گفتند: مثلا مرده باد زید، زنده باد زید. این آدم کشتن دارد؟! گفتند ما جشن ۲۵۰۰ ساله را می‌خواهیم چه کنیم، جشن را آنها باید بگیرند که زندگی دارند، آنها باید بگیرند که یک حکومتی دارند که در تحت نظر آن حکومت در رفاه هستند، در پناه هستند. جشن برای حضرت امیر باید بگیرند که در زیر شمشیر او مردم در پناه هستند، مردم در امان هستند، هیچ کس نمی‌ترسد در حکوت او الا از خودش، از حکوت نمی‌ترسد. برای اینکه حکومت حکومت عدل است. اصلش حکومت عدل ترس ندارد، از خودش انسان باید بترسد. اما اینجا اینطوری است؟"(٦)

پاورقی:

۱ - صحیفه امام، ج ۲، ص ۳٦۳ و ۳٦٤

۲ - همان مدرک، ص ۳٦٤

۳ - هفته نامه "ایام" شماره٦۱، ص ۵

٤ - اشاره به جسارت خسروپرویز، پادشاه ساسانی

۵ - صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۲۵

٦ - همان مدرک، ص ۳٦۷

باشگاه اندیشه

ســـری

گفتار راد یوبخداد پیرامون عدم شرکت سران کشورها در مراسم جشن دوهزارویانصد مین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایـران

راد یوی مزبور در تاریخهای ۵۰/۷/۱۶ و ۱۵ مطالبی بشرح زیر پخش نمود :

۱ــ المزابث دوم ملکه انگلستان که ازجانب شاه ایران برای برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی به ایران دعوت شده بود اعلام نمود که در این جشن شرکت نخواهد کـــــرد شایان ذکراست که رد کردن دعوت شاه ازطرف ملکه انگلستان نتیجه فعالیتهای کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی ونشارافکارعمومی مردم جهان میباشد .

۲ــ پادشاه نروژ که بنابدعوت شاه قراربود در جشن ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی شرکت کنـد اعلام داشت که دعوت شاه ایران رارد نموده وبرای شرکت در این جشن به ایران نخواهـد رفت . شایان ذکراست که قتل وشکنجه اخیرآزادیخواهان ایران باعث شده است که مردم نروژبشرکت پادشاه این کشوردرجشن سلاطین ایران اعتراض کنند ومانع شرکت پادشـــاه نروژدراین جشن گردند .

۳ــ مارشال تیتورئیس جمهوری یوگسلاوی که برای شرکت درجشنهای ۲۵۰۰ ساله بـــه ایران دعوت شده بود این دعوت رانپذیرفته است .

۴ــ اعلیحضرت بودوئن پادشاه بلژیک که بدعوت رژیم ایران قراربود درجشنهای ۲۵۰۰ــ ساله شاهنشاهی شرکت کند این دعوت رارد کرد . شایان ذکراست که دراثرفعالیتهـــای دانشجویان ایران خارج ازکشورونشارافکارعمومی جهانیان تاکنون بسیاری ازشخصیتهائیکه دعوت شده اند ازشرکت دراین جشن ضد خلقی سرباززده اند .

ارزیابی خبـــــــر :

مطالب بالا ازراد یوبخداد پخش شده است .

ســـری

سری

گفتار رادیو بغداد پیرامون عدم شرکت سران کشورها در مراسم جشن دوهزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی

رادیوی مزبور در تاریخ‌های ۱۵ و ۵۰/۷/۱٦ مطالبی به شرح زیر پخش نمود:

۱- الیزابت دوم ملکه انگلستان که از جانب شاه ایران برای برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی به ایران دعوت شده بود اعلام نمود که در این جشن شرکت نخواهد کرد شایان ذکر است که رد کردن دعوت شاه از طرف ملکه انگلستان نتیجه فعالیتهای کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی و فشار افکار عمومی مردم جهان می‌باشد.

۲- پادشاه نروژ که بنا به دعوت شاه قرار بود در جشن ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی شرکت کند اعلام داشت که دعوت شاه ایران را رد نموده و برای شرکت در این جشن به ایران نخواهد رفت. شایان ذکر است که قتل و شکنجه اخیر آزادیخواهان ایران باعث شده است که مردم نروژ به شرکت پادشاه در جشن سلاطین ایران اعتراض کنند و مانع شرکت پادشاه نروژ در این جشن گردند.

۳- مارشال تیتو رئیس جمهوری یوگوسلاوی که برای شرکت در جشنهای ۲۵۰۰ ساله به ایران دعوت شده بود این دعوت را نپذیرفته است.

٤- اعلیحضرت بودئن پادشاه بلژیک که به دعوت رژیم ایران قرار بود در جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی شرکت کند این دعوت را رد کرد. شایان ذکر است که در اثر فعالیتهای دانشجویان ایران خارج از کشور فشار افکار عمومی جهانیان تا کنون بسیاری از شخصیتهائی که دعوت شده‌اند از شرکت در این جشن ضد خلقی سرباز زده‌اند.

ارزیابی خبر:

مطالب بالا از رادیو بغداد پخش شده است

شاه : جشن های ۲۵۰۰ساله حیثیت ایران را افزایش داد!

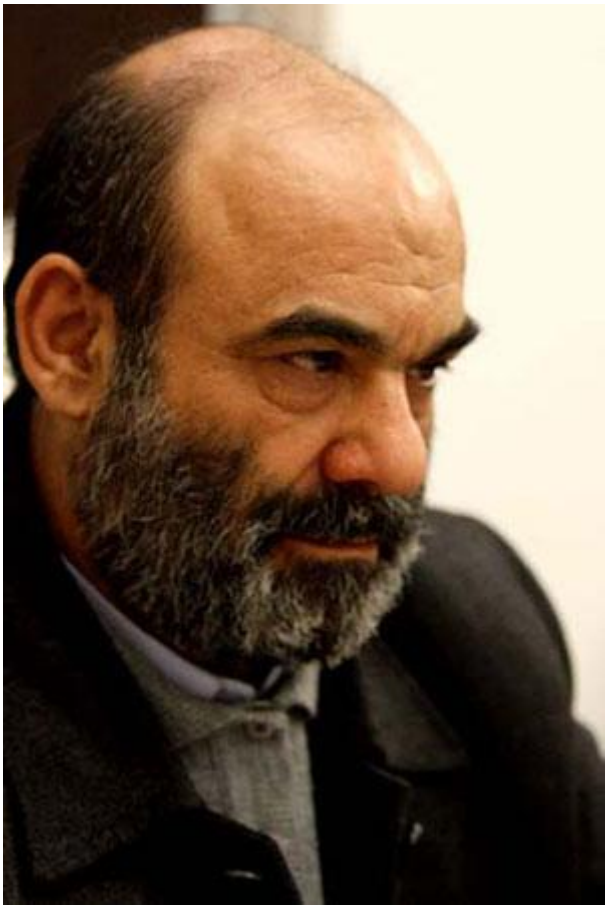


شاه در مقابل مطالب انتقادی مطبوعات خارجی معمولا جواب می داد: مخارج برگزاری جشن های ۲۵۰۰سال آنچنان که تصور می شود زاید و غیر ضروری نبوده است. چون غیر از اجرای بعضی طرح های عمرانی مثل: ساختن مدرسه، برق رسانی به روستاها، جاده سازی و توسعه مخابرات چادرهای نصب شده در تخت جمشید نیز برای برگزاری مراسم مختلف در آینده مورد استفاده خواهد بود و از همه مهمتر اینکه برگزاری این جشن ها

حیثیت ایران را نیز افزایش داده است چون تخت جمشید به مدت سه روز تبدیل به یک مجمع جهانی شد که در آن روسای کشورها و دولت های دنیا توانستند گرد هم جمع شوند و مسائل خود را با یکدیگر در میان بگذارند.

منبع : سقوط شاه ، فریدون هویدا ، ترجمه ح.ا.مهران ، انتشارات اطلاعات ، تهران ، ۱۳٦٥ ص ۱۱۸ و ۱۱۹

فرهنگ با طعم پهلوی



(گفت‌وگو با قاسم تبریزی)

بی‌اغراق فضای موزهٔ عبرت انسان را می‌گیرد، فرقی هم ندارد نخستین بار باشد که در این شکنجه‌گاه زمان طاغوت قدم می‌زنی یا نه. مگر می‌شود دردهایی که مبارزان انقلابی در این ساختمان کشیده و شکنجه‌هایی که شده‌اند حتی پس از سه دهه دست از سر این ساختمان با راهروهای دوارش بردارد. قرارمان را با آقای قاسم تبریزی در اینجا گذاشتیم تا کمی دربارهٔ اوضاع فرهنگی منتهی به حکومت رضاخان و دلایل تمایل انگلیس برای ایجاد تغییرات وسیع فرهنگی در دورهٔ پهلوی اول صحبت کنیم. قاسم تبریزی در بخش فرهنگی کمیتهٔ پیگیری شورای انقلاب عضویت داشته و از نزدیک با شهید رجایی همکاری می‌کرده است. وی فعالیت‌های فرهنگی‌اش را از دههٔ ۱۳۵۰ در مؤسسات انتشاراتی و تحقیقاتی همچون مؤسسهٔ بعثت و کانون نشر و پژوهش‌های اسلامی آغاز کرده و هم‌اکنون رئیس مرکز مطالعات تاریخی

و مدیر موزهٔ عبرت است و در حوزهٔ مباحث تاریخی صاحب مقالات و نگاشته‌های فراوانی است. گفت‌وگو دربارهٔ استبداد و سفاکی پهلوی‌ها در فضای موزهٔ عبرت خیلی می‌چسبد!

*** دلیل اینکه دولت‌های غربی به این نتیجه رسیدند که باید تغییراتی اساسی در مؤلفه‌های فرهنگی ایران ایجاد شود چه بود؟**

- حضور غربی‌ها در ایران دارای چند دورهٔ است؛ یکی دورهٔ تحقیق و بررسی بود که حدود سیصد سال طول کشید و از اواخر دورهٔ تیموریان آغاز شد و در دورهٔ صفویه گسترش پیدا کرد، تا آنجایی که شاردن می‌نویسد: بیش از پانزده‌هزار نفر خارجی در اصفهان حضور داشتند و خود شاردن هم در پوشش تاجر عتیقه و طلا در عمل به جمع‌آوری اطلاعات و ارتباط برقرار کردن با خارجیان مشغول بود. اما از زمان قاجار است که غرب دورهٔ نفوذ و جریان‌سازی را آغاز کرد. در این زمان آنها قوت و ضعف ایران را شناخته و فهمیده بودند با چه روشی می‌توان این ملت را به استعمار و بردگی کشاند.

یکی از تلاش‌های غرب برای جریان‌سازی فرهنگی در دورهٔ قاجار تأسیس تشکیلات فراماسونری در ایران است که نخستین لژ آن را میرزا ملکم‌خان ارمنی با عنوان فراموشخانه تأسیس کرد. بعدها عباسقلی‌خان آدمیت جامعهٔ آدمیت را برپا نمود و پس از او نیز افراد دیگری ادامهٔ این سیر را برعهده گرفتند. در اواخر دورهٔ ناصرالدین‌شاه، غربی‌ها نخستین ضربه را از علما خوردند؛ آنجا که ملا علی کنی ناصرالدین‌شاه را تهدید کرد که فراموشخانه تهدیدی برای اسلام و سلطنت است و بنابراین باید جمع شود. این تهدید اگرچه باعث نشد این تشکیلات کاملاً برچیده شود، همین که فعالیت‌های آن از حالت علنی به فعالیت‌های زیرزمینی و مخفیانه تبدیل کرد نشانهٔ اهمیت و تأثیرگذاری حرف علما و مراجع دینی بود.

بعد از آن در ماجرای تنباکو میرزای شیرازی قدرت دین و اسلام را نشان داد. شهید مدرس گفته است: پس از ماجرای تنباکو به دیدن آیت‌الله میرزای شیرازی رفتم و گفتم: به شما دو تبریک عرض می‌کنم؛ یکی اینکه شما آن‌قدر محبوبیت دارید که حتی در حرمسرای شاه هم از شما اطاعت می‌کنند و یکی هم اینکه خداوند به وسیلهٔ شما قدرت اسلام را نشان داد. ایشان افزود: تا من این جملات را گفتم، اشک در چشمان میرزای شیرازی جمع شد و گفت من از لطف شما سپاس گزارم، اما تازه اجنبی فهمید قدرت کجاست و از امروز شروع می‌کند به کوبیدن دین.

در ماجرای مشروطه هم علما مداخله کردند و موانعی بر سر راه استعمار پدید آوردند، اگرچه همان جریان مخفی فراماسونری توانست انقلاب مشروطه را منحرف کند. از ماجرای مشروطه تا کودتای ۱۲۹۹ درگیری نیروهای متدین با نیروهای وابسته به استعمار شدت گرفت، تا جایی که مثلاً حزب دموکرات تقی‌زاده شروع می‌کند به ترور چهره‌های دینی مثل آیت‌الله سید عبدالله بهبهانی، و با جوسازی بعضی دیگر را از میدان به در کرد. در برابر قرارداد تحمیلی ۱۹۱۹م (۱۲۹۸) که انگلیسی‌ها به وسیلهٔ آن می‌خواستند تقریباً ایران را مستعمره کنند باز مردم و علما بودند که مقاومت کردند و در نتیجه طرح شکست خورد.

بنابراین مقاومت مردم و علما در برابر زیاده‌خواهی استعمارگران یکی از موانع جدی بر سر راه چپاولگری آنها بود و ظهور همین مانع بود که آنها را به فکر حل ریشه‌ای این مشکل انداخت.

*** شخصی مثل رضاخان چه خصوصیتی داشت که برای انجام دادن این مأوریت انتخاب شد؟**

- انگلیسی‌ها در این مدت تشکیلاتی را ساماندهی کرده و نیروهایشان را هم برگزیده بودند؛ بنابراین مقدمات یک کودتا را آماده کردند. برای اجرای آن، این دولت استعماری دو نفر را در نظر داشت: سید ضیاءالدین طباطبایی، که فردی تحصیل‌کرده و موجه بود، و فردی بی‌سواد اما قلدر و مجری برنامه‌ها. این دو با کودتا وارد صحنه شدند و با جوسازی انگلیسی‌ها، احمدشاه نیز آنها را پذیرفت، اما ایجاد رعب و وحشت در مردم با اینکه بیش از صد فعال سیاسی را به زندان انداختند، ناممکن می‌نمود.

انگلیسی‌ها بعد از سه ماه احساس کردند که از سیدضیاء کاری ساخته نیست؛ بنابراین او را به بهانهٔ مأموریتی از ایران خارج کردند و رضاخان را انتخاب نمودند. انگلیسی‌ها برای اینکه بتوانند ساختار را مطابق میلشان تغییر دهند، بحث جمهوریت را مطرح کردند که در برابر آن، مردم و علما مقاومت خوبی از خود نشان دادند و چنین حکومتی تن ندادند؛ بنابراین از این طرح عقب‌نشینی کردند و رضاخان را با زمینه‌سازی برای سلطنت معرفی نمودند.

رضاخان نه سواد داشت نه اندیشمند بود. اصلاً مقایسهٔ رضاخان و آتاتورک اشتباه است. اگرچه این دو در قساوت مشترک‌اند، آتاتورک برخلاف رضاخان حداقل کمی صاحب فکر و اندیشه بود، اما رضاخان جز قلدری و قساوت چیزی نداشت.

*** و همین قساوت و سفاکی بود که به کار انگلیسی‌ها می‌آمد؟**

- بله؛ البته رضاخان از ویژگی دیگری هم برخوردار بود که با سیاست انگلیسی‌ها هم‌خوانی داشت و آن هم اطاعت او در برابر غربی‌ها بود، اما همین استبداد او هم کم چیزی نبود. دولتمران رضاخان از دورهٔ کودتا به بعد مانند تقی‌زاده، سیدنصرالله سادات‌اخوی و محمدعلی فروغی عمدتاً چهره‌های فراماسون بودند. این فراماسون‌ها برنامه‌ریزی‌های از پیش انجام‌شده را باید اجرایی می‌کردند. موانعی بر سر راه بود که یک دیکتاتور قلدر باید با زور و ایجاد رعب و وحشت آنها را از سر راه برمی‌داشت و از این جهت سفاکی رضاخان به درد آنها می‌خورد.

*** مولفه‌های فرهنگی دورهٔ رضاخان چه بود؟**

- استعماری بودن اولین ویژگی این حکومت است. نکتهٔ دیگر این است که در این دورهٔ سه جریان فراماسونری، بهائیت و صهیونیسم در ایران فعال بودند. شاید برای بعضی‌ها که سند این مطلب را ندیده باشند عجیب باشد، اما در اسناد دربار آمده است که سال‌ها پیش از تشکیل کشور صهیونیستی، جریان صهیونیسم در ایران فعال بود و حتی به صورت رسمی اعلام موجودیت می‌کرد. وقتی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ روی داد، ۲۶ یا ۲۷ روز بعد حزب صهیونیست در ایران اعلام موجودیت کرد؛ حال آنکه کشور صهیونیستی در سال ۱۳۲۸ تأسیس شد. این حزب در ابتدای فروردین ۱۳۰۰ نامه‌ای به وزارت امورخارجهٔ ایران نوشت و در آن اظهارکرد: ما را به رسمیت بشناسید. روز ۱۶ فروردین دوباره نامه فرستاد و اطلاع داد: ما در تمام ولایات ایران شعباتمان را راه انداخته‌ایم، چرا ما را به رسمیت نشناختید! بنابراین افزون بر فراماسونری که در ایران وجود داشت، جریان صهیونیسم هم در عمل وارد صحنه شده بود.

هم زمان با فعالیت این گروه‌ها، جریان بهائیت هم فعال می‌شود. مدیریت جریان بهائیت را تا قبل از جنگ جهانی اول بیشتر انگلیسی‌ها در دست داشتند، اما در گیرودار جنگ جهانی اول امریکایی‌ها هم به فکر استفاده از این جریان افتادند. ابوالفضل گلپایگانی طی ماجرایی که در جلد نهم کتاب «ظهورالحق» آمده است تعریف می‌کند: در سال ۱۳۰۲ با تیمورتاش، که نخست‌وزیر بود، صحبت کردیم و قرار است بهائیت دین رسمی ایران شود. در همین دوران بهایی‌ها وارد ارتش و سایر دستگاهها شدند؛ برای مثال اسدالله سمیعی معلم نظامی ولیعهد شد و تا اواخر دههٔ ۱۳۴۰ هم پست وزارت جنگ ایران را به دست گرفت.

ویژگی بعدی، استبدادی بودن حکومت بود که حتی در نوع برنامه‌ریزی‌های فرهنگی هم دیده می‌شد. دین‌زدایی و مبارزه با اعتقادات مردم هم از برنامه‌های مشخص حکومت رضاخان به‌شمار می‌آمد.

*** این برنامه‌ریزی‌ها چطور عملیاتی شد؟ کدام نهادها و براساس چه برنامه‌هایی به اجرای این فعالیت‌ها اقدام کرد؟**

- نخستین گام فاصله انداختن بین ایران و اسلام است تا اعتقادات مردم ضعیف شود. بحث دربارۀ نژاد آرایی و بسط دادن آن براساس همین سیاسا مطرح می‌شد. ایجاد تنفر نسبت به اعراب و جهان اسلام نیز یکی دیگر از اقداماتی است که در همین حوزه و با هدف دین‌زدایی انجام می‌شد. ورود به نظام آموزش و پرورش هم یکی دیگر از فعالیت‌های این‌چنینی است؛ برای مثال «سیر حکمت در اروپا» فروغی یکی از کتاب‌هایی بود که در مدارس تدریس می‌شد. یا شخصی به نام پیرنیا که یک فراماسون بود کتاب «ایران باستان» را نوشت، ولی اسمی از اسلام در آن نیاورد. اقدام بعدی تأسیس فرهنگستان بود که ریاست عالیۀ آن به میرزا حسن‌خان وثوق‌الدوله، فراماسون و عاقد قرارداد۱۹۱۹، داده شد. در این نهاد، که مسئولیت برنامه‌ریزی‌اش برعهدۀ فروغی بود، حذف کلیۀ کلمات عربی در دستور کار قرار گرفت.

تعطیلی حوزه‌های علمیه یا برپایی مدارس جدید در کنار آنها از برنامه‌های دیگری بود که برای دستیابی به همان هدف انجام می‌شد. حوزۀ علمیه کاشان را به دبیرستان دخترانه تبدیل کردند و آن‌چنان وحشتی ایجاد نمودند که به تعبیر امام خمینی(ره) طلبه‌ها روزها به باغ‌ها می‌رفتند و در آنجا درس می‌خواندند و شب‌ها برمی‌گشتند قم. افزون بر این کارها، مؤسسۀ وعظ و خطابه را راه انداختند تا بتوانند به بهانۀ مدرک دادن به روحانیان آنها را حذف کنند.

حکومت هم‌زمان با اینکه با جریان‌های دینی مقابله می‌کرد جریان‌های ضد شیعی را تقویت می‌کرد؛ برای نمونه شریعت سنگلجی دارالتبلیغی علیه تشیع تأسیس کرد که پاسبان‌ها از آن محافظت می‌کردند و جلسات سخنرانی کسروی نیز با حمایت حکومت و اقدام نیروهای آن در برقراری امنیت در محل برپایی جلسه برگزار می‌شد.

این سیاست در مورد نشریات هم به همین شکل اجرا می‌شد؛ یعنی هرقدر نشریات ضد دینی اجازۀ فعالیت داشتند نشریات دینی با مشکل مواجه می‌شدند. نمونۀ چنین اقداماتی جلوگیری

از انتشار نشریه‌ای که سیدابوالحسن طالقانی پدر آیت‌الله طالقانی می‌خواست منتشر کند، و نیز نشریهٔ دیانتی مرحوم شیخ غلامحسین تبریزی بود. ممنوعیت ارسال سهم امام به نجف و جلوگیری از برپانمودن مراسم عزاداری جلوهٔ دیگری از سیاست دین‌زدایی بود که حتی سبب شد بعد از فوت آیت‌الله حائری، فقط اجازهٔ برگزاری یک مجلس ختم را برای او بدهند.

*** اینطور که دیده می‌شود حکومت رضاخان برنامه‌های متعددی را در حوزه فرهنگ در نظر داشت که جنبه‌های گوناگونی را دربرمی‌گرفت. شاید برای سامان‌دادن به این فعالیت‌ها بود که سازمانی به نام پرورش افکار تأسیس شد.**

- سازمان پرورش افکار کمیسیون‌های متعددی داشت که در عرصه‌های گوناگونی فعالیت می‌کردند؛ مانند رادیو، سخنرانی، نشریات، کتب و.... بودجه زیادی هم در اختیار این سازمان قرار می‌دادند. براساس آماری که خود دستگاه پهلوی ارائه کرده و در اسناد هم موجود است فقط در سال ۱۳۱۸، یعنی یک‌سال پس از تأسیس این سازمان، بیش از هزار و در سال ۱۳۱۹ تا ۱۳۲۰ هفتصد سخنرانی توسط این سازمان انجام شده بود که متن بعضی از آنها هم به صورت جزوه تکثیر شدند و در شعبات سازمان در کل کشور توزیع گردیدند.

*** نهادهای فرهنگی رضاخانی عمر چندانی نداشتند و بعضی از آنها مثل مؤسسه وعظ و خطابه در همان دوران رضاخان و برخی دیگر مثل کانون بانوان یا همین سازمان پرورش افکار با پایان پهلوی اول تعطیل شدند. دلیل این ناکامی چیست؟**

- مهم‌ترین دلیل این است که مقاومت دینی مردم هنوز در هم نشکسته بود. از سویی یک بخش جامعه، انقلاب مشروطه را دیده بود و هنوز آن شور انقلابی‌گری را داشت. بخشی از جامعه هم ظلم و ستم رضاخان را دیده بود و بنابراین از حکومت تنفر داشت. این‌گونه بود که جامعه در برابر چنین اقداماتی مقاومت می‌کرد. یکی دیگر از دلایل این ناکامی، ماهیت فرمایشی برنامه‌های فرهنگی بود؛ یعنی برنامه‌ها کاملاً دستوری و از بالا به پایین حکم می‌شد. این ماهیت دستوری به دلیل شتاب در دستیابی به اهدافشان بود؛ آنچه در دورهٔ محمدرضا کاملاً جهت عکس یافت.

در هر صورت نهادهایی که در این دورهٔ تأسیس شدند به دلیل برخی اشتباهات نتوانستند به اهدافشان برسند و در پایان دورهٔ رضاخان هم اغلب تعطیل شدند؛ برای مثال کانون بانوان بعد از دورهٔ رضاخان هیچ جلسه‌ای برگزار نکرد.

*** یعنی این تلاش‌ها هیچ فایده‌ای برای غرب نداشت؟**

- چرا، همین حداقل نتیجه هم برای آنها زیاد بود! می‌توان گفت که دورهٔ رضاخان بیشتر جاده‌سازی بود؛ هر چند موفق نشد نهادهای موفقی را ایجاد کند. یکی از دستاوردهای دورهٔ رضاخان کادرسازی بود؛ یعنی اگرچه نهادهای فرهنگی رضاخانی در ایجاد تغییرات در عموم جامعه موفق نبودند، توانستند عده‌ای از افراد را با ملاک‌های خودشان تربیت کنند؛ برای مثال مدرسهٔ سیاسی وزارت امورخارجه توانست نیروهایی را متناسب را این اهداف تربیت کند. در حوزهٔ فرهنگ هم بعضی ازنویسندگان دارای تفکرات ناسیونالیستی، تربیت‌شدهٔ دورانی هستند که کتاب‌های درسی‌شان را خانلری و پیرنیا می‌نوشتند.

*** و این نیروی تربیت‌شده در دورهٔ محمدرضا روی کار آمدند؟**

- دورهٔ محمدرضا متفاوت است. در سال ۱۳۲۰ که محمدرضا روی کار آمد کم‌کم امریکا جای پایش را در ایران محکم کرد. در ده سال بین ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۰ امریکایی‌ها به مطالعه و تحقیق در ایران مشغول شدند و اوضاع ایران را بررسی می‌کنند. از سویی جامعه هم به دلیل تنفری که از انگلیس داشت به امریکا روی خوش نشان داد. حتی بعضی از سیاستمداران نیز که درک عمیقی از استعمار نداشتند، احساس کردند امریکایی‌ها آزادی‌خواه هستند و می‌شود به آنها اطمینان کرد.

امریکایی‌ها بعد از اینکه طی این ده سال بررسی‌های خودشان را انجام دادند یک تشکیلات جدید فراماسونری به ریاست خلیل جواهری ایجاد کردند به نام لژ پهلوی که بعدها برای اینکه به نام شاه نباشد نام لژ همایون را برای آن برگزیدند.

*** فعالیت‌های فرهنگی در این دوره تا کودتای سال ۱۳۳۲ چه خصوصیاتی دارد؟**

- این دوران دوره‌ای است که همهٔ گروه‌ها به فعالیت‌های خود شدت دادند. در این زمان یکی از جریان‌هایی که در جامعه نفوذ پیدا کرد جریان کمونیست‌ها بود که از تزلزل دولت

مرکزی استفاده کرد و با شعارهای ضد امپریالیستی و ضد استعماری توانست تعدادی از مردم به‌ویژه دانشجویان را جذب کند. البته تشکیلات مربوط به این جریان، یعنی حوزه، در ایران نخست می‌کوشید از عنوان مارکسیسم استفاده نکند و بنابراین تا سال ۱۳۲٤ حزب توده در ایران بسیار گسترش یافت، اما زمانی که ماجرای حزب دموکرات آذربایجان کردستان پیش آمد و این حزب با مطرح کردن جدایی‌خواهی، ضربه خورد.

جریان دوم نشریاتی بودند که به امریکا یا فرانسه تمایل داشتند و تا حدی نیز طرفدار استقلال بودند. حتی شاکلهٔ حزب ملی را هم افرادی از این جریان تشکیل دادند. این عده در توجیه تمایلشان به کشوری خارجی می‌گفتند که بالاخره ما باید به یک قدرت بزرگ تکیه کنیم تا بتوانیم زنده بمانیم.

جریان سوم جریان اسلامی بود که در دههٔ ۱۳۲۰و با فروپاشی استبداد رضاخان رشد خوبی پیدا کرد. اتحادیه مسلمین و فداییان اسلام و نشریات گوناگون مثل «پرچم اسلام» و ... از نمودهای این جریان بودند. در این دوره وعاظ هم فعال شدند و مثلاً آیت الله قمی از تبعید بازگشت. نکتهٔ جالب این است که در دورهٔ میان سقوط رضاشاه تا کودتای ۱۳۲۰ نزدیک پانصد روزنامه و مجله منتشر شد که البته عمر بعضی از آنها بسیار کوتاه بود.

*** بعد از کودتا چطور؟**

- بعد از کودتا امریکایی‌ها علناً و به صورت مستقیم وارد فعالیت‌های فرهنگی شدند. نخستین برنامهٔ امریکایی‌ها گسترش فراماسونری بود و در همین حوزه به غیر از لژ همایون، لژهای دیگری را هم تأسیس کردند. تا جایی که در پایان دورهٔ محمدرضاشاه حدود ۱۸۰ لژ فراماسونری در کشور وجود داشت و تقریباً همهٔ نمایندگان مجلسین، وزرا و مانند آن ماسون بودند.

امریکایی‌ها افزون بر این لژها روتاری را هم راه انداختند. روتاری تقریبا حد فاصلی بین فراماسونری و جامعه بود. تیپ‌های میانی جامعه ابتدا جذب روتاری می‌شدند و پس از آن به لژهای فراماسونری راه پیدا می‌کردندکه از میان آنها می‌توان به عبدالرحیم جعفری، رئیس انتشارات امیرکبیر، اشاره کرد. در واقع روتاری یک مکان یارگیری برای لژهای فراماسونری بود. در کنار اینها یک تشکیلات تسلیح اخلاقی ایجاد کردند که در پوشش مباحث اخلاقی،

درواقع همان کار فراماسون‌ها را در روستاها و شهرستان‌ها انجام می‌داد. یکی از نهادهایی که امریکایی‌ها در این دوره تأسیس کردند مؤسسهٔ فرانکلین بود که روی اسناد آن کار تحلیلی چندانی انجام نشده است. این نهاد نخست یک مجموعهٔ انتشاراتی بود که صنعتی‌زاده در رأس اجرائیات آن قرار داشت. در مؤسسهٔ فرانکلین، کتاب‌ها را امریکایی‌ها انتخاب می‌کردند و بعد از ترجمه، یا در این مؤسسه منتشر می‌گردید یا به ناشران سپرده می‌شد. امریکایی‌ها از این راه توانستند هشت ناشر مهم را مدیریت کنند. انتشاراتی مانند امیرکبیر، ابن‌سینا، نیل، حقیقت، زوار و ... کتاب‌ها را از فرانکلین می‌گرفتند و چاپ می‌کردند.

افزون بر این فرانکلین چاپ و نشر و نوشتن کتاب‌های درسی را برعهده گرفت. سال ۱۳۳۸ نشریهٔ «پیک دانش‌آموز» را که چیزی شبیه روزنامه بود راه انداختند نکتهٔ جالب اینجاست که به‌آذین و سیاوش کسرایی، یعنی دو فرد کمونیست را مسئول ویرایش ادبی این نشریه کردند. این نشریه به صورت مجانی در اختیار دانش‌آموزان قرار می‌گرفت. خود این مؤسسه ۳٤ کارمند برای ویرایش، ترجمه و تصحیح داشت که بیشتر آنها جزء واخوردگان حزب توده بعد از کودتا بودند.

*** کانون پرورش فکری از دل همین فرانکلین درآمد و به صورت متمرکزتر روی نوجوانان و کودکان کار کرد؟**

- بله، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان هم درواقع توسط همین مؤسسهٔ فرانکلین ایجاد شد. اگرچه این کانون از نظر ساختاری زیرمجموعهٔ فرح بود و فردی مثل لیلی امیرارجمند در رأس آن قرار گرفته بود، برنامه‌ریزی‌های آن را همین مؤسسهٔ فرانکلین می‌ریخت.

*** می‌شود گفت آمدن فرح پوششی در اختیار امریکایی‌ها قرار داد تا فعالیت‌های خود را با عنوان فرح انجام دهند.**

- اینکه کانون را به نام فرح می‌دانند یک خطای تاریخی است. فرح یک ابزار است، ولی ابزار خوبی است. برخی فرح را دارای فکر و حرکت مستقل از امریکایی‌ها می‌دانند که خیلی عجیب است! چطور وقتی خود شاه نمی‌تواند مستقلاً تصمیم بگیرد، همسرش می‌تواند؟

یکی از امریکایی‌ها در سال ۱۳۵٤ وقتی دربارهٔ فرانکلین صحبت می‌کرد، گفت که چطور کانون پرورش فکری را تأسیس کردند. سال ۱۳۳۸ امریکایی‌ها هشتصد عنوان فیلم از امریکا آوردند و به صورت مجانی در ایران توزیع کردند و نمایش دادند. از این هشتصد عنوان، سه فیلم دربارهٔ ایران و اسلام بود که در یکی از آنها کارکرد هواپیماهای امریکایی در انتقال حجاج به عربستان به تصویر در آمد!

امریکایی‌ها در این دورهٔ دانشگاه شیراز را تأسیس کردند که زبان تحصیل در آن انگلیسی بود. تأسیس دانشگاه صنعتی آریامهر (دانشگاه شریف فعلی) هم یکی دیگر از برنامه‌های امریکایی‌ها بود. دکتر احمد مجتهدی، که مؤسس دانشگاه شیراز و دانشگاه صنعتی آریامهر است، در خاطراتش گفته است: شاه به من گفت برو دانشگاه شیراز را تأسیس کن. من تأسیس کردم، اما امریکایی‌ها آمدند و آنجا را تحویل گرفتند. دوباره شاه گفت بیا دانشگاه آریامهر را تأسیس کن، گفتم به شرطی می‌آیم که با خودت کار کنم نه با امریکایی‌ها. شاه هم قبول کرد و من کار را شروع کردم، اما هنوز کار نیمه‌کاره بود و تمام قسمت‌های دانشگاه راه نیفتاده بود که دیدم دو نفر امریکایی دارند در محوطهٔ دانشگاه قدم می‌زنند. به منشی گفتم اگر با من کار داشتند وقت ملاقات نده. فردا دیدم شاه تماس گرفت که بهتر است شما در جای دیگری مشغول شوید!

*** آنها در بخش فرهنگ عمومی هم فعالیتی داشتند؟**

- یکی از افرادی فعال در امور فرهنگی ایران، در این مدت نمایندهٔ فرهنگی اسرائیل در ایران به‌نام مئیر عزری بود. او گروه‌های رقص را از اسرائیل به ایران می‌آورد یا به در خواست شهردار تهران گروهی از اسرائیل می‌آورد که به جوانان آموزش تفریحات بدهد. حتی افرادی که می‌خواستند حزب یا گروه تأسیس کنند به او مراجعه می‌کردند تا برایشان اساسنامه بنویسد!

*** آیا می‌شود گفت که با توجه به نتایجی که از برنامه‌های فرهنگی مستبدانه در دورهٔ رضاخان گرفته بودند، فعالیت‌های فرهنگی دورهٔ محمدرضا نرم‌تر شد؟**

- بله، ولی برخورد سلبی کنار گذاشته نشد؛ برای مثال ساواک بیش از ششصد عنوان کتاب مذهبی را توقیف کرد. رویکرد مستبدانه سر جای خود بود، اما برنامه‌هایی مانند پیشاهنگی و جشن شیراز و مانند آن هم اضافه شد.

منبع :

نشریه زمانه

ماهیت صهیونیستی جشن های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی

توضیحی بر سخنان امام خمینی پیرامون مصایب جشن های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی در مهر ۱۳۵۰ هـ. ش) هنگامی که امام خمینی در ۲۸ مهر ۱۳٤۸ هـ. ش به رژیم شاه هشدار داد که « علمای اعلام ایران و اعتاب مقدسه و سایر مسلمین در امور مخالف با شرع ساکت نخواهند ماند. » , سردمداران رژیم پهلوی این موضوع را چندان جدی نگرفتند , زیرا نمی دانستند که پشت سر این جمله کوتاه چه اراده بزرگ و محکمی ایستاده است .

گرچه چهل روز بعد , سردمداران رژیم شاه در اثر مبارزات پیگیر و بی امان امام خمینی مجبور به عقب نشینی شدند و تصویب نامه هیئت وزیران را درباره انجمن های ایالتی و ولایتی (که ضدیت آشکار با اسلام داشت) لغو کردند , ولی حوادث بعدی نشان داد که رژیم شاه , هشدار امام خمینی را آن طور که باید جدی نگرفت و از راه های دیگری , دست به اجرای برنامه ها و سیاست های ضددینی زد. شاید اگر سردمداران رژیم شاه مبهوت قدرت ارباب بزرگ خود (آمریکا) نمی شدند و عوامل دیگری غیر از قدرت اربابان خود را در استمرار حاکمیت خود موثر می دانستند , به آن شدت و ذلت , تحت فرمان آن ها برای مقابله با دین و میهن نمی رفتند و کمی هم از خود مقاومت نشان می دادند, ولی محاسبات دنیایی شاه و سایر سردمداران رژیم پهلوی غلیظ تر از آن بود که به عوامل دیگری نیز بیندیشند. درست مثل برخی افراد و جریان های کنونی که هر مساله یی در روابط جمهوری اسلامی ایران با جهان استکبار و غرب پیش می آید , پیش از آن که به فکر مقاومت و تهاجم سیاسی و... بیفتند , انفعال , امتیازدادن و سازگاری تسلیم طلبانه را پیشنهاد می کنند و گمان می نمایند برای ماندگاری , راهی غیر از پذیرش ذلت تسلیم در برابر استکبار غرب نیست .

به هرحال , نخستین فصل مبارزات امام خمینی با رژیم شاه و اربابش (آمریکا) , در مهر ۱۳٤۱ ورق خورد و بنیان مبارزات طولانی و پرفراز و نشیب امام خمینی در این ماه نهاده شد.

بعد از مهر ۱۳٤۱ هـ. ش , دو مهرماه دیگر نیز داریم که فصل سرمستی رژیم شاه و اوج پلیدی ها و جنایت های این رژیم است . در دهه سوم مهر ۱۳٤۳ هـ ش , کاپیتولاسیون در مجلس شورای شاه تصویب شدو این واقعه, زمینه اوج گیری مبارزات امام خمینی را فراهم کرد. اما اوج سرمستی رژیم شاه به پشتوانه آمریکا , در مهر ۱۳۵۰ هـ ش نمود پیدا کرد . در این زمان , پس از سال ها مقدمه چینی و صرف هزینه های بسیار حیرت انگیز , رژیم شاه جشن های

منحوس ۲۵۰۰ ساله را در پاسارگاد و تخت جمشید برگزار کرد. شاه جاهل و جنایتکار که به پشتوانه قدرت اربابانش , چنان سرمست شده بود که نمی دانست هفت سال دیگر به چه سرنوشتی گرفتار خواهد شد , در جریان جشن های مذکور , بر سر گور کورش چنین گفت : کورش ! شاه بزرگ شاهان ! آزاده ترین آزادگان ! قهرمان تاریخ ایران و جهان ! آسوده بخواب ! زیرا ما بیداریم و پیوسته بیدار خواهیم ماند!

این شاه بیچاره نمی دانست که همین ادعای بیداربودنش نیز از جهالت و حماقت محض است , زیرا حوادث سال های بعد نشان داد که او نه مردم و خواست ها و نیازها و روحیات آن ها را می شناخت و نه به عوامل و علل تحولات جوامع آشنا بود , و نه این که به اراده ای بالاتر و قوی تر از اراده اربابانش ایمان داشت تا مسائل را اندکی خارج از چارچوب های اربابان استکباری اش تجزیه و تحلیل کند , همچنان که امروز نیز افراد و جریان هایی هستند که مسائل و پدیده های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی داخل و خارج را به روش محمدرضاخان تجزیه و تحلیل می کنند و گمان می نمایند که نمی شود خارج از چارچوب اراده جهان استکبار , کاری انجام داد و دنیا را برخلاف جهت اراده استکبار دگرگون نمود.

در آن زمان که بسیاری از افراد و جریان های سیاسی , برگزاری جشن های منحوس ۲۵۰۰ ساله را نشانه ای از قدرت و ثبات داخلی و خارجی رژیم شاه می دانستند , امام خمینی در این باره به روشنگری و مبارزه پرداخت تا برگزارکنندگان آن جشن های منحوس , نه تنها نتوانند از اقدامات خود بهره ببرند بلکه در داخل و خارج مفتضح شوند. امام خمینی جشن های ۲۵۰۰ ساله را جشن منحوس , امر مبتذل , جشن عیاشی ها و خیانت ها , اقدامی سراپا مضحکه , جشن تسلیم در برابر آمریکا و اسرائیل , جشن زهرماری , جشن کثیف و... نامیدند و از مردم خواستند با این جشن ها مبارزه کنند (تاریخ معاصر ایران از دیدگاه امام خمینی , ص ۲۳۷ تا ۲٤۰)

جشن های ۲۵۰۰ ساله در اساس یک حرکت صهیونیستی بود و ربطی به ملت ایران نداشت شاه به تحریک عوامل صهیونیستی درصدد برآمد برای بزرگداشت کورش از هزینه ملت صرف کند و آن جشن های کذایی را برپا نماید. توضیح آن که صهیونیست ها و یهودیان در طول تاریخ , خود را به نوعی مدیون کورش می دانند , زیرا کورش بود که پس از فتح بابل , به یهودیانی که بخت النصر آن ها را به طور دسته جمعی به بابل منتقل کرده و به اسارت

درآورده بود , اجازه بازگشت به فلسطین داد. کورش از اموال عمومی مردم ایران و اموال سایر مللی که تحت سیطره درآورده بود , برای بازگشت یهودیان به فلسطین , هزینه بسیار هنگفتی صرف کرد و علاوه بر آن که هزینه بازگشت آن ها راتامین نمود , اموال بسیار زیاد و کالای فراوانی هم در اختیارشان نهاد تا پس از بازگشت به فلسطین بتوانند زندگی خود را رونق و سروسامان بدهند. بالاتر این ها , کورش از قوم یهود حمایت سیاسی به عمل آورد و هزینه بازسازی معابدشان در فلسطین را نیز به طور کامل پرداخت نمود , زیرا در جریان حمله بخت النصر به فلسطین , نه تنها همه یهودیان تارومار شده و به طورکامل در فلسطین متلاشی شده بودند , بلکه معابد آن ها نیز به طور کامل ویران گشته بود. در نتیجه , اگر حمایت هاو کمک های مالی و سیاسی کورش نبود , یقینا قوم یهود به طور کامل مضمحل شده بود و آن ها به هیچ وچه نمی توانستند , وضعیت متلاشی شده خود را سامان بدهند.

بنابر آن چه ذکر شد , صهیونیست ها , دوست داشتند برای کورش که او را نجات دهنده خود می دانند , مراسم بزرگداشتی در سطح جهان و با سروصدا و تبلیغات زیاد برپا کنند , ولی هرگز تمایل نداشتند هزینه سنگین مالی چنین مراسمی را پرداخت نمایند. آن ها ترجیح دادند که عامل خود و عامل استکبار غرب , یعنی محمدرضاخان را به این کار تشویق نمایند تا این که نه تنها از جیب خود چیزی خرج نکنند , بلکه با فرستادن کارشناسان و مهندسان خود برای آماده سازی مقدمات جشن های مذکور , لقمه چرب و نرمی هم دست وپا کنند و از این طریق , پول کلانی به اسرائیل منتقل نمایند.

البته آن چه ذکر شد تنها بخشی از دلایل تمایل صهیونیست به برگزاری مراسم بزرگداشت برای کورش بود. بخش دیگر این دلایل با منافع و اقتضائات کنونی صهیونیست ها ارتباط داشت . توضیح آن که صهیونیست ها دوست داشتند رابطه کورش با یهودیان را به عنوان الگویی برای رابطه کنونی آن ها با رژیم شاه و مردم ایران مطرح کنند و چنین وانمود نمایند که مردم ایران ار روزگار کهن با صهیونیست ها و یهودیان پیوند مستحکم و دیرینه ای دارند و اساسا باید نوع رابطه مردم ایران با صهیونیست ها , با نوع رابطه اعراب و مسلمانان با صهیونیست ها تفاوتی آشکار داشته باشد و در این زمینه , ایرانیان باید خود را از اعراب و سایر مسلمانان جدا و متفاوت تلقی نمایند و هرگز به این موضوع که رابطه ایرانیان با صهیونیست ها , باید مثل رابطه اعراب و مسلمانان با صهیونیست ها باشد , نیندیشند!

صهیونیست ها گمان می کردند با برگزاری مراسم پرسروصدا برای کورش و ایجاد موج گسترده تبلیغاتی درباره این موضوع , به اهداف زیردست می یابند : ۱ ـ با تبلیغ رابطه کورش با یهودیان , ذهنیت مردم ایران را به سوی همدلی با صهیونیست ها سوق خواهند داد . ۲ ـ برای پیوند رژیم شاه با صهیونیست ها , پشتوانه تاریخی علم خواهند کرد . ۳ ـ ذهنیت مردم ایران را به سوی جدایی از اعراب و مسلمانان و یگانگی و همسویی با صهیونیست ها , جهت دهی خواهند نمود . ٤ ـ بافته های مستشرقین یهودی و صهیونیستی درباره پیوند آریایی ها با یهودی ها را از میان کتاب های به اصطلاح تاریخی به میان مردم خواهند کشید و...

خلاصه این که صهیونیست ها می خواستند با برگزاری مراسم یادبود برای کورش , فرصت تبلیغی گسترده و عمومی مناسبی پیدا کنند تا نه تنها همسویی و اتحاد رژیم شاه با صهیونیست ها را توجیه نمایند , بلکه اساسا چنین القا کنند که باید همه مردم ایران در ارتباط با رژیم صهیونیستی , همان روشی را در پیش بگیرند که رژیم شاه در پیش گرفته است .

آمریکایی ها نخستین کسانی بودند که حدود ۱۳ سال پیش از زمان برگزاری جشن های منحوس شاهی , در سال ۱۳۳٦ هـ ش به محمدرضاخان توصیه کردند که جشنی برای شاهان برگزار کند! در این زمان , صهیونیست ها نیز به طور پنهانی مشغول زمینه سازی برای برگزاری جشن بودند و در این باره به محمدرضاخان القائاتی می نمودند. در سال ۱۳٤۰ هـ ش , صهیونیست ها , عملیات پنهانی خود را آشکارتر کردند و داودبن گورین , صهیونیست مشهور و متعصب , طی سخنانی در فلسطین اشغالی , از کورش تجلیل فراوان کرد و به طور غیرمستقیم لزوم برگزاری مراسم یادبود برای او را ضروری دانست .

امام خمینی که می دانست ماهیت و اهداف صهیونیستی جشن های منحوس ۲۵۰۰ ساله , پررنگ است, در این زمینه روشنگرهایی نمودند و اظهار فرمودند که آیا امری که کارشناسان اسرائیل مشغول به پاداشتن آن هستند , شادی و جشن دارد آیا امری که دشمنان اسلام حاضر و دست اندرکار هستند , جشن است آیا در جشنی که اسرائیل دارد بساط آن را درست می کند , باید شرکت کرد به ممالک اسلامی بگویید به چنین جشنی نروند و در آن شرکت نکنند (تاریخ معاصر ایران از دیدگاه امام خمینی , ص ۲۳۹ و ۲٤۰)

همان طور که اشاره شد , فکر برگزاری جشن های ۲۵۰۰ ساله , بیش از یک دهه ذهن سردمداران رژیم پهلوی را مشغول کرده بود و آن ها درباره تامین هزینه این جشن ها ,

چگونگی برگزارکردن جشن ها , چگونگی عقد قرارداد با شرکت ها و موسسات استعماری برای آماده سازی مقدمات جشن ها , چگونگی تبلیغ درباره این جشن ها , چگونگی جهت دهی این جشن ها برای مبارزه با اسلام و... پیوسته می اندیشیدند و از مشاوران خارجی با هزینه های سنگین کمک می گرفتند تا بتوانند پس از برگزاری آن جشن های کذایی , به درصد بالایی از اهداف خود برسند و با موج گسترده تبلیغاتی وجنگ روانی , تاثیر انتقادهای احتمالی را نیز از بین ببرند.

امام خمینی که از اهداف پلید و ضداسلامی رژیم در برگزاری جشن های ۲۵۰۰ ساله آگاه بود , از همان سال ۱۳٤۹ هـ. ش در این باره به روشنگری پرداخت و از هزینه سرسام آور این جشن ها , در غارت کشور توسط بیگانگان تحت عنوان این جشن ها , مبارزه با اسلام به بهانه برگزاری این جشن ها و... سخن به میان آورد و فرمود : از همه مصیبت ها بالاتر , جشن منحوس دوهزاروپانصدساله شاهنشاهی است که خدا می داند چه مصیبت و سیه روزی برای مردم و چه وسیله اخاذی و غارت گری برای عمال استعمار به بار آورده است . بودجه هنگفت و سرسام آوری که در این امر مبتذل صرف می شود , اگر برای سیرکردن شکم های گرسنه و تامین زندگی سیه روزها خرج می شد , تا اندازه ای از مصیبت های ما می کاست , لکن استفاده جویی و خودکامگی نمی گذارد که اینها به فکر ملت باشند. دستگاه جبار با پول ملت مسلمان برای شاهانی که در هر عصر ملتها را در زیر چکمه های نظامی خود خرد کرده اند , شاهانی که همیشه با مذاهب حقه دشمنی داشتند , شاهانی که دشمن سرسخت اسلام بوده و نامه مبارک حضرت رسول (ص) را پاره کردند , شاهانی که نمونه آنان در عصر حاضر پیش چشم همه است , جشن می گیرد و چراغانی می کند , دنیا بداند که این جشنها و عیاشیها مربوط به ملت شریف و مسلمان ایران نیست و دایرکننده و شرکت کننده این جشنها خائن به اسلام و ملت ایران می باشند. ...

برای ملت ایران چه جشنی مانده است ملت ایران موظف است که با این جشن مبارزه منفی بکند , مثبت نه , لازم نیست , از خانه بیرون نیایند , وقتی که این جشنها هست , شرکت نکنند در جشنها , جایز نیست شرکت کردن در این جشنها , هر چه می توانند از زیربار اینطور چیزها بیرون بروند. ...(تاریخ معاصر ایران از دیدگاه امام خمینی , ص ۲۳۷ و ۲۳۸)

در توضیح سخنان امام خمینی درباره هزینه سرسام آور جشن های منحوس ۲۵۰۰ ساله که در عین گرسنگی مردم برگزار شد , باید گفت که رژیم شاه میلیاردهاتومان برای برگزاری جشن های مذکور صرف کرد و اگر هزینه های مربوطه را با ارزش و معیار کنونی پول بخواهیم بسنجیم , رقم نجومی بزرگ و بسیار حیرت انگیز خواهد شد. برای این که تصور روشن تری از هزینه سنگین جشن های منحوس شاهنشاهی داشته باشیم , بایدبگوییم که هزینه های جشن های مذکور و هزینه هایی که در حاشیه این جشن ها صورت گرفت , در مجموع بیش از درآمد سالانه دوونیم میلیون (۲۵۰۰۰۰۰) نفراز توده مردم معمولی و کارگر و کشاورز و... بود , یعنی این که اگر حدود ۲,۵ میلیون نفر از مردم , همه درآمد سالانه خود را به طور کامل جمع آوری می کردند و خود و خانواده آن ها نیز در طول سال حتی یک ریال از درآمد خودشان را مصرف نمی کردند , باز هم نمی توانستند همه هزینه جشن های منحوس شاهنشاهی را بپردازند. در آن زمان جمعیت شهرهایی مثل قم , حدود ۲۰۰۰۰۰ (دویست هزار) نفر بود , بنابراین اگر مردم شهرهایی مثل قم می خواستند هزینه جشن های منحوس شاهنشاهی را بپردازند , لازم بود که بیش از دوازده شهر که جمعیتی به اندازه قم دارند , جمع شوند و همه درآمد سالانه خود را یکجا صرف جشن هایی مثل جشن های ۲۵۰۰ ساله نمایند .

البته این توضیحات ومحاسبات که برای مجسم کردن هزینه جشن های منحوس شاهنشاهی ارائه شد. براساس آمار و داده ها و رقوم رسمی است در مدارک مالی واجتماعی آن زمان موجود است و ما براساس درآمد سالانه ای که برای مردم آن زمان در منابع ذکر شده است و با توجه به هزینه ای که برای برگزاری جشن ها و امور حاشیه ای آن نوشته شده است , این توضیحات و محاسبات را ارائه دادیم , ولی اگر بخواهیم هزینه جشن های منحوس شاهنشاهی را با واقعیت های عینی آن زمان که ملموس و مشهود خود ما و بسیاری از مردم دیگر است , بسنجیم, هزینه ای که برای جشن های ۲۵۰۰ ساله صرف شد . بسیار تکان دهنده تر خواهد بود. توضیح آن که دستمزد و درآمد قشر عظیمی از توده مردم در آن سال ها , چیزی حدود ۲۰۰ تومان در ماه برای یک خانواده بود , یعنی این که در میان بخش بزرگی از کارگران و سایر اقشار کم درآمد , سرپرست خانواده چیزی حدود ۲۰۰ تومان و یا کم تر دستمزد می گرفت و با این وجه , به طور متوسط با پنج نفر دیگر از اعضای خانواده اش زندگی می کرد. به عبارت دیگر , در میان اقشار و توده های معمولی جامعه , هر نفر با ٤٠ تومان درماه (حدود

۵۰۰ تومان در سال) زندگی می کرد. بنابراین , با توجه به هزینه چندین میلیارد تومانی جشن های منحوس شاهنشاهی , هزینه معیشت سالانه حدود ده میلیون ایرانی صرف برگزاری جشن های مذکور شد , یعنی این که هزینه معیشت سالانه حدود یک سوم کل جمعیت ایران (کل جمعیت ایران در سرشماری سال ۱۳۴۵ هـ. ش حدود ۳۳ میلیون اعلام شد . در نتیجه سال برگزاری جشن های شاهی جمعیت ایران حدود ۳۰ میلیون بوده است) و یا هزینه معیشت سالانه مردم ۵۰ (پنجاه) شهر با جمعیت ۲۰۰ هزار نفری , صرف برگزاری جشن های شیطانی و صهیونیستی گردید.

آن چه درباره درآمد سالانه مردم و نسبت آن با هزینه های سنگین جشن های ۲۵۰۰ ساله گفته شد , مربوط به درآمد آن دسته از مردم بود که اهل درآمد و دستمزد بودند و نسبت به بخش بزرگی از مردم که در فقر حیرت انگیز به سر می بردند و اساسا درآمد و کاری نداشتند , انسان های خوشبخت محسوب می شدند. اگر بخواهیم درآمد قشر اخیر , یعنی بیکاران , فقرا و فرودستان جامعه را نیز با هزینه سرسام آور جشن های ۲۵۰۰ ساله مقایسه کنیم , بیش از این دچار حیرت خواهیم شد , زیرا در همان زمان که سردمداران رژیم شاه در پی برگزاری جشن بودند و مقدمات آن را فراهم می آوردند و... جمع کثیری از افراد جامعه در چنان فقر و فلاکتی بودند که برای سیرکردن شکم خود , راهی غیر از این نداشتند که رهسپار کوه و بیابان شوند و مثل گوسفند بچرند. درست مثل حالتی که در زمان پدر محمدرضاخان روی داد و در همان حال که رضاخان مشغول غارت کشور بود و درآمد سالانه اش از بودجه چند وزارتخانه افزون تر بود , بسیاری از مردم شکم خود را با علف سیر می کردند. این وضعیت در زمان محمدرضاخان نیز اتفاق افتاد و در حالی که فکر برگزاری جشن ۲۵۰۰ ساله ذهن شاه را اشغال کرده بود , بسیاری از مردم , چریدن را تنها راه رفع گرسنگی می دانستند. دراین باره یکی از مولفین تاریخ معاصر می گوید : گرسنگی مردم را من شخصا دیدم و درک کردم . در جریان بازدیدی که از تنها مدرسه شهرستان خاش داشتم , با صحنه عجیبی روبه رو شدم .

وقتی با همه همراهانم به مدرسه مذکور رفتیم , غیر از یک مرد ژنده پوش , شخص دیگری در مدرسه دیده نمی شد, این مرد , مدیر آن مدرسه بود. از او پرسیده شد بچه های مدرسه کجا هستند مرد ژنده پوش (مدیر مدرسه) پاسخ داد : اکنون ساعت تفریح و استراحت دانش آموزان است . آن ها گرسنه بودند و برای خوردن علف به صحرا رفته اند!

در این جا مجالی نیست تا بیش از این درباره ماهیت و آثار مصیبت بار جشن های منحوس ۲۵۰۰ ساله سخن بگوییم و اهداف و مقاصد شوم و ضداسلامی جشن های مذکور روشن نماییم . بنابراین پیرامون اهداف دین ستیزانه جشن های ۲۵۰۰ ساله به همین نکته اکتفا می کنیم که به بهانه این جشن ها , حجم وسیعی از ظرفیت رسانه های رژیم شاه به مطالب ضداسلامی اختصاص یافت . حتی معلمان و دبیران نیز موظف شدند به بهانه جشن های مذکور , سر جلسات درس , از صهیونیست ها و شاهان خونخوار و... تا می توانند تعریف و تمجید کنند و به شدت علیه اسلام و فرهنگ دینی سخن بگویند. بالاتر از این , به بهانه برگزاری جشن های منحوس ۲۵۰۰ ساله , کتابی نیز درباره « نام ها » چاپ و منتشر شد. عوامل رژیم شاه از قلب شهرها تا دورافتاده ترین روستاها به تکاپو افتادند تا مردم را وادار کنند برای نوزادانشان به جای نام « محمد » , « علی » , « حسن » , « حسین » , « مهدی » و... نام هایی مثل کورش , داریوش , اردشیر , آرش , خشایار و... برگزینند.

به هرحال به تعبیر امام خمینی جشن های منحوس ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی چیزی غیر از فضاحت و جشن تسلیم در برابر سلطه استکبار و صهیونیسم نبود و برای مردم نیز چیزی غیر از فقر و فلاکت هولناک نیاورد.

در سال ۱۳۵۰ , مجموع درآمد و هزینه معیشت سالانه ده میلیون ایرانی که ۱۳ جمعیت کل کشور را تشکیل می داد, صرف برگزاری جشن های صهیونیستی ـ شاهنشاهی شد; به عبارت دیگر , اگر مردم پنجاه شهر دویست هزار نفری , مجموع درآمد سالانه خود را روی هم می گذاشتند و یک ریال هم مصرف نمی کردند , نمی توانستند هزینه سنگین آن جشن های منحوس را بپردازند. درحالی چنین هزینه سرسام آور صرف جشن های شاهنشاهی می شد که طبق مدارک موجود , در همان سال ها , بسیاری از مردم در گوشه و کنار کشور برای سیر کردن شکم خود , مجبور به علف خواری بودند.

جشن های ۲۵۰۰ ساله , در اساس یک حرکت صهیونیستی بود و چندین سال پیش از برگزاری جشن های مذکور , آمریکایی ها و صهیونیست ها در این زمینه به شاه القائاتی کردند. صهیونیست ها با برگزاری این جشن ها , از یک سو می خواستند از کورش به عنوان منجی قوم یهود تجلیل کنند و از سوی دیگر , با تبلیغات زیاد چنین وانمود نمایند که در زمان

کنونی نیز باید مردم ایران در کنار اسرائیل قرار گیرند و از اعراب و مسلمانان روی برگردانند.

منبع :

http://www.emamroohollah.ir

مروری بر جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی



به دنبال تصمیم شاه جهت برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله ، هیئتی در دربار تشکیل شد تا مقدمات لازم را برای این منظور فراهم آورد. ابتدا شجاع الدین شفا، که خود از پیشنهاددهندگان اولیه برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله بود، به عنوان دبیر کل این هیئت تعیین شد. پس از حدود دو سال که هم برنامه ها و هم مراکز فرعی این تشکیلات جدید گسترش قابل توجهی یافته بود، سناتور جواد بوشهری به ریاست آن برگزیده شد و این سمت را تا سال ۱۳٤۷ حفظ کرد. این هیئت که تحت عنوان شورای مرکزی جشنهای شاهنشاهی از آن یاد می شود تلاش گسترده و پیگیری را در زمینه های مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و تبلیغاتی در ایران و سایر کشورهای جهان آغاز کرد تا زمینه های لازم برای برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله را فراهم آورد.

مهمترین و بی سابقه ترین مراسمی که در دوره محمدرضا پهلوی برگزار شد، جشنهای موسوم به ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی ایران در سال ۱۳۵۰ ش در تخت جمشید بود . گویا برای اولین بار در سال ۱۳۳۷ بود که شاه به رغم مشکلات عدیده سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی کشور به فکر افتاد به مناسبت گذشت ۲۵۰۰ سال از پایه گذاری رژیم شاهنشاهی در ایران به دست کوروش دوم هخامنشی جشنی در خور اعتنا برگزار کند و توجه جهانیان را به سوی ایران، به عنوان کشوری کهنسال و قدرتمند [! جلب نماید. بگذریم از اینکه بر خلاف تصور شاه و اطرافیانش، بنیانگذاری شاهنشاهی ایران در زمان کوروش دوم ملقب به کبیر، که خود هفتمین شاه هخامنشی به شمار می رفت، نبود؛ بلکه حداقل تا جایی که حافظه تاریخ یاری می دهد قبل از سلسله هخامنشی دو سلسله دیگر مادها و ایلامیها نیز به عنوان سلسله‌هایی ایرانی در این کشور حکومت کرده بودند. از سوی دیگر حتی اگر به فرض محال زمان کوروش دوم

هخامنشی را هم آغاز پادشاهی ایران بپذیریم، از آن زمان تا دوره سلطنت محمدرضا پهلوی حداقل چند صد سال در تاریخ ایران از سلطنت پادشاهان ایرانی، چنان که مد نظر شخص محمدرضا و برگزارکنندگان جشنهای ۲۵۰۰ ساله بود، اثری وجود ندارد. چنان که از ورود اسلام به ایران تا تشکیل حکومت محلی طاهریان در سال ۲۰۵ هـ ق چیزی حدود ۱۸۰ سال فاصله وجود دارد؛ و یا سلسله‌های ترک تبار و به خصوص مغولان و تیموریان را نمی شود جزو میراث و افتخارات شاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله شاه و اطرافیانش بر شمرد.

در آغاز امر ریاست عالیه «سازمان شورای مرکزی جشنهای شاهنشاهی» که مقرر بود تمهید برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی را فراهم آورد بر عهده شخص شاه بود و حسین علاء وزیر دربار وقت هم به عنوان رئیس شورای مرکزی جشنها تعیین شده بود و سناتور جواد بوشهری هم نیابت علاء را برعهده داشت. هرچند به تدریج در اعضای این سازمان و نیز کمیسیونها و مراکزی که به دلایل عدیده سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در آن عضویت پیدا کردند تغییراتی به وجود آمد، با این حال اعضای مؤسس و تشکیل دهنده «سازمان شورای مرکزی جشنهای شاهنشاهی ایران» در آغاز امر شامل افراد، سازمانها، مراکز، وزارت خانه ها و کمیسیونهای زیر می شد:

(تحت سرپرستی عالیه اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران)

۱. حسین علاء وزیر دربار شاهنشاهی و رئیس شورای مرکزی جشنهای شاهنشاهی ایران.

۲. سناتور جواد بوشهری، رئیس کمیسیون مالی و نایب رئیس شورای مرکزی جشنهای شاهنشاهی ایران.

۳. وزیر دارایی

٤. وزیر امور خارجه

٥. وزیر کشور

٦. وزیر فرهنگ

۷. وزیر پست و تلگراف و تلفن

۸. وزیر راه

۹. استاندار فارس

۱۰. رئیس هنرهای زیبای کشور

۱۱. رئیس دانشگاه تهران

۱۲. سناتور سپهبد امان الله جهانبانی

۱۳. مدیرکل انتشارات و رادیو

۱٤. رئیس اداره دوم ستاد بزرگ ارتشتاران

۱۵. رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور

۱٦. رئیس ژاندارمری کل کشور

۱۷. رئیس اداره تربیت بدنی

۱۸. رئیس شهربانی کل کشور

۱۹. شهردار تهران

۲۰. رئیس اداره کل باستانشناسی

۲۱. سناتور مطیع الدوله حجازی

۲۲. استاد سعید نفیسی

۲۳. دکتر رضازاده شفق، استاد دانشگاه

۲٤. رئیس کل بانک مرکزی

۲۵. رئیس هیئت مدیره انجمن آثار ملی

۲٦. شجاع الدین شفا (دبیرکل) رایزن فرهنگی و سخنگوی دربار شاهنشاهی (دبیر کل شورای مرکزی)

۲۷. دکتر مهدی بیانی، مدیر کل کتابخانه ملی و کتابخانه سلطنتی (منشی شورای مرکزی)

۲۸. مدیرعامل بنگاه ترجمه و نشر کتاب

۳۰. مدیرعامل جمعیت شیرو خورشید سرخ ایران

۳۱. محمدتقی مصطفوی (مدیرکل سابق باستانشناسی)

۳۲. مدیرعامل بانک ساختمانی

۳۳. مدیرعامل بانک رهنی

۳٤. غلامرضا برزگر، ناظر دولت در بانک مرکزی (بازرس مالی شورای مرکزی)

(اسامی اعضای کمیسیونهای هشتگانه شورای مرکزی)

۱. کمیسیون مالی

۱. سناتور جواد بوشهری

۲. مدیرعامل بنیاد پهلوی

۳. مدیرعامل شیرو خورشید سرخ ایران

٤. غلامرضا برزگر، بازرس مالی

۲. کمیسیون نظارت در اجرای برنامه ها

۱. سناتور سپهبد جهانبانی

۲. تیمسار سپهبد اق اولی رئیس بانک سپه و مدیرعامل انجمن آثار ملی.

۳. دکتر رضازاده شفق استاد دانشگاه

٤. غلامرضا برزگر بازرس مالی شورای مرکزی

۳. کمیسیون انتشارات

۱. رئیس اداره کل هنرهای زیبای کشور (یا نماینده تام الاختیار)

۲. استاد نفیسی استاد دانشگاه

۳. رئیس اداره کل انتشارات و رادیو (یا نماینده تام الاختیار)

٤. کمیسیون فرهنگی

۱. وزیر فرهنگ (یا نماینده تام الاختیار)

۲. رئیس دانشگاه تهران (یا نماینده تام الاختیار)

۳. دکتر احسان یارشاطر مدیرعامل بنگاه ترجمه و نشر کتاب

٤. دکتر مهدی بیانی رئیس کتابخانه ملی و سلطنتی (منشی شورای مرکزی)

٥. سناتور مطیع الدوله حجازی

٥. کمیسیون هنری

۱. رئیس اداره کل هنرهای زیبای کشور (یا نماینده تام الاختیار)

۲. رئیس اداره باستانشناسی (یا نماینده تام الاختیار)

۳. وزیر پست و تلگراف و تلفن (یا نماینده تام الاختیار)

٤. محمدتقی مصطفوی مدیرکل سابق باستانشناسی

٦. کمیسیون تشریفات و پذیرائی

۱. مدیرعامل بنیاد پهلوی (یا نماینده تام الاختیار)

۲. وزارت کشور (یا نماینده تام الاختیار)

۳. وزیر امور خارجه (یا نماینده تام الاختیار)

٤. وزیر دارایی (یا نماینده تام الاختیار)

٥. رئیس شهربانی کل کشور (یا نماینده تام الاختیار)

٦. رئیس اداره اطلاعات و سازمان امنیت (یا نماینده تام الاختیار)

۷. رئیس دانشگاه تهران (یا نماینده تام الاختیار)

۸. رئیس ژاندارمری کل کشور (یا نماینده تام الاختیار)

۹. شهردار تهران (یا نماینده تام الاختیار)

۷. کمیسیون ارتشی و ورزشی

۱. سناتور سپهبد جهانبانی

۲. سپهبد اق اولی رئیس بانک سپه و مدیرعامل انجمن آثار ملی

۳. سپهبد عمیدی رئیس تربیت بدنی (یا نماینده تام الاختیار)

٤. رئیس شهربانی کل کشور (یا نماینده تام الاختیار)

٥. رئیس اداره دوم ستاد بزرگ ارتشتاران (یا نماینده تام الاختیار)

۸. کمیسیون ارتباطات

۱. سناتور سپهبد جهانبانی

۲. وزیر راه (یا نماینده تام الاختیار)

۳. وزیر پست و تلگراف و تلفن (یا نماینده تام الاختیار)

٤. رئیس ژاندارمری کل کشور (یا نماینده تام الاختیار)

٥. رئیس اداره مخابرات ارتش (یا نماینده تام الاختیار)

٦. فرمانده نیروی هوایی (یا نماینده تام الاختیار)

۷. رئیس هواپیمائی کل کشور (یا نماینده تام الاختیار)

۸. رئیس اداره دوم ستاد بزرگ ارتشتاران (یا نماینده تام الاختیار)۱

به هر حال به دنبال تصمیم شاه جهت برگزاری این جشنها، هیئتی در دربار تشکیل شد تا مقدمات لازم را برای این منظور فراهم آورد. ابتدا شجاع الدین شفا، که خود از

پیشنهاددهندگان اولیه برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله بود، به عنوان دبیر کل این هیئت تعیین شد. پس از حدود دو سال که هم برنامه ها و هم مراکز فرعی این تشکیلات جدید گسترش قابل توجهی یافته بود، سناتور جواد بوشهری به ریاست آن برگزیده شد و این سمت را تا سال ۱۳٤۷ حفظ کرد. این هیئت که تحت عنوان شورای مرکزی جشنهای شاهنشاهی از آن یاد می شود تلاش گسترده و پیگیری را در زمینه های مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و تبلیغاتی در ایران و سایر کشورهای جهان آغاز کرد تا زمینه های لازم برای برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله را فراهم آورد. این شورا به زودی دفاتر و نمایندگیهایی در شهرهای مهم ایران و پایتختهای کشورهای اروپایی و آمریکا تأسیس کرد و طرحهای تبلیغاتی و نظایر آن را آماده و جهت اجرا در اختیار دست اندرکاران امور قرار داد. از جمله این برنامه ها می توان به طرح بنای میدان شهیاد (آزادی کنونی) در شهر تهران، انتشار کتب و مقالات تاریخی مربوط به تاریخ ایران قبل از اسلام، طرح تعمیر و مرمت تخت جمشید، تهیه فیلمهای تبلیغاتی به اصطلاح مستند، تهیه و آماده سازی آثار باستانی ایران، بافت فرشهای دستباف با نقشهایی از تصاویر شاهان و بزرگان ایران، تهیه انواع سلاحهای جنگی و لباسها و زین و برگها و پرچمها و نظایر آن منطبق با دوره های تاریخی قبل از اسلام ایران و همچنین «فراهم ساختن وسیله تفهیم اساسی شاهنشاهی ایران برای جوانان» و ... اشاره کرد.۲

جواد بوشهری در سال ۱۳٤۷ عملاً از ریاست شورای مرکزی جشنهای ۲۵۰۰ ساله کنار گذاشته شد و به جای وی اسدالله علم وزیر دربار منصوب شد. هر چند که جواد بوشهری به لحاظ ظاهری و تشریفاتی مقامش را حفظ کرد ولیدر عمل اسدالله علم عهده دار کارها شد. علم در نوشته های ٥ اردیبهشت ماه ۱۳۵۲ خود ضمن اشاره به فوت جواد بوشهری درباره علت عزل وی از ریاست شورای جشنهای ۲۵۰۰ ساله می نویسد:

«سناتور جواد بوشهری فوت کرد. بیچاره مرد طماع و حریص عجیبی بود . ده سال به عنوان رئیس شورای جشنها حقوق گرفت و کاری نکرد تا بالأخره شاهنشاه به من فرمودند کار را انجام دهم و به حمدالله انجام شد...».۳

با انتصاب اسدالله علم وزیر دربار به ریاست شورای جشنهای ۲۵۰۰ ساله در حالی که فقط حدود ۲ سال دیگر به برگزاری این جشنها باقی بود، تلاشهای متصدیان امر با جنب و جوش بیشتری پیگیری شد و علم برای سرعت بخشیدن هر چه بیشتر به امور و همچنین کنترل و

نظارت هر چه بیشتر و مستقیم تر بر روند برنامه های در دست اقدام و پیش بینی شده تعدادی از نزدیکترین دوستان و ابواب جمعی خود را در رأس امور کلیدی و مهم به کار گمارد.

اسدالله علم از سالها قبل، هنگامی که نخست وزیر بود، در رأی زنی اش با کارشناسان اسرائیلی به دور از حوزه کاری شورای مرکزی جشنهای ۲۵۰۰ ساله، که آن موقع ریاستش بر عهده سناتور جواد بوشهری بود، طرحهایی برای کیفیت و چگونگی برگزاری این جشنها در دست تهیه داشت. این امر هنگامی صورت جدی تری به خود گرفت که اسدالله علم در دوران نخست وزیری اش از دولت اسرائیل تقاضا کرد جهت گسترش صنعت توریسم و گردشگری و جهانگردی در ایران طرحی در اختیار وی قرار دهند. دولت اسرائیل این تقاضای علم را پذیرفت و به دنبال آن « تدی کولک» (Teday Kollek) رئیس اتحادیه توریستی دولت اسرائیل و شهردار بعدی اورشلیم به ریاست میسیون برنامه ریزی برگزیده شد. کولک توصیه کرد که ضمن تأسیس هتلها، جاده های جدید و وسایل نقلیه مدرن در تخت جمشید، ایران باید واقعه مهمی برپا کند تاخارجیان را به این تسهیلات جهانگردی جدید جلب کند.]کولک[بعدها اعتراف کرد که هرگز تصور نمی کرد اسراف کاری که در جشنهای بیست و پنجمین قرن بنیانگذاری امپراتوری ایران پیش آمد همان است که او توصیه کرد.٤

هر چند بر خلاف تصور کولک ایده برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله حدود چهار ــ پنج سال قبل از توصیه وی توسط دیگران طرح ریزی شده بود، اما طرحهای عملی و راهنماییهای وی به علم، که بعدها ریاست برگزاری این جشنها را بر عهده گرفت، بدون تردید در کیفیت برگزاری این جشنها اثر بخش بوده است. در همان دوره نخست وزیری علم از طرف شورای مرکزی جشنهای ۲۵۰۰ ساله از وی خواسته شده بود تا جهت تأمین اعتبار اجرای طرحهای در دست اقدام مبلغ ۲۰۰ میلیون ریال در اختیار آن شورا قرار دهد. اما صفی اصفیا مدیر عامل سازمان برنامه دولت علم پرداخت این مبلغ را غیر مقدور دانسته بود. با این حال شاه از وزیر دربار وقت حسین علاء خواسته بود به علم تذکر دهد که «دولت فکری برای اجرای برنامه جشنهای ۲۵۰۰ ساله بنماید».٥

در دوران ریاست علم بر شورای مرکزی جشنهای ۲۵۰۰ ساله اقدامات تبلیغی در پیرامون این جشنها با سرعت بیشتری ادامه یافت و با همکاری مراکز دانشگاهی داخلی و خارجی و اساتید

دانشگاه و نویسندگان و مورخان، کتب، مقالات و گفتارهای متعددی درباره نظام شاهنشاهی ایران و نقش سلسلهٔ پهلوی در توسعه همه جانبه کشور]![و نظایر آن چاپ و منتشر شد.٦

از مسائل مهمی که از همان آغاز تصمیم به برگزاری این جشنها رژیم پهلوی با آن رو به رو شد اعتراضات و انتقادات افکار عمومی داخلی و خارجی بود. چه از یک سو صرف برگزاری این مراسم را به لحاظ تاریخی و فرهنگی امری منطقی نمی دانستند و در شرایطی که رژیم با مشکلات عدیده سیاسی و اقتصادی روبه رو بود و عامه مردم کشور نیز به این امر تمایلی نداشتند فکری کودکانه و حتی احمقانه می شمردند. به همین دیل رژیم از همان آغاز سعی داشت برگزاری این جشن را امری ملی و همگانی و مربوط به تمام اقشار مردم کشور قلمداد کند تا از این طریق از یک سو افکار عمومی را برای همراهی با این برنامه آماده نماید و از سوی دیگر اذهان عمومی جهان را بر له خود برگرداند . از جمله شاه در ۹ بهمن ۱۳۳۹ در توجیه این طرح در دست اقدام چنین اظهار داشت:

«فراموش نکنید که این جشن فقط یک جشن شاهنشاهی و دولتی نیست بلکه جشنی متعلق به تمام ملت ایران و همه تاریخ و مفاخر ایران است و بنابراین باید امکان کامل داده شود که عموم طبقات مردم دراین جشن ملی خود و در تجلیل از تاریخ و تمدن پرافتخار کشور خویش شرکت جویند».۷

از دیگر مشکلات رژیم در برگزاری این جشن مسئله هزینه های سرسام آور آن بود که با توجه به درآمدهای آن روز دولت معضلی بزرگ محسوب می شد. با توجه به اسناد و مدارک بر جای مانده برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله در سال ۱۳۵۰ بین ۱۲۰ تا ۱۵۰ میلیون دلار هزینه در بر داشته است؛ و هرگاه در نظر بگیریم که با توجه به قیمت ۱/۸ تا ۲ دلاری نفت در هر بشکه در اواخر دههٔ ۱۳٤۰درآمدهای ارزی حاصله از فروش نفت به زحمت به ۱/۵۰۰/۰۰۰/۰۰۰ دلار بالغ می شد، صرف حدود ده درصد کل اعتبارات ارزی کشـــــور در عرض یک سال برای هزینه های جشن ۲۵۰۰ ساله برای رژیم بسیار سنگین می نمود. به همین دلیل بود که اسدالله علم از همان اوایل ریاستش بر شورای مرکزی جشنهای ۲۵۰۰ ساله تدابیر گسترده تری را به مورد اجرا گذاشت تا بتواند هزینه این جشنها را از کانالهای فرعی تر نظیر هزینه ها و اعتبارات ثابت و سالانه وزارتخانه ها و دوایر دولتی و نظایر آن تأمین کند. گو اینکه این همه

کمبود اعتبار مانع از این نمی شد که وی در هرچه به اصطلاح با شکوه تر برگزار کردن این جشنها نهایت اسراف کاری را انجام دهد.

اسدالله علم وزیر دربار و رئیس شورای برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله در ۳۰ آذر ۱۳٤۸ در پاسخ جواد بوشهری که از وی خواسته بود برای هرچه باشکوه تر برگزار شدن این جشنها اعتبارات لازم را تأمین و در اختیار دستگاههای مختلف دولتی نظیر وزارتخانه ها، دوایر دولتی، نیروهای انتظامی و ... قرار دهد اظهار داشت:

خواهشمندم به طور کلی به سازمانها و سایر وزارتخانه ها و سازمانهای دولتی بخشنامه فرمایند که این یک جشن ملی می باشد و وظیفه هر فردی ایجاب می‌کند که هر چه می‌توانند به برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ شاهنشاهی ایران کمک کنند، نه آنکه منتظر باشند که جنابعالی برای هر سازمانی که وظیفه دار اجـــــرای برنامه ای می باشد تأمین بودجه بفرمائید. بلکه تمام سازمانهای دولتی و غیر دولتی که به هر عنوان طبق برنامه تنظیمی وظایفی در برگزاری جشن بر عهده دارند باید بودجه آن را از حالا از محل صرفه جوییهای سازمان خودشان یا به هر طریقی دیگر که تعهد اضافی برای دولت فراهم نکند تأمین نمایند.... خواهشمندم به کلیه سازمانهای دولتی که طبق برنامه تنظیمی در جشن شاهنشاهی هر کدام وظایفی دارند مدلول این نامه را اطلاع فرمایند تا هم تکلیف آنها برای یک مرتبه روشن و هم از مکاتبات مکرر جلوگیری شود.۸

اسدالله علم طی نامه ای مشابه به معاونش امیر متقی نیز دستور داد به تمام وزارتخانه ها و سازمانها و دوایر دولتی و غیره اخطار داده شود تا از درخواست اعتبار اضافی برای شرکت در مراسم جشنهای ۲۵۰۰ ساله اجتناب ورزند و فقط از طریق صرفه جویی در هزینه‌های جاری خود به این مهم بپردازند.۹

به رغم این صرفه جوییها علم ترتیباتی فراهم آورد تا تدارکات بلافصل جشنها به بهترین وجه تأمین و تهیه شود. در همین رابطه مدرن ترین وسایل تزئیناتی و پذیرایی از کشورهای خارجی به خصوص فرانسه خریداری و به محل برگزاری جشنها منتقل شد و سایر وسایل و ترتیبات لازم هم به همین صورت انجام گرفت. از جمله هزینه هایی که علم برای خرید و نصب چادرها در تخت جمشید در نظر گرفته بود به حدی سرسام آور می نمود که حتی

شخص شاه نیز آن را زاید دانست و از علم خواست ترتیبی برای کم کـــردن هزینه های آن اتخاذ کند:

«... با چانه زدن فراوان سرانجام شاه را وادار کردم با چادرهایی که قرار است محل برگزاری جشنهای تخت جمشید به مناسب دو هزار و پانصدمین سال شاهنشاهی در ایران است موافقت کند . در وهلهٔ اول از بهای هنگفت آنها ناراضی بود. سرانجام توافق کردیم که هزینه و اندازه چادرها را به یک چهارم اندازه اولیه کاهش بدهیم».۱۰

اسراف کاریها و ولخرجیهای سرسام آوری که اسدالله علم جهت هر چه پر زرق و برق تر کردن این جشنها انجام می داد به قدری زیاد بود که حتی باعث شد فرح پهلوی هم بدان اعتراض کند. اما علم که از این انتقادات فرح بر خود عصبانی شده بود از وی نزد شاه شکایت برد و حتی اظهار داشت که هرگاه دامنه این انتقادات بیش از این ادامه یابد از ریاست برگزاری این جشنها استعفا خواهد داد. احسان نراقی که خود از مشاوران شاه بود و در ضمن روابط نزدیکی هم با فرح داشت در این باره می نویسد:

یک سال قبل از جشنهای پرشکوه و جلال تخت جمشید که در سال ۱۳۵۰ مخارج به آن سرسام آوری را که می دانیم موجب گردید، فرح طی یک ملاقات خصوصی به من گفت که به هیچ وجه نمی فهمـــــد طرحهای به این پر خرجی چه سودی دارند. بعدها من فهمیدم که او با برپایی این جشنها به گونه ای مخالفت می کرد که حتی وزیر دربار یعنی علم مرد مورد اعتماد اعلیحضرت به منظور اعتراض به انتقادهای پی در پی شهبانو استعفای خود را به شاه تقدیم کرده بود. این استعفا مورد قبول شاه واقع نشد و بالاخره جشنها مطابق برنامه پیش بینی شده برگزار شدند.۱۱

خود اسدالله علم هم درنوشته هایش به این دخالتهای فرح در کار چگونگی برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله اشاره کرده و از اینکه فرح قصد داشته است به نوعی در امور دخالت کرده و محدودیتهایی بر سر برنامه‌های وی به وجود بیاورد سخت ناراحت و از او نزد شاه شکایت می کند و رضایت شاه را جهت جلوگیری از نفوذ گسترده فرح و اطرافیانش در چگونگی اجرای این برنامه ها جلب می کند. علم در ۷ شهریور ۱۳۴۹ در این باره می‌نویسد:

«شهبانو تردید دارد که ما قابلیت برگزاری جشنهای دو هزار و پانصدمین سال شاهنشاهی ایران را داشته باشیم. او مایل است خودش شخصاً در برنامه‌ها دخالت کند، ولی به شاه گفتم که این امر بی خطر نیست. گفتم تردیدی نیست که ایشان باید نگران باشند. ولی تمنا دارم ترتیبی اتخاذ کنند که هر کاری می‌خواهند بکنند از طریق من باشد. من ادعا نمی‌کنم که از همکاران دیگر بهتر کار می‌کنم ولی آشپز که دو تا شد تکلیف آش معلوم است، اطرافیان ملکه آدمهای بی آزاری نیستند. شاه صد در صد موافق بود».۱۲

اسدالله علم جهت توجیه اقدامات اسرافکارانه خود در جریان برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله به نشریات طرفدار خود دستور داد تا مقالات و گفتارهایی در دفاع از این جشنها و هزینه های آن بنویسند و لزوم برگزاری هر چه به اصطلاح باشکوه تر و پر زرق و برق تر آن را به اذهان عمومی القاء و گوشزد نمایند. برای نمونه مدیر مجلهٔ خواندنیها مدت کوتاهی پس از برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله در ۳۰ مهر ۱۳۵۰ در این باره خطاب به اسدالله علم می‌نویسد:

دوست بزرگوار ــ ضمن عرض شادباش به مناسبتهای مختلف به جنابعالی و همه ایرانیان به ویژه شاه پرستان ــ همراه این نامه مقاله ای درباره چهارم آبان نوشته ام که به نظر خودم فوق العاده می‌باشد. مقاله ای هم در دفاع از هزینه جشنها در شماره فردا چاپ شده که نمونه اش را تقدیم می‌کنم. به طوری که می دانید ۲۵ شماره تمام در مدت سه ماه خواندنیها به مناسبت جشنها شماره‌های مخصوص انتشار داده و در این مورد تا اندازه ای دین خود را نسبت به کشورش ادا کرد. نسبت به شاهنشاه که قادر به ادا نیست آن را خدا باید ادا کند که می‌کند... اکنون نوبت مولاست که دست بندهٔ خود را بگیرد و او را نجات دهد...۱۳

از سوی مخالفان داخلی رژیم پهلوی بیشترین مخالفت و اعتراض نسبت به برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله توسط آیت الله امام خمینی صورت گرفت. ایشان به ویژه به هزینه سرسام آوری که برای برگزاری این جشن تدارک دیده شده بود سخت حمله کرد و از اینکه حکومت در شرایط نبرد جهان اسلام با اسرائیل از کارشناسان این کشور جهت هر چه بهتر برگزار شدن این جشنها یاری طلبیده است آن را سخت به باد انتقاد گرفت. در بخشی از سخنان اعتراض‌آمیز ایشان که در ٦ خرداد ۱۳۵۰ اظهار داشته اند، آمده است:

... از تهران به من نوشته اند که در بلوچستان و سیستان و اطراف خراسان آنجا یک قحطی و گرسنگی شده است که مردم هجوم آوردند به شهرهای بزرگ و از گرسنگی نه حیواناتی

دارند و نه حیوان خویش را می توانند ذبح کنند و از گرسنگی اینطور هستند. اطراف مملکت ایران در این مصیب گرفتار هستند و میلیونها تومان خرج جشن شاهنشاهی می شود از قراری که یک جایی نوشته بود برای جشن خود تهران ۸۰ میلیون تومان اختصاص داده شده است... کارشناسهای اسرائیلی برای این تشریفات دعوت شده اند... کارشناسهای اسرائیلی مشغول به پا داشتن این جشن هستند و این تشریفات را آنها دارند درست می کنند. این اسرائیلی که دشمن اسلام است و الآن در حال جنگ با اسلام است.۱٤

ایشان در بخش دیگری از بیاناتشان خطاب به رهبران کشورهای اسلامی تذکر داد تا از شرکت در این جشن خودداری کنند و از رژیمی که با دولت غاصب اسرائیل روابط گسترده ای برقرار کرده است دوری جویند:

... به ممالک دیگر اسلام، به اینهایی که می خواهند در این جشن زهرماری شرکت کنند و در خون ملت ایران شرکت کنند، به اینها نوشته بشود که آقا نروید در این جشن، جشن کثیفی است، نروید در این جشن شاید تأثیر کند. به این ممالک اسلامی بگویید که نروید در این جشنی که اسرائیل دارد بساط جشنش را به پا می کند یا درست می کند کارشناسهای اسرائیلی در اطراف شیراز دارند بساط جشن را درست می کنند، در این جشنی که کارشناسهای اسرائیلی دارند این عمل را می کنند نروید.۱۵

با تمام این احوال جشنهای ۲۵۰۰ ساله طبق برنامه‌های تنظیمی و تحت کارگردانی اسدالله علم وزیر دربار در مهرماه ۱۳۵۰ «آن چنان که شاه آرزو داشت» برگزار شد.۱٦ در حالی که حدود ۳۷ رئیس کشور و ۷۸ نخست وزیر و وزیر خارجه از گوشه و کنار جهان در آن شرکت کرده بودند. علم وزیر دربار چند ماه پس از برگزاری این جشنها در ۲۸ فروردین ۱۳۵۲ ، ضمن اینکه از توانایی اش در برگزاری این مراسم برخود می بالید، می نویسد:

«... فیلم جشنها را دیدیم . همه دیپلماتهای تازه از اینکه چنین تشکیلات بزرگی را که در آن واحد از سی و هفت رئیس کشور و ۷۸ رئیس کمیسیون که مقام آنها همه یا نخست وزیر یا وزیر خارجه بوده است پذیرایی کرده ام به من تبریک گفتند و باور نمی کردند چنین واقعه ای ممکن است اتفاق افتاده باشد».۱۷

به رغم تمام اسرافکاریها و برنامه ریزیها و به قول معروف شکوه و جلالی که در برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله به کار گرفته شد، نتایج و پیامدهایی را که رژیم آرزومند برآورده شدن آن بود ببار نیامد و به جای تکریم رژیم ، اعتراضات و انتقادات تمسخر آمیز و نکوهش گرانه به سوی آن سرازیر شد. از جمله جرج بال آمریکایی که در مراسم تاجگذاری شاه در سال ۱۳٤٦ حضور داشت ضمن مقایسه آن با جشن ۲۵۰۰ ساله نوشت:

« پسر یک قزاق خود را پادشاه کشوری می شمرد که سالانه مردمش ۲۵۰ دلار درآمد سرانه دارند ولی دم از مدرن کردن کشور خود هم می زد. خیال می کنم که مراسم مشابهی در چهارسال بعد ، از این هم نامطلوب تر بود که ۱۲۰ میلیون دلار برای انجام مراسم پرشکوه تخت جمشید خرج شد».۱۸

انتقادات پرسشگرانه و شماتت آمیز درباره برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله تا آن حد گسترده شد که علم وزیر دربار و رئیس برگزار کننده آن جشنها در مقام دفاع برآمد و آن را امری ضروری و لازم شمرد. ازجمله در تاریخ ۲۷ دی ۱۳۵۰ طی مصاحبه ای در این باره اظهار داشت:

« کشورهای دیگر هر کدام ده سال و پنجاه سال و بالاخره صد سال و دویست سال سابقه استقلال دارند ببینید چه غوغایی در دنیا کرده اند، ما که دو هزار و پانصد سال سابقه افتخار داریم چرا از این افتخارات تاریخی بزرگ تجلیل نکنیم. عظمت این جشن آنقدر هست که اگر ما ملت فقیری هم بودیم، اگر ملت بی چیزی هم بودیم و اگر این همه معتقدات هم نداشتیم بازهم کاملاً بجا بود که فرش و لحاف زندگیمان را بفروشیم و این جشن را برگزار کنیم».۱۹

اسدالله علم در جایی دیگر در پاسخ به اعتراضاتی که نسبت به هزینه های سرسام آور جشنهای ۲۵۰۰ ساله در شرایط فقر شدید مردم کشور، ابراز می شد، تا جایی که حتی برخی هزینه این جشنها را خیلی بیشتر از رقم اعلام شده و تا سقف ۵۰۰ میلیون دلار حدس می زدند، اظهار داشت:«برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله را نمی توان با پول سنجید».۲۰

اسدالله علم در جایی دیگر اعتراض کسانی را که اعتقاد داشتند برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله باعث فقر بیشتر مردم شده است و عامه مردم از برگزاری این جشنها ناراضی بوده اند غیر واقعی خواند و گفت:

«از پولی که مردم با طیب خاطر برای برگزاری این آئین با شکوه پرداخته بودند مبلغی هم اضافه آمد که اعلیحضرت همایونی امر فرمودند آن را صرف ساختن یک مسجد بزرگ و با شکوه اسلامی بکنیم».۲۱

این گفته علم هیچگونه پایه درستی نداشت و بر اساس اسناد و گزارشهای به جای مانده پس از برگزاری جشنهای مذکور دولت در پرداخت بخش قابل توجهی از بدهیهای خود، که حاصل اسراف کاریهای دوران برگزاری این مراسم بود، با مشکل جدی رو به رو شد.۲۲

پس از برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران در ۲۰ مهر ۱۳۵۰ علم وزیر دربار با مشاورت شاه ترتیبی اتخاذ کرد که همه ساله در سالروز برگزاری این جشن مراسم یادبودی در تخت جمشید و سایر نقاط کشور برپا شود و یاد آن مراسم برای همیشه زنده بماند. در صورتجلسه ای که در روز یکشنبه ۹ مهرماه ۱۳۵۱ از مذاکرات علم با دست اندرکاران برگزاری جشن ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی تهیه شده است در این باره آمده است:

«... جناب آقای علم فرمودند بر حسب اوامر شاهنشاه آریامهر مقرر است که هر ساله در روز بیستم مهرماه مقارن با سالروز شروع مراسم جشن دو هزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران مراسمی برای بزرگداشت کوروش و همچنین تجدید خاطره جشن شاهنشاهی در سراسر کشور برگزار شود...».۲۳

بدین ترتیب پس از برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ در سالهای پایانی عمر رژیم پهلوی همه ساله جشنهای یادبود مراسم فوق با کارگردانی اسدالله علم وزیر دربار برگزار می شد. اما این یاد بود چنانکه مد نظر رژیم بود چندان طولانی نشد . بالاخص اینکه پس از برگزاری جشن در سال ۱۳۵۰ مخالفان جدی رژیم بار دیگر در حال تجدید قوا و زمینه سازی برای نبردی دیگر، که اتفاقاً سرنوشت ساز هم بود، برآمده بودند. چنان که حضرت امام خمینی نیز در ۲۳ شهریور ۱۳۵۲ ضمن اعتراض به برپایی مراسم سالانه یاد بود جشنهای ۲۵۰۰ ساله خاطر نشان ساختند:

به این مردم که آتش جنگ بین مسلمین و کفار صهیونیست شعله ور است و ملت اسلام برای احقاق حق خود از اسرائیل غاصب جان برکف نهاده در میدانهای نبرد فداکاری می کنند به امر شاه دولت ایران به مناسبت سالروز جشن دو هزارو پانصد ساله در سراسر کشور جشن به پا کرده است، جشن برای شاهان خونخواری که نمونه آن امروز مشهود است. مسلمین برای مجد و عظمت اسلام و آزادی فلسطین در خاک و خون می‌غلطند ولی شاه ایران برای رژیم مبتذل شاهنشاهی جشن و سرور به پا می کند.٢٤

منبع: مرکز مطالعات تاریخ معاصر ایران

---

١. بزم اهریمن: برگزاری جشنهای دو هزاروپانصدساله شاهنشاهی به روایت اسناد ساواک و دربار، جلد اول، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ١٣٧٧، صص ٢٤-٢٧.

٢. جواد بوشهری (امیرهمایون)، «جشنهای ٢٥ قرن شاهنشاهی ایران»، سالنامه دنیا، س ٢٤، ١٣٤٧، ص٣٢٣- ٣٢٤.

٣. اسدالله علم، یادداشتهای علم، جلد سوم، چاپ اول، تهران، کتابسرا، ١٣٧٧، ص ٢٧.

٤.سینتیا هلمز، خاطرات همسر سفیر، ترجمهٔ اسماعیل زند، چاپ اول ، تهران، البرز، ١٣٧٠ ، ص ٧٩.

٥. مرکز اسناد موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند : ٢-١٩-١٢١-ش .

٠٦. همان ، سندهای: ٧٥- ٦٧-١٢١- ش و ٨٥-٨٣-١٢١ -ش و ٨٦ -٨٣-١٢١ -ش و ٨٧ – ٨٣-١٢١ -ش و ٧٢ -٣١-١٢٧ – ش و ٧٣ -٣١-١٢٧ -ش .

٧. سالنامه دنیا، س بیست و چهارم، ١٣٤٧، ص ٢٣٢.

٨. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سندهای: ٩١- ١-٢-٧١٧ – الف و ٩٢ -١-١٧١– لف.

٩. همان، سند : ٩٥-١-٢-١٧١ – الف .

۱۰. اسداله علم، گفت و گوهای من با شاه، جلد اول، چاپ اول، تهران، طرح نو، ۱۳۷۱، ص ۲۲٤.

۱۱. احسان نراقی، از کاخ شاه تا زندان اوین، ترجمه سعید آذری، چاپ اول ، تهران، رسا، ۱۳۷۷ ، صص ۱۱٦ -۱۱۷.

۱۲. اسدالله علم، گفتگوهای من با شاه، جلد اول، ص ۲٦۰.

۱۳. مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند: ٦ـ۳۲٦ـ۷۹٤ـ ع.

۱٤. امام خمینی (ره)، صحیفه نور، ج اول، چاپ اول، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳٦۱، ص۱٦۷-۱٦۸ .

۱۵. همان، ص ۱۷۲.

۱٦. اسدالله علم، یادداشتهای علم، جلد اول، چاپ اول، تهران، کتابسرا، ۱۳۷۷، ص ٥٦.

۱۷. همان، جلد سوم، صص ۱۹-۲۰.

۱۸. مصطفی الموتی، ایران در عصر پهلوی، جلد دوم، چاپ اول، لندن، انتشارات پکا، ۱۳٦۸ ش/ ۱۹۹۰ م، ص ۱٤۱.

۱۹. روزنامه اطلاعات، ۲۷ دی ۱۳۵۰.

۲۰. امام خمینی (ره)، کوثر: مجموعه سخنرانیهای حضرت امام خمینی (س) ، جلد اول، چاپ دوم ، تهران، موسسه تنظیم ونشر آثار امام خمینی (س)، ص ۲۳۹.

۲۱. همان، صص ۲٦۹- ۲۷۰.

۲۲. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصرایران، سندهای ۳-۲۲-۱۲۱-ش و ٤-۲۷-۱۲۱ – ش .

۲۳. حمید روحانی، نهضت امام خمینی، جلد سوم، چاپ اول، تهران مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷٤ صص ۹۷۷-۹۷۹ .

۲٤. امام خمینی (ره)، صحیفه نور، جلد اول، ص ۲۰٦.

نقش رژیم صهیونیستی در جشنهای ۲۵۰۰ ساله



محمدرضا پهلوی با برگزاری مراسم تاجگذاری و سپس جشن هنر شیراز و جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی و نهایتاً تغییر تاریخ رسمی کشور از هجری اسلامی به شاهنشاهی، عمق عناد خویش با اعتقادات مردم ایران را نشان داد.

در این جشن، ۲۰ پادشاه و امیر عرب، ۵ ملکه، ۲۱ شاهزاده، ١٦ رئیس جمهور، ۳ نخست‌وزیر، ٤ معاون رئیس جمهور و ۲ وزیر خارجه از ٦٩ کشور شرکت کردند. مراسم جشن در نهایت گشاده‌دستی و اسراف انجام گرفت و هزینه آن بیش از ۲۰۰ میلیون دلار برآورد شد. اسرائیلی‌ها مبنای تبلیغات خود را برای نفوذ بیشتر در ایران بر زنده نگه‌داشتن نام کوروش متمرکز کرده و دستگاه رژیم شاه هم هدف برگزاری جشن‌ها را زنده کردن افتخارات ایران که مبدأ اصلی آن را کوروش می‌دانستند، مطرح کرده بود. بنابراین، نقطه مشترک رژیم ایران و اسرائیل در زنده نگه‌داشتن نام و یاد کوروش تلاقی یافت و هر دو رژیم از آن به عنوان وسیله‌ای برای مبارزه با فرهنگ اسلامی استفاده کردند. بر همین اساس، کنگره بین‌المللی یهود، کمیته‌ای را در اورشلیم برای اداره فعالیت جهانی یهود به منظور یادبود و بزرگداشت دو هزار و پانصدمین سال تأسیس شاهنشاهی ایران به دست کوروش تشکیل داد که رئوس برنامه کار این کمیته عبارت بود از:

۱ـ تشکیل کنفرانس‌هایی در کشورهای مختلف جهان به مناسبت برگزاری یادبود.

۲ـ تدوین تاریخ مربوط به کوروش براساس منابع و مآخذ یهود از جمله تورات.

۳ـ تدوین برنامه خاصی برای تدریس در مدارس یهود.

٤ـ نامگذاری خیابان‌ها و میادین و مؤسسات اجتماعی در شهرهای مختلف جهان به نام کوروش.

٥ـ فعالیت‌های مطبوعاتی بین‌المللی درباره آن یادبود.

٦ـ نامگذاری ۲ جنگل مصنوعی به اسامی کوروش کبیر و محمدرضا شاه در اسرائیل (توضیح این که نامگذاری جنگل در اسرائیل بزرگ‌ترین علامت احترام است).

۷ـ تخصیص بورس‌هایی به نام کوروش کبیر در اسرائیل برای مطالعات و تحقیقات فرهنگی.۱

درباره نقش اسرائیلی‌ها در جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، روزنامه هاآرتص چاپ اسرائیل بر این باور است که فکر اولیه برگزاری جشن از سوی کارشناسان اسرائیلی طرح شده بود.

کارشناسان اسرائیلی بودند که برای نخستین بار فکر برگزاری جشن را به مناسبت گذشت ۲۵۰۰ سال از تأسیس شاهنشاهی مطرح کردند. هدف‌های این جشن‌ها به ویژه اسلام‌زدایی در ایران بود. ۲

البته باید گفت که این ادعا بر مبنای شواهدی انکار ناپذیر استوار بود: تدی کولک ـ مدیر کل نخست‌وزیری و رئیس اتحادیه توریستی دولت اسرائیل، به ریاست هیأت اسرائیلی برنامه‌ریزی برگزیده شده بود. وی به همراه ۲ نفر دیگر بنا به دعوت اسدالله علم ـ نخست وزیر ـ روز ٤ مرداد ۱۳٤۱ به تهران عزیمت کردند و پس از ۱۰ روز توقف در ایران و چند بار ملاقات و مذاکره با علم، روز ١٤ مرداد به اسرائیل بازگشتند. در این سفر، کولک با گردانندگان جشن‌های ۲۵۰۰ ساله نیز همکاری زیادی داشت. ۳ وی در اورشلیم مدعی شده بود که تز اصلی برگزاری این جشن‌ها را او در اختیار علم قرار داده است. ٤

«تدی کولک» که بعداً شهردار اورشلیم شد، در پاسخ به درخواست علم توصیه کرد که ضمن تأسیس هتل‌ها، جاده های جدید و وسایل نقلیه مدرن در تخت‌جمشید، ایران باید واقعه مهمی برپا کند تا خارجیان را به این تسهیلات جهانگردی جلب کند. «کولک» بعدها اعتراف کرد که هرگز تصور نمی‌کرد اسراف‌کاری که در جشن‌های بیست و پنجمن قرن بنیانگذاری امپراتوری ایران پیش آمد همان است که او توصیه کرد.» ٥

هر چند بر خلاف تصور کولک ایده برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله حدود چهار ـ پنج سال قبل از توصیه وی توسط دیگران طرح‌ریزی شده بود، اما طرح‌های عملی و راهنمایی‌های وی به علم، که بعدها به ریاست برگزاری این جشن‌ها را بر عهده گرفت، بدون تردید در کیفیت برگزاری این جشن‌ها اثر بخش بوده است.

نُت آهنگ کوروش مخصوص جشن دو هزار و پانصدمین سال پادشاهی کوروش توسط عزرا کیا ـ آهنگساز مشهور اسرائیلی ـ ساخته شده است. کیا ـمدیر کل اداری وزارت امور خارجه ـ طی نامه‌ای از ابراهیم تیموری ـ سفیر ایران در اسرائیل ـ خواسته بود که نت آهنگ کوروش را به ایران ارسال کند. در پاسخ، دکتر ابراهیم تیموری طی نامه شماره ۲۳۵، مورخه ۱۳٤۰/۱۲/۱۰ به وزارت امور خارجه می‌نویسد:

سازنده آهنگ مزبور اظهار می‌دارد این آهنگ را که با مراجعه به اسناد تاریخی و با زحمت بسیار برای جشن دو هزار و پانصدمین سال پادشاهی کوروش تهیه و در اینجا به ثبت رسانده است، مایل نیست قبل از موقع آن را منتشر سازد. ولی معهذا حاضر است اگردعوتی از او و ارکستر شصت نفری او بشود، با کمال میل به تهران مسافرت کرده و آن را برای ایرانیان نیز اجرا نمایند. ٦

روزنامه‌های اسرائیلی طی دهه ٤۰ مطالب و مقالات متعددی درباره جشن های ۲۵۰۰ ساله که قرار بود برگزار شود، نوشته و تبلیغات فراوانی را در این راستا به عمل آوردند. نشریه هپوعل هتصاعیر مورخ ۱۹٦٤/۱۲/۱۵ در مطلبی نوشت:

بنابراین جشن‌های شاهنشاهی ایران [۲۵۰۰ ساله] نه تنها از طرف تمامی کشورهای جهان، بلکه به خصوص از طرف یهودیان مورد توجه قرار خواهد گرفت. ملت یهود در موطن خود، احساسات ستایش‌آمیز خود را نسبت به انسانی که یکی از بزرگترین شخصیت‌های عالم انسانی است [کوروش] تقدیم خواهد کرد. ۷

همچنین جواد بوشهری طی نامه‌ای به تارخ ۱۳٤۵/٤/۵ از سازمان بین‌المللی یهودیان جهان که مرکز آن در نیویورک بود، تقاضا کرد ضمن شرکت در جشن‌ها، فیلمی از زندگی کوروش تولید کنند:

... به نظر اینجانب مشارکت در این امر با تولید فیلمی از زندگی کوروش کبیر به مانند فیلم‌های عظیم تاریخی از نوع «ده‌فرمان موسی» و غیره اهمیت وافری خواهد داشت... ۸

کشورهای عربی مایل بودند قبل از آنکه برای حضور در جشن‌های ۲۵۰۰ ساله به دعوت ایران پاسخ مثبت دهند، از این مسأله آگاهی یابند که آیا اسرائیل هم در این جشن شرکت خواهد کرد؟

شاه به دلیل نیاز به حضور کشورهای عربی ترجیح داد از اسرائیل دعوت نکند؛ زیرا در صورت حضور اسرائیل، احتمال تحریم کشورهای عربی در جشن‌ها داده می‌شد. بنابراین شاه مایل نبود که به خاطر اسرائیل جشن‌های رؤیایی خود را با چالش‌های وسیع مواجه کند. نکته قابل توجه در این ارتباط، واکنش شدید مطبوعات اسرائیل در برابر عدم دعوت از اسرائیل در جشن‌ها بود؛ به طوری که حتی از شاه به عنوان فردی بیرحم و از کوروش به عنوان کسی که مدیون یهودی‌هاست. یاد کردند.در این ارتباط در کتاب ایران و تحولات فلسطین چنین آمده است:

وقتی در سال ۱۳۵۰ جشن‌های ۲۵۰۰ ساله برگزار شد و کسی از اسرائیل جهت شرکت در این جشن‌ها دعوت نشد، واکنش‌های منفی در مطبوعات اسرائیل به وجود آمد. میشل سالومون در هاآرتص مورخ ۱۳۵۰ نوشت: «این تمایل به بزرگی بر اثر تحقیرهایی که در جوانی شاه به وی وارد آمده، قوت گرفته بوده است...»

وی همچنین در هاآرتص مورخ ۱۳۵۰/۸/۲۱ می‌نویسد: اغلب خبرنگاران و دیپلمات‌هایی که در جشن‌های تخت جمشید شرکت داشتند، از عدم شرکت اسرائیل در آن اظهار تعجب می‌کردند؛ زیرا هر چه باشد نام کوروش بیشتر به خاطر کتاب مقدس و اعلامیه‌ای که به نفع یهودیان صادر کرد، مشهور شده...

پی‌نوشت‌ها:

۱ـ علی‌اکبر ولایتی ، ایران و تحولات فلسطین، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰، صص ۷ـ ١٤٦.

۲ـ جهان زیر سلطه صهیونیزم، تهران، انتشارات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳٦۱، ص ۵۲.

۳ـ علی اکبر ولایت، همان، ۱۳۸۰، صص ۷ـ ۱۲۷.

٤ـ همان، صص ۵ـ ۱٤٤.

۵ـ مردی برای تمام فصول، مظفر شاهدی، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ص ٦٦۳.

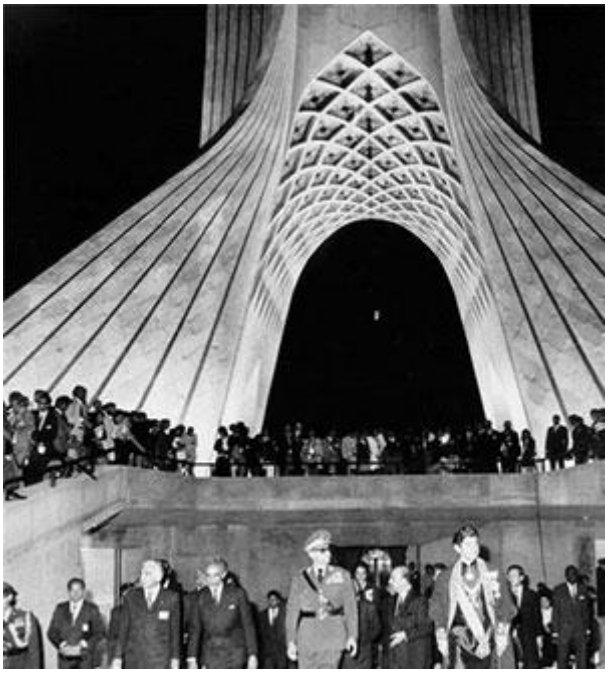
٦ـ بزم اهریمن، ج ۱، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۷، ص ۲۸٤.

۷ـ علی‌اکبرولایتی، همان،۱۳۸۰، ص ۱٤۵.

۸ـ بزم اهریمن، همان، ص ۲۹.

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

نگاهی به چرایی و چگونگی جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی



شاه بعد از تثبیت اقتدار، تصمیم گرفت تا پایه‌های حکومتش را ازلحاظ نظری هم تثبیت کند. برای اولین بار در ۲۹ آذر ۱۳۳۷ وزارت دربار با صدوربیانیه‌ای اعلام کرد: به فرمان شاهنشاه ایران یادبود دو هزار و پانصدمین سال بنیادشاهنشاهی ایران بدست کوروش بزرگ، تجلیل خواهد شد. در همان ایام کمیته‌ای باسرپرستی علاء، وزیر دربار، جهت مطالعه‌ی طرح‌های لازم تشکیل شد. اعضای کمیته‌عبارت بودند از: شجاع‌الدین شفا، سعید نفیسی، رضازاده شفق، مطیع‌الله حجازی،سپهبد امان‌الله جهان‌بانی، تقی‌زاده، دکتر فرهاد رئیس دانشگاه تهران، محمود مهران‌وزیر فرهنگ و علی‌اصغر حکمت وزیر امور خارجه. شاه در ششم دی ماه طی‌مصاحبه‌ای خبر تشکیل کمیته را اعلام کرد. او توضیح داد که به دلیل عظمت چنین‌موضوعی ممکن است این‌کار «جنبه‌ی بین‌المللی و جهانی» داشته باشد.

در ۲۷ بهمن دبیرخانه‌ی مرکزی کمیته تشکیل شد و شاه طی حکمی، شجاع‌الدین‌شفا بانی چنین فکری را به عنوان دبیر منصوب نمود. تلاش دبیر کمیته‌ی مرکزی بعدازآن در پیرامون استخدام نویسندگان خارجی و داخلی برای نوشتن کتاب‌هایی بود که۲۵۰۰ سال شاهنشاهی ایران خصوصاً زندگی کوروش را ترسیم کنند. همچنین وی‌چندین کمیته در کشورهای جهان تشکیل داد.

در این راستا آقای لمپ H. lamb)) نویسنده‌ی آمریکایی مشغول نوشتن کتاب(کوروش کبیر) شد. همچنین چندین کمیته‌ی کوروش کبیر در کشورهای مختلف تشکیل‌گردید و دانشگاه تهران موظف به نوشتن دائرةالمعارف تمدن ایران گردید. سال۱۳۳۹ تصمیم گرفته شد جشن‌های شاهنشاهی برگزار شود، ولی به دلیل نداشتن پول‌کافی به مدت سه سال به تأخیر افتاد. بعد از سرکوب قیام پانزده خرداد و تبعید امام‌خمینی شاه احساس قدرت بیشتری‌کرد. وی ۲۵ آبان ۱۳٤۳ اعلام کرد: ما در چند سال دیگر دو هزار و پانصدمین سال‌شاهنشاهی کوروش بزرگ را جشن خواهیم گرفت. در سال ۱۳٤۸ شورای مرکزی‌جشن‌های شاهنشاهی ایران به ریاست جواد بوشهری فعال شد و مقدمات کار وبرنامه‌ریزی آغاز شد.

سرانجام دربار تصمیم گرفت جشن‌های شاهنشاهی را در سال ۱۳۵۰ برقرار نماید.به همین جهت طی اطلاعیه‌ای اعلام کرد: به فرمان شاهنشاه آریامهر جشن‌های‌بیست‌وپنجمین سده‌ی شاهنشاهی ایران به مدت ۸ روز از بیستم مهرماه ۱۳۵۰ برگزارخواهد شد. شاه در نوروز ۱۳۵۰ طی پیام نوروزی خود، آن سال را سال کوروش کبیر نام‌گذاری‌کرد و به برگزاری جشن‌ها اشاره کرد. بر همین اساس جشن‌های ۲۵۰۰ ساله‌ی‌شاهنشاهی در مهرماه ۱۳۵۰ در تخت‌جمشید برگزار گردید.

اهداف جشن‌ها

همان‌طور که گفته شد، شاه به دلیل فقدان مشروعیت درصددمشروع سازی حکومتش بود. شاه علاوه بر فقدان مشروعیت در مقابل روحانیت ومرجعیت شیعی قرار گرفته بود که خود را وارث پیامبر(ص) می‌دانستند و مشروعیت‌رژیم را پیوسته به چالش می‌کشیدند. شاه وقتی می‌دید حکومت دیگری به رهبری آیت‌الله بروجردی و بعداً آیت‌الله‌خمینی در ایران برقرار است که بر قلوب مردم حکومت می‌کند و خود را وارث محمد(ص) می‌دانند، سخت برآشفته می‌شد. به همین جهت همواره درصدد یافتن یک پیامبرایرانی بود که او را در مقابل پیامبر اسلام علم کند. او ابتدا سعی در احیای زرتشت نمود،ولی موفقیتی بدست نیاورد. از این رو تئوریسین حکومت، شجاع‌الدین شفا، احیای‌کوروش را مطرح کرد. به همین جهت روزنامه‌های وابسته به رژیم، کوروش را «نه به‌عنوان یک فاتح، بلکه به عنوان یک آیین‌گذار» معرفی می‌کردند و منظور آن‌ها از آیین،آیین شاهنشاهی بود که آن را به عنوان یک دین ترسیم می‌کردند. آنها می‌نوشتند جشن‌شاهنشاهی، احترام به آیینی است که پاسدار حاکمیت

ملی ایران است. شاه با تکریم وتعظیم کوروش به عنوان اسوه‌ی ایرانی تلاش کرد که خود را وارث آن اسوه قلمداد کند.شاه در نطقی که در ۲۵ آبان ۱۳۴۳ بعد از تبعید حضرت امام ایراد نمود ضمن خبر دادن‌از برپایی جشن‌های شاهنشاهی در چند سال آینده گفت: «منظور من آن است که دوهزارو پانصد سال شاهنشاهی ایران دوام کرده تا به من رسیده. از این روست که دلبستگی به‌رژیم شاهنشاهی جزء منش و خوی مردم گردیده.»

شاه قبل از این در بهمن ۱۳۴۷ طی محاسبه‌ای اعلام کرد: «من به عنوان وارث ونگهبان یک تاج و تخت ۲۵۰۰ ساله مسئولیت سنگینی در مقابل تاریخ ایران دارم.» این‌مطلب را شاه درست زمانی بر زبان جاری ساخت که شجاع‌الدین شفا طرح احیای‌کوروش را به شاه ارایه کرد. شاه در مقابل این سؤال که « چه سمبولی برای جشن‌ها قائل» هستید؟ گفت: «تداوم‌تاریخ، به این معنا که ما وارث شکوه گذشته و حماسه‌ی ایران» هستیم؛ بنابراین شاه‌تلاش داشت تا کوروش را در حد یک اسوه‌ی ایرانی احیا کند و خود را وارث او معرفی‌کند.

هدف دیگر رژیم شاه احیای ایران قبل از اسلام بود. شاه بیهوده تلاش می‌کرد که‌ایران قبل از اسلام را به عنوان دارنده‌ی بهترین تمدن و فرهنگ‌ها «چه در اصول مذهبی‌و فلسفی ایران کهن و چه در آیین کشورداری شاهنشاهی» معرفی کند. هرچند مذهب‌ایرانی با هجوم اعراب به ایران، در مقابل اسلام به سرعت رنگ باخت و آیین کشورداری‌آن هم همیشه مملو از ظلم و ستم پادشاهان بود و به همین جهت مردم به تنگ آمده ازنظام شاهنشاهی ساسانی در مقابل اعراب مسلمان به سرعت تسلیم شدند و همکاری‌نمودند؛ با این حال شاه تلاش می‌کرد چشمان خود را بر روی مظالم پادشاهان ببندد و آن‌را بهترین شیوه‌ی حکومت‌داری معرفی کند.

شاه تلاش می‌کرد تا هویت ایرانی مسلمان را به ایرانی آریایی تبدیل کند و ایرانی رابه جستجوی ارزش‌های آریایی سوق دهد. او می‌گفت: «ملت ما همواره راه و رسم‌پیشرفت خود را به‌سوی کمال در تمدن آریایی خویش جسته است.» البته بیشترمنظور او این بود که شاهنشاهی را یک روش و اندیشه‌ی سیاسی آریایی و آریایی رامتمدن‌ترین مردمان تاریخ و در نتیجه شاهنشاهی را به عنوان بهترین روش‌های حکومت‌معرفی نماید. « وقتی داریوش بزرگ در سنگ نبشته‌ی]نوشته[معروف خویش خود راآریایی فرزند آریایی، ایرانی فرزند

ایرانی می‌خواند در واقع به آن ارزش‌های بی‌شمارمباهات می‌کند و صفت آریایی و ایرانی برای او نماینده‌ی کامل آن‌هاست.»

شاه با پیوند زدن حکومت شاهنشاهی با نژاد آریایی درصدد یافتن ریشه‌های تاریخی‌برای حکومتش بود. او می‌نویسد: «در زمینه‌ی حکومت، ایرانیان شاهنشاهی خود را که‌نخستین حکومت آریایی تاریخ جهان و در عین حال اولین امپراطوری جهانی تاریخ بود»بنیاد نهادند.

شاه با برقراری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله دو چیز را پی می‌گرفت: ۱ـ «با پل زدن بین خودو پادشاهان باستانی ایران به سلطنتش جنبه‌ی وراثت مشروع بدهد، همان‌گونه که پدرش‌هم با برگزیدن نام خانوادگی پهلوی در حقیقت این‌طور وانمود می‌کرد که سلسله‌اش باتبار پادشاهان دوردست تاریخ اتصال دارد.» فرح نیز در تبیین هدف شاه درمصاحبه‌ای با تلویزیون فرانسه گفت: «ما در حقیقت دو هزارو پانصدمین سال دوام‌موجودیت خود را» جشن می‌گیریم. ۲ـ احیای ارزش‌های آریایی به عنوان بهترین‌دست‌آوردهای ایرانی از جمله روش حکومتی پادشاهی.

وزارت فرهنگ و هنر، تشکیلاتی را به‌نام شورای جشن‌های شاهنشاهی ایران‌تشکیل داد. این شورا با ارایه‌ی برنامه‌های خود کاملاً اهداف رژیم را از این جشن‌هامشخص کرد. برنامه‌های شورا عبارت بودند از:

۱ـ شناساندن این اصل که شاهنشاهی، زاده و پرورده‌ی اندیشه و زندگانی جامعه‌ی‌ایرانی است؛

۲ـ نشان دادن اعتقاد و دلبستگی مردم به شاهنشاه و شاهنشاهی؛

۳ـ نشان دادن کوشش و فداکاری ملت ایران در راه نگاه‌داری و ادامه‌ی شاهنشاهی؛

٤ـ شناساندن خدمات شاهنشاهان ایرانی؛

٥ـ معرفی تحولات بزرگ جامعه‌ی ایرانی به رهبری شاهنشاه ایران؛

٦ـ آثار بزرگ شاهنشاهان ایرانی؛

۷ـ نشان دادن کوشش ایرانیان برای اشاعه‌ی آیین پادشاهی.

همه چیز برای توجیه، تعظیم و تکریم نظام شاهنشاهی صورت می‌گرفت. آنان‌سخت می‌کوشیدند تا نظام شاهنشاهی را یک اندیشه‌ی ایرانی معرفی کنند. تهیه و انتشارده‌ها کتاب با موضوع عصر پهلوی، جشن شاهنشاهی، تاریخ شاهنشاهی، تمدن ایران‌قبل از اسلام و آثار باستانی همه نشان از این هدف است.

هدف دیگر شاه از برقراری جشن ۲۵۰۰ ساله توجیه نظری حکومت پادشاهی درایران برای مردم و رؤسای کشورهای خارجی بود. دوران شاه در واقع دوران انقراض‌نسل پادشاهان بود و محمدرضاشاه می‌خواست بر این باور غلبه کند که شاهنشاهی درایران ریشه‌دار، تاریخی و دارای مبانی نظری است. به گفته‌ی فریدون هویدا: شاه«احساس می‌کرد با اجرای این مراسم خواهد توانست تداوم شاهنشاهی در طول تاریخ‌ایران را به نظر سران دنیا برساند.»

شاه با دعوت از سران کشورهای دنیا، با به رخ کشیدن قدرت تاریخی ایران درصددجلب «حمایت خارجیان بود و می‌خواست به خارجیان نشان دهد که دنباله‌رو کوروش‌است و این جشن‌های ۲۵۰۰ ساله نشانه‌ی دوام و همیشگی بودن استبداد ایرانی‌است.» بررسی اقدامات بین‌المللی رژیم شاه در جشن‌های ۲۵۰۰ ساله بیشتر هدف‌خارجی شاه را تبیین می‌کند.

اقدامات بین‌المللی

از همان سال‌های نخستین که طرح برگزاری جشن‌های‌شاهنشاهی مطرح شد، کمیته‌ی مرکزی جشن‌ها هزینه‌ی هنگفتی را برای اقدامات وتبلیغات بین‌المللی صرف کرد.

در خرداد سال ۱۳۳۸ یک کمیته به نام کوروش کبیر در ایتالیا به ریاست جوزپه توچی(Giuseppetucci) باستانشناس ایتالیایی تشکیل شد. در نیمه‌ی اول همان سال«کمیته‌ی فرانسوی کوروش کبیر» در فرانسه به ریاست خانم هلو (Helleu) تشکیل شدکه یک سال بعد رسماً نیز افتتاح شد.

کمیته‌ی مرکزی جشن‌ها موفق شد تا قبل از آغاز جشن‌ها در ٤٥ کشور، ٥٠ کمیته‌تشکیل دهد. در این کمیته‌ها ۲۹ رئیس کشور، ١٣٤ نخست‌وزیر و وزیر، ۱۲۸ عضوپارلمان، ۳۸۱ نفر آکادمیسین و ٣٦٢ نفر شخصیت سیاسی، ١٢٤ نفر صاحب کارخانه و۱۲ نفر روزنامه‌نگار عضویت داشتند.

جدول ذیل که از روزنامه‌های مختلف استخراج شده است، نشان می‌دهد که رژیم‌موفق شد تا بیشتر رؤسای کمیته‌ها را از رؤسای کشورها تعیین کند.

کمیته‌ی جشن‌های شاهنشاهی در کشورها نام رئیس، کمیته، سمت

اندونزی ژنرال سوهارتو رئیس جمهور

انگلستان پرنس فیلیپ همسر ملکه الیزابت

ایتالیا جوزپه ساراکات رئیس جمهور

برزیل رئیس جمهور

بلژیک بودوئن پادشاه

بلغارستان رئیس کمیته‌ی دولتی و روابط‌فرهنگی بلغارستان با کشورهای‌خارجی

پاکستان ژنرال یحیی خان رئیس جمهور

تایلند پادشاه

ترکیه جودت سانای رئیس جمهور

تونس بورقیبه رئیس جمهور

دانمارک فردریک نهم پادشاه

رومانی نیکلای چائوشسکو رئیس جمهور

سوییس رئیس کنفدراسیون

ژاپن شاهزاده میکاسا برادر امپراطور

سوئد پرنس برتیل پسر ملکه

سیلان فرماندار کل کشور

سنگال لئوپولدسدارسنگو رئیس جمهور

فرانسه ژرژ پمپیدو رئیس جمهور

یشتنشاین پرنس نیکولانوس ولیعهد

مالزی عبدالحلیم معظم شاه مالزی

مجارستان معاون رئیس جمهور

آمریکا بانو نیکسون همسر رئیس جمهور

مصر انورسادات رئیس جمهور

مغرب ملک حسن دوم پادشاه

آرژانتین رئیس جمهور

نپال ماهندرا شاه دوا پادشاه

آلمان گوستاو هاینمان رئیس جمهور

نروژ پرنس هرالد ولیعهد نروژ

هلند پرنس برنارد همسر ملکه

اتحاد جماهیر شوروی رئیس انستیتوی خاورشناسی‌فرهنگستان علوم اتحاد جماهیرشوروی

هند وی‌وی کی ری رئیس جمهور

اتریش فرانتس یوناس رئیس جمهور

یوگسلاوی مارشال تیتو رئیس جمهور

اتیوپی هایله سلاسی امپراطور

یونان کنستانتین پادشاه

اردن ملک‌حسین پادشاه

اسپانیا ژنرال فرانکو رئیس جمهور

آفریقای جنوبی ژاکوب فوشی رئیس جمهور

فنلاند کونن رئیس جمهور

فیلیپین بانو ایملدا مارکوس همسر رئیس جمهور

کانادا رئیس مجلس سنا

کره‌ی جنوبی چونگ پیل رئیس جمهور

لهستان رئیس آکادمی علوم کشور

لوکزامبورگ پرنس ژان گراندوک لوکزامبورگ

سوتر موشوشوئه پادشاه

آن‌چه که مسلم است شخصیت‌های سیاسی جهان خود را خدمت‌گذار شاه‌نمی‌دانستند، آن‌ها تحت تأثیر نفت، حقوق و هدایای دربار شاهنشاهی قرار گرفته بودند.به گفته‌ی ویلیام شوکراس «دولت مردان غربی بیشتر حریص بودند که ثروت ایران را به‌جیب بزنند و اهمیتی به این نمی‌دادند که شاه را به خویشتن‌داری دعوت کنند...هرکس‌در چاپلوسی در تشویق او در به جیب زدن پول‌های ایران چشم و هم‌چشمی می‌کرد.»البته هنوز وجدان بیدار در بین سران غربی هم پیدا می‌شد. پمپیدو (Pompidou)رئیس‌جمهور فرانسه، با این‌که ریاست کمیته‌ی فرانسوی را پذیرفته بود به دعوت شاه‌برای شرکت در مراسم جواب منفی داد و از حضور در مراسم خودداری کرد؛ زیرا او«این جشن‌ها را بی‌معنا و نابجا تلقی می‌کرد.» رئیس‌جمهور آلمان شرقی هم در مقابل‌سفیر ایران با رد دعوت گفت: «چگونه می‌توانم دعوت کشوری را بپذیرم که آزادی افکارو مطبوعات در آن از میان رفته و مردم را به خاطر عقاید سیاسی‌شان به زندان می‌افکنند.من رئیس کمیسیون حقوق بشر هستم.»

ملکه‌ی انگلستان و ملکه‌ی هلند نیز در این جشن‌ها شرکت نکردند؛ ولی دلیل آن‌هااین بود که «ایجاد سر و صداهایی هم‌چون جشن‌های تخت جمشید بغض و کینه‌ی‌قدیمی علیه شاهان را دامن می‌زند.»

این جشن‌ها تنها مورد استقبال کسانی قرار گرفت که از فراموش شدن و نادیده گرفتن‌اسلام خوشحال بودند، و اینان همان زرتشتیان، یهودیان و مسیحیان افراطی بودند.

کنگره‌ی جهانی یهود در ۱۱ اوت ۱۹۵۹ (۱۳۳۸) طی بیانیه‌ای ضمن حمایت از«مراسم یابود دوهزار و پانصدمین سال تأسیس شاهنشاهی ایران به دست کوروش کبیر»و ضمن اعلام «صمیمانه‌ترین تبریکات به اعلی‌حضرت همایون شاهنشاه ایران» شورای‌اجرایی کنگره را مأمور کرد تا با تجلیل بین‌المللی، «از تمام سازمان‌ها و جوامع یهودی درسرتاسر جهان» بخواهد که «باشکوه‌ترین مراسم حق‌شناسی خود را نسبت به خاطره‌ی‌این قهرمان بزرگ تاریخ که در کتاب آسمانی تورات از بزرگواری او نسبت به ملت یهودسخن رفته است ابراز دارند.» این دستورالعمل به سازمان‌های یهودی ۵۸ کشور جهان‌ابلاغ شد. دولت اسراییل نیز بلافاصله چند خیابان و میدان را به نام کوروش ومحمدرضاشاه نام‌گذاری کرد و فعالیت‌های بین‌المللی مطبوعاتی را برای تجلیل از آن‌هاآغاز کرد و تا پایان برگزاری جشن‌ها در تبلیغات جهانی، رژیم شاهنشاهی ایران رامورد حمایت قرار داد. مسیحیان نیز از برگزاری چنین جشنی حمایت کردند. در چهارم مهر ۱۳۵۰ شورای‌جهانی کلیساها مرکب از ۲۳۹ کلیسای غیر کاتولیک از کلیساهای جهان دعوت کرد به‌مناسبت جشن‌ها روز یک شنبه رابه قرائت آیاتی از انجیل مقدس در مورد کوروش کبیراختصاص دهند.» همچنین مرکز علمی کاتولیکی واتیکان به منظور بزرگ داشت‌جشن‌های شاهنشاهی در تاریخ هفتم مهر ۱۳۵۰ با حضور پانصد کاردینال کنفرانسی رابه‌نام «کوروش کبیر و بیست و پنج قرن تمدن ایران» برگزار کرد.

به دنبال اعلام جشن‌های شاهنشاهی، نخستین کنگره‌ی جهانی زرتشتیان جهان ازآخر مهرماه به مدت یک هفته برگزار شد. این کنگره به اتفاق آرا تصویب کرد که «مراتب‌درود و سپاس کلیه‌ی زرتشتیان جهان را به مناسبت برگزاری این یادبود که در عین تجلیل‌از تاریخ باشکوه ایران احیاکننده‌ی خاطره‌ی نیاکان پرافتخار و مفاخر زادگاه پیامبر ایشان‌است، به پیشگاه اعلی‌حضرت همایون شاهنشاه ایران که نگهبان شایسته‌ی‌کهن‌سال‌ترین تخت و تاج جهان و وارث شاهنشاهی دوهزار و پانصدساله‌ی ایران‌هستند، تقدیم دارد.» این کنگره همکاری همه‌ی زرتشتیان جهان را با کمیته‌ی مرکزی‌برگزاری جشن‌ها اعلام کردند، سپس به حضور شاه رسیدند و مراتب سپاس خود رااعلام کردند و در پایان کنگره طی نامه‌ای به شاه از وی به عنوان وارث تاج و تخت ۲۵۰۰سال شاهنشاهی تجلیل کردند.

بنابراین شاه توانست ضمن پشتیبانی یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان، سران‌کشورهای جهان را نیز به خود جلب کند، اما شاه با همه‌ی موفقیت‌های بین‌المللی با یک‌اشتباه استراتژیک رو به رو شد و آن بدبینی بیش از پیش روحانیون شیعه و فراموش‌کردن مردم ایران بود؛ خصوصاً که رژیم شاه برای برقراری امنیت و ایجاد خفقان بسیاری‌از روحانیون را دستگیر و یا ممنوع‌المنبر کرد.

امام‌خمینی در مورد جشن‌های ۲۵۰۰ ساله موضع‌گیری کرد و ضمن برشمردن‌بدبختی ملت ایران آن را تحریم و محکوم کرد. شاه که از عکس‌العمل مردم به خشم‌آمده بود در مورد امام‌خمینی در مصاحبه با روزنامه‌ی لوموند، گفت: «مردم ایران ازپذیرفتن شخصی به نام خمینی در بین خود ابا دارند؛ چون او اصولاً در هندوستان زاده‌شده و تبار بیگانه دارد.» تاریخ، اشتباه استراتژیک شاه را ثابت کرد. هفت سال بعد مردم بی‌اعتنا شده، وارث‌تخت و تاج کوروش را به زیر کشیدند و با ذلت آواره فرنگ نمودند و آیت‌الله خمینی‌تبعیدی شاه را با عزت به ایران بازگرداندند و شاه و شاهنشاهی این آیین کهن‌سال‌کوروش را از بن برانداختند. تأثیر این جشن‌ها در اذهان مردم چنان بود که حتی بعضی ازتحلیل گران معتقدند بحران‌های آخرین سال رژیم «از زمان جشن‌های تخت جمشیدشروع گردیده است.»

وارث کوروش

عظمت‌خواهی، ریشه‌سازی، پیشینه یابی و ایدئولوژی‌سازی، شاه راواداشت تا دست به نمایشی پر زرق و برق بزند. اولین برنامه‌ی رسمی جشن از هفدهم‌مهرماه ۱۳۵۰ آغاز شد. در اولین برنامه‌ی رسمی، مجلس سنا و شورای ملی به‌نام ملت‌ایران! پیامی به شاه در تخت جمشید فرستادند. این پیام روی پوست آهو نوشته شده‌بود. دو پیک با لباس سربازان هخامنشی نامه را از مهندس شریف امامی، رئیس مجلس‌سنا، دریافت کردند و عازم تخت‌جمشید شدند. در این پیام «مجلس سنا و شورای ملی بااین پیک خجسته، پیام سپاس و پیام ملت ایران را به فرزند برومند میهن وارث و نگهبان‌تاج و تخت باستانی ایران» تقدیم کردند.

دومین برنامه‌ی آیین مراسم بزرگ‌داشت کوروش، صبح روز بیستم مهر بر سرآرامگاه وی در پاسارگاد بود. این مراسم با حضور یگان‌های ارتشی و فرماندهان نظامی وکلیه‌ی مقامات ایرانی و ایران شناسانی که از سرتاسر دنیا دعوت شده بودند، برگزار شد.مراسم با شلیک ۱۰۱

تیر توپ آغاز شد. شهبانو، شاه و ولیعهد در حالی که لباس نظامی‌پوشیده بودند به همراه چند آجودان به طرف قبر کوروش حرکت کردند. شاه وشهبانو در جایگاه مخصوص قرار گرفتند و شاه نطق تاریخی خود را ایراد نمود. نطقی که‌شاه همه‌ی انگیزه‌های روانی خود را از برگزاری این جشن‌ها در آن بیان کرد و پس ازچندی مایه‌ی تمسخر مردم ایران گردید. شاه در این نطقش خطاب به مقبره‌ی کوروش‌گفت: « کوروش! شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه هخامنشی، شاه ایران زمین، از جانب من،شاهنشاه ایران و از جانب ملت من بر تو درود باد! در این لحظه‌ی پرشکوه تاریخ ایران،من و همه‌ی ایرانیان، همه‌ی فرزندان این شاهنشاهی کهن که دوهزار و پانصدسال پیش‌به‌دست تو بنیاد نهاده شد، در برابر آرامگاه تو سر ستایش فرود می‌آوریم... تو را به نام‌قهرمان جاودان تاریخ ایران، به نام بنیان‌گذار کهن‌سال‌ترین شاهنشاهی جهان، به نام‌آزادی‌بخش بزرگ تاریخ، به نام فرزند شایسته‌ی بشریت، درود می‌فرستیم. کوروش! ماامروز در برابر آرامگاه ابدی تو گرد آمده‌ایم تا بگوییم: آسوده بخواب، زیرا که ما بیداریم‌و برای نگهبانی میراث پرافتخار تو همواره بیدار خواهیم بود...»

شاه در این نطق خود تلاش کرد تا خود را وارث کوروش معرفی کند و نظام‌شاهنشاهی را کهن‌ترین میراث و ریشه‌دارترین فرهنگ ایرانی نشان دهد که به او ارث‌رسیده است.

برنامه‌ی بعدی ضیافت شامی بود که در بیست و دوم مهر به افتخار مهمانان خارجی‌در تخت‌جمشید برگزار شد. مهمانان عبارت بودند از:

هایله سلاسی امپراطور اتیوپی، نیکلای پادگورنی رئیس شورای عالی جماهیرشوروی، ملک‌حسین پادشاه اردن، ژنرال اسوبودا رئیس جمهور چکسلواکی، سلیمان‌فرنجیه رئیس جمهور لبنان، میدسیلاو هماسوسکی معاون رئیس جمهور لهستان، لوئی‌مانوئل پاتریسیو وزیر خارجه‌ی پرتغال، تونکو عبدالحلیم معظم‌شاه پادشاه مالزی، پال‌لوشونجی رئیس جمهور مجارستان، ژان شایان دلماس نخست‌وزیر فرانسه، فردنیاندوهلون نماینده‌ی مخصوص رئیس جمهور سوییس، حبیب بورقیبه پسر رئیس‌جمهور تونس، آنتونیوتلا رئیس مجلس سنای ایتالیا، بائو باندا یوگالا نخست وزیر تایلند،شیخ محمد بن حمد آل شرقی شیخ فجیره، شیخ سقربن محمد القاسمی‌شیخ‌رأس‌الخیمه، شیخ خالدبن محمدالقاسمی شیخ شارجه، سلطان قابوس پادشاه‌عمان، مختار الدادا رئیس جمهور موریتانی، فیلیپ دوک اینبورک نماینده‌ی ملکه‌ی‌انگلستان، برنهارد همسر ملکه‌ی هلند، شیخ راشد ولیعهد عمان، شیخ راشدبن علی‌ولیعهد

امل‌القوین، برتونیار رئیس سنای برزیل، کنستانتین دوم و ملکه‌ی یونان، ژنرال‌محمد عیسی‌خان رئیس جمهور پاکستان، پل هلوک فرماندار کل استرالیا، شیخ صباح‌امیر کویت، کواموچو نایب رئیس کنگره‌ی توده‌ای جمهوری چین، مصطفی اشرف‌مشاور رئیس جمهور الجزیره، مولا عبدالله ولیعهد مراکش، ماهندرا پادشاه نپال، رونالدمنچر فرماندار کل کانادا، فردریک پادشاه دانمارک، بودوئن پادشاه بلژیک، ژان دوک ازلوکزامبورگ، لئوپلد مزار سنگور رئیس جمهور سنگال، اولاف پنجم پادشاه نروژ،جودت سونای رئیس جمهور ترکیه، پرنس کارل گوستاو ولیعهد سوئد، میکاسا برادرامپراطور ژاپن، کاخوسیلی دولانتین نخست‌وزیر سئوزیلند، هوبرماگا رئیس جمهورداهومی، موشوشوی پادشاه لسوتو، اسپیرواگینو معاون رئیس جمهور آمریکا، خانم‌مارکوس همسر رئیس جمهور فیلیپین، شیخ رشیدبن سعید آل‌مختوم امیر دبی، خوآن‌کارلوس ولیعهد اسپانیا، شیخ بن زید آل‌نهیان حاکم ابوظبی، کیم چونگ پیل نخست‌وزیرکره‌ی جنوبی، ژاکوب فوشی رئیس جمهور آفریقای جنوبی، تیتو رئیس جمهوری‌یوگسلاوی، نیکلاچائوشسکو رئیس‌جمهوری رومانی، شیخ عیسی امیر بحرین، شیخ‌احمد امیر قطر، وی وی کی‌ری رئیس جمهور هندوستان، الشافعی معاون رئیس جمهورمصر، تریشکوف معاون رئیس جمهور بلغارستان، فون هانس رئیس مجلس آلمان‌فدرال، دوکاپیوس نماینده‌ی آرژانتین، انتونیو نماینده‌ی ونزوئلا و نماینده‌ی چین.

با همه‌ی تلاشی که شاه برای عظمت جشن‌ها از خود نشان داد بسیاری از رهبران‌کشورهای بزرگ در این جشن شرکت نکردند. رئیس جمهور آمریکا، رئیس جمهورفرانسه و آلمان و ملکه‌ی انگلستان غیبتشان در این جشن کاملاً مشهود بود. شاه در این ضیافت در ضمن نطق خوش‌آمد گویی گفت: «اجتماع کنونی‌شخصیت‌های بزرگ جهانی را در تخت جمشید زادگاه تاریخی این شاهنشاهی کهن به‌فال نیک می‌گیرم؛ زیرا احساس من این است که در جمع امشب ما، تاریخ گذشته باواقعیت‌های امروز پیوند خورده است.» او خطاب به مهمانان گفت: «در واقع شما امشب‌بیش از آن که مهمان ما باشید مهمان میزبانی هستید که تاریخ نام دارد.»

شاه برای ریشه‌سازی تاریخی رژیم شاهنشاهی افزود: «دوهزار و پانصد سال پیش‌یکی از فرزندان این سرزمین، کوروش هخامنشی کوشید تا با ایجاد تحولی اساسی دراصول حکومتی بی‌رحمانه‌ی جهان آن روز و با بنیان‌گذاری شیوه‌ی حکومتی تازه‌ای‌براساس احترام به حقوق

و معتقدات افراد صفحه‌ی تازه‌ای را در تاریخ بگشاید.» بعداز نطق شاه هایله سلاسی امپراطور حبشه از طرف مهمانان در پاسخ شاه نطقی ایراد کرد.سلاسی در نطق خود گفت: «در خاک ایران بود که نخستین بنیان حکومت متشکل و یک‌سیستم اداری پیشرفته پی‌ریزی شد.» وی خطاب به شاه گفت: «برنامه‌ی اصلاحات شماسرمشقی برای کشورهای جهان به شمار می‌رود.» نطق چاپلوسانه‌ی سلاسی به‌شدت مورد استقبال رسانه‌های وابسته به رژیم قرار گرفت.

مراسم اصلی ساعت ٤ بعد از ظهر روز بیست و سوم مهرماه در تخت‌جمشید باحضور مهمانان خارجی و مقامات داخلی برگزار شد. شاه در این مراسم در حالی که‌لباس نظامی پوشیده بود نطق خود را آغاز کرد. شاه در نطق خود به تکرار همان‌حرف‌های مکرر پرداخت: «در این روز بزرگ تاریخی از تخت جمشید زادگاه‌شاهنشاهی کهن سال ایرانی در حضور سران عالی‌قدر کشورهای جهان... به نام شاهنشاه‌ایران به تاریخ پرافتخار ایران و به ملت جاودانی ایران درود می‌فرستم. درود به کوروش‌بزرگ بنیان‌گذار شاهنشاهی ایران و قهرمان جاودان بشریت. درود به همه‌ی شاهنشاهان‌و پادشاهان ایران... در این روز تاریخی که ایران نو به زادگاه پرشکوه شاهنشاهی کهن‌خویش روی آورده است تا با بیست و پنج قرن تاریخ پرافتخار خود تجدید عهد کند، به‌عنوان شاهنشاه ایران تاریخ جهان را گواه می‌گیرم که ما وارثان میراث کوروش در تمام این‌دوران دراز به رسالت معنوی خویش وفادار ماندیم...»

بعد از نطق شاه سرود ثنای شاه، ساخته‌ی حسین دهلوی خوانده شد. شعر این قطعه‌چنین بود:

ز یزدان بر آن شاه باد آفرین - که نازد بدو تخت و تاج و نگین

خجسته شهنشاه پیروزگر - جهان‌دار با دانش و با گهر

خداوند تاج و خداوند تخت - جهان‌دار پیروز بیدار بخت

همه با شاهنشاه پیمان کنیم - روان را به یزدان گروگان کنیم

این شعر که پس از ادبیات چاپلوسی بیشتر از ادبیات زرتشتی‌گری وام گرفته بود،دنباله‌ی همان اهداف شاه و در راستای ایدئولوژی‌سازی است. بعد از آن سرود جشن‌شاهنشاهی نواخته شد. سرود شاهنشاهی نیز همان معانی و مفاهیم به‌کار برده شده بودکه با این نت ختم می‌شد:

«از آریامهر باشد این همه افتخار ما، از فرّ تو بود شها سعادت و بقای ما، به فرّهی‌شهنشهی بر تو جاودان بادا!»

بعد از سرود مراسم رژه شروع شد. پیشاپیش همه نظامیان، درفش‌دار اختر کاویانی‌متعلق به دوران قبل از تاریخ با لباسی از پوست پلنگ حرکت می‌کرد و دو سپاهی دیگر بالباس پلنگی در دو طرف او حرکت می‌کردند. به دنبال او درفش‌دارهای هخامنشی درداخل یک ارابه‌ی چهاراسبه در پیشاپیش سپاهیان سپردار و نیزه‌دار حرکت می‌کردند. درصف بعدی سواره نظام کماندار و نیزه‌دار و در پشت آنان ارابه‌های رزمی اسب‌دارحرکت می‌کردند. به دنبال آن یک برج سه طبقه‌ی متحرک دوره‌ی هخامنشی به وسیله‌ی۱۶ گاو تنومند حرکت می‌کرد و سربازان هخامنشی در طبقات آن مشغول نگهبانی بودند.بعد از آن یک کشتی بسیار بزرگ و چندین قایق که سربازان نیزه‌دار روی عرشه‌ی آن‌مستقر شده بودند از جلوی جایگاه گذشتند.

بعد از سربازان هخامنشی به ترتیب سربازان اشکانی، ساسانی، دیلمان، صفوی،افشاریه، زندیه، قاجاریه همراه سلاح، لباس و اسب و شتر مخصوص خود رژه می‌رفتند.بعد از رژه‌ی سپاهیان دوره‌های سابق، نوبت به رژه‌ی سپاهیان عصر پهلوی رسید. ابتداگارد جاویدان پهلوی نمایان شد و بعد نوبت به نیروی دریایی، نیروی هوایی و نیروی‌زمینی، دختران نیروی هوایی، پسران نیروی دریایی، دختران پلیس، و سپس سپاهیان‌انقلاب سفید (سپاهیان دانش و بهداشت) رسید. برنامه‌ی رژه طوری طراحی شده بود که عظمت سپاهیان دوران هخامنشی چشم‌هارا خیره می‌کرد و در دوره‌های بعدی از عظمت سپاهیان کاسته می‌شد و ناگهان دردوره‌ی پهلوی عظمت و گستردگی نظامیان به اوج خود می‌رسید. برنامه‌های جشن ۲۵۰۰ ساله بر سه محور دور می‌زد؛ کوروش، شاه و ارتش. کوروش‌به عنوان بنیان‌گذار آیین شاهنشاهی؛ شاه به عنوان وارث این میراث و ارتش به عنوان‌نگهبان آیین شاهنشاهی. چیزی که در این جشن‌ها دیده نمی‌شد، حضور مردم ایران بود.شاه نماد شاهنشاهی را فقط برای سران کشورهای بیگانه به نمایش گذاشت. او به جای‌این‌که «به ملت ایران روی بیاورد به سران کشورها متوسل شد و از جشن‌های تخت‌جمشید به عنوان بزرگ‌ترین اجتماع سران کشورها در طول تاریخ یاد کرد»؛ زیرا به نظراو موقعیت خارجی می‌توانست ثبات داخلی او را حفظ کند؛ اشتباهی که سخت او را به‌زیر افکند. به همین جهت شاه بعد از برپایی جشن‌های شاهنشاهی خود را

آسمان‌نشین‌احساس می‌کرد و به کلی روابطش را با مردم قطع کرد و برای خود فرّه ایزدی قایل شد.به گفته‌ی فریده دیبا، شاه بعد از جشن‌های شاهنشاهی «دیگر خویشتن را آدمی زمینی ومانند دیگران نمی‌دید. در مناسبت‌های مختلف طی مجامع و محافل و ملاقات‌های‌عمومی خود را یک انسان ویژه» می‌دانست که « نیروهای ماوراءالطبیعی رسالت‌شاهنشاهی را بر دوش او گذاشته‌اند.»

با همه‌ی نشان‌دادن عظمت شاهنشاهی دو واقعه، شهبانوی ایران را نگران کرد و آن‌را به فال بد گرفت. یکی نصف شدن کیک تاج شاه در شب ضیافت و دیگری وزیدن‌طوفان بعد از سخنرانی شاه بود که خاک سنگینی را بر سر و چشم میزبانان و میهمانان‌افشاند. فرح در دوران تبعید از احساسی که در آن زمان به او دست داده بود پرده‌برداشت.

نمایشی پرهزینه

شاه به هیچ چیز جز عظمت‌سازی خود فکر نمی‌کرد. شاه تلاش‌می‌کرد بزرگ‌ترین، با شکوه‌ترین و تاریخی‌ترین جشن‌ها را برای «آیین شاهنشاهی» به‌نمایش بگذارد؛ اما هزینه‌ی آن چقدر می‌شود برای او مهم نبود. از یک سال قبل تمام‌نهادهای دولتی، وزارت‌خانه‌ها، استانداری‌ها و فرمانداری‌ها و شهرداری‌ها، مدارس‌و... یک سره وظایف اصلی خود را کنار گذاشتند تا همه‌ی امکانات مملکت را برای‌جشن‌های ۲۵۰۰ ساله‌ی شاهنشاهی بسیج کنند.

از «یک سال قبل برای آماده کردن تخت‌جمشید که مرکز برگزاری جشنی چنین‌خیره‌کننده است، کار و حرکت چنان جوشان و خروشان سرشار از شوق بود که گویی‌می‌خواستند کاخی دیگر در این خطه بنا شود.» برای سران کشورها « خیمه‌هایی‌چشم‌گیر و به غایت زیبا» برپاکردند. این خیمه‌ها از طرح‌های هخامنشی گرفته شده بود.برای تماشای رژه جایگاه‌های مخصوصی «به سبک و شیوه‌ای زیبا و خیره‌کننده» برای‌شاه، شهبانو، خاندان پهلوی، مهمانان خارجی، سران کشورها، ایران شناسان،دانشمندان، نویسندگان و خبرنگاران و عکاسان ساخته شد.»

چون شاه حکومت خود را بر پایه‌ی ارتش بنا کرده بود، ارتش مهم‌ترین رکن جشن‌هابه‌شمار می‌آمد. به گفته‌ی سپهبد ضرغام فرمانده ارتش سوم شاهنشاهی موضوع اصلی‌جشن‌های ۲۵۰۰ ساله‌ی ایران نشان دادن «تاریخ ارتش ایران از دیدگاه نظامی و فرهنگی‌است» و به همین

جهت دوهزار نظامی در شکل و تجهیزات نظامیان دوران «هخامنشی،اشکانی، ساسانی، صفاری، دیلمی، صفوی، افشاری، زند و قاجار» آماده شدند. برای‌طراحی چنین ارتشی از یک سال قبل «گروهی از استادان دانشگاه جنگ، محققان ومردم‌شناسان کوشش وسیعی در شناخت طرح چهره، لباس و ساز و برگ نظامی و نوع‌حرکت و ادای احترام سربازان سلسله‌های مختلف شاهنشاهی را آغاز کردند.» نیروهای‌نظامی که برای این طرح در نظر گرفته شدند از «یک سال پیش ریش و موی خود رانتراشیدند.» پذیرایی این جشن‌ها به عهده‌ی شرکت‌های فرانسوی بود. حتی لباس مهمانداران درفرانسه تهیه شد. به گزارش کیهان: «فرانسه کشوری است که بیش از سایر کشورها درتهیه‌ی لوازم مخصوص جشن‌های ۲۵۰۰ ساله‌ی ایران همکاری داشته است.» علت‌واقعی انتخاب فرانسه شخص فرح بود که فرهنگی فرانسوی داشت. شهبانو که شخصاًتمام مسئولیت‌ها را به عهده داشت، لباس‌های مخصوص مهمانداران را از فرانسه‌انتخاب کرده بود. این مهمانداران عبارت بودند از: سه ندیمه‌ی مخصوص ملکه و پنجاه‌تیم متشکل از سه بانو که رؤسای کشورها و مهمانان خارجی را در کلیه‌ی مراسم جشن‌همراهی می‌کردند. لباس‌های این مهمانداران را ژان پارته تهیه کرده‌بود.»

تدارک این جشن‌ها به تمامی بر عهده‌ی خارجیان گذاشته شد. لباس‌ها، یونیفرم‌های‌خاندان سلطنتی و گاردهای تشریفاتی و خدمه و هزاران بازی‌گری که مراحل تاریخی‌ایران را به نمایش می‌گذاشتند، در خیاط‌خانه‌های فرانسه تهیه شد. یونیفرم درباریان‌را لاون ون پاریس طراحی و دوخته بود که حدود یک میل نخ طلا برای تزیین در هر لباس‌به کار برده بود. در تخت جمشید «مساحتی حدود ۶۵۰/۰۰۰ متر مربع را تقریباً هفتادچادر پوشانده بود» که ژانس پاریس آن‌ها را با کریستال و چینی و آستر ابریشمی و مخمل‌سرخ و چلچراغ‌های درخشان تزیین کرده بود.» برای طراوت پذیرایی هر روز یک‌هواپیمای اختصاصی بویینگ گل‌های تازه‌ای از هلند به شیراز می‌آورد. برای تهیه‌ی‌غذا وزارت دربار با شرکت ماکسیم فرانسوی مذاکره کرد و قرارداد منعقد کرد. چندمؤسسه‌ی عمده‌ی فرانسوی و سوییسی در تهیه‌ی غذا، ماکسیم را کمک می‌کردند. این‌مؤسسه حتی یک بشقاب مخصوص برای تخم بلدرچین و خاویار اختراع کرد.ماکسیم غذای سه روز مهمانان خارجی را در پاریس پخت و به وسیله‌ی هواپیما به ایران‌ارسال کرد. شام یک شب آن عبارت بود از؛ «خرچنگ آب شیرین و طاووس بریان گیپاکرده با دل و جگر غاز و شامپانی و شراب‌های گران بهای فرانسوی. فقط خاویاری که‌برای پرکردن تخم بلدرچین مصرف شده بود متعلق به ایران بود.» شراب‌های سروشده

عبارت بود از: «شراب ناب، شامپانی شاتو دوساران، شاتوبریون سفید ۱۹٤٦،شاتولافیت، روتشیلد ۱۹٤٥ و نیز شامپانی موسینیی کنت دووگه ۱۹٤٥ و دم پرینیون‌صورتی ۱۹٥۹ که بسیار کمیاب بود. همراه با قهوه نیز کنیاک پرنس اوژن مخصوص‌خمخانه‌ی ماکسیم، صرف شد.»

بسیاری از جزییات جشن و لوازم نیز در پاریس طراحی و ساخته شد. برای آرایش‌فرح و درباریان بهترین آرایشگرهای پاریس به تخت جمشید دعوت شدند. الیزابت‌آردن یک نوع کرم صورت به‌نام «فرح»تولید کرد که در جعبه‌های مخصوص به مهمانان‌هدیه می‌شد. با کارا یک گیلاس پایه‌دار کریستال و رابرت اویلند فنجان و نعلبکی‌ها راساختند و شرکت پرترو ملافه و رومیزی‌ها را طراحی کرد. اینها تنها نمونه‌ای ازاسراف‌کاری‌های شاهانه بود و جزییات برنامه خود بحثی طولانی را می‌طلبد. بسیاری از خارجیان نام این جشن را به طعنه پارتی گذاشتند. به گفته‌ی گاوین همبلی،«اسراف غیرمسئوولانه در کشوری که اکثریت جمعیت هنوز در فقری خردکننده به سرمی‌برند، ابتذال این نمایش ظاهری شکوه پادشاهان ایران حتی خارجیانی را که تحت‌تأثیر فعالیت‌های شاه قرار داشتند» شگفت‌زده کرد. بعد از اتمام مراسم بیشترین سؤال در جامعه راجع به هزینه‌ی جشن‌ها بود. شاه‌مجبور شد در ۲٦ مهر در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی شرکت کند و سؤالات خبرنگاران راپاسخ دهد. اولین پرسش سؤال یوسف مازندی خبرنگار یونایتدپرس بود. او گفت:«اعلی‌حضرتا! در مطبوعات خارج بحث خیلی زیادی درباره‌ی جشن شاهنشاهی شده‌است. مطبوعات نوشته‌اند که ملتی که سه‌هزار میلیون دلار بدهکار است، چرا باید این‌خرج را بکند؟» شاه با طفره رفتن هزینه‌ی جشن‌ها را خرج اقدامات زیربنایی نامید ومدعی شد مخارج جشن‌ها را صاحبان صنایع تقبل کرده‌اند و در پایان اضافه کرد که تنهامخارج جشن‌ها «چند مهمانی بوده است که به افتخار میهمانان ایران داده شده و اگر مامی‌خواستیم میهمان‌های عالی‌قدر را هر کدام علی‌حده به این مملکت دعوت کنیم به‌تناسب تعداد میهمانان، مخارج تقریباً به همان تناسب اضافه می‌شد.» وی با عصبانیت‌اضافه کرد: «نمی‌دانم کدام فکری از اول این مطلب را در دهان‌ها انداخت و یک عده‌ای‌هم کورکورانه موضوع را دنبال کردند». در پایان شاه این پاسخ را «خیرخواهانه» دانست واخطار کرد که پاسخ اصلی «جواب تند و بی‌اعتنایی» است. پاسخ شاه قانع‌کننده نبود.خبرنگار سوییسی مجدداً پرسید: «آیا ممکن است شاهنشاه درباره‌ی هزینه جشن‌هاتوضیح دهند. به ما ارقام مختلفی از ۲۰۰ میلیون دلار تا دومیلیارد دلار گفته شده است.»شاه در پاسخ گفت: «قبلاً این سؤال از من شده بود.» شاه قول داد که «رقم هزینه

منتشرخواهد شد.» شاه از خبرنگار پرسید قیمت یک کیلو نان و یک کیلو گوشت چه‌قدراست؟ خبرنگار گفت: نمی‌دانم. شاه گفت: «پس چرا از من سؤال می‌کنید؟» شاه بدون‌این که از اقدامات شگفت‌انگیز اسراف‌کاری‌ها و زرق و برقهای غیر ضروری صحبت‌کند، از قیمت نان و گوشت ایرانی پرسید که هرگز غذاهای جشن از نان و گوشت ایرانی‌تهیه نشده بود. به هر حال سؤال هزینه‌ها هم‌چنان از مهمترین سؤالات جشن‌های شاهنشاهی بود.علم، وزیر دربار، مجبور شد تا در دوم آبان، صورتی از ریز هزینه‌های جشن‌ها را اعلام‌نماید. علم در این مصاحبه مدعی شد که هزینه‌ی پذیرایی ۱۸/۱۲ میلیون تومان،هزینه‌ی ساخت اقامتگاه سران ٤٧/١٨ میلیون تومان، هزینه‌ی رژه و لباس و تجهیزات‌نظامی ١/٦ میلیون تومان، هزینه‌ی انتشار کتاب در داخل و خارج ١٤ میلیون تومان وهزینه‌ی خرید اتومبیل ٥ میلیون تومان شده است و هزینه‌ی راه‌سازی و جاده‌سازی جزءبرنامه‌ی عمران کشور بوده است. علم از ساختن برج و میدان شهیاد که بر بودجه‌ی‌شهرداری تحمیل شده بود سخنی به میان نیاورد.

بی‌شک هم شاه و هم علم در اعلام هزینه‌های جشن شاهنشاهی دروغ گفته‌اند.گرچه هیچ آمار دقیقی از هزینه‌ها بدست نیامده است، ولی می‌توان مخارج مستقیم‌جشن را- غیر از مخارج برق، تلفن، فرودگاه، کارمندان، سازمان و...- از بعضی از اسنادبدست آمده حدس زد که رقمی به مراتب بیش از ارقام ادعا شده می‌باشد. طبق یک سند تنها برای ساختن یک فیلم از روی کتاب «پادشاه ابدی» ۲۵۰ هزار دلاراختصاص داده شد. تنها هزینه‌ی هنری کمیته‌ی جشن‌های شاهنشاهی در چکسلواکی معادل ٦٧٧/٨٠٠دلار شده است و اگر مخارج دیگر را اضافه کنیم، کمیته‌ی چکسلواکی فقط یک‌میلیون دلار هزینه داشته‌است. اگر این کشور را به عنوان نمونه و میانگین فرض کنیم،مجموعه‌ی تقریبی هزینه‌های ٥٠ کمیته در ٤٥ کشور ٥٠ میلیون دلار می‌شود. برای روشن شدن اسراف در خرید لوازم پذیرایی کافی است یک سند را موردمطالعه قرار دهیم. آقای بهادری رئیس دفتر مخصوص فرح گزارشی در مورد خریدسرویس پذیرایی تهیه کرده است که جالب توجه است. طبق این سند:

«به منظور پذیرایی از سران کشورها و همراهان ایشان برای دو شام رسمی وهمچنین برای هر یک از چادرهای محل اقامت سران، سه سری ظروف با کارد وچنگال و لوازم کامل مشروب خوری به ترتیب زیر تهیه نموده است:

۱ـ برای میز بزرگ شام رسمی شب اول یک سرویس ۱۵۰ نفره مخصوص باکارد و چنگال و لوازم مشروب خوری که طرح آن را علیاحضرت فرح پهلوی‌شهبانوی ایران تصویب فرموده بودند، خریداری شد.

۲ـ سری دوم برای پذیرایی از همراهان سران در شب اول و دوم به تعداد ۶۰۰نفر سرویس غذاخوری با کارد و چنگال و لوازم مشروب خوری کامل وسرویس کامل آشپزخانه تهیه شد.

۳ـ سری سوم برای هر یک از چادرهای محل اقامت سران کشورها یک سرویس‌شش نفره با قاشق و چنگال و سرویس مشروب خوری تهیه شد.»

شاید این ارقام در مرحله‌ی اول ما را شگفت‌زده نکند، ولی وقتی بدانیم که فقط «صدفروند هواپیمای ۱۳ـ C ارتش و تعداد زیادی کامیون از فرانسه اثاثیه‌ی اقامتگاه سران رابه شیراز منتقل و از شیراز به‌وسیله‌ی کامیون‌های ارتشی به تخت جمشید حمل‌کرده‌اند،» به سختی شگفت‌زده خواهیم شد که این همه لوازم برای چه بوده‌است؟

حال اگر هزینه‌های حاشیه‌ای را نیز اضافه کنیم مخارج جشن پیش از آن خواهد شد.به‌عنوان نمونه شهربانی جهت خرید «صد دستگاه موتور سیکلت و یک صد دست‌لباس اسکورت» تقاضای «مبلغ ۱۵/۳۰۰/۰۰۰ ریال» نموده است.

از بعضی اسناد معلوم می‌شود که هزینه‌های بسیار بی‌ربطی نیز از اعتبارات جشن‌هاپرداخت می‌شده است. مثلاً «صورت حساب مغازه Lanvin (فرانسه) بابت لباس‌هایی‌که» علی‌نقی سعید انصاری پیشکار شمس پهلوی «به مناسبت جشن‌های ۲۵۰۰ ساله‌ی‌بنیان‌گذاری شاهنشاهی ایران تهیه کرده‌بود، «جناب آقای وزیر دربار شاهنشاهی مقررفرموده بودند از محل جشن‌ها پرداخت نمایند.»

با این اسناد موجود و با توجه به طراحی و دوخت لباس‌های سربازان ادوار مختلف‌ایران و مهمانداران و درباریان در فرانسه، هزینه‌ی چادرها و تزئینات، هزینه‌ی بازسازی‌خرابه‌های تخت جمشید، هزینه‌های پخت غذا در فرانسه، هزینه‌ی حمل و نقل، هزینه‌ی‌پذیرایی، هزینه‌های خرید لوازم از فرانسه، هزینه‌های جانبی و ریخت و پاش‌های دیگر،اگر مخارج دو میلیارد دلاری را اغراقآمیز بدانیم، باید هزینه‌ی پانصد میلیون دلاری ژان‌لوروریه را بپذیریم. حتی اگر این ادعا را نپذیریم آمار سیصد میلیون دلاری آقای‌ویلیام شوکراس و پیر بلانشه قابل

قبول است و زمانی این هزینه تأسف‌آمیزترخواهد شد که بدانیم در سال ۱۳۵۰ درآمد صادرات نفت ایران تنها یک میلیارد و یکصدمیلیون دلار بوده است، یعنی مخارج جشن‌های ۲۵۰۰ ساله کمی بیشتر از ۳۶ درصددرآمد صادرات نفت ایران بوده‌است. هم‌چنین اگر بدانیم که در همان زمان در شیرازمرکز برگزاری جشن‌ها «سوای محله‌های متعدد فقیرنشین، دو حلبی آباد بزرگ وجودداشت» که آلونک‌های آن از «تکه‌های حلبی بشکه‌های بزرگ و مستعمل نفت ساخته‌شده بود و فضای تقریبی آن ۱۵ متر مکعب بود که یک خانواده» در آن زندگی می‌کرد،بسیار شگفت‌زده خواهیم شد. در همان زمان در پایتخت آلونک‌هایی «در مسیرجاده‌ی کن (اتوبان کن ـ پارک وی) قرار داشتند که «از نظر ظاهری در منظر دید مهمانان‌عالی‌قدر بسیار نامطلوب» جلوه می‌کرد و به همین جهت عبدالرضا انصاری، قائم مقام‌شورای مرکزی جشن‌های شاهنشاهی، از نیک پی، شهردار تهران، خواست تا جلوه‌ی‌شهر را از این ناپاکی‌ها بزداید.

منبع :

مرکز اسناد انقلاب اسلامی

جشن های ۲۵۰۰ ساله نماد نابرابری طبقاتی عصر پهلوی



در پاییز سال ۱۳۵۰، محمد رضا شاه سالگرد ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران را با شکوه کم نظیری در محل پرسپولیس (تخت جمشید) جشن گرفت. در این جشن، بیست پادشاه و امیر عرب ، چهار معاون رئیس جمهوری و دو وزیر خارجه و ٦٩ وزیر کشور شرکت کردند. علاوه بر مقامات مذکور، ده ها تن از شخصیت های علمی ، هنری ، صنعتی ، فرهنگی و نمایندگان رسانه های خبری جهان و نیز نخبگان ایرانی در جشنی که یک هفته طول کشید، حضور یافته بودند. مراسم جشن در نهایت گشاده دستی و اسراف انجام گرفت و هزینه آن بیش از ۲۰۰ میلیون دلار برآورده شد. شاه با برگزاری این جشن پر سرو صدا مرحله تازه ای از سلطنت خود را آغاز کرد. شاید این کارنشانه ای از بیماری بزرگ پنداری او بود، زیرا در همان اوان که میلیون ها دلار صرف خرید و ارسال مشروب، گل و غذا از اروپا شد و هنگامی که میهمانان در تخت جمشید جگر غاز و خاویار میل می کردند، هزاران ایرانی در ایالات سیستان و بلوچستان ، حتی در روستاهای فارس گرسنه بودند و بعضی از دانش آموزان در این روستاها در ساعات زنگ تفریح جهت رفع گرسنگی گیاه می خوردند. مدعوین در سه چادر عظیم و پنج چادر بزرگ که از خارج تهیه شده بود، پذیرایی شدند. برای تامین روشنایی محل از تهران و شیراز شش هزار مایل کابل کشی و بیست مایل حلقه گل زمینه شامل ۱۳۰/۰۰۰ لامپ چراغ مصرف شده بود. غذا شامل تخم بلدرچین با خاویار، خوراک خرچنگ ، کباب بره با قارچ، طاووس بریان انباشته از جگر غاز و دسر تمشک تازه محصول فرانسه با لعاب انجیر و تمشک مخصوص بود.

ماکس باوئه فرانسوی که با ۲۵۹ سرآشپز، آشپز و پیشخدمت ، از ده روز پیش از برگزاری مراسم جشن از فرانسه آمده بود، سرپرستی پذیرایی ها را به عهده داشت. رستوران ماکسیم پاریس، غذا و مشروب از جمله ۲۵۰۰۰ بطری شراب مخصوص تهیه دیده بود.

در مراسم جشن پرسیولیس ، ٦٠٠ روزنامه نگار، عکاس و فیلمبردار از اکناف جهان به تخت جمشید آمده بودند و بیش از یک میلیون کلمه خبر به سراسر دنیا مخابره کردند. شبکه تلویزیونی NBC از امریکا مراسم جشن را با استفاده از ماهواره برای ده ها میلیون بیننده امریکایی پخش کرد. در پرسپولیس، شاه بر سرمزار کوروش رفت و نطقی ایراد نمود: " کوروش بزرگ، شاه شاهان، شاه هخامنشیان، شاه سرزمین ایران آسوده بخواب زیرا ما بیداریم و پیوسته بیدار خواهیم ماند."

مدعوین جشن ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، صدها تن میهمان خارجی و گروهی از نخبگان مورد اعتماد دستگاه بودند ولی مردم ایران به آنجا راه نداشتند. همه راه هایی که به تخت جمشید منتهی می شد، به وسیله افراد نظامی و امنیتی بسته شده بود. صدها زن و مرد ایرانی که نسبت به آن ها سوء ظن می رفت ، مطبوعات امریکا مطالب انتقادی را پیرامون بی نظمی های آن نوشتند و برخی شاه و رژیم او را به باد حمله گرفتند. دنباله انتقاد به محافل و شخصیت های سیاسی کشیده شد.

جورج بال معاون وقت وزارت خارجه امریکا گفت: " چه مناظر پوچ و زننده ای! فرزند یک سرهنگ و فوج قزاق در کشوری که درآمد سرانه مردم آن ۲۵۰ دلار در سال است. مانند یک امپراطور جشن برپاکرده و با ادعای رفورم و نوگرایی البسه و پوشاک دوران استعداد باستانی را به نمایش گذاشته است."

بنیانگذار فقید جمهوری اسلامی حضرت آیت ا... العظمی امام خمینی (ره) طی بیانه ای که از تبعید (عراق) منتشر کرد، جشن شاهنشاهی را محکوم نموده و از مردم ایران خواست علیه رژیم غارتگر پهلوی تظاهرات برپا کنند. ایشان با اشاره به تظاهرات دانشجویان ایرانی و مضروب شدن آنها توسط پلیس گفت: " تنها گناه این دانشجویان نشان دادن مخالفت با جشن های ۲۵۰۰ ساله بود ما به این جشن ها نیاز نداریم برای گرسنگان کاری بکنید. ما نمی خواهیم بر روی نعش ملت جشن بر پا کنند."

حضور شاه در صحنه بین المللی ، آمد و شد مستمر دیدار کنندگان برجسته به دربار او ، و دیدارهای رسمی و متقابلی که با تبلیغات فراوان همراه بود، مشروعیت و احترامی را که وی مدت ها در پی کسب آن بود، برایش فراهم آورده بود. کوشش نهایی او در این جهت اقدام

به برگزاری جشن های پر هزینه ۲۵۰۰ ساله بود که دوران سلطنت خود او اوج آن را مشخص می کرد.

جشن سال ۱۳۵۰ تخت جمشید مشخصه، آغاز اسارت شاه در تاروپود خود بزرگ بینی وسوسه اقتدار طلبی نظامی بود که تا حدود زیادی در سرنگونی نهایی او موثر بود. اسراف غیر مسئولانه در کشوری که جمعیت آن هنوز در فقری خردکننده به سر می بردند و ابتذال نمایش ظاهری شکوه پادشاهان ایران، حتی خارجیانی را که تحت تاثیر فعالیت های شاه قرار داشتند، از این نمود خود بزرگ بینی شگفت زده می کرد، هرچند معدودی از ناظران خارجی عمق نارضایتی سرکوب شده و خاموش مردم ایران را درک می کردند. حضرت امام خمینی (ره) نیز با فصاحت هرچه تمام تراحساس نارضایتی مردم را با تخطئه این جشن های بی معنا و بیهوده و قهر و جباریت فرمانروایی یکایک شاهان بیان کرد. ایشان اعلام فرمودند به گفته پیغمبر اسلام (ص) عنوان پادشاه منفورترین عنوان در نظر اسلام است.

ولخرجی های خاندان پهلوی فقط به جشن های ۲۵۰۰ ساله ختم نمی شد. به دنبال اجرای این سیاست از سال های ۱۳۵۰ به بعد، عناوین مختلف جشن های مربوط به تولد، ازدواج، رفتن و آمدن و جان به در بردن و ... برای تک تک خاندان پهلوی، جزو برنامه های عادی دستگاه های دولتی و رسانه های گروهی شده بود. این برنامه ها اکثراً برای ارضای بخشی از خصوصیات روانی شخص شاه، نشان دادن اقتدار نزد خارجیان و تامین منافع اطرافیانش بود.

در سال های دهه ۵۰ با دلارها بادآورده نفتی، تکبر و غرور شاه و خاندانش به طغیان انجامید. تمام دستگاه حاکمه و مهره های رژیم شاه همین احساس را داشتند با این تفاوت که سعی می کردند خود را از مدار سلطنت خارج نکنند. این خصلت های شاه باعث می شد که عناوین رایج او را ارضا نکند. لذا به عناوین جدیدی نیاز داشت تا دستگاه تبلیغاتی کشور باید ابداع کرده به کار می گرفت. از این رو، واژه های " خدایگان آریا مهر " و " پرچمداربزرگ ایران" و نظایر آن ساخته شده، دائم به کار گرفته می شد.

رهبر فقید انقلاب اسلامی در یکی دیگر از سخنانش در جمع تعدادی از مسئولان فرمودند: " من گمان می کنم اگر سه سال دیگر حکومت این خانواده و دارو دسته آن ها ادامه داشت ، امکان اصلاح و تحول دیگر در این کشور نبود." نمایش هایی نظیر تاجگذاری شاه و به خصوص جشن های پرخرج شاهنشاهی که در دهه ۵۰ برگزار شد، نمایانگر مغایرت و اختلاف

عظیمی بود و ثروت ظاهراً نامحدوی که شاه برای خرج کردن در اختیار داشت و دارایی ناچیز اکثریت عظیم توده های مردمی که زیر سلطه و حکومت او بودند. به چشم می خورد.

در آغاز ، خانواده شاه در امور تجارتی و معاملات چندان دخالت نمی کردند. آن ها تنها با افرادی در بخش خصوصی همکاری داشتند واز این طریق وارد معامله می شدند و شاه نیز معمولاً ناظر کارهایشان بود. اما به تدریج همراه با افزایش قیمت نفت و سست شدن کنترل شاه بر خانواده اش ناگهان اشتهای شاهزادگان پهلوی ، به کسب ثروت نیز چنان بالا گرفت که گویی هرگز سیرشدنی نیست و به دنبال آن، دامنه کا ره جایی کشید که از سال ۱۳٥٤ به بعد می شد ایران را به صورت صحنه ای مجسم کرد که در آن تکه ای گوشت را به میان گله ای سگ گرسنه انداخته باشند.

ولخرجی های آشکار و خود نمایانه خانواده پهلوی و سایر خانواده های وابسته و رسوایی های مالی که بارها نظام مستقر را می لرزانید، توده های مردم را یقیناً از آمار و ارقام مالی بی اطلاع بودند، مرتباً به یاد نابرابری عظیم می انداخت. تنها در سال ۱۳٥٤ – ۱۳٥۳ ، فرمانده نیروی دریایی به خاطر اختلاس مبلغ ۳/۷ میلیون دلار و فرمانده نیروی هوایی نیز به خاطر اختلاس ٥ میلون دلار مقصر شناخته شدند. فساد مالی ، دزدی، اختلاس و رشوه خواری در نیرو های مسلح، خروج ارز از کشور توسط سازمان هایی همچون بنیاد پهلوی ، شرکت ملی نفت ایران و اختلاس های مشابه در هواپیمایی ملی ابعاد گسترده ای داشت. حتی برآوردهای محافظ کارانه نشان می دهد که میزان مبالغ اختلاس شده بین سال های ۱۳٥٤- ۱۳٥۱ از یک میلیارد دلار بیش تر بوده است. در نتیجه می بینیم که قسمت اعظم افزایش قیمت های نفتی در سال های دهه ٥۰ به جیب هیئت حاکمه و خانواده های اقماری رفت ،کسانی که در بهترین کالج های داخل و خارج تحصیل می کردند، بهترین خانه ها، ماشین ها، لباس ها، و... را در اختیار و حتی به سرمایه های این ملت محروم نیز رحم نکردند و ارز حاصل از نفت را از کشور خارج نمودند و در بانک های خارجی انباشته ساختند.

بعدها، این عده ثروت هنگفت انباشته شده در خارج را یا صرف خوشگذرانی افسانه خود نمودند یا به صورت یکی از منابع مالی ضد انقلابیون برای ضربه زدن به روند انقلاب و کمک به منافقین برای خرابکاری در کشور به کار بردند.

منبع : http://www.sokhaneashena.ir

وهن فرهنگ و هنر ایران توسط فرح پهلوی



یکی از جشن هایی که در عصر پهلوی دوم در شیراز برگزار شد و به منزله توهین به فرهنگ و اعتقادات جامعه ایران بود، «جشن هنر شیراز» نام داشت. فرح پهلوی درباره این که فکر برپایی جشن هنر شیراز از کجا آمده است، می گوید: «حقیقت این است که جرقه برگزاری این جشن ها اول در مغز مادرم زده شده بود. مادرم یک روز به اتفاق خاله باجی و عده ای از دوستانش به سفر شیراز می رود و در ضمن مسافرت یک شب به رستورانی در مقابل فرودگاه شیراز رفته و آنجا هنرنمایی یک گروه دوره گرد موسیقی را می بیند که آهنگ های محلی شیرازی را نواخته و آوازهای قشقایی می خوانده اند. مادرم از ساز و نوای این گروه خوشش آمد و در تهران مطلب را به عنوان خاطره ای برایم تعریف کرد و گفت خوب است یک فستیوال هنری مخصوص ساز و آوازهای بومی ایران همه ساله برگزار شود. من این فکر را پسندیدم و وقتی در شیراز بودم با دوستانم صحبت کردیم و قرار شد این کار را سازماندهی کنیم. در ضمن صحبت ها، هر یک از دوستان چیزی به آن افزود و نتیجه آن شد که آقای «فرخ غفاری» گفت به آن تئاتر هم اضافه کنیم و بعضی های دیگر هم هر یک پیشنهادهایی به آن افزودند و در نهایت من گفتم حالا که چنین است بهتر آن که به آن ابعاد بین المللی بدهیم و هنرمندان را از سراسر دنیا دعوت کنیم.»

او پیرامون هدف از برگزاری جشن هنر شیراز توضیحاتی می دهد که تا حدی اهداف پس پرده را آشکار می کند: «ما جشن هنر را برگزار کردیم و در برگزاری آن به کارهای جسورانه پرداختیم و حتی نمایش هایی را روی صحنه آوردیم که در اروپا و آمریکا نمایش آنها مقدور نبود! حالا چرا مقدور نبود برای آن که در اروپا و آمریکای آن زمان هیچ هنرپیشه ای نمی

توانست در حضور تماشاگران لخت و برهنه بدون هیچ پوششی به ایفای نقش بپردازد! خوشبختانه در این زمان امنیت حاکم بر کشور طوری مستحکم بود که بنیادگرایان و فناتیک ها نمی توانستند در برابر اقدامات مترقیانه(!) ما عرض اندام کنند. ما در صدد بودیم آزادی های فردی و اجتماعی را در ایران به حداکثر و در سطحی حتی بالاتر از اروپا و آمریکا برسانیم!»

فرح پهلوی همچنین درباره بازتاب جشن هنر شیراز در ایران و جهان غرب می گوید: «ما در جشن هنر به گروه های تئاتری غربی اجازه دادیم در ضمن نمایش هایی که روی صحنه می آورند خصوصی ترین اعمال جنسی را هم نمایش بدهند. اگر چه این کار در داخل ایران با مخالفت هایی روبه رو شد، اما در غرب مورد توجه قرار گرفت و بسیاری از منتقدان، ما را به خاطر شکستن حریم های متعصبانه و کور ستودند! من که از برگزاری جشن های مختلف و باشکوه همیشه لذت می بردم، غرق شعف و شادی می شدم»

منبع :

صبح صادق

سخن پایانی

بسم الله الرحمن الرحیم

امیدوارم کتاب جشن های ۲۵۰۰ ساله اطاعات خوبی را در اختیار شما بگذارد که این امر با خواندن دقیق این کتاب و تحقیقات در مورد ، مطالب ذکر شده در این کتاب تحقق می یابد

امیر قربانی

بیست و پنجم آذرماه یکهزارو سیصد و نود و دو

